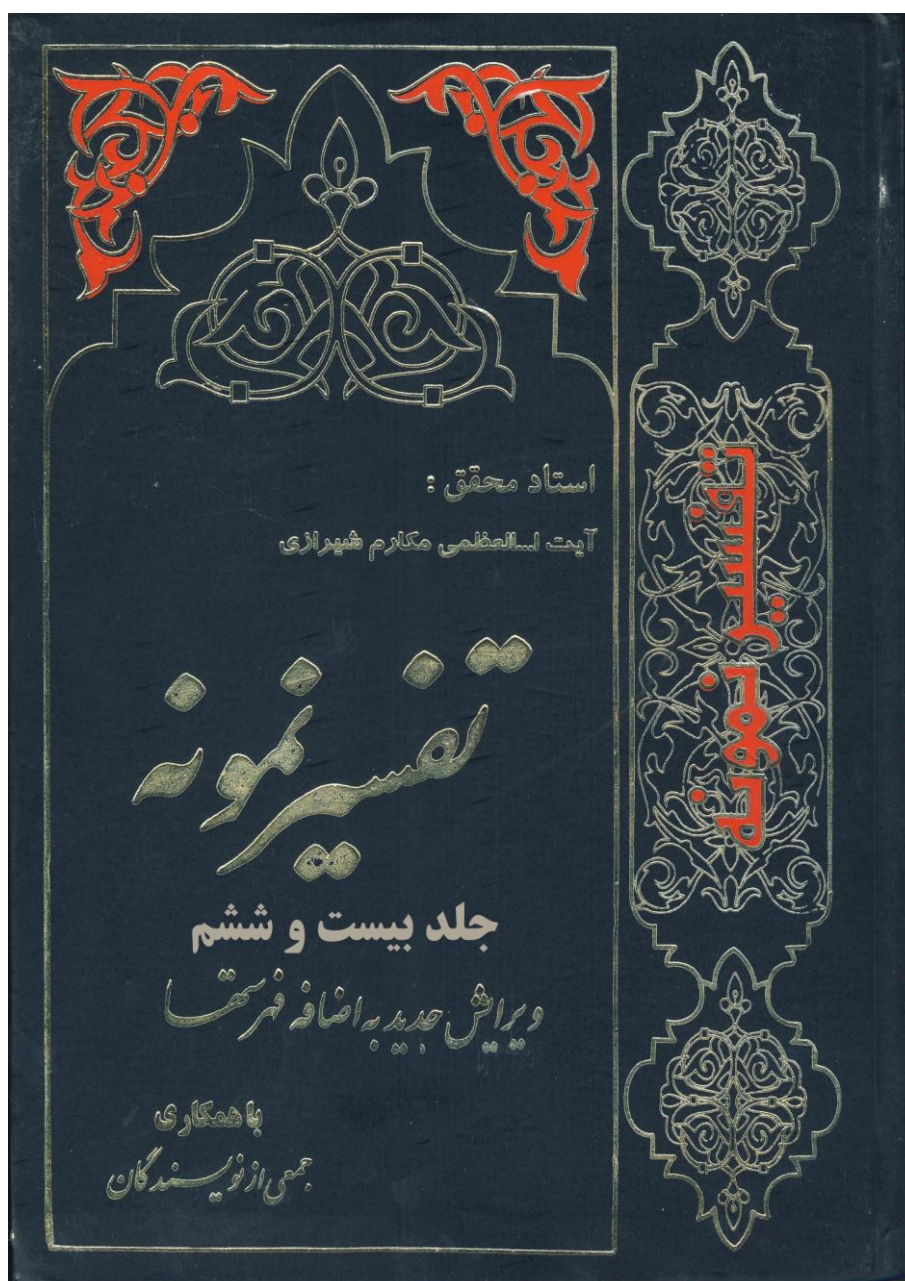




1577

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

• شابک: ۹۶۴ - ۴۴۰ - ۰۰۴ / ۶ / ۹۶۴ - ۴۴۰ - ۰۰۴ - ۶
 • شابک: ۹۶۴ - ۴۴۰ - ۰۳۰ / ۵ - VOL.28 / ۹۶۴ - ۴۴۰ - ۰۳۰ - ۵
 • حق چاپ برای ناشر محفوظ است
 • قیمت: ۶۰۰۰۰ ریال

زیر نظر استاد محقق
آیة الله العظمی ناصر مکارم شیرازی

تفسیر نمونه

تفسیر و بررسی تازه‌ای درباره قرآن مجید
با در نظر گرفتن نیازها، خواست‌ها،
پرسش‌ها، مکتب‌ها و مسائل روز

جلد بیست و ششم

با همکاری
جمعی از فضلاء و دانشمندان

با همکاری فضلاء و دانشمندان محترم

آشتیانی	محمد رضا
امامی	محمد جعفر
حسنی	عبدالرسول
شجاعی	سید حسن
عبداللّهی	محمود
قرائتی	محسن
محمدی	محمد

دوره کامل تفسیر نمونه

در ۲۷ جلد

سرانجام تفسیر نمونه ۲۷ جلد شد، در حالی که قبلاً سخن از ۲۴ یا ۲۶ جلد بود. این به دلیل آن است که: سوره های کوچک قرآن (مخصوصاً در جزء آخر) بسیار فشرده، خلاصه و پرمطلب است و هرگز حق آنها با شرح کوتاهی ادا نمی شود. دیدیم اگر قوی را که درباره تعداد مجلدات داده ایم، بشکنیم بهتر از آن است که تفسیر ناقص گردد.

لذا جزء آخر قرآن به تنهایی دو جلد (۲۶ و ۲۷) تفسیر را در بر گرفته است. این نکته نیز قابل توجه است که: جمعی از مفسران بزرگ وقتی به جزءهای آخر قرآن رسیده اند بحث ها را کوتاه و فشرده کرده، و مطالب را به سخنان گذشته خود در جلدهای قبل موکول کرده اند.

در حالی که در «تفسیر نمونه» عکس این روش عمل شده، و سعی بر این بوده که با استمداد از لطف الهی هر قدر به پایان نزدیک تر می شود بحث ها گسترده تر و پخته تر گردد. در پایان، توجه به این مطلب نیز لازم است که، فهرست مفصلی بر حسب موضوعات برای تمام دوره تفسیر نمونه به سبک منظم تری در دست تهیه است که ان شاء الله به صورت جداگانه چاپ و منتشر می گردد، و علاقمندان می توانند با استفاده از آن، موضوعات مورد نظر خود را در تمام مجلدات تفسیر بیابند.

پیام قرآن

«تفسیر نمونه موضوعی»

فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ * وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ:

«هنگامی که از کار مهمی فراغت یافتی *

به مهم دیگری پرداز و به پروردگارت توجه کن»

(الم نشرح - ۷ و ۸)

تفسیر موضوعی چیست؟ و چه مشکلی را حل می کند؟

این سؤال امروز برای بسیاری مطرح است: منظور از تفسیر موضوعی که در این اواخر بیشتر بر سر زبان ها افتاده، چیست؟

چه مشکلی را می توان با تفسیر موضوعی حل کرد؟

و آیا بعد از تفسیر معمولی (تفسیر ترتیبی) نیازی به «تفسیر موضوعی» هست؟

و سرانجام، «چرا» در برابر «کارهای مهم دیگری» که در برابر ما وجود دارد، این «مهم» را

برگزیدیم؟ و به سراغ «تفسیر نمونه موضوعی» رفتیم؟

پاسخ تمام این سؤالات را در «یک نکته اساسی» می توان جستجو کرد، و

آن این که: قرآن به سبک هیچ یک از کتاب های معمولی نیست؛ زیرا در کتاب های معمولی (اعم از کلاسیک و غیر آن)، مؤلف موضوع معینی را در نظر می گیرد، سپس آن را به شاخه ها و رشته های مختلف تقسیم می کند، و برای هر کدام «فصل» و «باب» جداگانه ای قرار می دهد، «مقدمه» ای نیز بر کتاب می افزاید، و گاه «خاتمه» ای هم به عنوان یک نتیجه گیری کلی در آخر دارد.

مثلاً محققى در نظر دارد کتابی در «گیاه شناسی» تألیف کند، نخست گیاهان را به شاخه های مختلف: ساقه دار و بدون ساقه، میوه دار و بدون میوه، گیاهان طبی و غذائی و غیر اینها، همچنین به حسب برگ ها و گلبرگ ها تقسیم می کند.

از آن پس، هر گروهی را در فصل و باب جداگانه ای مورد بررسی دقیق قرار می دهد.

همین مطلب در علوم دیگر نیز دقیقاً اجرا می شود، اعم از طب و فلسفه و حقوق و...

اما قرآن مجید، کتابی است که هرگز به این سبک جمع آوری نشده، بلکه در طول ۲۳ سال، با توجه به «نیازها، ضرورت ها و اولویت ها»، همراه و همگام با یک انقلاب بزرگ روحی و معنوی، اجتماعی و اخلاقی، سیاسی و اقتصادی، در یک جامعه آلوده و عقب افتاده، و همگام با حوادث گوناگون پیش بینی نشده، نازل گردیده است.

در آغاز کار، حمله فرهنگی اسلام متوجه مهم ترین مسأله، یعنی مسأله «توحید» و «شرک» بود، و آیاتی که نازل می شد غالباً بر محور همین مسأله دور می زد.

و از آنجا که مقاومت در برابر شدائد، مشکلات و «احساس مسئولیت درونی» نیز، از پایه های اصلی هر انقلاب دینی است، و این امر بدون تعلیم مسأله

«معاد» و ایمان به دادگاه بزرگ «رستاخیز» امکان پذیر نیست، این موضوع نیز دوشادوش مسأله نفی شرک و بت پرستی در آیات قرآن، نازل می گشت.

بعد که جاده برای «تشکیل حکومت اسلامی» از سوی پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) صاف شد، قوانین اجتماعی، سیاسی و اقتصادی اسلام، یکی بعد از دیگری نازل گردید.

در طول «تکوین» و «رشد» اسلام در عصر پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، جنگ های متعددی بر مسلمانان تحمیل شد، و در هر مرحله به تناسب همان مرحله، دستورات، هشدارها، تحلیل ها و نتیجه گیری ها نازل می گشت، و انقلاب اسلامی طبق برنامه پیش می رفت.

بنابراین، کاملاً طبیعی است که آیات یک سوره پیرامون یک موضوع معین سخن نگوید، و مسائل مربوط به یک موضوع در کل این کتاب بزرگ آسمانی پخش باشد.

* * *

اکنون با ذکر یک مثال، می توان مسأله را روشن تر ساخت، و موضع تفسیر موضوعی را تعیین نمود.

ما اگر بخواهیم درباره مثلاً «جهاد» که یکی از موضوعات مهم اسلامی است، بحث و بررسی کنیم، و اهداف جهاد، اقسام جهاد، شرایط جهاد، آداب پیکار با دشمن، شرائط صلح، احکام اسیران، چگونگی غرامت ها و غنائم جنگی، همچنین جهاد با نفس و صفات زشت درونی مطالعه کنیم، هرگز نمی توانیم کل آیات مربوط به این موضوعات را در یک سوره قرآن به طور مجموعی پیدا کنیم، بلکه این آیات در سر تا سر قرآن مجید پراکنده است.

بنابراین، برای بحث پیرامون موضوع «جهاد در ابعاد مختلف»، باید سر تا

سر قرآن را بررسی کنیم، و هر آیه ای که به نحوی با مسأله «جهاد» مربوط است، جمع آوری نمائیم، سپس آنها را در کنار هم بچینیم، و از جمع بندی و دقت در آنها، خطوط کلی این مسأله را از نظر اسلام روشن سازیم.

همین مطلب درباره مسأله «عدالت اجتماعی»، «اقتصاد اسلامی»، «مسائل عقیدتی» (مانند توحید و معاد)، «مباحث احکامی» (مانند حج و زکات) و غیر آنها صادق است.

اینجاست که هم معنی «تفسیر موضوعی» روشن می شود، و هم کاربرد و ضرورت و نیاز به آن.

و اینجاست که معلوم می شود «تفسیر معمولی» (تفسیر ترتیبی) با تمام اهمیتی که دارد، هرگز ما را از «تفسیر موضوعی» بی نیاز نمی کند، مخصوصاً برای محققان که می خواهند مسائل مختلف را با یک دید کلی و جامع الاطراف ببینند، و نظر قرآن را درباره یک مسأله از جهات مختلف جویا شوند.

اهمیت این موضوع ما را بر این داشت که: با استفاده از تجربیات پانزده ساله گذشته، که از کار مستمر در مورد ۲۷ جلد «تفسیر نمونه» به دست آمده، به یاری خداوند بزرگ، در مرحله جدید گام بگذاریم، شاید به لطف و توفیق پروردگار بتوانیم دستاورد تازه ای برای مسلمین جهان فراهم کنیم، و این از لطف خداوند بعید نیست.

بدیهی است، تجربیات گذشته که جز از طریق کار مستمر حاصل نمی شود، چه برای اینجانب و چه برای دوستان عزیزی که همکاری دارند، سرمایه با ارزشی محسوب می شود که حیف است از آن در طریق کار مهم دیگری همچون «تفسیر موضوعی» بهره گیری نشود.

و حیف است خدماتی که ممکن است از این رهگذر در طریق آگاهی هر چه بیشتر مردم از قرآن مجید انجام گیرد، راکد بماند.

در پایان، یادآوری این نکته نیز لازم است: روشی که برای تفسیر موضوعی «پیام قرآن» (نامی که برای تفسیر نمونه موضوعی انتخاب کرده ایم) به کار رفته، روش تازه است که ان شاء الله سریع تر و آسان تر ما را به هدف می رساند.

شرح این مطلب را در مقدمه نخستین جلد تفسیر موضوعی، به خواست خدا مطالعه خواهید کرد.

ان شاء الله سعی ما بر این است که: این اثر نیز با تمام پیچیدگی و مشکلاتی که دارد، آن چنان تهیه شود که هم خواص و محققان بتوانند از آن استفاده کنند، و هم توده مردم، و به طور کلی، همه تشنگان چشمه زلال قرآن از آن بهره گیرند.

تذکرات و یادآوری های صاحب نظران و دعای خیر دوستان، مسلماً رهگشا خواهد بود.

«رَبَّنَا عَلَيكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنُبْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ»

قم - حوزه علمیه - ناصر مکارم شیرازی

قسمتی از تفاسیری که در نوشتن این تفسیر از آن استفاده شده
و یا مورد نقد قرار گرفته است:

- ۱ - تفسیر مجمع البیان از مفسر معروف مرحوم طبرسی
- ۲ - تفسیر تبیاناز دانشمند فقید بزرگ شیخ طوسی
- ۳ - تفسیر المیزان از علامه طباطبائی
- ۴ - تفسیر صافی از ملامحسن فیض کاشانی
- ۵ - تفسیر نور الثقلین از مرحوم عبد علی بن جمعه الحویزی
- ۶ - تفسیر برهاناز مرحوم سید هاشم بحرانی
- ۷ - تفسیر روح المعانی از علامه شهاب الدین محمود آلوسی
- ۸ - تفسیر المنار از محمد رشید رضا (تقریرات درس
تفسیر شیخ محمد عبده)
- ۹ - تفسیر فی ظلال القرآن از سید قطب
- ۱۰ - تفسیر قرطبی از محمد بن احمد الانصاری القرطبی
- ۱۱ - اسباب النزول از واحدی (ابوالحسن علی بن منویه
نیشابوری)
- ۱۲ - تفسیر مراغی از احمد مصطفی مراغی
- ۱۳ - تفسیر مفاتیح الغیب از فخر رازی
- ۱۴ - تفسیر روح الجنان از ابوالفتوح رازی
- ۱۵ - تفسیر کشاف از زمخشری
- ۱۶ - الدرّ المنثور از سیوطی

تفسیر نمونه

جلد بیست و ششم

سوره های

نبا - نازعات - عبس - تکویر - انفطار - مطففین

انشقاق - بروج - طارق - اعلی - غاشیه - فجر

آغاز جزء ۳۰ قرآن مجید

سوره نبأ

این سوره، در «مکه» نازل شده و دارای ۴۰ آیه است

تاریخ شروع

۱۲ / ربیع الثانی / ۱۴۰۷

محتوای سوره نبأ

اصولاً، اکثریت قریب به اتفاق سوره های جزء آخر قرآن، در «مکه» نازل شده، و بیش از همه چیز، روی مسأله «مبدأ» و «معاد»، و بشارت و انذار، که طبیعت سوره های مکی است تکیه می کند، غالباً لحنی کوبنده، تکان دهنده و بیدار کننده دارد، آیه ها همگی، جز در موارد معدودی کوتاه، و مملو از اشارات است، و به همین دلیل، تأثیر بسیار عمیقی روی هر فرد آگاه، می گذارد، ناآگاهان را نیز بیدار می کند، و به کالبدهای بی روح، جان می دهد، به افراد بی تفاوت احساس، تعهد و مسئولیت می بخشد، و برای خود عالمی دارد، عالمی پرغوغا و پر از شور و نوا!

سوره «نبأ» نیز از این اصل کلی مستثنا نیست، با سؤالی بیدارگر شروع می شود، و با جمله ای پر از عبرت پایان می یابد.

محتوای این سوره را می توان در چند بخش خلاصه کرد:

- ۱ - سؤالی که در آغاز سوره از حادثه بزرگ (نبأ عظیم) یعنی روز قیامت مطرح شده است.
- ۲ - سپس، به بیان نمونه هایی از مظاهر قدرت خداوند در آسمان، زمین، زندگی انسان ها و مواهب آن - به عنوان دلیلی بر امکان معاد و رستخیز - می پردازد.
- ۳ - در بخش دیگری، قسمتی از نشانه های آغاز رستخیز را بیان می دارد.
- ۴ - در بخش چهارم گوشه ای از عذاب های دردناک طغیانگران را.
- ۵ - به دنبال آن، در بخش پنجم، قسمتی از نعمت ها و مواهب شوق انگیز

بهشتی را شرح می دهد.

۶ - سرانجام در بخش ششم، با انداز شدیدی از عذاب قریب، و سپس ذکر سرنوشت غم انگیز کافران، سوره پایان می گیرد. ضمناً، نام گذاری این سوره به خاطر تعبیری است که در آیه دوم آن آمده است، و گاه از آن به عنوان سوره «عم» به تناسب آیه نخستین آن تعبیر می شود.

فضیلت تلاوت این سوره

در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) آمده: مَنْ قَرَأَ سُورَةَ عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ سَقَاهُ اللَّهُ بَرْدَ الشَّرَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: «کسی که سوره عم يتسائلون را بخواند، خداوند از نوشیدنی خنک و گوارای بهشتی در قیامت سیرابش می کند». (۱)

و در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: مَنْ قَرَأَ عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ لَمْ يَخْرُجْ سَنَّتُهُ إِذَا كَانَ يَوْمُهَا فِي كُلِّ يَوْمٍ حَتَّى يَزُورَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ! «کسی که همه روز سوره عم يتسائلون را ادامه دهد، سال تمام نمی شود مگر این که خانه خدا را زیارت می کند!». (۲)

و نیز، در حدیث دیگری از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نقل شده که: مَنْ قَرَأَهَا وَ حَفِظَهَا كَانَ حِسَابُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِمَقْدَارِ صَلَوةٍ وَاحِدَةٍ: «کسی که آن را بخواند و حفظ کند، حساب او در روز قیامت (چنان سریع انجام می گیرد که) به مقدار خواندن یک نماز خواهد بود». (۳)

۱ و ۲ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۲۰.

۳ - تفسیر «برهان»، جلد ۴، صفحه ۴۱۹.

- ۱ عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ
- ۲ عَنْ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ
- ۳ الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ
- ۴ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ
- ۵ ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

- ۱ - آنها از چه چیز از یکدیگر سؤال می کنند؟!
- ۲ - از خبر بزرگ (رستاخیز)!
- ۳ - همان خبری که در آن اختلاف دارند!
- ۴ - چنین نیست، به زودی می فهمند!
- ۵ - باز هم چنین نیست، به زودی می فهمند (که قیامت حق است)!

تفسیر:

خبر مهم!

در نخستین آیه این سوره، با عنوان یک استفهام آمیخته با تعجب می فرماید:

«آنها از چه چیز از یکدیگر سؤال می کنند؟» (عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ). (۱)

پس از آن، بی آن که در انتظار پاسخ آنها باشد، خود به پاسخگوئی پرداخته می افزاید: «آنها از خبر بزرگ و پر اهمیت سؤال می کنند» (عَنِ النَّبَاِ الْعَظِيمِ).

«همان خبری که پیوسته در آن اختلاف دارند» (الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ).

در این که: منظور از این خبر بزرگ (نبأ عظیم) چیست؟ مفسران پاسخ های متعددی گفته اند: گروهی، آن را اشاره به روز رستاخیز، بعضی اشاره به نزول قرآن مجید،

و بعضی به همه اصول دین، از توحید گرفته تا معاد،

و در روایاتی نیز تفسیر به مسأله ولایت و امامت شده است، که در نکته های آینده به آن اشاره خواهد شد.

دقت در مجموع آیات این سوره، مخصوصاً تعبیراتی که در آیات بعد آمده، و جمله «إِنَّ يَوْمَ الْفُصْلِ كَانَ مِيقَاتاً» که بعد از ذکر نشانه های قدرت خداوند در زمین و آسمان آمده، و توجه به این حقیقت که شدیدترین مخالفت مشرکان در مسأله «معاد» بود، تفسیر اول یعنی معاد و رستاخیز را تأیید می کند.

«نبأ» به گفته «راغب» در «مفردات»، به معنی خبری است که «مهم» و دارای «فایده» باشد و انسان نسبت به آن «علم» یا «ظن غالب» پیدا کند، و این امور سه گانه در معنی «نبأ» شرط است. (۲)

۱ - «عم» مخفف «عما» و مرکب از «عن» و «ما» استفهامیه است.

۲ - «مفردات راغب»، ماده «نبأ».

بنابراین، توصیف به «عظیم» تأکید بیشتری را می‌رساند و روی هم رفته نشان می‌دهد: این خبر که گروهی در آن تردید داشتند، واقعیتی بوده است شناخته شده، پر اهمیت، و با عظمت، و چنان که گفتیم: مناسب تر از همه این است که: منظور، خبر رستاخیز باشد. جمله: يَتَسَاءَلُونَ: «از یکدیگر سؤال می‌کنند» ممکن است تنها اشاره به کفار باشد، که آنها همواره درباره معاد از یکدیگر سؤال می‌کردند، نه سؤال برای تحقیق و درک حقیقت. این احتمال نیز وجود دارد که: منظور از آن سؤال از مؤمنان، و یا از شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله) باشد. (۱)

در اینجا سؤالی مطرح شده که: اگر منظور از «نبأ عظیم» رستاخیز است، این امر، ظاهراً مورد انکار همه کفار بوده پس چرا می‌فرماید: «آنها در آن اختلاف دارند»؟ در پاسخ می‌گوییم: انکار معاد به صورت مطلق، حتی در میان مشرکان قطعی نیست، چه این که بسیاری از آنها بقای روح را بعد از بدن، و به تعبیر دیگری معاد روحانی را اجمالاً قبول داشتند.

اما در مورد معاد جسمانی، بعضی در آن اظهار تردید و شک می‌کردند که: لحن آیات قرآن آن را منعکس کرده است، (۲) و بعضی شدیداً منکر بوده و حتی پیامبر (صلی الله علیه و آله) را به خاطر ادعای معاد جسمانی (نعوذ بالله) دیوانه، یا مفتری بر خدا،

-
- ۱ - باید توجه داشت: باب «تفاعل» هر چند غالباً به معنی کاری است که به صورت متقابل انجام می‌شود، ولی در بعضی از موارد، معنی «ثلاثی مجرد» و یا معانی دیگری دارد (بعضی از اهل لغت برای تفاعل پنج معنی ذکر کرده‌اند: ۱ - مشارکت دو نفر یا بیشتر در انجام کاری. ۲ - مطاوعه، مانند «تباعده». ۳ - اظهار چیزی بدون واقعیت مانند «تمارض». ۴ - وقوع چیزی تدریجاً مانند «توارد». ۵ - معنی فعل ثلاثی مانند «تعالی» که به معنی «علا» می‌باشد).
 - ۲ - نمل، آیه ۶۶.

می دانستند (۱) و به این ترتیب، اختلاف آنها در مسأله معاد قابل انکار نیست.

سپس، می افزاید: «این چنین نیست که آنها درباره قیامت می گویند و فکر می کنند، به زودی می فهمند» (كَلَّا سَيَعْلَمُونَ). (۲)

«باز هم چنین نیست که آنها می پندارند، به زودی آگاه خواهند شد» (ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ). «آن روز با خبر می شوند که فریاد و حسرتای آنها بلند است، و از تفریط و کوتاهی خود سخت پشیمان می شوند» (أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتِي عَلَى مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ). (۳) آن روز که امواج عذاب گرداگرد آنها را می گیرد، و تقاضای بازگشت به دنیا را می کنند: هَلْ إِلَى مَرَدٍّ مِنْ سَبِيلٍ: «آیا راهی برای بازگشت وجود دارد». (۴)

حتی در لحظه مرگ، که حجاب ها از برابر چشم انسان کنار می رود، و حقایق عالم دیگر در برابر او آشکار می شود، و به برزخ و معاد یقین پیدا می کند در همان لحظه نیز فریادش بلند می شود که: «مرا بازگردانید * تا عمل صالحی انجام دهم» (رَبِّ ارْجِعُونِ * لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ). (۵)

تعبیر به «سَيَعْلَمُونَ» (با «س» که معمولاً برای آینده نزدیک می آید)، اشاره به

۱ - سبأ، آیات ۷ و ۸.

۲ - معروف در میان علمای ادب عربی و مفسران این است که: «كَلَّا» حرف ردع است، و معنی آن نفی یا نهی نسبت به مطالب قبل می باشد، ولی، بعضی گفته اند که در معانی دیگری نیز به ندرت استعمال می شود، که سه معنی را نام برده اند: «تأکید» و «ألا» استفتاحیه و «حرف جواب به منزله نعم» که هر کدام را بعضی برگزیده اند (مجمع البحرین و کتب دیگر).

۳ - زمر، آیه ۵۶.

۴ - شوری، آیه ۴۴.

۵ - مؤمنون، آیات ۹۹ و ۱۰۰.

این است: قیامت امری است نزدیک، و تمام عمر دنیا در برابر آن ساعتی بیش نیست! در این که: دو آیه فوق که به صورت تکرار آمده، به منظور تأکید یک واقعیت (آگاهی آنها در آینده نزدیک از قیامت و رستاخیز) است، یا بیان دو مطلب جداگانه (اولی اشاره به این که در آینده نزدیک عذاب دنیا را می بینند، و دومی اشاره به این که عذاب آخرت را بعد از آن خواهند دید)، مفسران دو احتمال داده اند، ولی تفسیر اول مناسب تر به نظر می رسد. این احتمال نیز داده شده: منظور این است که: با پیشرفت علم و دانش بشر، شواهد و دلائل بر وجود رستاخیز آن قدر فراوان می شود که، حتی منکران چاره ای جز اعتراف به آن نمی بینند. لکن، اشکال این تفسیر آن است که: چنین آگاهی برای آیندگان از نوع بشر خواهد بود، نه برای آن گروهی که در عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله) می زیستند و در امر قیامت اختلاف داشتند، در حالی که آیه درباره آنها سخن می گوید.

* * *

نکته ها:

۱ - مسأله «ولایت» و «نبا عظیم»

چنان که گفتیم: «نبا عظیم» به چند معنی تفسیر شده: قیامت، قرآن، تمام اصول عقائد دینی اعم از مبدأ و معاد، ولی قرائن موجود در مجموعه آیات این سوره، نشان می دهد که: تفسیر آن به «معاد» از همه برتری دارد.

ولی، در روایات زیادی که از طرق اهل بیت (علیهم السلام) و بعضی از طرق اهل سنت نقل شده، «نبا عظیم» (خبر بزرگ) به مسأله ولایت و امامت امیر مؤمنان علی (علیه السلام) که مورد اختلاف و گفتگو از سوی جمعی بود، یا به مسأله «ولایت به طور اعم»

تفسیر شده است.

این روایات، گاه از خود علی (علیه السلام)، و گاه از امامان دیگر (علیهم السلام) نقل شده، که به عنوان نمونه سه روایت را در اینجا می آوریم:

۱ - روایتی است که حافظ، «محمد بن مؤمن شیرازی» که از علمای اهل سنت است نقل کرده که: رسول الله (صلی الله علیه وآله) در تفسیر «عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ * عَنِ النَّبَاِ الْعَظِيمِ» فرمود: منظور ولایت علی (علیه السلام) است که از انسان در قبر درباره آنها سؤال می شود، و هیچ کس در شرق و غرب عالم، در بر و بحر از دنیا نمی رود، مگر این که فرشتگان از او درباره ولایت امیر مؤمنان (علیه السلام) بعد از مرگ پرسش می کنند، و به او می گویند: دینت چیست؟ پیامبرت کیست؟ و امامت کیست؟ (۱).

۲ - در حدیث دیگری آمده است: روز جنگ «صفین» مردی از لشکر «شام» در حالی که سلاح بر تن پوشیده، و قرآنی حمایل کرده بود، وارد میدان شد، و سوره «عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ * عَنِ النَّبَاِ الْعَظِيمِ» را تلاوت می کرد، علی (علیه السلام) شخصاً به میدان او آمد و به او فرمود: اَتَعْرِفُ النَّبَاَ الْعَظِيمَ الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ: «آیا می دانی نبا عظیمی که در آن اختلاف دارند چیست؟» آن مرد در جواب گفت: نه، نمی دانم!

امام فرمود: اَنَا وَاللَّهِ النَّبَاُ الْعَظِيمُ الَّذِي فِيهِ اخْتَلَفْتُمْ وَ عَلَيَّ وَلَايَتِي تَنَازَعْتُمْ، وَ عَنْ وَلَايَتِي رَجَعْتُمْ بَعْدَ مَا قَبِلْتُمْ... وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَعْلَمُونَ مَا عَمِلْتُمْ: «منم آن نبا عظیم که درباره آن اختلاف دارید! و در ولایت من به نزاع برخاسته اید، شما از ولایت من باز گشتید بعد از آن که پذیرفتید، و در قیامت خواهید دانست که چه عملی انجام داده اید!» (۲).

۱ - «رسالة الاعتقاد» «ابوبکر محمد بن مؤمن الشیرازی» (طبق نقل احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۴۸۴).

۲ - تفسیر «برهان»، جلد ۴، صفحه ۴۲۰، حدیث ۹ - «بحار الانوار»، جلد ۳۶، صفحه ۲ (با اندکی تفاوت).

۳ - در روایتی از امام صادق (علیه السلام) آمده است: «الْبَنَاءُ الْعَظِيمُ الْوَلَايَةُ: «نبأ عظیم همان مسأله ولایت است» (۱).

جمع میان محتوای این روایات، و آنچه در مورد تفسیر آیه به مسأله «معاد» ذکر کردیم، از دو راه ممکن است:

نخست این که: «نبأ عظیم» مفهوم وسیع و گسترده ای دارد که همه اینها را شامل می شود، هر چند به هنگام نزول این آیات تکیه قرآن بیش از همه در بیان این جمله، روی مسأله معاد بود، ولی این مانع نمی شود که آیه مصداق های دیگری نیز داشته باشد.

دیگر این که: همان گونه که می دانیم و بارها نیز گفته ایم، قرآن دارای بطون مختلفی است، یعنی یک آیه ممکن است معانی متعددی داشته باشد که از میان آنها یک معنی ظاهر است، و معانی دیگر، بطون قرآن است که به کمک قرائن مختلفی از آن استفاده می شود، و یا به تعبیر دیگر، نوعی دلالت التزامی است که برای همه کس جز خاصان روشن نیست.

تنها این آیه نیست که دارای ظاهر و باطنی است، آیات زیاد دیگری در قرآن کریم داریم که در روایات اسلامی تفسیرهای گوناگونی برای آن آمده، که بعضی هماهنگ با ظاهر است، و بعضی معنی باطن را بیان می کند.

ولی، این نکته را مؤکداً یادآور می شویم که: فهم باطن قرآن بدون وجود قرائن روشن، یا تفسیرهایی که از شخص پیغمبر و امامان معصوم (علیهم السلام) رسیده است، جائز نیست، و وجود بطون برای قرآن نباید دستاویزی برای هوسبازان و منحرفان شود، که آیات قرآن را هرگونه بخواهند به میل خود تفسیر کنند.

۱ - تفسیر «برهان»، جلد ۴، صفحه ۴۱۹، حدیث ۳.

۲ - این همه تکیه بر «معاد» برای چیست؟

گفتیم: از مهم ترین مسائلی که در جزء سی ام قرآن مجید - که اکثریت قریب به اتفاق سوره های آن «مکی» است - روی آن تکیه شده، مسأله «معاد» و شرح احوال انسان در روز رستاخیز است.

این به خاطر آن است که: برای اصلاح انسان، نخستین گام این است که بداند حساب و کتابی در کار است.

دادگاهی وجود دارد که چیزی بر دادرسان آن مخفی نمی ماند.

محکمه ای که نه ظلم و جور در آن راه دارد و نه خطا و اشتباه.

نه توصیه و رشوه در آن کارساز است، و نه امکان دروغ و انکار، و بالاخره هیچ راهی برای فرار از چنگال مجازات در آنجا نیست، تنها راه، ترک گناه در اینجاست.

ایمان به وجود چنین محکمه و دادگاهی انسان را تکان می دهد، و ارواح خفته را بیدار می کند، روح تقوا و تعهد و احساس مسئولیت را زنده می کند، و او را به وظیفه شناسی دعوت می نماید.

اصولاً، در هر محیطی فساد رخنه کند، عامل آن یکی از دو چیز است: ضعف نیروی مراقبت، یا ضعف تشکیلات قضائی، اگر مراقبین تیزبین، اعمال انسان ها را زیر نظر بگیرند، و دادگاه ها دقیقاً به جرائم متخلفان برسند، و هیچ «جرمی» بدون «جریمه» نماند، در چنین محیطی مسلماً فساد و گناه و تجاوز و تعدی و طغیان به حداقل خواهد رسید.

جائی که زندگی مادی در پرتو مراقبین، و دادگاه های آن چنین باشد، تکلیف زندگی معنوی و الهی انسان روشن است.

ایمان به وجود مبدئی که همه جا با او است: لَا یُعْزَبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ: «به

اندازه سنگینی ذره ای چیزی از علم او مخفی نمی گردد». (۱)
و ایمان به وجود معادی که به مصداق: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» (۲) ذره ای کار خوب و بد به دست فراموشی سپرده نمی شود، و در آنجا در برابر او قرار می گیرد، چنین ایمانی، چنان تقوائی در انسان ایجاد می کند که در تمام زندگی می تواند راهنمای او در مسیر خیر باشد.

* * *

۱ - سبأ، آیه ۳.

۲ - زلزله، آیات ۷ و ۸.

- ۶ أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا
 ۷ وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا
 ۸ وَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا
 ۹ وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا
 ۱۰ وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا
 ۱۱ وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا
 ۱۲ وَبَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا
 ۱۳ وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَّاجًا
 ۱۴ وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجًا
 ۱۵ لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَنَبَاتًا
 ۱۶ وَجَنَّاتٍ أَلْفَافًا

ترجمه:

- ۶ - آیا زمین را محل آرامش (شما) قرار ندادیم؟!
 ۷ - و کوه ها را میخ های زمین؟!
 ۸ - و شما را به صورت زوج ها آفریدیم!
 ۹ - و خواب شما را مایه آرامشتان قرار دادیم.
 ۱۰ - و شب را پوششی (برای شما).
 ۱۱ - و روز را وسیله ای برای زندگی و معاش!

- ۱۲ - و بر فراز شما هفت (آسمان) محکم بنا کردیم!
 ۱۳ - و چراغی روشن و حرارت بخش آفریدیم!
 ۱۴ - و از ابرهای باران را آبی فراوان نازل کردیم!
 ۱۵ - تا به وسیله آن دانه و گیاه بسیار برویانیم.
 ۱۶ - و باغ هائی پر درخت!

تفسیر:

همه از بهر تو سر گشته و فرمانبردار...

این آیات، در حقیقت پاسخی است به سؤالاتی که منکران معاد، و اختلاف کنندگان در این نبأ عظیم، داشته اند؛ زیرا در این آیات، گوشه ای از نظام حکیمانه این عالم هستی و مواهب حساب شده ای که نقش بسیار مؤثری در زندگی انسان ها دارد، بیان شده است، از یکسو، دلیل روشنی بر قدرت خدا بر همه چیز و از جمله تجدید حیات مردگان است.

و از سوی دیگر، اشاره به این است که: این نظام حکیمانه نمی تواند بیهوده و عبث باشد، در حالی که اگر با پایان این زندگی مادی دنیا همه چیز پایان یابد، مسلماً طرحی عبث و بیهوده خواهد بود.

و به این ترتیب، از دو جهت، استدلال برای مسأله معاد محسوب می شود، از طریق «برهان قدرت» و «برهان حکمت».

در این آیات یازده گانه، به دوازده نعمت مهم، با تعبیراتی آمیخته با لطف و محبت، توأم با استدلال و تحریک عواطف، اشاره شده است؛ چرا که اگر در کنار استدلالات عقلی، احساس و نشاط روحی نباشد، کارائی آن کم است.

نخست، از زمین شروع کرده، می فرماید: «آیا زمین را گاهواره و محل آرامش شما قرار ندادیم؟! (أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَاداً).

«مهاد» به طوری که «راغب» در «مفردات» می گوید: به معنی مکان آماده و صاف و مرتب است، و در اصل از «مهد» به معنی محلی که برای استراحت کودک آماده می کنند (اعم از گاهواره و یا بستر) گرفته شده، و جمعی از ارباب لغت و مفسران، آن را به «فراش» یعنی «بستر» تفسیر کرده اند که هم صاف و نرم است و هم راحت.

انتخاب این تعبیر برای زمین، بسیار پرمعنی است؛ چرا که از یکسو، قسمت های زیادی از زمین آن چنان نرم، صاف و مرتب است که انسان به خوبی می تواند در آن خانه سازی کند، زراعت و باغ احداث نماید.

از سوی دیگر، همه نیازمندی های او بر سطح زمین یا در اعماق آن به صورت مواد اولیه و معادن گران بها نهفته است.

و از سوی سوم، مواد زائد او را به خود جذب می کند، و اجساد مردگان به وسیله دفن در آن، به زودی تجزیه و متلاشی می شوند، و انواع میکروب ها به واسطه اثر مرموزی که دست آفرینش در خاک نهاده است، نابود می گردد.

و از سوی چهارم، با حرکت نرم و سریع، به دور آفتاب، و به دور خود گردش می کند، شب و روز و فصول چهارگانه را که نقش عمده ای در حیات انسان دارند، می آفریند.

از سوی پنجم، قسمت زیادی از آب هائی که بر سطح آن می بارد در درون خود ذخیره می کند، و به صورت چشمه ها و قنات ها بیرون می فرستد.

خلاصه، در این بستر آرام، همه وسائل آسایش و آرامش فرزندان این زمین آماده و مهیا است، و هنگامی اهمیت این نعمت آشکارتر می گردد که مختصر زلزله و دگرگونی در آن رخ دهد.

و از آنجا که ممکن است در برابر نرمی زمین های مسطح، اهمیت کوه ها و

نقش حیاتی آنها، فراموش شود، در آیه بعد می افزاید: «آیا، ما کوه ها را میخ های زمین قرار ندادیم؟» (وَ الْجِبَالُ أَوْتَادًا).

کوه ها، علاوه بر این که ریشه های عظیمی در اعماق زمین دارند، در آنجا به هم پیوسته و همچون زرهی پوسته زمین را در برابر فشار ناشی از مواد مذاب درونی، و تأثیر جاذبه جزر و مد آفرین ماه، از بیرون حفظ می کنند، دیوارهای بلندی در برابر طوفان های سخت و سنگین محسوب می شوند، و پناهگاه مطمئنی برای مهد آسایش انسان می سازند، که اگر نبودند دائماً زندگی انسان زیر ضربات کوبنده طوفان ها دست خوش ناآرامی بود.

از این گذشته، کانونی هستند برای ذخیره آب ها و انواع معادن گران بها. علاوه بر همه اینها، در اطراف کره زمین قشر عظیمی از هوا وجود دارد که بر اثر وجود کوه ها که به صورت دنده های یک چرخ، پنجه در این قشر عظیم افکنده اند، همراه زمین حرکت می کنند، دانشمندان می گویند: اگر سطح زمین صاف بود، قشر هوا به هنگام حرکت زمین روی آن می لغزید، و طوفان های عظیم ایجاد می شد، و هم ممکن بود این اصطکاک دائمی، سطح زمین را داغ و سوزان و غیر قابل سکونت کند.

بعد از بیان این دو نمونه از مواهب و آیات آفاقی، به سراغ مواهب درونی وجودی انسان و آیات انفسی می رود، می فرماید: «ما شما را زوج ها آفریدیم» (وَ خَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا). (۱)
«ازواج» جمع «زوج»، به معنی جفت، و جنس «مذکر و مؤنث» است، و

۱ - جمله «وَ خَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا» و همچنین جمله های مشابه آن که در آیات بعد آمده، به صورت جمله های مستقل و مثبت است، و این که: بعضی احتمال داده اند ممکن است به صورت «منفی» و عطف بر مفهوم

«أَلَمْ نَجْعَلْ» در آیه قبل بوده باشد، بعید به نظر می رسد، و احتیاج به تقدیر دارد.

آفرینش انسان از این دو جنس، علاوه بر این که ضامن بقای نسل او است، سبب آرامش جسم و جان او محسوب می شود، چنان که در آیه ۲۱ سوره «روم» می خوانیم: «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً: «از نشانه های (عظمت) خداوند این است که: همسرانی از جنس خودتان برای شما آفرید، تا در کنار آنها آرامش بیابید، و در میان شما محبت و رجعت قرار داد».

و به تعبیر دیگر، جنس مذکر و مؤنث هر کدام مکمل وجود دیگری و برطرف کننده کمبودهای طرف مقابل می باشد.

و از آنجا که «أزواج» در لغت به معنی «اصناف و انواع» نیز آمده، بعضی این آیه را اشاره به اصناف مختلف انسان ها می دانند، و تفاوت هائی که از نظر رنگ، نژاد، روحیات و استعدادهای مختلف در میان انسان ها است، آن نیز از نشانه های عظمت حق و مایه تکامل جامعه انسانی است.

پس از آن، به پدیده «خواب» که از مواهب بزرگ الهی بر انسان است اشاره کرده، می افزاید: «ما خواب شما را مایه آرامش و آسایش شما قرار دادیم» (وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا).

«سُبَات» از ماده «سبت» (بر وزن وقت) در اصل به معنی قطع نمودن است، سپس به معنی «تعطیل کار» به منظور استراحت آمده، و این که «روز شنبه» در لغت عرب «یوم السبت» نامیده شده، به خاطر آن است که این نام گذاری متأثر از برنامه های یهود بوده، که روز شنبه را روز تعطیلی می دانستند.

تعبیر به «سُبَات» اشاره لطیفی به تعطیل قسمت های قابل توجهی از فعالیت های جسمی و روحی انسان در حال خواب است، و همین تعطیل موقت،

سبب استراحت و بازسازی اعضای فرسوده، تقویت روح و جسم، تجدید نشاط انسان، و رفع هر گونه خستگی و ناراحتی، و بالاخره آمادگی برای تجدید فعالیت میشود.

با این که: یک سوم زندگی انسان را «خواب» فرا گرفته، و همیشه انسان با این مسأله مواجه بوده، هنوز اسرار خواب، به خوبی شناخته نشده است، و حتی این که چه عاملی سبب می شود در لحظه معینی بخشی از فعالیت های مغزی از کار بیفتند، سپس پلک چشم ها بر هم آمده، و تمام اعضای تن در سکون و سکوت فرو رود، هنوز به درستی روشن نیست!

ولی، این معنی روشن است که «خواب» نقش عظیمی در سلامت انسان دارد، و به همین دلیل پزشکان روانی تلاش می کنند: خواب بیماران خود را به صورت عادی تنظیم کنند؛ چرا که بدون آن، تعادل روانی ممکن نیست.

افرادی که به صورت طبیعی نمی خوابند، افرادی پژمرده، عصبانی، افسرده، غمگین و ناراحتند، و به عکس، کسانی که از خواب معتدلی بهره مندند، به هنگامی که بیدار می شوند نشاط و توان فوق العاده ای در خود می بینند.

مطالعه بعد از یک خواب آرام بخش بسیار سریع پیش می رود، و کارهای فکری و جسمی بعد از چنین خوابی همیشه قرین موفقیت است، و اینها همه بیانگر نقش پر اهمیت خواب در زندگی انسان است.

کمتر شکنجه ای برای انسان به اندازه «بی خوابی اجباری و اضطراری» دردناک و جانکاه است، و تجربه نشان داده: تحمل انسان در برابر بی خوابی بسیار کم است، و بعد از مدت کوتاهی سلامت خود را از دست می دهد و بیمار می شود.

البته، آنچه درباره اهمیت خواب گفته شد، منظور از آن یک خواب متعادل و

مناسب است، و گرنه پر خوابی مانند پر خوری از صفات زشت و موجب بیماری های مختلف است.

و عجب این که: مقدار خواب طبیعی برای انسان ها یکسان نیست، و هیچ گونه حدّ معینی برای آن نمی توان در نظر گرفت، لذا هر کس باید با تجربه، نیاز خویش را به خواب با توجه به میزان فعالیت های جسمی و روحی خود دریابد.

و عجیب تر این که: به هنگام بروز حوادث سخت که انسان ناچار است مدت ها بیدار بماند، مقاومت انسان در برابر بی خوابی موقتاً افزایش می یابد، خواب از سر انسان می پرد، و گاه به حداقل لازم یعنی یک یا دو ساعت می رسد، ولی، بسیار دیده شده این کمبود، به هنگام عادی شدن اوضاع جبران می گردد، و جسم و روح انسان طلب خود را از خواب باز می ستاند!

البته، به ندرت کسانی یافت می شوند که ماه ها پشت سر هم بیدار بمانند، و لحظه ای خواب به چشمانشان نرود، و به عکس افرادی هستند که حتی در موقع راه رفتن در کوچه و خیابان، و حتی موقعی که با شما سخن می گویند خواب به آنها دست می دهد، و اگر کسی همراه آنها نباشد خطرناک است، ولی این افراد مسلماً افراد سالمی نیستند، و خواه ناخواه گرفتار ضایعات جسمی و روحی می گردند.

خلاصه، این تحول و دگرگونی عجیبی که به نام «خواب» در انسان پیدا می شود، شگفتی های زیادی دارد که آن را شبیه یک «معجزه» می کند. (۱)

گرچه، آیه فوق ناظر به خواب به عنوان یک نعمت الهی است، ولی از آنجا

۱ - درباره شگفتی های عالم خواب، بحث دیگری در جلد ۱۶، صفحه ۴۰۴ به بعد (ذیل آیه ۲۴ سوره روم) آورده ایم.

همچنین در مورد مناظری که انسان در خواب می بیند (رؤیا) و عجایب و شگفتی های آن، بحث مشروحی در جلد نهم، صفحات ۳۱۱ تا ۳۱۷ (ذیل آیه ۴ سوره یوسف) بیان کرده ایم.

که «خواب» شباهتی به «مرگ» و «بیداری» شباهتی به «رستخیز» دارد، می تواند اشاره ای به این مطلب نیز باشد.

و بلافاصله، در رابطه با مسأله «خواب» سخن از موهبت «شب» به میان آورده، می فرماید: «ما شب را پوششی قرار دادیم» (وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا).

و می افزاید: «و روز را وسیله ای برای زندگی قرار دادیم» (وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا). (۱)
به عکس، آنچه «ثنویین» (دو گانه پرستان) بر اثر بی اطلاعی از اسرار آفرینش می پنداشتند که: نور و روشنایی روز نعمت است، و ظلمت و تاریکی شب شر و عذاب، و برای هر کدام خالق قائل بودند، یکی را از «بزدان» و دیگری را از «اهریمن» می دانستند، با کمی دقت روشن می شود: هر یک در جای خود نعمتی است بزرگ و سرچشمه نعمت هائی دیگر.
مطابق آیات فوق، پرده شب لباس و پوششی است بر اندام زمین، و تمام موجودات زنده ای که روی آن زیست می کنند، فعالیت های خسته کننده زندگی را به حکم اجبار تعطیل می کنند، و تاریکی را که مایه سکون، آرامش و استراحت است بر همه چیز مسلط می سازد، تا اندام های فرسوده مرمت گردد و روح خسته تجدید نشاط کند؛ چرا که خواب آرام جز در تاریکی میسر نیست.

از این گذشته، با فرو افتادن پرده شب، نور آفتاب بر چیده می شود، که اگر به

۱ - «مَعاش» ممکن است «اسم زمان» یا «اسم مکان» به معنی زمان و مکان زندگی و نیز ممکن است مصدر میمی باشد، و در این صورت محذوفی دارد و در تقدیر «سَبَباً لِمَعَاشِكُمْ» بوده است.

ضمناً «مَعاش» از ماده «عیش» به معنی زندگی است و تفاوتش با حیات این است که: حیات بر خداوند و فرشتگان نیز اطلاق می شود، اما «عیش» مخصوص زندگی انسان و حیوان است.

طور مداوم بتابد، تمام گیاهان و حیوانات را می سوزاند، و زمین جای زندگی نخواهد بود! به همین دلیل، قرآن مجید کراراً روی این مسأله تکیه کرده، در یک جا می فرماید: قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ النَّهَارَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُم بِلَيْلٍ تَسْكُنُونَ فِيهِ: «بگو به من خبر دهید اگر خداوند روز را تا قیامت بر شما جاویدان کند، چه کسی غیر از خدا است که شب برای شما آورد تا در آن آرامش یابید؟!» (۱)

و به دنبال آن می فرماید: وَمِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ: «از رحمت او است که برای شما شب و روز قرار داد تا هم در آن آرامش یابید، و هم برای بهره گیری از فضل خدا تلاش کنید». (۲)

قابل توجه این که: در قرآن مجید به بسیاری از موضوعات مهم یک بار قسم یاد شده، در حالی که به «شب» هفت بار سوگند یاد شده است! و می دانیم سوگند به امور مهم یاد می شود، و این خود نشانه اهمیت پرده ظلمت شب است.

آنها که «شب» را با نور مصنوعی روشن می سازند، و تمام شب را بیدارند و به جای آن روز را می خوابند، افرادی رنجور، ناسالم و فاقد نشاط می باشند.

در روستاها که به عکس شهرها شب را زود می خوابند، و صبح زود برمی خیزند، مردم سالم تر و راحت تر زندگی می کنند.

شب، منافع جنبی نیز دارد؛ چرا که سحرگاهانش بهترین وقت برای راز و نیاز به درگاه محبوب، عبادت و خودسازی و تربیت نفوس است، همان گونه که قرآن مجید در توصیف پرهیزگاران می گوید: وَالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ: «آنها

۱ - قصص، آیه ۷۲.

۲ - قصص، آیه ۷۳.

در سحرگاهان استغفار می کنند». (۱) - (۲)

روشنائی روز نیز خود نعمتی است بی نظیر، جنب و جوش و حرکت می آفریند، انسان را برای کار و تلاش آماده می سازد، گیاهان را در پرتو نور خود می رویاند، و حیوانات در پرتو آن رشد می کنند، و به حق، تعبیر بالا که می فرماید: «روز را وسیله معاش و زندگی شما قرار دادیم» تعبیری است از هر نظر رسا که نیاز به شرح و توصیف ندارد.

آخرین سخن این که: آمد و شد شب و روز و نظام دقیق تغییرات تدریجی آنها، یکی از آیات خلقت و نشانه های خدا است، به علاوه سرچشمه پیدایش یک تقویم طبیعی برای نظام بندی زمانی زندگی انسان ها محسوب می شود.

سپس، از «زمین» به «آسمان» پرداخته، می فرماید: «ما بالای سر شما هفت آسمان محکم بنا کردیم» (وَبَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا).

عدد «هفت» در اینجا ممکن است عدد «تکثیر»، و اشاره به کرات متعدد آسمان، و مجموعه های منظومه ها، کهکشان ها و عوالم متعدد جهان هستی باشد، که دارای خلقتی محکم، ساختمانی عظیم و قوی هستند، و یا عدد «تعداد»، به این ترتیب که: آنچه ما از ستارگان می بینیم همه به حکم «آیه ۶ سوره صافات»: إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ: «ما آسمان پائین را با ستارگان زینت بخشیدیم» متعلق به آسمان اول است، و ماورای آن شش عالم و آسمان دیگر وجود دارد که از دسترس علم بشر بیرون است.

۱ - ذاریات، آیه ۱۸.

۲ - دربارہ «اسرار شب و روز» و «نظام نور و ظلمت» در جلد ۱۶، صفحه ۱۴۶ به بعد (ذیل آیات ۷۱ تا ۷۳ سوره قصص) و در جلد ۱۵، صفحات ۱۱۲ تا ۱۱۴ (ذیل آیه ۴۷ فرقان) و در جلد ۲۲، صفحه ۳۲۶ (ذیل آیه ۱۸ ذاریات) بحث های دیگری داشته ایم.

این احتمال نیز وجود دارد که: منظور طبقات متعدد هوای اطراف زمین باشد که: در عین رقیق بودن ظاهری، از چنان استحکامی برخوردار است که این کره خاکی را از هجوم مستمر سنگ های آسمانی حفظ می کند، و به محض این که یکی از آنها جذب کره زمین شود، بر اثر تصادم شدید با قشر هوا چنان داغ می شود که آتش می گیرد، و می سوزد، و خاکستر آن به طور ملایم بر زمین می نشیند، و اگر این قشر هوا نبود، شهرها و آبادی های ما شب و روز در معرض پرتاب این سنگ ها قرار داشت.

بعضی از دانشمندان محاسبه کرده اند که: استقامت قشر هوای اطراف زمین که بیش از یک صد کیلومتر ضخامت دارد به اندازه یک «سقف فولادین به ضخامت ده متر» است! و این است یکی از تفسیرهای سبع شداد. (۱)

بعد از اشاره اجمالی به آفرینش آسمان ها به سراغ نعمت بزرگ آفتاب عالمتاب می رود و می فرماید: «ما چراغی نورانی و حرارت بخش آفریدیم» (وَجَعَلْنَا سِرَاجاً وَهَّاجاً). (۲)
«وهَّاج» از ماده «وَهَج» (بر وزن کرج) به معنی نور و حرارتی است که از آتش صادر می شود (۳) بنابراین، ذکر این وصف برای این چراغ پر فروغ آسمانی اشاره ای به دو نعمت بزرگ است که خمیرمایه همه مواهب مادی این جهان است: «نور» و «حرارت».
نور خورشید، نه تنها صحنه زندگی انسان و تمام منظومه شمسی را روشن

۱ - در زمینه آسمان ها هفت گانه، و تفسیرهای آن، در جلد اول، ذیل آیه ۲۹ سوره «بقره» مشروحاً بحث کرده ایم.

۲ - «جَعَلْنَا» در اینجا به معنی «خَلَقْنَا» است و یک مفعول گرفته است.

۳ - «مفردات راغب»، ماده «وهج»، در «لسان العرب» در معنی این لغت می گوید: حرارت آفتاب و آتش از فاصله دور است.

می سازد، بلکه تأثیر عمیقی در پرورش موجودات زنده دارد. حرارت آن نیز، علاوه بر تأثیری که در حیات انسان، حیوان و گیاه به طور مستقیم دارد، منبع اصلی وجود ابرها، وزش بادهای، نزول باران ها و آبیاری سرزمین های خشک است. خورشید، به خاطر اشعه مخصوص «ماوراء بنفش» تأثیر فراوانی در کشتن میکروب ها دارد، که اگر نبود کره زمین به بیمارستان عظیمی تبدیل می شد، و چه بسا در مدت کوتاهی نسل موجودات زنده از میان می رفت.

خورشید، نوری سالم، مجانی، دائمی و از فاصله ای مناسب، نه چندان گرم و سوزان، و نه سرد و بی روح، در اختیار همه ما می گذارد.

اگر قیمت انرژی حاصل از خورشید را با قیمت منابع دیگر انرژی محاسبه کنیم، عدد بسیار عظیمی را تشکیل می دهد، و اگر فرضاً بخواهیم درخت سیبی را با نور و انرژی مصنوعی پرورش دهیم، قیمت هر دانه سیب سرسام آور خواهد بود، آری این «سراج و هاج» عالم آفرینش، همه اینها را رایگان در اختیار ما می گذارد.(۱)

جرم خورشید، حدود «یک میلیون و سیصد هزار» برابر کره زمین، و فاصله آن حدود «یک صد و پنجاه میلیون کیلومتر»، حرارت برونی سطح خورشید بالغ بر «شش هزار درجه سانتیگراد»، و حرارت درونی آن در حدود «بیست

۱ - در کتاب «دنیای ستارگان» تألیف «آنتری وایت» محاسبه ای درباره نور و حرارتی که خورشید به اهل زمین می دهد کرده است، می گوید: اگر قرار بود برای نور و حرارتی که رایگان از خورشید دریافت می داریم، طبق بهای معمولی «برق» پول بپردازیم، مردم روی زمین می بایست هر ساعتی یک میلیارد و هفتصد میلیون دلار بپردازند، که در یک سال مبلغ سرسام آوری می شود، این نشان می دهد چه ثروت عظیمی از این رهگذر به طور رایگان به ما می رسد.

و به گفته نویسنده کتاب «از جهان های دور»، اگر مردم زمین بخواهند نوری را که از خورشید می گیرند از لامپ هائی دریافت دارند که در همان محلی که خورشید قرار گرفته نصب شود، به تعداد هر یک نفر بیش از «پنج میلیون میلیارد لامپ صد شمعی» باید روشن شود!

میلیون درجه! تخمین زده شده است، همه، آن چنان حساب شده است که اگر کمی کمتر یا بیشتر می بود، عرصه زندگی را بر اهل زمین تنگ می کرد و ادامه حیات را غیر ممکن می ساخت، که شرح آن در حوصله این بیان مختصر نمی گنجد.

و به دنبال نعمت نور و حرارت، از ماده حیاتی مهم دیگری که ارتباط نزدیکی با تابش خورشید دارد، سخن به میان آورده، می افزاید: «و ما از ابرهای باران را آبی فراوان نازل کردیم» (وَ أَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجًا).

«مُعْصِرَات» جمع «معصر» از ماده «عصر» به معنی فشار است، که اشاره به «ابرهای باران را» است، گوئی خودش را می فشارد تا آب از درونش فرو ریزد (۱) (توجه داشته باشید مُعْصِرَات اسم فاعل است).

بعضی نیز، آن را به معنی ابرهایی که آماده ریزش باران است تفسیر کرده اند؛ زیرا اسم فاعل، گاه به معنی آمادگی برای چیزی می آید.

بعضی نیز گفته اند: «مُعْصِرَات» صفت ابرها نیست، بلکه صفت بادها است که از هر سو ابرها را تحت فشار برای ریزش باران قرار می دهد.

و «ثَجَّاج» از ماده «ثَجَّ» (بر وزن حج) به معنی فرو ریختن آب به صورت پی در پی و فراوان است، و با توجه به این که: «ثَجَّاج» صیغه مبالغه است، کثرت و فزونی بیشتری را بیان می کند، و در مجموع معنی آیه چنین می شود: ما از ابرهای باران را آبی فراوان و پی در پی فرو فرستادیم.

۱ - به گفته بعضی دانشمندان، ابرها به هنگام تراکم سیستمی بر آنها حاکم می شود که خود را می فشارد، و در نتیجه باران از آن فرو می بارد، و این تعبیر در حقیقت از معجزات علمی قرآن مجید محسوب می شود (به کتاب باد و باران، صفحه ۱۲۶ مراجعه شود).

گر چه، نزول باران به خودی خود مایه خیر و برکت است، هوا را لطیف می کند، آلودگی ها را می شوید، کثافات را با خود می برد، گرمای هوا را فرو می نشاند، و حتی سرما را تعدیل می کند، از عوامل بیماری می کاهد، و به انسان روح و نشاط می دهد، ولی با این همه، در آیات بعد به سه فایده مهم آن اشاره کرده، می فرماید: «هدف از نزول باران این است که: دانه های غذائی و گیاهان را به وسیله آن از زمین خارج کنیم» (لُتُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَ نَبَاتًا).

«و باغ هائی پر درخت» (وَ جَنَّاتٍ أَلْفَافًا).

«أَلْفَافٌ» به گفته «راغب» در «مفردات»، اشاره به این است: درختان این باغ ها به قدری زیاد و انبوه است که به یکدیگر پیچیده شده. (۱)

در حقیقت، در این دو آیه، به تمام مواد غذائی که انسان و حیوان از آن استفاده می کند، و از زمین می روید، اشاره شده است؛ زیرا قسمت مهمی از آنها را دانه های غذائی تشکیل می دهد (حَبًّا) و قسمت دیگری سبزیجات و ریشه ها است (وَ نَبَاتًا) و بخش دیگری نیز میوه ها می باشد (وَ جَنَّاتٍ).

درست است که: در این دو آیه تنها همین سه منفعت بزرگ برای نزول باران ذکر شده، ولی بدون شک، منافع باران منحصر به اینها نیست، اصولاً، حدود هفتاد درصد بدن انسان را آب تشکیل می دهد، و سرچشمه پیدایش همه موجودات زنده طبق صریح قرآن آب است: «وَ جَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ» (۲) بنابراین، آب، نقش اصلی و اساسی را در مورد موجودات زنده،

۱ - «أَلْفَافٌ» به گفته بسیاری ارباب لغت و تفسیر، جمع «لَفِيفٌ» به معنی «به هم پیچیده» است، بعضی نیز آن را جمع «أَلْفٌ» (به ضم لام)، بعضی جمع «لَفٌ» (به کسر لام) دانسته اند، و بعضی می گویند: از جمع هائی است که مفرد ندارد، ولی مشهور همان اول است.

۲ - انبیاء، آیه ۳۰.

مخصوصاً انسان دارد.

نه تنها بدن انسان، که غالب کارخانه ها بدون آب فلج می شوند و نظام صنایع نیز فرو می ریزد.

زیبائی چهره طبیعت و نشاط آن با آب است، و بهترین جاده های تجاری و اقتصادی دنیا را راه های آبی تشکیل می دهد.

نکته:

پیوند این آیات با مسأله «معاد»

در یازده آیه فوق، به مهم ترین مواهب الهی، و اساسی ترین ارکان زندگی انسان، یعنی «نور»، «ظلمت»، «حرارت»، «آب»، «خاک» و «گیاهان» اشاره شده است.

بیان این نظام دقیق از یکسو، دلیل روشنی است بر قدرت خداوند بر همه چیز، بنابراین، جایی برای این سخن باقی نمی ماند که چگونه ممکن است خداوند بار دیگر مردگان را به زندگی و حیات باز گرداند، همان گونه که در پاسخ منکران معاد در آیات آخر سوره «یس» نیز با کمال وضوح بیان شده است که، می فرماید: «آیا کسی که آسمان ها و زمین را آفریده قادر نیست همانند آن را بیافریند». (۱)

از سوی دیگر، این تشکیلات عظیم حتماً هدفی دارد، و این هدف مسلماً نمی تواند زندگی چند روزه دنیا باشد، و به همین خوردن ها و آشامیدن ها و خواب و بیداری ها اکتفاء شود، بلکه حکمت خداوند ایجاب می کند که هدفی والاتر برای آن باشد، یا به تعبیر دیگر، «نشأه اولی» تذکری است برای «نشأه

آخرت» و منزلگاهی است برای سیر طولانی بشر، همان گونه که در آیه ۱۱۵ سوره «مؤمنون» می فرماید: أَمْ فَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ: «آیا گمان کردید که شما را بیهوده آفریدیم و به سوی ما باز نمی گردید؟!»

و از سوی سوم، مسأله خواب و بیداری که خود نمونه ای از مرگ و حیات مجدد است، و مسأله زنده شدن زمین های مرده بر اثر نزول باران، که صحنه معاد را همه سال در برابر چشمان انسان ها جلوه گر می کند، اشاراتی است پر معنی به مسأله رستاخیز و زندگی پس از مرگ، همان گونه که در آیه ۹ سوره «فاطر» بعد از ذکر تجدید حیات زمین های مرده با نزول باران می فرماید: كَذَلِكَ النُّشُورُ: «رستاخیز نیز چنین است».

۱۷ إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِيقَاتًا

۱۸ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا

۱۹ وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا

۲۰ وَسُيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا

ترجمه:

۱۷ - (آری) روز جدائی، میعاد همگان است!

۱۸ - روزی که در «صور» دمیده می شود و شما فوج فوج (به محشر) می آید!

۱۹ - و آسمان گشوده می شود و به صورت درهای متعددی در می آید!

۲۰ - و کوه ها به حرکت در می آید و به صورت سرابی می شود!

تفسیر:

سرانجام روز موعود فرا می رسد

در آیات قبل، اشاراتی به دلائل مختلف معاد آمده بود، در نخستین آیه مورد بحث، به عنوان یک نتیجه گیری، می فرماید: «روز جدائی (روز رستاخیز) روز وعده همگان است» (إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِيقَاتًا). (۱)

تعبیر به «يَوْمَ الْفَصْلِ» تعبیر بسیار پر معنایی است که بیانگر جدائی ها در آن روز عظیم است. جدائی حق از باطل.

۱ - معمولاً تعبیر به «كَانَ» که فعل ماضی است در مورد آن روز که در آینده تحقق می یابد، برای بیان قطعی بودن آن روز است.

جدائی صفوف مؤمنان صالح از مجرمان بدکار.
جدائی پدر و مادر از فرزند، و برادر از برادر.
«میقات» از ماده «وقت» مانند «میعاد» و «وعد» به معنی وقت معین و مقرر است، و این که به مکان های معینی که زائران خانه خدا از آنجا محرم می شوند میقات گفته می شود، به خاطر آن است که در وقت معینی در آنجا اجتماع می کنند.

آنگاه، به شرح بعضی از ویژگی ها و حوادث آن روز بزرگ پرداخته، می گوید: «همان روزی که در صور دمیده می شود، و شما فوج فوج وارد محشر می شوید» (يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا).

از آیات قرآن، به خوبی استفاده می شود که: دو حادثه عظیم به عنوان «نفخ صور» واقع می شود، در حادثه اول، نظام جهان هستی به هم می ریزد، و تمام اهل زمین و همه کسانی که در آسمان ها هستند می میرند، و در حادثه دوم، جهان، نوسازی می شود، و مردگان به حیات جدید باز می گردند، و رستاخیز بزرگ انجام می گیرد.

«نَفْخ» به معنی «دمیدن» و «صور» به معنی «شیپور» است که معمولاً آن را برای توقف قافله و لشکر، یا برای حرکت آن به صدا در می آورند، و اهل قافله و لشکریان از آهنگ مختلف این دو صدا می فهمند که، باید توقف کنند، یا حرکت نمایند.

این تعبیر، کنایه لطیف و زیبایی از آن دو حادثه عظیم است، و آنچه در آیه بالا آمده، اشاره به «نفخ صور دوم» است که «نفخه حیات و زندگی مجدد و

رستاخیز» می باشد. (۱)

آیه مورد بحث می گوید: در آن روز فوج فوج وارد محشر می شوید، در حالی که آیه ۹۵ «مریم» می گوید: «و همگی روز رستاخیز تک و تنها نزد او حاضر می شوند» (وَ كُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا) و آیه ۷۱ «اسراء» می گوید: «هر گروهی را با پیشوایشان می خوانیم» (يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ).

جمع میان این آیات، چنین است که: فوج فوج بودن مردم منافاتی با این ندارد که هر فوج با رهبرش وارد محشر شود، و اما فرد بودن آنها به خاطر این است که: قیامت مواقف متعددی دارد، ممکن است در مواقف نخستین، مردم گروه گروه با رهبران هدایت و ضلال وارد محشر شوند، اما به هنگام قرار گرفتن در پای محکمه عدل الهی فرد، فرد باشند، و به تعبیر قرآن در آیه ۲۱ سوره «ق» هر کدام با یک نفر مأمور و یک گواه در آنجا حاضر می گردند: «وَ جَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَ شَهِيدٌ».

این احتمال نیز، وجود دارد که منظور از فرد بودن، جدا شدن از دوستان، حامیان و یار و یاور باشد؛ چرا که انسان در آنجا خودش هست و عملش.

و به دنبال آن می افزاید: «آسمان گشوده می شود، و به صورت درهای متعددی در می آید» (وَ فُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا).

منظور از این «درها» چیست؟ و گشوده شدن چه مفهومی دارد؟

بعضی گفته اند: منظور این است که درهای عالم «غیب» به عالم «شهود» گشوده می شود، حجاب ها کنار می رود، و عالم فرشتگان به عالم انسان راه

۱ - درباره «نفخ صور» و نکات مربوط به آن به طور مشروح در جلد ۱۹، ذیل آیه ۶۸ «زمر»، صفحات ۵۳۴ تا ۵۴۲ بحث کرده ایم.

می یابد. (۱)

ولی، جمعی این آیه را اشاره به چیزی دانسته اند که در آیات دیگر قرآن آمده که می گوید: «در آستانه قیامت آسمان شکافته می شود» (إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ) (۲) و در جای دیگر همین معنی را به تعبیر دیگری بیان فرمود: (إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ) (۳). در حقیقت، آن قدر در کرات آسمانی شکاف ها ظاهر می شود که گوئی سرتاسر آن تبدیل به درهائی شده است.

این احتمال نیز، وجود دارد که انسان در شرائط موجود در دنیا قادر به حرکت در آسمان ها نیست، و اگر هم برای او امکان داشته باشد، بسیار محدود است، گوئی شرائط موجود تمام درهائی آسمان را به روی او بسته، ولی در قیامت انسان از کره خاکی آزاد می شود، و درهائی سفر به آسمان ها به روی او گشوده، و شرائط آن فراهم می گردد.

به تعبیر دیگر: در آن روز، نخست آسمان ها از هم متلاشی می شوند، و به دنبال آن طبق آیه ۴۸ سوره «ابراهیم» آسمان هائی نوین و زمینی نو جای آن را می گیرد: «يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ» و در این حال درهائی آسمان ها به روی زمینیان گشوده می شود، و راه آسمان ها به روی انسان باز می گردد، بهشتیان به سوی بهشت می روند، و درهائی بهشت به روی آنها گشوده خواهد شد: حَتَّى إِذَا جَاءُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ: «تا زمانی که بهشتیان به سوی بهشت می آیند و درهائی آن گشوده می شود: و خازنان بهشت به آنها می گویند درود بر شما». (۴)

۱ - «المیزان»، جلد ۲۰، صفحه ۲۶۵.

۲ - انشقاق، آیه ۱.

۳ - انفطار، آیه ۱.

۴ - زمر، آیه ۷۳.

و در همین جا است که: «فرشتگان از هر دری بر آنها وارد می شوند و تبریک و تهنیت می گویند» (وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ). (۱)
و درهای دوزخ نیز به روی کافران گشوده می شود: «وَسَيَقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاؤُهَا فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا». (۲)
و به این ترتیب، انسان در عرصه ای قدم می گذارد که پهنایش به پهنای زمین و آسمان کنونی است: «وَجَنَّةٌ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ». (۳)

* * *

و بالاخره، در آخرین آیه مورد بحث، وضع کوه ها را در قیامت، منعکس کرده می فرماید: «کوه ها به حرکت در آورده می شود و سرانجام سرابی می گردد» (وَسَيُتَرَبِّدُ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا).

به طوری که از جمع بندی آیات مختلف قرآن درباره «سرنوشت کوه ها در قیامت» به دست می آید، کوه ها مراحل را طی می کنند، نخست به «حرکت» در می آیند: «وَتَسِيرُ الْجِبَالُ سَيْرًا». (۴)

در مرحله بعد، از جا کنده می شوند، و سخت درهم کوفته خواهند شد: «وَحُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً». (۵)

آنگاه، به صورت «توده ای از شن های متراکم» در می آیند: «وَكَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيْبًا مَّهِيلًا». (۶)
پس از آن، به صورت «پشم زده شده» در می آیند که با تند باد حرکت می کند: «وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ». (۷)

۱ - رعد، آیه ۲۳.

۲ - زمر، آیه ۷۱.

۳ - آل عمران، آیه ۱۳۳.

۴ - طور، آیه ۱۰.

۵ - حاقه، آیه ۱۴.

۶ - مزمل، آیه ۱۴.

۷ - قارعه، آیه ۵.

و سپس، به صورت «گرد و غبار» در می آیند که در فضا پراکنده می شود: «وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا * فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًّا» (۱)

و بالاخره، چنان که در آیه مورد بحث آمده، تنها اثری از آن باقی می ماند و همچون «سرابی» از دور نمایان خواهد شد.

و به این ترتیب، سرانجام کوه ها از صفحه زمین برچیده می شوند، و زمین هموار می گردد: وَ يَسْتَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا * فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا: «از تو درباره کوه ها سؤال می کنند بگو: پروردگارم آنها را بر باد می دهد * و زمین را صاف و هموار می سازد»! (۲)

«سَرَاب» از ماده «سرب» (بر وزن طرف) به معنی راه رفتن در سراشیبی است، و از آنجا که در بیابان ها در هوای گرم، به هنگامی که انسان در سراشیبی حرکت می کند از دور تالوئی به نظرش می رسد که: گمان می کند آب وجود دارد در حالی که چیزی جز «شکست نور» نیست، سپس به هر چیزی که ظاهری دارد اما حقیقتی در آن نیست، سراب گفته می شود.

به این ترتیب، آیه فوق آغاز این حرکت و پایان آن را بیان می کند، و مراحل دیگر در آیات دیگر آمده است.

در حقیقت، کوه ها به شکل غباری در فضا، به وضعی سراب مانند در می آیند، آنجا که کوه با آن عظمت و صلابت، سرنوشتی این چنین پیدا کند، پیداست چه دگرگونی ها در جهان به موازات آن روی می دهد؟ همچنین افراد یا قدرت هائی که در زندگی این جهان، ظاهری همچون کوه داشتند، در آنجا سرابی بیش نخواهند بود!

در اینجا این سؤال پیش می آید: آیا این حوادث در «نفخه اولی» که مربوط

۱ - واقعه، آیات ۵ و ۶.

۲ - طه، آیات ۱۰۵ و ۱۰۶.

به پایان جهان است صورت می گیرد؟ یا در «نفخه ثانیه» که آغاز رستاخیز است؟ با توجه به این که آیه «يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا» مسلماً مربوط به «نفخه ثانیه» است که، انسان ها زنده شده، و فوج فوج وارد عرصه محشر می شوند، این آیه نیز قاعدتاً باید مربوط به همین نفخه باشد، منتهی ممکن است آغاز این (حرکت کوه ها) در «نفخه نخست» صورت گیرد، و پایان آن (تبدیل به سراب شدن) در «نفخه ثانیه» باشد.

این احتمال نیز وجود دارد که: تمام مراحل متلاشی شدن کوه ها مربوط به نفخه اولی باشد، منتهی چون در میان این دو فاصله زیادی نیست، با هم ذکر شده، همان گونه که در بعضی دیگر از آیات قرآن نیز حوادث نفخه اولی و ثانیه با هم ذکر شده (نمونه آن در سوره «تکویر» و «انفطار» دیده می شود - دقت کنید).

قابل توجه این که: در آیات گذشته، کوه ها به عنوان میخ ها، و زمین به عنوان گهواره معرفی شده بود، و در آیات مورد بحث می گوید: آن روز که فرمان فنای جهان صادر می شود، آن گهواره به هم می خورد، و این میخ های عظیم از جا کنده خواهند شد، روشن است هنگامی که میخ های چیزی را بکشند از هم متلاشی می شود.

- ۲۱ إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَاداً
 ۲۲ لِلطَّاغِينَ مَاباً
 ۲۳ لَا يَشِينُ فِيهَا أَحْقَاباً
 ۲۴ لَا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَلَا شَرَاباً
 ۲۵ إِلَّا حَمِيمًا وَغَسَّاقاً
 ۲۶ جَزَاءً وَفَاقاً
 ۲۷ إِنَّهُمْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ حِسَاباً
 ۲۸ وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كِذَاباً
 ۲۹ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَاباً
 ۳۰ فَذُوقُوا فَلَآنَ نَزِيدُكُمْ إِلَّا عَذَاباً

ترجمه:

- ۲۱ - مسلماً (در آن روز) جهنم کمینگاهی است بزرگ.
 ۲۲ - و محل بازگشتی برای طغیانگران!
 ۲۳ - مدت های طولانی در آن می مانند!
 ۲۴ - در آنجا نه چیز خنکی می چشند و نه نوشیدنی گوارائی.
 ۲۵ - جز آبی سوزان و مایعی از چرک و خون!
 ۲۶ - این مجازاتی است موافق و مناسب (اعمالشان)!
 ۲۷ - چرا که آنها هیچ امیدی به حساب نداشتند.

۲۸ - و آیات ما را به کَلّی تکذیب کردند!

۲۹ - و ما همه چیز را شمارش و ثبت کرده ایم!

۳۰ - پس بپسیدید که چیزی جز عذاب بر شما نمی افزایم!

تفسیر:

جهنم، کمینگاه بزرگ!

بعد از بیان بعضی از دلائل معاد، و قسمتی از حوادث رستاخیز، به سراغ سرنوشت دوزخیان و بهشتیان می رود، نخست از «دوزخیان» شروع کرده، می فرماید: «جهنم کمینگاهی است» (إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا).

«و محل بازگشت طغیانگران»! (لِلطَّاغِينَ مَأْبَأٌ). (۱)

«مدت های طولانی در آن می مانند» (لَا يَثْنِي فِيهَا أَحْقَابًا).

«مِرْصَاد» اسم مکان است به معنی جایگاهی که در آن کمین می کنند، «راغب» در «مفردات» می گوید: «مرصد» (بر وزن مرقد) و «مرصاد» هر دو یک معنی دارند، با این تفاوت که «مرصاد» به مکانی گفته می شود که مخصوص کمین است.

بعضی نیز گفته اند: «صیغه مبالغه» است، به معنی کسی که بسیار کمین می کند، مانند «معمار» که به معنی شخصی است که بسیار عمران و آبادی می کند.

البته، معنی اول هم مشهورتر است و هم مناسب تر، و در این که چه کسی در دوزخ در کمین طغیانگران است؟ گفته اند: فرشتگان عذاب، زیرا طبق آیه ۷۱

۱ - آیه محذوفی دارد و در تقدیر چنین است: «كَانَتْ لِلطَّاغِينَ مَأْبَأً».

سوره «مریم»، همه انسان ها اعم از نیک و بد از کنار دوزخ، یا از بالای آن عبور می کنند: «وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا» در این گذرگاه عمومی و همگانی فرشتگان عذاب در کمینند و دوزخیان را می ربایند!

و اگر به معنی «صیغه مبالغه» تفسیر کنیم، خود دوزخ در کمین آنها قرار دارد و هر کدام از طغیانگران به آن نزدیک می شوند آنها را به سوی خود می کشاند، و در کام خود فرو می برد، به هر حال، از این گذرگاه عمومی احدی از سرکشان نمی توانند بگذرند، یا فرشتگان عذاب آنها را می ربایند، و یا جاذبه شدید جهنم.

«مآب» به معنی مرجع و محل بازگشت است، و گاه به معنی منزلگاه و قرارگاه می آید، و در اینجا به همین معنی است.

و اما «أَحْقَاب» جمع «حقب» (بر وزن قفل) به معنی مدت نامعلومی از زمان است، بعضی آن را به هشتاد سال، بعضی هفتاد، و بعضی چهل سال تفسیر کرده اند، و چون از این تعبیر به هر حال استشمام می شود که دوزخیان مدت هائی طولانی در دوزخ می مانند، و سرانجام پایان می یابد، و این با آیات خلود و عذاب دائم تضاد دارد، هر کدام در تفسیر آن راهی را پوئیده اند.

معروف میان مفسران این است که: منظور از «أَحْقَاب» در اینجا این است که مدت هائی طولانی و سالیان دراز پی در پی می آید و می گذرد، بی آن که پایان یابد، و هر زمانی که می گذرد، زمان دیگری جانشین آن می شود.

در بعضی از روایات نیز آمده است که: این آیه درباره گنهکارانی است که سرانجام پاک می شوند و از دوزخ آزاد می گردند، نه کافرانی که مخلد در آتشند. (۱)

۱ - تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۴۹۴، حدیث ۲۳ و صفحه ۴۹۵، حدیث ۲۶.

آنگاه، به گوشه کوچکی از عذاب های بزرگ جهنم اشاره کرده، می فرماید: «آنها در آنجا نه چیز خنکی می چشند که گرمای وحشتناک دوزخ را فرو نشاند و نه نوشیدنی گوارائی که عطش شدید آنها را تسکین بخشد» (لَا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَلَا شَرَابًا).

* * *

«جز آبی سوزان، و مایعی از چرک و خون» (إِلَّا حَمِيمًا وَغَسَّاقًا).
و جز سایه دوده های غلیظ و داغ و خفقان آور آتش که در آیه ۴۳ سوره «واقع» آمده است «و ظِلٌّ مِّنْ يَّحْمُومٍ».

«حَمِيم» به معنی آب بسیار داغ و «غَسَّاق» به معنی چرک و خونی است که از زخم جاری می شود، و بعضی آن را به معنی مایعات بد بو تفسیر کرده اند.

این در حالی است که: بهشتیان از چشمه های گوارای شراب طهور به وسیله پروردگارشان سیراب می شوند «و سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا» (۱) و نوشیدنی هائی در ظرف های زیبای بهشتی است که مهر بر آن نهاده شده، مهری که از مشک است «خِتَامُهُ مِسْكٌ» (۲) بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا؟

* * *

و از آنجا که ممکن است وجود این کیفرهای سخت و شدید در نظر بعضی عجیب آید، در آیه بعد می افزاید: «این مجازاتی است موافق و مناسب اعمال آنها» (جَزَاءٌ وَفَاقًا). (۳)
چرا چنین نباشد؟ در حالی که آنها در این دنیا قلب های مظلومان را سوزاندند، روح و جان آنها را به آتش کشیدند و با ظلم و ستم و طغیان خود بر

۱ - دهر، آیه ۲۱.

۲ - مطففین، آیه ۲۶.

۳ - «جَزَاءٌ» منصوب است به عنوان «مفعول مطلق» برای فعل محذوفی که از قرینه کلام روشن می شود، و «وَفَاقًا» نیز معنی مصدری دارد، و صفت آن است و در تقدیر چنین است: «يُجَازِيهِمْ جَزَاءٌ ذَا وَفَاقٍ!»

کسی رحم نکردند، سزاوار است که در آنجا کیفرشان چنان باشد، و نوشابه هایشان چنین! اصولاً، همان گونه که بارها تأکید کرده ایم، از آیات قرآن استفاده می شود: حداقل، بسیاری از کیفرهای قیامت تجسمی است از اعمال دنیای انسان ها، چنان که در سوره «تحریم» آیه ۷ می خوانیم: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَعْتَذِرُوا الْيَوْمَ إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ**: «ای کافران امروز عذر نخواهید، چرا که جزای شما تنها اعمالی است که انجام می دادید» (که اکنون تجسم یافته و در برابر شما حضور پیدا کرده).

سپس، به توضیح علت این مجازات پرداخته، می فرماید: «این به خاطر آن است که آنها امیدی به حساب و ترسی از عقاب خداوند نداشتند» **(إِنَّهُمْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ حِسَابًا)**. و همین بی اعتنائی به حساب و روز جزا، مایه طغیان و سرکشی و ظلم و ستم آنها شد، و آن ظلم و فساد چنین سرنوشت دردناکی را برای آنان فراهم ساخت. در حقیقت، عدم ایمان به حساب، عاملی است برای طغیان، و آن هم عاملی است برای آن کیفرهای سخت.

توجه داشته باشید: **«لَا يَرْجُونَ»** از ماده «رجاء» هم به معنی «امید» است و هم به معنی «عدم ترس و وحشت».

اصولاً، انسان وقتی امید و انتظار کیفر داشته باشد، طبعاً می ترسد، و اگر نداشته باشد نمی ترسد، و این دو لازم و ملزوم یکدیگرند، لذا آنان که امید به حساب نداشته باشند ترسی هم ندارند.

تعبیر به **«إِنَّ»** که برای تأکید است و **«كَانُوا»** که استمرار در ماضی را بیان می کند و **«حِسَابًا»** که به صورت نکره بعد از نفی ذکر شده و معنی عموم را

می دهد، همه بیانگر این واقعیت است که آنها مطلقاً و هرگز هیچ گونه انتظار و ترسی از حساب و کتاب نداشتند، یا به تعبیر دیگر، حساب روز قیامت را به دست فراموشی سپرده، و از برنامه زندگی خود کاملاً حذف کرده بودند، و طبیعی است چنین افرادی، آلوده چنان گناهان عظیمی شوند، و سرانجام گرفتار این عذاب های سخت و دردناک.

* * *

و لذا، بلافاصله می افزاید: «آنها آیات ما را به کلی تکذیب کردند» (وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كِذَابًا). (۱) هوای نفس آن چنان بر آنها چیره شده بود که همه آیات بیدارگر الهی را شدیداً انکار کردند، تا به هوس های سرکش خود ادامه دهند، و به خواسته ها و تمنیات نامشروع خویش لباس عمل بپوشانند.

پیداست آیات در اینجا معنی وسیع و گسترده ای دارد که همه آیات توحید، نبوت و تشریع و تکوین، و معجزات انبیا و احکام و سنن را شامل می شود، و با توجه به تکذیب این همه نشانه ها و آیات الهی که جهان تکوین و تشریع را پر کرده، باید تصدیق کنیم که: آن مجازات برای چنین اشخاصی جزاء وفاق و کیفر مناسب است.

* * *

از آن پس، به عنوان هشدار به این طغیانگران، و هم برای تأکید بر مسأله وجود موازنه میان «جرم» و «جریمه» و حاکمیت «جزای وفاق» می افزاید: «ما همه چیز را قطعاً احصاء و ثبت کرده ایم» (وَ كُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا). (۲)

۱ - «كِذَاب» (به کسر کاف) یکی از صیغه های مصدر باب تفعیل، به معنی تکذیب است، بعضی از ارباب لغت نیز گفته اند: مصدر ثلاثی مجرد و معادل «کذب» است و به هر حال «مفعول مطلق» است برای «كَذَّبُوا» که برای تأکید آمده.

۲ - در این آیه «كُلُّ» منصوب به فعل مقدری است که فعل «أَحْصَيْنَاهُ» دلالت بر آن دارد، و «كِتَابًا» منصوب است به عنوان «مفعول مطلق»؛ زیرا «أَحْصَيْنَاهُ» به معنی «كَتَبْنَا» می باشد، و بعضی آن را حال گرفته اند.

تا گمان نکنید چیزی از اعمال شما بی حساب و مجازات می ماند، و نیز هرگز فکر نکنید این کیفرهای شدید غیر عادلانه است.

این حقیقت، که تمام کارهای انسان اعم از کوچک و بزرگ، صغیر و کبیر، آشکار و پنهان، و حتی نیات و عقائد انسان، ثبت و ضبط می شود، در بسیاری از آیات قرآن منعکس است. در یک جا می فرماید: **وَكُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ * وَكُلُّ صَغِيرٍ وَكَبِيرٍ مُسْتَقَرٌّ**: «هر کاری را که انجام دادند در نامه های اعمالشان ثبت است * و هر عمل کوچک و بزرگی نوشته می شود». (۱)

و در جای دیگر می فرماید: **إِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُبُونَ مَا تَمْكُرُونَ**: «رسولان ما آنچه مکر می کنید را می نویسند». (۲)

و در جای سوم می خوانیم: **وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ**: «ما آنچه را از پیش فرستاده اند و همچنین تمام آثار آنها را می نویسیم». (۳)

لذا، هنگامی که نامه اعمال مجرمان را به دست آنها می دهند، فریادشان بلند می شود، می گویند: یا وِیْلَتَنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا: «ای وای بر ما! این چه کتابی است که هیچ کار کوچک و بزرگی نیست مگر این که آن را ثبت و شماره کرده است؟! (۴)

بدون شک، کسی که این واقعیت را با تمام قلبش باور کند، در انجام کارها بسیار دقیق و حسابگر خواهد بود، و همین اعتقاد، مانع بزرگی میان انسان و گناه ایجاد می کند و از عوامل مهم تربیت محسوب می شود.

۱ - قمر، آیات ۵۲ و ۵۳.

۲ - یونس، آیه ۲۱.

۳ - یس، آیه ۱۲.

۴ - کهف، آیه ۴۹.

در آخرین آیه مورد بحث، لحن سخن را تغییر داده، و از «غیبت» به «خطاب» مبدل نموده، آنها را مخاطب ساخته، و ضمن جمله ای تهدیدآمیز، خشم آلود و تکان دهنده می فرماید: «پس بپشید که چیزی جز عذاب بر شما نمی افزایم!» (فَدُوُّوْا فَلَئِنْ زَيْدَكُمْ إِلَّا عَذَابًا). هر چه فریاد کنید، «یا وِیْلَتَنَا» بگوئید، و تقاضای باز گشت به دنیا و جبران گناهان نمائید، از شما مسموع نیست، و چیزی جز بر عذاب شما افزوده نخواهد شد.

این جزای کسانی است که وقتی در مقابل دعوت پر مهر انبیای الهی به سوی ایمان و تقوا قرار می گرفتند، می گفتند: سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوْعَظْتَ أَمْ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْوَاعِظِينَ: «برای ما یکسان است می خواهی اندرز ده، یا اندرز مده!» (۱)

و این، جزای کسی است که وقتی آیات الهی برای او خوانده می شد «جز بر نفرتش چیزی نمی افزود» (وَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا نُفُورًا). (۲) و بالاخره، این است سزای کسی که از هیچ گناهی روی گردان نبود و به هیچ کار خیری علاقه نداشت.

در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) نقل شده است که: هَذِهِ الْآيَةُ أَشَدُّ مَا فِي الْقُرْآنِ عَلَى أَهْلِ النَّارِ: «این آیه شدیدترین آیه ای است که در قرآن مجید درباره دوزخیان آمده است» (۳)

چگونه این چنین نباشد، در حالی که خداوند غفور و رحیم آن چنان بر آنها خشمگین شده که آنها را با جمله ای که تمام درهای امید را به روی آنان می بندد، مخاطب ساخته، و جز وعده افزودن عذاب چیزی به آنها نمی دهد.

۱ - شعراء، آیه ۱۳۶.

۲ - اسراء، آیه ۴۱.

۳ - تفسیر «کشاف»، جلد ۴، صفحه ۶۹۰ - این حدیث در تفسیر «صافی»، ذیل آیه مورد بحث نیز آمده است، و همچنین در تفسیر «روح البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۳۰۷.

۳۱. إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازاً
 ۳۲. حَدَائِقَ وَأَعْنَاباً
 ۳۳. وَكَوَاعِبَ أَتْرَاباً
 ۳۴. وَكَأْساً دِهَاقاً
 ۳۵. لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْواً وَلَا كِذَاباً
 ۳۶. جِزَاءً مِّنْ رَبِّكَ عَطَاءً حِسَاباً
 ۳۷. رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الرَّحْمَنُ لَا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَاباً

ترجمه:

- ۳۱ - مسلماً برای پرهیزگاران نجات بزرگی است:
 ۳۲ - باغ هائی سرسبز، و انواع انگورها.
 ۳۳ - و حوریانی بسیار جوان و هم سن و سال.
 ۳۴ - و جام هائی لبریز.
 ۳۵ - در آنجا نه سخن لغو و بیهوده ای می شنوند و نه دروغی.
 ۳۶ - این پاداشی است از سوی پروردگارت و عطیه ای کافی!
 ۳۷ - پروردگار آسمان ها و زمین و آنچه در میان آن دو است، همان پروردگار رحمان؛ و (در آن روز) هیچ کس حق ندارد بی اجازه او سخنی بگوید!

تفسیر:

بخشی از پاداش عظیم پرهیزگاران

در آیات پیشین، سخن از سرنوشت طغیانگران، قسمتی از کیفرهای دردناک آنها و علت این بدبختی بود، در آیات مورد بحث، به شرح نقطه مقابل آنها پرداخته، از مؤمنان راستین، و پرهیزگاران، و قسمتی از مواهب آنها در قیامت سخن می گوید تا در یک مقایسه رویارو میان این دو، حقایق روشن تر گردد، همان گونه که سیره قرآن مجید در سوره های دیگر می باشد که اضداد را در مقابل هم قرار داده، و وضع آنها را در این مقابله تبیین می کند.

نخست می فرماید: «برای پرهیزگاران پیروزی و نجات بزرگی است» (إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا).

«مَفَاز» «اسم مکان» یا «مصدر میمی» از ماده «فوز» به معنی «رسیدن به خیر و نیکی توأم با سلامت» است، و به معنی نجات و پیروزی که لازمه این معنی است نیز آمده، و با توجه به این که «مَفَازًا» به صورت نکره ذکر شده، اشاره به پیروزی عظیم و رسیدن به خیر و سعادت بزرگی است.

پس از آن، به شرح این فوز و سعادت پرداخته، می افزاید: «باغ هائی خرم و سرسبز و محفوظ با میوه هائی از انواع انگورها» (حَدَائِقَ وَأَعْنَابًا). (۱)

«حَدَائِقَ» جمع «حدیقه» به معنی باغ و بستان خرم، سرسبز و پر درخت است، که دیوار گرداگرد آن کشیده شده و از هر نظر محفوظ است، «راغب» در «مفردات» می گوید: «حدیقه» در اصل، به زمینی می گویند که دارای آب است همچون «حدقه» چشم که همیشه آب در آن وجود دارد!

۱ - «حَدَائِقَ» «بدل» از «مَفَازًا» و یا «عطف بیان» آن است.

جالب این که: از میان تمام میوه ها در اینجا روی انگور تکیه شده، به خاطر مزایای فوق العاده ای که این میوه در میان میوه ها دارد؛ زیرا به گفته دانشمندان غذاشناس «انگور»، علاوه بر این که از نظر خواص، یک غذای کامل محسوب می شود و مواد غذایی آن بسیار نزدیک به شیر مادر است، دو برابر گوشت در بدن ایجاد حرارت می کند، گذشته از این، به قدری مواد مفید در آن وجود دارد که می توان گفت یک داروخانه طبیعی است.

«انگور» دارای خاصیت ضد سم، مفید برای تصفیه خون، دفع رماتیسم، نقرس، و عامل مبارزه با افزایش اوره خون است.

اضافه بر اینها، انگور اعصاب را تقویت کرده، تولید نشاط می کند، و به خاطر داشتن انواع ویتامین ها به انسان نیرو و توان می بخشد.

اینها گوشه ای از آثار و خواص انگور است، لذا در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: خَيْرُ فَاكِهَتِكُمُ الْعِنَبُ: «بهترین میوه شما انگور است». (۱)

آنگاه، به همسران بهشتی که یکی دیگر از مواهب پرهیزگاران است اشاره کرده، می افزاید: «برای آنها حوریانی است بسیار جوان که تازه برآمدگی سینه آنها ظاهر شده، و هم سن و سالند» (وَ كَوَاعِبَ اُتْرَابًا).

«كَوَاعِبَ» جمع «كاعب» به معنی دوشیزه ای است که تازه برآمدگی سینه او آشکار شده، و اشاره به آغاز جوانی است، و «اُتْرَابَ» جمع «ترب» (بر وزن حزب) به معنی افراد هم سن و سال است، و بیشتر در مورد جنس مؤنث به کار می رود، و به گفته بعضی در اصل از «ترائب» به معنی دنده های قفسه سینه گرفته

۱ - «مستدرک»، جلد ۱۶، صفحه ۳۹۳، حدیث ۵۰۲۹۱ (چاپ آل البیت) - «بحار الانوار»، جلد ۵۹، صفحه ۲۹۲، و جلد ۶۳، صفحه ۱۴۹.

در احادیث متعددی این عبارت آمده: «خَيْرُ طَعَامِكُمُ الْخُبْزُ وَ خَيْرُ فَاكِهَتِكُمُ الْعِنَبُ»

شده که شباهت زیادی با هم دارند.

این هم سن و سال بودن، ممکن است در میان خود زنان بهشتی باشد، یعنی همگی جوان، و همسان در زیبایی و حسن و جمال و اعتدال قامتند، و یا میان آنها و همسرانشان؛ چرا که توافق سنی میان دو همسر سبب می شود بهتر احساسات یکدیگر را درک کنند، ولی تفسیر اول مناسب تر به نظر می رسد.

در آیه بعد، چهارمین نعمت بهشتی را که در انتظار پرهیزگاران است چنین شرح می دهد: «و جام هائی پر و لبریز و پیایی از شراب طهور»! (وَ كَأْسًا دِهَاقًا).

اما نه شرابی همچون شراب های آلوده دنیا که عقل را می زداید، و انسان را تا سر حدّ یک حیوان تنزل می دهد، بلکه شرابی که عقل آور، نشاط آفرین، جان پرور و روح افزا است. «كأس» (بر وزن رأس) به معنی جام مملوّ از نوشیدنی است، و گاه به خود جام یا محتوای آن نیز اطلاق می شود.

«دهاق» را بسیاری از مفسران و اهل لغت به معنی «لبریز» تفسیر کرده اند ولی «ابن منظور» در «لسان العرب» دو معنی دیگر نیز برای آن نقل کرده: «پی در پی» و «صاف و زلال». بنابراین، اگر مجموع این معانی را در نظر بگیریم، مفهوم آیه چنین می شود: برای بهشتیان جام های مملوّ از شراب طهور، زلال، لبریز و پی در پی می آورند.

و از آنجا که سخن از جام و شراب تداعی معنی نامطلوب آن را در دنیا می کند، در حالی که شراب بهشتی درست نقطه مقابل شراب های شیطانی دنیا است بلافاصله می افزاید: «بهشتیان در آنجا نه سخن لغو و بیهوده ای می شنوند، و نه دروغ و تکذیبی» (لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَ لَا كَذَابًا).

شراب دنیا عقل را می زداید، هوش را از سر می برد، و انسان را به بیهوده گوئی و سخنان ناموزون وامی دارد، اما شراب طهور بهشتی، به انسان، روح، عقل و نور و صفا می بخشد. در این که، مرجع ضمیر «فَیْهَا» چیست؟ دو احتمال داده اند: نخست: «بهشت»، و دیگر: «کأس» (جام).

بنا بر تفسیر اول، مفهوم آیه چنین خواهد بود: در بهشت سخن لغو و دروغی نمی شنوند، مانند آنچه در آیات ۱۰ و ۱۱ سوره «غاشیه» آمده است: *فِی جَنَّةٍ عَالِیَةٍ * لَا تَسْمَعُ فِیْهَا لَٰغِیَةً*: «آنها در بهشت عالی جای خواهند داشت * بهشتی که در آن سخن لغو و بیهوده نخواهی شنید». و بنا بر تفسیر دوم، مفهوم آیه این است: از نوشیدن آن جام شراب، لغو و بیهوده و دروغی حاصل نمی شود، مانند آنچه در آیه ۲۳ «طور» آمده است: *یَتَنَازَعُونَ فِیْهَا كَأْسًا لَا لَغْوٌ فِیْهَا وَلَا تَأْثِیْمٌ*: «آنها در بهشت جام های پر از شراب طهور را از یکدیگر می گیرند که نه بیهوده گوئی در آن است و نه گناه».

به هر حال، یکی از مواهب بزرگ معنوی بهشتیان این است که: در آنجا اثری از دروغ پردازی ها، بیهوده گوئی ها، تهمت ها و افتراها، تکذیب حق، و توجیه باطل، و گفتگوهای ناهنجاری که قلب پرهیزکاران را در این دنیا آزار می دهد وجود نخواهد داشت، و به راستی چه زیباست آن محیطی که اثری از این سخنان ناموزون و رنج آور در آن وجود ندارد، و طبق آیه ۶۲ «مریم» «جز سلام و تحیت و سخنان مسالمت آمیز در آنجا چیزی نمی شنوند» *(لَا یَسْمَعُونَ فِیْهَا لَغْوًا إِلَّا سَلَامًا)*.

و در پایان ذکر این نعمت ها به نعمت معنوی دیگری اشاره می کند که از همه بالاتر است، می فرماید: «این جزائی است از سوی پروردگارت، و عطیه ای

است کافی» (جَزَاءٌ مِنْ رَبِّكَ عَطَاءٌ حِسَاباً). (۱)

چه بشارت و نعمتی از این برتر و بالاتر که بنده ضعیف، مورد نوازش، الطاف و محبت های مولای کریم خود قرار گیرد، او را اکرام کند، بزرگ دارد، و خلعت بخشد، این توجه و عنایت، و این لطف و محبت، چنان لذتی به مؤمنان می دهد که با هیچ نعمتی برابر نیست. و به گفته شاعر:

من که باشم که بر آن خاطر عاطر گذرملطف ها می کنی ای خاک درت تاج سرم
تعبیر به: رَبِّ: «پروردگار» همراه با ضمیر مخاطب و توام با کلمه «عطاء» همگی بیانگر لطف فوق العاده ای است که در این پاداش ها نهفته است.

واژه «حِسَاباً» به عقیده بسیاری از مفسران در اینجا به معنی «کافیاً» می باشد، چنان که گاه گفته می شود: «أَحْسَبْتُ» یعنی آن قدر به او بخشیدم که گفت «حسبی» (کافی است). (۲)

در حدیثی از امام امیر مؤمنان علی (علیه السلام) آمده است: در قیامت خداوند حسنات مؤمنان را حساب می کند، و هر حسنه را ده برابر تا هفتصد برابر پاداش مرحمت می کند، همان گونه که خدا در قرآن فرموده: «جَزَاءٌ مِنْ رَبِّكَ عَطَاءٌ حِسَاباً». (۳)

از این روایت، استفاده می شود: عطایای الهی با آن که جنبه تفضل دارد، در عین حال روی حساب اعمال است، یعنی تفضلات و عطایای او، تناسب با

۱ - «جَزَاءٌ» در این آیه «حال» است برای نعمت هائی که در آیات گذشته آمده است، و در معنی چنین است: «أَعْطَاهُمْ جَمِيعَ ذَلِكَ حَالِ كَوْنِهِ جَزَاءً مِنْ رَبِّكَ».

بعضی نیز احتمال داده اند: «مفعول مطلق» برای فعل محذوفی باشد، و بعضی نیز آن را «مفعول لأجله» دانسته اند، ولی تفسیر اول مناسب تر است.

۲ - تفسیر «بیضاوی»، ذیل آیه مورد بحث.

۳ - «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۴۹۵، حدیث ۲۹.

اعمال صالحه انسان ها دارد، و به این ترتیب می توان «حساباً» را در آیه فوق به همان معنی معروف «محاسبه» تفسیر کرد، و جمع میان این معنی و معنی گذشته نیز مانعی ندارد (دقت کنید).

سپس، در آخرین آیه مورد بحث، می افزاید: «این عطایای بزرگ را همان کسی می بخشد که پروردگار آسمان و زمین است و آنچه میان آن دو قرار دارد همان خداوند رحمان و بخشنده» (رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الرَّحْمَنُ).

آری، آن کس که مالک این جهان با عظمت و مدبر و مربی آن است، و رحمتش همه جا، و همه کس را فرا گرفته، همو بخشنده آن همه عطایا در قیامت به نیکان و پاکان است. در حقیقت، آیه فوق اشاره ای به این واقعیت است که: اگر خداوند چنین وعده هائی را به متقین می دهد، گوشه ای از آن را در این دنیا، به صورت رحمت عامش، به اهل آسمان ها و زمین نشان داده است.

و در پایان آیه می فرماید: «و هیچ کس حق ندارد بی اجازه او در پیشگاهش سخنی بگوید، یا شفاعتی کند» (لَا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَاباً).

ضمیر در «لَا يَمْلِكُونَ» ممکن است به همه اهل آسمان ها و زمین بر گردد، یا تمام متقین و طاغیان که در عرصه محشر برای حساب و جزاء جمع می شوند، و در هر حال، اشاره به این است که هیچ کس را در آن روز حق اعتراض و چون و چرا نیست؛ زیرا آن قدر حساب الهی دقیق و عادلانه است که جائی برای «چون و چرا» باقی نمی ماند.

علاوه بر این، هیچ کس حق شفاعت را نیز ندارد جز به اذن و اجازه او «مَنْ»

ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ» (۱)

نکته ها:

۱ - عطایای متقین و کیفرهای طغیانگران

در آیات فوق، که پیرامون مواهب پرهیزگاران سخن می گوید با مقایسه به آیات گذشته که از کیفرهای طغیانگران بحث می کند، مقابله جالبی دیده می شود.

در اینجا سخن از «مفاز» (محل نجات) است، و در آنجا سخن از «مرصاد» (کمینگاه).

در اینجا سخن از باغ های پر میوه و «حدائق و اعناب» است، و در آنجا غوطهور بودن در آتش به مدت نامحدود «أحقاب».

در اینجا سخن از جام های لبریز و دمام «شراب طهور» است، و در آنجا سخن از آب سوزان و «حمیم و غساق».

در اینجا سخن از عطایای گسترده خداوند «رحمان» است، و در آنجا سخن از کیفر عادلانه و «جزاء وفاق».

در اینجا سخن از افزایش «نعمت» الهی است، و در آنجا سخن از افزایش «عذاب».

خلاصه این دو گروه، از هر نظر در دو قطب مخالف قرار دارند؛ چرا که از نظر ایمان و عمل نیز دو قطب مخالف بودند.

۲ - شراب های بهشتی!

در آیات مختلف قرآن مجید، توصیف های زیادی از شراب های بهشتی

۱ - بقره، آیه ۲۵۵.

شده است، که بررسی آنها نشان می دهد، نوشندگان آنها در چنان لذت روحانی فرو می روند که با هیچ بیانی قابل توصیف نیست.

در یک جا، آن را به عنوان «شراب طهور» توصیف می کند: «وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا». (۱) و در جای دیگر، تأکید می کند که این شراب زلال، بی غش و لذت بخش نه در دسر می آفریند، و نه مستی می آورد و نه فساد عقل: «يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ * بَيِّضَاءَ لَذَّةً لِلشَّارِبِينَ * لَا فِيهَا غَوْلٌ وَلَا هُمْ عَنْهَا يُنْزَفُونَ». (۲)

در یک جا، می فرماید: از جامی می نوشند که با «کافور» آمیخته شده (خنک و آرام کننده است) «يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا». (۳)

و در جای دیگر، می افزاید: از جامی به آنها می نوشاند که آمیخته با «زنجبیل» است، (گرم کننده و نشاط آفرین) «وَيُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَ مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلًا». (۴)

در آیات مورد بحث نیز خواندیم: جام هائی لبالب و زلال و دما دم دارند «وَكَأْسًا دِهَاقًا». و از همه مهم تر این که: «ساقی» این بزم روحانی، خدا است!! از دست قدرت او و از بساط لطف و مرحمتش بر می گیرند و می نوشند و مست جذبه عشق و معرفت او می شوند: «وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ». (۵)

خداوند! به ما هم از آن شراب طهور مرحمت کن!

۱ - دهر، آیه ۲۱.

۲ - صافات، آیات ۴۵ تا ۴۷.

۳ - دهر، آیه ۵.

۴ - دهر، آیه ۱۷.

۵ - دهر، آیه ۲۱.

۳۸ یَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ
وَقَالَ صَوَابًا

۳۹ ذَلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ مَآبًا
۴۰ إِنَّا أَنذَرْنَاكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَيَقُولُ
الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا

ترجمه:

۳۸ - روزی که «روح» و «ملائکه» در یک صف می ایستند و هیچ یک، جز به اذن خداوند رحمان، سخن نمی گویند، و (آنگاه که می گویند) درست می گویند!
۳۹ - آن روز حق است؛ هر کس بخواهد راهی به سوی پروردگارش بر می گزیند!
۴۰ - و ما شما را از عذاب نزدیکی بیم دادیم؛ این عذاب در روزی خواهد بود که انسان آنچه را از قبل با دست های خود فرستاده می بیند، و کافر می گوید: «ای کاش خاک بودم (و گرفتار عذاب نمی شدم)»!

تفسیر:

کافران می گویند: ای کاش خاک بودیم!
در آیات گذشته، قسمت های قابل ملاحظه ای از کیفرها و مجازات های طغیانگران و مواهب و پاداش های پرهیزگاران در روز رستاخیز بیان شد.
در آیات مورد بحث، به معرفی آن روز بزرگ پرداخته، بخشی از اوصاف آن روز و حوادث آن را شرح می دهد، می فرماید:

«اینها همه در روزی واقع می شود که روح و تمام ملائکه در یک صف به پا می خیزند، و هیچ یک جز به اذن خداوند رحمن سخن نمی گویند، و آن کس که سخن می گوید جز صواب و حق نمی گوید» (يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا). (۱)

بدون شک، قیام «روح» و «فرشتگان» در آن روز در یک صف، و سخن نگفتن جز به اذن خداوند رحمن، فقط برای اجرای فرمان او است، آنها در این جهان نیز «مدبرات امر» و مجری فرمان های او هستند، و در عالم آخرت این امر آشکارتر، واضح تر و گسترده تر خواهد بود. در این که: مراد از «روح» در اینجا چیست؟ مفسران تفسیرهای زیادی ذکر کرده اند که در بعضی از تفاسیر به هشت احتمال بالغ می شود (۲) که مهم تر از همه، تفسیرهای زیر است:

- ۱ - منظور، مخلوقی است غیر از فرشتگان و برتر از همه آنها.
 - ۲ - منظور، «جبرئیل» امین پیک وحی خدا و واسطه میان او و پیامبران است، که بزرگترین فرشتگان می باشد.
 - ۳ - منظور، «ارواح انسان ها» است که همراه فرشتگان بپا می خیزند.
 - ۴ - فرشته ای است بالاتر از همه فرشتگان و برتر از «جبرئیل»، و هم او بود که با انبیاء و امامان معصوم همراه بوده و هست.
- قابل توجه این که: «روح» در قرآن مجید گاه به صورت مطلق، و بدون هیچ قید ذکر شده، و در این حال غالباً در برابر «ملائکه» قرار گرفته مانند: تَعْرُجُ

-
- ۱ - بسیاری از مفسران معتقدند: «يَوْمَ» در این آیه ظرف است و متعلق به فعل «لَا يَتَكَلَّمُونَ» در آیه قبل است، این احتمال نیز وجود دارد که به تمام آنچه در آیات قبل آمده است متعلق باشد، و در تقدیر چنین است: «كُلُّ ذَلِكَ يَكُونُ يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ».
 - ۲ - تفسیر «قرطبی»، جلد ۱۰، صفحه ۶۹۷۷.

الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ: «فرشتگان و روح به سوی او بالا می روند». (۱)
همچنین: تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ: «در شب قدر ملائکه و روح به فرمان پروردگارشان با هر چیزی نازل می شوند». (۲)

در این دو آیه، «روح» بعد از «ملائکه» ذکر شده، و در آیه مورد بحث، قبل از «ملائکه»، البته ممکن است این جدا شدن به عنوان یک فرد مشخص و بزرگ بوده باشد، و به اصطلاح ذکر «عام» بعد از «خاص» یا ذکر «خاص» بعد از «عام» است.

اما، در بسیاری از آیات، «روح» با اضافه یا وصفی آمده است، مانند «روح القدس» در آیه: قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ: «بگو روح القدس این قرآن را از سوی پروردگارت به حق نازل کرد» (۳) یا آیه: نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ: «قرآن را روح الامین نازل کرده». (۴)

در بعضی از آیات، خداوند «روح» را به خودش اضافه فرمود، می فرماید: وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي: «در آدم از روح خودم دمیدم» (روح شریفی که به خاطر شرافت به ذات مقدس او اضافه شده) (۵) و در جای دیگر می فرماید: فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا: «ما به سوی مریم روح خود را فرستادیم». (۶)

به نظر می رسد: «روح» در این آیات که به صورت های متفاوتی بیان شده، معناهای متفاوتی داشته باشد که شرح هر کدام در ذیل همان آیات بیان شده است.
ولی، آنچه از میان تفاسیر مختلف نسبت به آیه مورد بحث مناسب تر به نظر می رسد این است: منظور از «روح» در اینجا یکی از فرشتگان بزرگ الهی است

۱ - معارج، آیه ۴.

۲ - قدر، آیه ۴.

۳ - نحل، آیه ۱۰۲.

۴ - شعراء، آیه ۱۹۳.

۵ - حجر، آیه ۲۹.

۶ - مریم، آیه ۱۷.

که بر طبق بعضی از روایات، حتی از «جبرئیل» برتر است، چنان که در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: هُوَ مَلَكٌ أَكْبَرُ مِنْ جِبْرَائِيلَ وَ مِيكَائِيلَ: «او فرشته ای است بزرگتر از جبرئیل و میکائیل». (۱)

و در تفسیر «علی بن ابراهیم» نیز آمده است: أَلْرُوحُ مَلَكٌ أَكْبَرُ مِنْ جِبْرَائِيلَ وَ مِيكَائِيلَ وَ كَانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ وَ هُوَ مَعَ الْأَئِمَّةِ (عليهم السلام): «روح فرشته ای است برتر از جبرئیل و میکائیل و او با رسول الله همراه بود و با امامان نیز همراه است». (۲)

هر چند در بعضی از روایات در تفاسیر اهل سنت از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل شده که فرمود: أَلْرُوحُ جُنْدٌ مِنْ جُنُودِ اللَّهِ لَيْسُوا بِمَلَائِكَةٍ لَهُمْ رُؤُسٌ وَ أَيْدِي وَ أَرْجُلٌ، ثُمَّ قَرَأَ يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَ الْمَلَائِكَةُ صَفًّا، قَالَ هَؤُلَاءِ جُنْدٌ وَ هَؤُلَاءِ جُنْدٌ: «روح لشکری از لشکریان خدا است که ملائکه نیستند، آنها دارای سر و دست و پا می باشند، پس از آن پیامبر (صلی الله علیه و آله) این آیه را تلاوت فرمود: يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَ الْمَلَائِكَةُ صَفًّا سَبَّحُوا بِحَمْدِ اللَّهِ فِي يَوْمٍ هُوَ فِيهِمْ يَوْمَئِذٍ أَلْفٌ عَشْرٌ: «در روزی که ارواح و ملائکه صف می گیرند و در آن روز همه را شکر می کنند و آنها لشکر دیگری». (۳) - (۴)

به هر حال، همان گونه که اشاره شد، این مخلوق بزرگ الهی خواه از فرشتگان باشد، یا موجود دیگری، در قیامت همراه ملائکه آماده اطاعت فرمان او هستند، آری در آن روز عظیم که بدون اذن خداوند کسی حق سخن گفتن ندارد چنان هول و اضطراب محشر، همه را فرا گرفته که هیچ کس را یارای سخن گفتن نیست، و آنگاه که ذکری یا سخنی بگویند یا شفاعتی کنند، تنها به اذن پروردگار

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۲۷ - «بحار الانوار»، جلد ۲۵، صفحه ۴۷.

۲ - تفسیر «علی بن ابراهیم»، جلد ۲، صفحه ۴۰۲.

۳ - تفسیر «در المنثور»، جلد ۶، صفحه ۳۰۹ - «المیزان»، جلد ۲۰، صفحه ۱۷۶ - «فتح القدیر»، جلد ۵، صفحه ۳۷۱.

۴ - درباره روح انسان، تجرد و استقلال آن، بحث های مشروح و مفصّلی در جلد ۱۲، صفحات ۲۵۰ تا ۲۶۹ (ذیل آیه ۸۵ سوره اسراء) آورده ایم.

است، حمد و ثنای او می گویند و یا شفاعت برای آنها که شایسته شفاعتند. در حدیثی آمده است: از امام صادق (علیه السلام) درباره این آیه سؤال کردند، فرمود: نَحْنُ وَ اللَّهُ الْمَأْذُونُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالْقَائِلُونَ: «به خدا سوگند در روز قیامت به ما اجازه داده می شود و سخن می گوئیم».

راوی سؤال می کند: در آن روز شما چه می گوئید؟ فرمود: تُمَجِّدُ رَبَّنَا وَ نُصَلِّي عَلَى نَبِيِّنَا وَ نَشْفَعُ لِشِيعَتِنَا فَلَا يَرُدُّنَا رَبُّنَا: «پروردگارمان را تمجید و ستایش می کنیم، بر پیامبرمان درود می فرستیم، و برای پیروانمان شفاعت می کنیم، و خداوند شفاعت ما را رد نمی کند».(۱)

از این روایت استفاده می شود: انبیاء و امامان معصوم نیز در صف فرشتگان و روح قرار می گیرند، و از کسانی که به آنها اجازه سخن گفتن و مدح و ثنای خداوند و شفاعت داده می شود، آنها هستند.(۲)

تعبیر «صَوَاباً» دلیل بر این است که: اگر ملائکه و روح یا انبیاء و اولیاء برای کسانی شفاعت کنند، آن هم روی حساب است و بی دلیل نیست.

پس از آن، به این روز بزرگ که هم روز قیام انسان ها، هم فرشتگان، و هم یوم الفصل و روز کفر طاغین و پاداش متقین است اشاره کرده می فرماید: «آن روز حق است» (ذَلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ).

«حَقُّ» به معنی چیزی است که ثابت است، واقعیت دارد و تحقق می یابد، و این معنی درباره قیامت کاملاً صادق است، به علاوه روزی است که «حق» هر کس به او داده می شود، حقوق مظلومان از ظالمان گرفته خواهد شد، و «حقایق»

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۲۷ - «بحار الانوار»، جلد ۲۴، صفحه ۲۶۲.

۲ - درباره «شفاعت»، شرائط، ویژگی ها و فلسفه آن، و همچنین پاسخ ایرادها و اشکالات مربوطه به آن بحث های مشروحی در جلد اول، ذیل آیه ۴۸ سوره «بقره» داشته ایم.

و اسرار درون به ظهور می پیوندند، بنابراین روزی است به تمام معنی حق. و چون توجه به این واقعیت می تواند مؤثرترین انگیزه انسان برای حرکت به سوی پروردگار، و اطاعت فرمان او گردد، بلافاصله می افزاید: «پس هر کسی بخواهد، راهی به سوی پروردگارش می گزیند، و به سوی او باز می گردد» (فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ مَآبًا). یعنی، تمام اسباب این حرکت الهی فراهم است، راه و چاه ارائه شده، انبیا به قدر کافی ابلاغ فرمان حق کرده اند، عقل انسانی نیز پیامبری از درون او است، سرنوشت طاغیان و پرهیزگاران نیز به خوبی تبیین شده، و «دادگاه» و «دادخواه» و «دادرس» نیز تعیین گردیده، تنها چیزی که باقی مانده، تصمیم قاطع انسان است که با استفاده از اختیاری که خدا به او داده است راه را برگزیند و پیش رود.

«مآب» به معنی «محل بازگشت» و به معنی طریق و راه نیز آمده است.

سپس، به عنوان تأکید روی مسأله مجازات مجرمان، و بیان نزدیک بودن آن روز بزرگ در برابر کسانی که آن را دور، یا نسیه اش می پندارند، می افزاید: «ما شما را از عذاب نزدیکی بیم می دهیم» (إِنَّا أَنْذَرْنَاكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا).

چرا که عمر دنیا هر قدر باشد، در برابر عمر آخرت ساعتی بیش نیست، و نیز طبق ضرب المثل معروف عرب «هر چه قطعاً می آید نزدیک است» (كُلُّ مَا هُوَ آتٍ قَرِيبٌ)! و لذا در آیات ۵ تا ۷ «معارج» خداوند به پیامبرش می فرماید: فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا * إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا * وَنَرَاهُ قَرِيبًا: «صبر کن صبری جمیل و خالی از هرگونه جزع و فزع * آنها آن روز را دور می بینند * و ما نزدیک می بینیم».

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) نیز در این زمینه، می فرماید: كُلُّ آتٍ قَرِيبٌ دَانَ: «هر

چیزی که می آید قریب و نزدیک است» (۱). چرا نزدیک نباشد، در حالی که مایه اصلی عذاب الهی، اعمال خود انسان ها است، که همیشه با آنها است «و جهنم هم اکنون کافران را احاطه کرده» (وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ). (۲) و از آنجا که در آن روز، گروه عظیمی غرق حسرت و اندوه شده، نادم و پشیمان می گردند، حسرتی که به حالشان سودی نخواهد داشت و پشیمانی که نتیجه ای ندارد، به دنبال این هشدار می افزاید: «این عذاب، روزی واقع می شود که انسان آنچه با دست خود از قبل فرستاده همه را می بیند، و کافر می گوید: ای کاش خاک بودم» (يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا).

جمعی از مفسران جمله «يَنْظُرُ» را در این آیه به معنی «يَنْتَظِرُ» تفسیر کرده، و گفته اند: منظور این است که انسان در آن روز در انتظار جزای اعمال خویش است.

و بعضی، آن را به معنی «نگریستن به نامه اعمال و ملاحظه حسنات و سیئات» دانسته اند. و نیز، احتمال داده شده که منظور، مشاهده پاداش و کیفر اعمال است.

این تفسیرها همه از اینجا ناشی شده که آنها به مسأله حضور و تجسم اعمال آدمی در آن روز کمتر توجه داشته اند، و الا با توجه به این واقعیت مفهوم آیه روشن است، و نیاز به هیچ گونه تقدیر و تأویلی ندارد.

توضیح این که: از آیات مختلف قرآن و روایات اسلامی استفاده می شود: اعمال انسان در آن روز به صورت های مناسبی مجسم شده، و در برابر او ظاهر

۱ - «نهج البلاغه»، خطبه ۱۰۳.

۲ - عنکبوت، آیه ۵۴.

می شوند، او به راستی اعمال خویش را می بیند، و از مشاهده منظره اعمال بدش در وحشت و ندامت و حسرت فرو می رود، و از دیدن اعمال حسنه اش شاد و مسرور می گردد، و اصولاً یکی از بهترین پاداش های نیکوکاران، و یکی از بدترین کیفرهای بدکاران همین اعمال مجسم آنها است که همراهشان خواهد بود.

در آیه ۴۹ سوره «کهف» می خوانیم: وَ جَدُّوْا مَا عَمِلُوْا حَاضِرًا: «آنچه را انجام داده بودند حاضر می بینند» و در آخرین آیات سوره «زلزله» آمده است: فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ: «هر کس به اندازه ذره ای کار نیک کرده باشد آن را می بیند * و هر کس به اندازه ذره ای کار بد کرده باشد آن را نیز می بیند».

و این، از شگفتی های عالم قیامت است که اعمال آدمی در آنجا مجسم می گردد و انرژی ها تبدیل به ماده شده، جان می گیرد.

تعبیر به: قَدَمْتُ يَدَايَ: «دو دست او آن را از پیش فرستاده» به خاطر آن است که: انسان غالب کارها را با دست انجام می دهد، ولی مسلماً منحصر به اعمال دست نیست، بلکه آنچه با زبان، چشم و گوش نیز انجام می دهد همه مشمول این قانون است.

قرآن، قبل از رسیدن آن روز به ما هشدار داده می گوید: «باید هر کس بنگرد که برای آن روز چه از پیش فرستاده؟» (وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ). (۱)

به هر حال، کفار بعد از آن که اعمال تمام عمر خود را همه در برابر خویش حاضر می بینند، آن چنان در اندوه و حسرت فرو می روند که می گویند:

ای کاش! خاک بودیم!

ای کاش! از آغاز از مرحله خاک فراتر نمی رفتیم، و از جمادی نامی، و از نامی حیوان، و از حیوان سر از انسان بیرون نمی آوردیم.

و ای کاش! بعد از آن که انسان شدیم و مردیم، هرگز پس از مردن و خاک شدن زندگی تازه ای در رستاخیز نمی یافتیم!

البته، آنها می دانند خاک هم از آنها بهتر است؛ چرا که خاک یک دانه می گیرد و گاه صدها دانه پس می دهد، خاک منبع انواع مواد غذایی و معادن و سایر برکات است، خاک بستر انسان و گاهواره زندگی او است، و بی آن که کمترین ضرری داشته باشد، آن همه فایده دارد، اما آنها یکی از فوائد خاک را ندارند ولی معدن ضررهای بسیارند.

آری، کار انسانی که اشرف مخلوقات است، گاه، بر اثر کفر و گناه به جایی می رسد که آرزو می کند در صف یکی از موجودات بی روح و پست باشد.

در آیات قرآن می خوانیم: کفار و مجرمان هنگامی که صحنه قیامت و دادرسی پروردگار و جزای اعمال را مشاهده می کنند، عکس العمل های مختلفی نشان می دهند که همگی حکایت از شدت تأثر و تأسف آنها می کند.

گاه، می گویند: «وای بر ما از این حسرت که در اطاعت فرمان خدا کوتاهی کردیم» (یا حَسْرَتِي عَلَى مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ). (۱)

گاه، می گویند: «خداوندا ما را به دنیا باز گردان تا عمل صالح کنیم» (فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا). (۲) و گاه می گویند: «ای کاش خاک بودیم و هرگز زنده نمی شدیم» همان گونه که در آیات مورد بحث آمده است.

۱ - زمر، آیه ۵۶.

۲ - الم سجده، آیه ۱۲.

نکته:

راه حل روشن برای مسأله «جبر و اختیار»

این مسأله، از قدیمی ترین مسائلی است که در میان دانشمندان مطرح بوده، گروهی طرفدار آزادی اراده انسان، و گروهی طرفدار جبر بوده اند، و هر کدام دلائلی برای اثبات مقصد خود ذکر کرده اند.

ولی، جالب این است که: هم «جبریین» و هم «طرفداران اختیار» در عمل، اصل اختیار و آزادی اراده را به رسمیت شناخته، و پذیرفته اند، یا به تعبیر دیگر: تمام این جر و بحث ها در دایره مباحث علمی بوده نه در مقام عمل، و این به خوبی نشان می دهد: اصل، آزادی اراده و اختیار فطری همه انسان ها است، و اگر پای وسوسه های مختلف پیش نیاید، همه طرفدار اصل آزادی اراده اند.

این وجدان عمومی و فطرت همگانی که یکی از روشترین دلائل اختیار است، به صورت های گوناگونی در زندگی انسان تجلی می کند؛ زیرا اگر انسان خود را در اعمالش مجبور می دانست، و اختیاری برای خود قائل نبود چرا:

۱ - گاه، به خاطر اعمالی که انجام داده و یا به خاطر اعمالی که انجام نداده پشیمان می شود، و تصمیم می گیرد در آینده از تجربه گذشته استفاده کند، این حالت ندامت برای طرفداران عقیده جبر فراوان است، اگر اختیاری در کار نیست ندامت چرا؟!

۲ - بدکاران را همه ملامت و سرزنش می کنند، اگر جبر است سرزنش چرا؟

۳ - نیکوکاران را مدح و تمجید و ستایش می نمایند.

۴ - در تربیت و تعلیم فرزندان می کوشند تا آنها سعادتمند شوند، و اگر همه مجبورند تعلیم چه مفهومی دارد؟

- ۵ - برای بالا بردن سطح اخلاق جامعه، همه دانشمندان بدون استثنا تلاش دارند.
- ۶ - انسان از خطاهای خود توبه می کند، با قبول اصل جبر توبه معنی ندارد.
- ۷ - انسان بر کوتاهی هائی که کرده حسرت می خورد، چرا؟
- ۸ - در تمام دنیا، بدکاران و مجرمان را محاکمه می کنند و آنها را تحت بازپرسی شدید قرار می دهند، کاری که از اختیار بیرون است، بازپرسی و محاکمه ندارد.
- ۹ - در همه دنیا و میان تمام اقوام اعم از خداپرستان و مادیین، برای مجرمان مجازات قائلند، مجازات بر کاری که مجبور بوده، چرا؟!
- ۱۰ - حتی طرفداران مکتب جبر، هنگامی که کسی به منافع و حیثیت آنها تجاوز کند فریاد می کشند و او را مقصر می شمارند، و به دادگاه می کشانند!
- خلاصه، اگر راستی انسان از خود اختیاری ندارد، پشیمانی چه معنی دارد؟
- ملامت و سرزنش برای چیست؟ آیا می شود کسی را که دستش بی اختیار مرتعش و لرزان است ملامت کرد؟
- چرا نیکوکاران را مدح و تشویق می کنند، مگر از خود اختیاری داشته اند که با تشویق به کار نیک ادامه دهند؟
- اصولاً، با پذیرش تأثیر تعلیم و تربیت، جبر مفهوم خود را از دست خواهد داد.
- و از این گذشته، مسائل اخلاقی بدون قبول آزادی اراده ابداً مفهومی ندارد.
- اگر ما در کارها مجبوریم، توبه یعنی چه؟ حسرت خوردن چرا؟ محاکمه شخص مجبور از ظالمانه ترین کارها است، و مجازات او از محاکمه اش بدتر.
- همه اینها نشان می دهد که: اصل آزادی اراده، فطری همه انسان ها و موافق وجدان عمومی بشر است، نه تنها عوام، که همه خواص و همه فلاسفه در عمل چنین اند، و حتی جبری ها در عمل اختیاری هستند: «الْجَبْرِيُّونَ إِخْتِيَارِيُّونَ مِنْ»

حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ»!

و جالب این که: قرآن مجید نیز کراراً روی همین مسأله تکیه کرده، نه تنها در آیات مورد بحث می فرماید: فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ مَآبًا: «هر کس بخواهد می تواند راهی را به سوی پروردگارش برگزیند».

بلکه، در آیات دیگر نیز روی مشیت و اراده انسان بسیار تکیه کرده است، که ذکر همه آنها طولانی می شود تنها به سه آیه زیر اکتفا می کنیم:

۱ - إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا: «ما راه را به انسان نشان دادیم خواه پذیرا شود و شکرگزار گردد یا مخالفت کند و کفران نماید».(۱)

۲ - و در آیه ۲۹ سوره «کهف» می فرماید: فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ: «هر کس می خواهد ایمان بیاورد و هر کس نمی خواهد راه کفر پیش گیرد» (ولی بدانند ما برای کافران آتش عظیمی فراهم ساخته ایم).

۳ - و نیز در آیه ۲۹ «دهر» می خوانیم: إِنَّ هَذِهِ تَذَكُّرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا: «این تذکری است، هر کس بخواهد راهی به سوی پروردگارش انتخاب می کند».

سخن درباره مسأله جبر و تفویض بسیار طولانی است، و در این زمینه کتاب ها یا مقاله ها نوشته شده، آنچه در بالا گفته شد تنها نگاهی به این مسأله از زاویه «قرآن» و «وجدان» بود، و این کلام را با یادآوری یک «نکته مهم» پایان می دهیم:

طرفداری گروهی از مسأله جبر، تنها به خاطر پاره ای از مشکلات فلسفی و استدلالی نبوده، بلکه، عوامل مهم روانی و اجتماعی دیگری بدون شک در پیدایش و ادامه این عقیده دخالت داشته است.

بسیاری از افراد، عقیده به «جبر» یا «سرنوشت جبری» یا «قضا و قدر» به

۱ - دهر، آیه ۳.

معنی جبری آن را که همه ریشه های مشترکی دارند، به خاطر فرار از زیر بار مسئولیت ها پذیرفته اند.

یا این عقیده را پوششی برای شکست ها و ناکامی های خود که بر اثر کوتاهی و سهل انگاری حاصل شده قرار داده اند.

و یا پوششی برای هوس های سرکش خویش که «می خوردن ما را حق

ز ازل می دانسته و ما برای این می، می خوریم که علم خداوند جهل نشود»!

گاه، استعمارگران برای درهم کوبیدن مقاومت مردم، و خاموش کردن آتش قهر ملت ها، با توسل به این عقیده خود را بر همه تحمیل می کردند که، سرنوشت شما از اول همین بوده و غیر تسلیم و رضا کو چاره ای؟!

با قبول این مکتب، اعمال همه جنایتکاران موجه می شود، و گناه همه گنهکاران توجیه منطقی می یابد، و فرقی میان مطیع و مجرم باقی نخواهد ماند.

خداوند! ما را از این عقاید انحرافی و پی آمدهای آن حفظ فرما!

پروردگارا! آن روز که جهنم مرصاد طاغین، و بهشت مفاز متقین می شود، چشم امید همه ما به لطف تو دوخته است!

بارالها! آن روز که همه اعمالمان را با چشم خود می بینیم ما را شرمنده و شرمسار مفرما!

آمِنْ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

پایان سوره نبأ(۱)

سوره نازعات

این سوره، در «مکّه» نازل شده و دارای ۴۶ آیه است

محتوای سوره نازعات

این سوره، همانند سوره «نبا» بر محور مسائل «معاد» دور می زند، و روی هم رفته در شش بخش خلاصه می شود:

۱ - نخست، با قسم های مؤکدی که ارتباط با مسأله معاد دارد، روی تحقق این روز بزرگ تکیه و تأکید می کند.

۲ - در مرحله بعد، به قسمتی از مناظر هول انگیز و وحشتناک آن روز اشاره می نماید.

۳ - در بخش دیگر، اشاره کوتاه و گذرائی به داستان «موسی» (علیه السلام) و سرنوشت «فرعون» طغیانگر دارد، که هم مایه تسلی خاطر پیامبر (صلی الله علیه و آله) و مؤمنان است، هم هشدار به مشرکان طغیانگر، و هم اشاره ای است به این که: انکار معاد انسان را به چه گناهای آلوده می کند.

۴ - در بخش بعد، نمونه هائی را از مظاهر قدرت خداوند در آسمان و زمین که خود دلیلی است برای امکان معاد و حیات بعد از مرگ، بر می شمرد.

۵ - بار دیگر، به شرح قسمتی دیگر از حوادث وحشتناک آن روز بزرگ و سرنوشت طغیانگران و پاداش نیکوکاران می پردازد.

۶ - سرانجام، در پایان سوره، بر این حقیقت تأکید می کند که: هیچ کس از تاریخ آن روز با خبر نیست، ولی همین اندازه مسلم است که نزدیک است.

انتخاب نام «نازعات» برای این سوره به خاطر نخستین آیه آن است.

فضیلت تلاوت این سوره

در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آمده است: مَنْ قَرَأَ سُورَةَ النَّازِعَاتِ لَمْ يَكُنْ حَبْسُهُ وَ حِسَابُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا كَقَدْرِ صَلَاةٍ مَكْتُوبَةٍ حَتَّى يَدْخُلَ الْجَنَّةَ: «کسی که سوره نازعات را بخواند توقف و حساب او در روز قیامت تنها به اندازه خواندن یک نماز روزانه است، و بعد از آن وارد بهشت می شود». (۱)

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: مَنْ قَرَأَ وَ النَّازِعَاتِ لَمْ يَمُتْ إِلَّا رَيَّانَ، وَ لَمْ يَبْعَثْهُ اللَّهُ إِلَّا رَيَّانَ، وَ لَمْ يَدْخُلْهُ الْجَنَّةَ إِلَّا رَيَّانَ: «کسی که این سوره را بخواند سیراب از دنیا می رود، و خداوند او را سیراب محشور می کند، و سیراب وارد بهشت می سازد» (سیراب از رحمت بی پایان حق). (۲)

مسلم است، کسی که محتوای این سوره را - که آیات تکان دهنده اش ارواح خفته را بیدار و متوجه وظائف خود می سازد - در جان خویش پیاده کند، از چنان پاداش هائی برخوردار خواهد شد، نه آنها که فقط به خواندن الفاظ قناعت می کنند.

- ۱ وَ النَّازِعَاتِ غَرْقًا
- ۲ وَ النَّاشِطَاتِ نَشْطًا
- ۳ وَ السَّابِحَاتِ سَبْحًا
- ۴ فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا
- ۵ فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ - سوگند به فرشتگانی که (جان جرمان را) می گیرند.

۲ - و (روح مؤمنان را) با مدارا می ستانند.

۳ - و (در اجرای فرمان) با سرعت حرکت می کنند.

۴ - و بر یکدیگر سبقت می گیرند.

۵ - و آنها که امور را تدبیر می کنند!

تفسیر:

سوگند به این فرشتگان پر تلاش

در این آیات، به پنج موضوع مهم قسم یاد شده، و هدف از این سوگندها بیان حقانیت و تحقق

مسأله معاد و رستاخیز است، می فرماید:

«سوگند به آنها که به سختی می کشند و بر می کنند» (وَ النَّازِعَاتِ غَرَقًا).

«و سوگند به آنها که به راحتی جدا می سازند» (وَ النَّاشِطَاتِ نَشْطًا).

«و سوگند به آنها که به سرعت حرکت می کنند» (وَ السَّابِحَاتِ سَبْحًا).

«و آنها که به خوبی سبقت می گیرند» (فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا).

«و آنها که امور را تدبیر می کنند» (فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا).

پیش از آن که به تفسیر این آیات بپردازیم، باید معانی لغاتی که در آنها به کار رفته دقیقاً روشن شود.

«نازعات» از ماده «نزع» به معنی چیزی را از جا بر کردن و یا کشیدن است، مانند کشیدن کمان به هنگام پرتاب تیر، و گاه این واژه در امور معنوی نیز به کار می رود مانند: «نزع» عداوت یا محبت از قلب، به معنی برکندن آن. (۱)

«غَرَقَ» با فتح را (بر وزن شفق) به گفته بسیاری از ارباب لغت در اصل به معنی فرو رفتن در آب است، و گاه به معنی گرفتاری شدید در یک حادثه و بلا نیز آمده.

و «غَرَقَ» (بر وزن فرق) به گفته «ابن منظور» در «لسان العرب»، اسمی است که جانشین مصدر شده و به معنی «اغراق» است، و اغراق در اصل به معنی کشیدن کمان تا آخرین نقطه ممکن است، سپس به معنی مبالغه در هر کار آمده.

و از اینجا به خوبی روشن می شود که: آنچه در آیه فوق آمده، به معنی غرق

۱ - «مفردات راغب»، ماده «نزع».

شدن نیست، بلکه به معنی انجام یک کار تا سر حد ممکن است. (۱)
 «ناشِطَات» از ماده «نشط» (بر وزن هشت) در اصل به معنی گشودن گره هائی است که به آسانی باز می شود، و به چاههائی که عمق کمی دارد و دلو به آسانی و با یک حرکت از آن بیرون می آید «انشاط» گفته می شود، و به شترهائی که با اندک اشاره ای به سرعت حرکت می کنند نیز «نشیطه» می گویند، و لذا، به طور کلی این واژه در هر گونه حرکتی که با سهولت انجام می شود به کار می رود.

«سَابِحَات» از ماده «سبح» (بر وزن سطح) به معنی حرکت سریع در آب یا در هوا است، لذا، در مورد شنا کردن در آب و یا حرکت سریع اسب، و با سرعت به دنبال کاری رفتن گفته می شود.

«تَسْبِیح» که به معنی پاک شمردن خداوند از هر عیب و نقص است نیز از همین معنی گرفته شده، گوئی کسی که تسبیح می گوید با سرعت در عبادت پروردگار به پیش می رود.

«سَابِقَات» از ماده «سَبَقَت» به معنی پیشی گرفتن است، و از آنجا که پیشی گرفتن معمولاً بدون سرعت ممکن نیست، گاه از این ماده، مفهوم سرعت نیز استفاده می شود.

«مُدَبِّرَات» از ماده «تدبیر» به معنی اندیشیدن در مورد عاقبت چیزی است، و از آنجا که عاقبت اندیشی و آینده نگری سبب سامان یافتن کار به نحو احسن می گردد، واژه «تدبیر» در این معنی نیز به کار می رود.

اکنون، با توجه به آنچه در معنی لغات این آیات گفته شد، به سراغ تفسیر آنها می رویم.

۱ - به کتاب «لسان العرب»، تفسیر «مجمع البیان» و تفسیر «کشاف» و کتاب «مجمع البحرین» مراجعه شود.

این سوگندهای پنجگانه که در ابتدا در هاله ای از ابهام فرو رفته، ابهامی که انگیزه «اندیشه» بیشتر و عمیق تر، و سبب جولان ذهن و فکر و دقت و بررسی است، اشاره به چه کسان، یا چه چیزهایی است؟

مفسران درباره آن بسیار سخن گفته اند، و تفسیرهای فراوانی دارند که عمدتاً بر سه محور دور می زند:

۱ - منظور از این سوگندها، «فرشتگانی» است که مأمور قبض ارواح کفار و مجرمانند که آنها را به شدت از بدنهایشان بر می کشند، ارواحی که هرگز حاضر به تسلیم در برابر حق نبودند. و فرشتگانی که مأمور قبض ارواح مؤمنانند، که با مدارا و نرمش و نشاط آنها را جدا می سازند.

و فرشتگانی که در اجرای فرمان الهی با سرعت حرکت می کنند. سپس، بر یکدیگر پیشی می گیرند.

و سرانجام، امور جهان را به فرمان او تدبیر می کنند.

۲ - این سوگندها اشاره به «ستارگان» آسمان است که پیوسته از افقی کنده می شوند و به افق دیگری رهسپار می گردند.

گروهی آرام حرکت می کنند، و گروهی به سرعت راه می سپرند.

و در اقیانوس عالم بالا شناورند.

و بر یکدیگر پیشی می گیرند.

و سرانجام، با تأثیراتی که این کواکب دارند (تأثیراتی همچون تأثیر نور آفتاب و ماه در کره زمین) امور جهان را به فرمان خدا تدبیر می کنند.

۳ - منظور، جنگجویان یا اسب های مجاهدان راه خدا است که از خانه ها و وطن های خود به شدت بر کنده می شوند.

سپس، با نشاط و نرمی راه میدان نبرد را پیش می گیرند.

و بر یکدیگر سبقت می گیرند.

و امور جنگ را تدبیر و اداره می کنند.

گاه، بعضی از مفسران این تفسیرها را به هم آمیخته، قسمتی از سوگندهای پنجگانه را از یک تفسیر، و قسمت دیگر را از تفسیر دیگر گرفته اند، ولی اصول، همان تفسیرهای سه گانه فوق است. (۱)

البته، میان این تفسیرها تضادی وجود ندارد، و ممکن است آیات فوق اشاره به همه اینها باشد، ولی در مجموع، تفسیر اول با توجه به نکاتی که ذیلاً گفته می شود از همه مناسب تر است: نخست، تناسب با روز قیامت است که سوره در مجموع ناظر به آن می باشد و دیگر، تناسب با آیات مشابه آن در آغاز سوره «مرسلات» است.

و سوم این که: جمله «وَالْمُدْبِّرَاتِ أَمْرًا» بیشترین تناسب را با فرشتگان دارد که به فرمان خدا تدبیر امور جهان می کنند، و لحظه ای از انجام اوامر او سر باز نمی زنند: «لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ» (۲) به خصوص این که: مسأله تدبیر امور در اینجا به صورت مطلق ذکر شده و هیچ قید و شرطی در آن نیست.

۱ - بعضی احتمال چهارمی داده اند که: منظور در تمام این سوگندها حرکت های «طبیعی»، ارادی و «صنعتی» موجودات جهان است، فی المثل، یک نطفه در حرکت طبیعی خود، نخست، از جای اصلی که صلب پدر است کنده می شود، بعد، که در رحم مادر قرار گرفت مسیر خود را به نرمی ادامه می دهد، سپس، سرعت می گیرد، و مواد حیاتی نطفه بر یکدیگر پیشی می گیرند و سرانجام، انسان کاملی را می سازند و او را تدبیر می کنند، و در حرکات ارادی نیز انسان در ابتدا تصمیم می گیرد، سپس به آرامی راه می افتد، بعد سرعت می گیرد، سپس سعی می کند در مسیر خود بر دیگران سبقت جوید، و سرانجام به تدبیر امر خویش و زندگی اجتماعی می پردازد، همچنین وسائل صنعتی مانند هواپیماها در حرکت خود این مراحل را طی می کنند (اما این تفسیر دلیل روشنی ندارد).

۲ - انبیاء، آیه ۲۷.

از همه اینها گذشته، روایاتی از ائمه معصومین در تفسیر این آیات نقل شده، که مناسب با همین معنی است از جمله:

در روایتی از علی(علیه السلام) می خوانیم که در تفسیر «وَالنَّازِعَاتِ غَرْقًا» فرمود: «منظور فرشتگانی است که ارواح کفار را از بدن هایشان به شدت بیرون می کشند، آن چنان که تیرانداز کمان را تا آخرین مرحله می کشد».(۱)

شبهه همین معنی از آن حضرت(علیه السلام) در تفسیر «وَالنَّاشِطَاتِ» و نیز تفسیر «وَالسَّابِحَاتِ» و «فَالْمُدْبِّرَاتِ» نقل شده است.(۲)

البته، می توان همین تفسیر را به صورت کلی تر و عمومی تری بیان کرد که: مسأله قبض ارواح مؤمنان و کفار، یکی از مصادیق آن باشد، نه تمام محتوای آن، به این ترتیب که: گفته شود: منظور از این سوگندها در مجموع فرشتگان است، در رابطه با اجرای کل فرمان های الهی که اجرای این فرمان ها در پنج مرحله تحقق می یابد.

اول، حرکت نخستین به دنبال تصمیم گیری قاطع.

و بعد، مرحله راه افتادن آرام.

و سپس، سرعت گرفتن، و پیشی جستن.

و در نهایت، تدبیر امور و سامان دادن به کارها است، ولی، به هر حال، برنامه فرشتگان در زمینه قبض ارواح کفار و مؤمنان یکی از مصادیق این مفهوم کلی است، و زمینه ساز بحث های آینده این سوره درباره معاد محسوب می شود.

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۴۹۷، حدیث ۴.

۲ - «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۴۹۷، احادیث ۷ و ۸ و ۱۲.

پاسخ به دو سؤال

در اینجا دو سؤال باقی می ماند: نخست این که: «نازعات» و «ناشطات» جمع های مؤنث اند، به چه مناسبت در اینجا به کار رفته؟

دیگر این که: سه سوگند اول با واو قسم شروع شده، ولی در چهارمین و پنجمین سوگند، «ف» جانشین آن گشته است که برای عطف یا تفریع است؟

در پاسخ سؤال اول، باید به این نکته توجه داشت که: «نازعات» جمع «نازعه» به معنی طایفه و گروهی از فرشتگان است که این برنامه را انجام می دهند، همچنین «ناشطات» و بقیه این صیغه های جمع و از آنجا که طایفه مؤنث لفظی است جمع آن به همین صورت بسته شده. و در پاسخ سؤال دوم، می توان گفت: سبقت جستن نتیجه حرکت سریع است که از «سابحات» استفاده می شود، و تدبیر امور نیز نتیجه ای است برای مجموع این حرکت، به همین لحاظ با حرف «فاء» شروع شده است.

آخرین سخن که در اینجا باید گفته شود، این است که: همه این سوگندها برای بیان مطلبی است که صریحاً در آیه ذکر نشده، ولی از قرینه مقام، و همچنین از آیات بعد به خوبی روشن می شود، هدف این است که بگوید: «سوگند به این امور که همه شما سرانجام مبعوث و محشور می شوید و قیامت و رستاخیز حق است».(۱)

۱ - و در تقدیر چنین است: «لَتُبْعَنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَتُحْشَرَنَّ وَ لَتُحَاسَبَنَّ».

- ۶ یَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ
 ۷ تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ
 ۸ قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ
 ۹ أَبْصَارُهَا خَاشِعَةٌ
 ۱۰ يَقُولُونَ إِنَّا لَمَرْدُودُونَ فِي الْحَافِرَةِ
 ۱۱ أِذَا كُنَّا عِظَامًا نَخِرَةً
 ۱۲ قَالُوا تِلْكَ إِذًا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ
 ۱۳ فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ
 ۱۴ فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ

ترجمه:

- ۶ - آن روز که زلزله ای همه چیز را بلرزاند.
 ۷ - و از پی آن، حادثه دومین رخ می دهد.
 ۸ - دل هائی در آن روز سخت مضطرب است.
 ۹ - و چشم های آنان فرو افتاده!
 ۱۰ - می گویند: «آیا ما به زندگی باز می گردیم؟»
 ۱۱ - آیا هنگامی که استخوان های پوسیده ای شدیم (ممکن است زنده شویم)؟!
 ۱۲ - می گویند: «اگر قیامتی در کار باشد، بازگشتی است زیانبار!»
 ۱۳ - ولی این بازگشت تنها با یک صیحه عظیم است!
 ۱۴ - ناگهان همگی بر عرصه زمین ظاهر می گردند!

تفسیر:

معاد تنها با یک صیحه عظیم رخ می دهد! بعد از آن که با قسم های مؤکد وقوع قیامت به عنوان یک امر حتمی در آیات گذشته بیان شد، در آیات مورد بحث، به شرح بعضی از نشانه ها و حوادث این روز بزرگ می پردازد، می فرماید: «این بعث و رستاخیز در روزی واقع می شود که زلزله وحشتناک، همه چیز را به لرزه در می آورد» (يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ). «راجفه» از ماده «رجف» (بر وزن کشف)، به معنی اضطراب و لرزه شدید است، و از آنجا که اخبار فتنه انگیز مایه اضطراب جامعه می شود، به آن «اراجیف» می گویند.

«سپس دومین حادثه عظیم رخ می دهد» (تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ). «رادفه» از ماده «ردف» (بر وزن حرف)، به معنی شخصی یا چیزی است که به دنبال دیگری قرار می گیرد، و لذا به شخصی که دنبال سر دیگری سوار بر مرکب می شود، ردیف می گویند. بسیاری از مفسران معتقدند: منظور از «راجفه» همان صیحه نخستین یا نفخ صور اول است که: شیپور فناء جهان و زلزله نابودی دنیا است، و «رادفه» اشاره به صیحه دوم یا نفخ صور ثانی است که: نفخه حیات، رستاخیز و بازگشت به زندگی جدید است. (۱) بنابراین، آیات شبیه چیزی است که در آیه ۶۸ سوره «زمر» آمده است: وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ

۱ - باید توجه داشت: ماده «رجف» هم به صورت فعل متعدی، و هم به صورت لازم آمده است، در صورت اول «راجفه» به معنی همان زلزله عظیمی است که زمین و همه موجودات را به لرزه در می آورد، و در صورت دوم «راجفه» به معنی خود زمین است که به لرزه در می آید (دقت کنید).

نُفِخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ: «در صور دمیده می شود و تمام کسانی که در آسمان ها و زمین هستند مدهوش می شوند و می میرند، مگر آنها که خدا بخواهد، سپس بار دیگر در صور دمیده می شود ناگهان همه به پا می خیزند و در انتظار حسابند».

بعضی نیز گفته اند: «راجِفَه» اشاره به زلزله ای است که زمین را متلاشی می کند و «رَادِفَه» زلزله ای است که آسمان ها را درهم می ریزد، ولی تفسیر اول صحیح تر به نظر می رسد.

از آن پس، می افزاید: «دل هائی در آن روز، سخت مضطرب است» (قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ). دل های مجرمان، گنهکاران و طغیانگران همه به شدت می لرزد، و نگران حساب، جزا و کیفر است.

«واجِفَه» از ماده «وجف» (بر وزن حذف)، در اصل به معنی سرعت سیر است، «وَأَوْجَفْتُ الْبُعَيْرَ» در جائی گفته می شود که: انسان شتر را با سرعت به حرکت در آورد، و از آنجا که حرکت سریع باعث لرزه و اضطراب است، این واژه در معنی «شدت اضطراب» نیز به کار می رود.

این اضطراب درونی، به قدری شدید است که آثار آن در تمام وجود گنهکاران ظاهر می شود، لذا در آیه بعد می افزاید: «چشم های آنان از شدت ترس فرو افتاده و خاضع است» (أَبْصَارُهَا خَاشِعَةٌ). (۱)

۱ - ضمیر در «أَبْصَارُهَا» به «قلوب» برمی گردد که در اینجا به معنی «نفوس و ارواح» است، و این اضافه به خاطر آن است که تأثرات حواس انسان همه از روح و جان آدمی است، و منبع اضطراب و وحشتی که در چشمان است همه وحشتی است که بر روح سایه افکنده.

در آن روز، چشم‌ها به گودی می‌نشینند، از حرکت باز می‌ایستد و خیره می‌شود، و گوئی دید خود را از شدت ترس از دست می‌دهد.

آنگاه، سخن را از قیامت به دنیا می‌کشاند و می‌فرماید: «با این همه آنها در این دنیا می‌گویند: آیا ما بار دیگر به زندگی باز می‌گردیم؟! (يَقُولُونَ أَإِنَّا لَمَرْدُودُونَ فِي الْحَافِرَةِ). «حافره» از ماده «حفر» در اصل به معنی کندن زمین است، و اثری که از آن باقی می‌ماند «حفره» نامیده می‌شود، سم اسب را «حافر» می‌گویند، چون زمین را حفر می‌کند، سپس «حافره» به عنوان کنایه در حالت نخستین استعمال شده؛ زیرا انسان از راهی که می‌رود، زمین را با پای خود حفر می‌کند و جای پای او باقی می‌ماند، و هنگامی که باز می‌گردد در همان «حفره‌های نخستین» گام می‌نهد، و لذا این واژه به معنی «حالت اول» آمده است. (۱)

آیه بعد، ادامه سخنان آنها را نقل کرده می‌گوید: «آیا هنگامی که ما به صورت استخوان‌های پوسیده و پراکنده ای در آمدیم بار دیگر به زندگی باز می‌گردیم؟! (أَإِذَا كُنَّا عِظَامًا نَخِرَةً). (۲) این، همان چیزی است که همواره منکران معاد روی آن تکیه می‌کردند، و می‌گفتند: باور کردنی نیست استخوان پوسیده بار دیگر لباس حیات در تن بیوشد؛ چرا که فاصله میان آن و یک موجود زنده را بسیار زیاد می‌دیدند، در حالی که فراموش کرده بودند در آغاز نیز از همان خاک آفریده شده‌اند.

۱ - باید توجه داشت: اسم فاعل در اینجا به معنی اسم مفعول و «حافره» به معنی «محفوره» است.

۲ - این جمله محذوفی دارد و در تقدیر چنین است: «أَإِذَا كُنَّا عِظَامًا نَخِرَةً نُرَدُّ أَحْيَاءًا» یا «إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ».

«نَخِرَة» «صفت مشبهه» است از ماده «نخر» (بر وزن نخل و همچنین بر وزن شجر) در اصل به معنی درخت پوشیده و تو خالی است، که وقتی باد بر آن می‌وزد صدا می‌کند، و لذا به صدائی که در بینی می‌پیچد «نخیر» می‌گویند، سپس این کلمه در مورد هر موجود پوشیده و متلاشی شده به کار رفته است.

* * *

منکران معاد، به این هم قناعت نمی‌کنند، بلکه به استهزای «معاد» برخاسته و به عنوان مسخره «می‌گویند: اگر قیامتی در کار باشد بازگشتی است زیانبار و وضع و حال ما در آن روز سخت و دردناک خواهد بود!» (قَالُوا تِلْكَ إِذًا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ).

احتمال دیگری که در تفسیر این آیه است این که: آنها از روی جد و نه از روی استهزاء، این سخن را می‌گویند، و مقصودشان این است که اگر بازگشتی در کار باشد یک بازگشت تکراری، بیهوده، بلکه زیانبار است، اگر زندگی خوب است چه بهتر که خداوند همین را ادامه دهد، و اگر بد است باز گشت برای چیست؟

جمله «إِنَّا لَمَرْدُودُونَ فِي الْحَافِرَةِ» با توجه به این که: «حافِرَة» به معنی چاله و گودال است نیز می‌تواند قرینه‌ای برای این تفسیر باشد، ولی آنچه در میان مفسران معروف است همان تفسیر اول است.

قابل توجه این که: در آیات گذشته تعبیر به «يَقُولُونَ» آمده بود که نشانه استمرار و تکرار آن سخن از سوی آنها است، ولی تعبیر به: قَالُوا: «گفتند» در آیه مورد بحث، دلیل بر این است که این سخن را همیشه تکرار نمی‌کردند، تنها گاهی از آنها سر زده است، و این است نکته تفاوت این تعبیر.

* * *

در پایان این آیات، بار دیگر به مسأله قیام قیامت و بر پا شدن رستاخیز باز

می گردد، و با لحنی قاطع و کوبنده می فرماید: «این باز گشت تنها با یک صیحه و فریاد عظیم واقع می شود» (فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ).

«ناگهان همگی به پا می خیزند و بر عرصه زمین ظاهر می شوند» (فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ).

این کار پیچیده و مشکلی نیست، همین که به فرمان خدا نفخه دوم دمیده شود و بانگ حیات و زندگی برخیزد، تمام این خاک ها و استخوان های پوسیده یک مرتبه جمع می شوند و جان می گیرند، و از قبرها بیرون می پرند!

«زَجْرَةٌ» در اصل، به معنی فریادی است که برای راندن گفته می شود، و در اینجا به معنی نفخه دوم است، انتخاب این تعبیر (زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ) با توجه به محتوای این دو کلمه، اشاره به سرعت و ناگهانی بودن رستاخیز و سهولت و آسانی آن در برابر قدرت خدا است، که با یک فریاد آمرانه از سوی فرشته رستاخیز، یا صور اسرافیل، همه مردگان لباس حیات در تن می کنند، و در عرصه محشر برای حساب حاضر می شوند.

«سَاهِرَةٌ» از ماده «سهر» (بر وزن سحر)، به معنی شب بیداری است، و از آنجا که حوادث وحشتناک، خواب شبانه را از چشم می برد، و زمین قیامت نیز بسیار هول انگیز است، کلمه «سَاهِرَةٌ» به عرصه محشر اطلاق شده است، بعضی نیز گفته اند: «سَاهِرَةٌ» را به هر بیابانی می گویند، چون اصولاً همه بیابان ها وحشتناکند، گوئی بر اثر وحشت، خواب شبانه را از چشم می برند. (۱)

۱ - «لسان العرب»، ماده «سهر» و «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۲۹ و تفسیر «قرطبی»، جلد ۱۰، صفحه ۶۹۹۰.

- ۱۵ هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى
 ۱۶ إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى
 ۱۷ اذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ
 ۱۸ فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلَىٰ أَنْ تَزَكَّىٰ
 ۱۹ وَ أَهْدِيكَ إِلَىٰ رَبِّكَ فَتَخْشَىٰ
 ۲۰ فَأَرَاهُ الْآيَةَ الْكُبْرَىٰ
 ۲۱ فَكَذَّبَ وَعَصَىٰ
 ۲۲ ثُمَّ أَدْبَرَ يَسْعَىٰ
 ۲۳ فَحَشَرَ فَنَادَىٰ
 ۲۴ فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَىٰ
 ۲۵ فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْآخِرَةِ وَالْأُولَىٰ
 ۲۶ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَعِبْرَةً لِّمَنْ يَخْشَىٰ

ترجمه:

- ۱۵ - آیا داستان موسی به تو رسیده است؟!
 ۱۶ - در آن هنگام که پروردگارش او را در سرزمین مقدس «طوی» ندا داد (و گفت):
 ۱۷ - به سوی فرعون برو که طغیان کرده است
 ۱۸ - و به او بگو: «آیا می خواهی پاکیزه شوی؟!»
 ۱۹ - و من تو را به سوی پروردگارت هدایت کنم تا از او بترسی؟!»

- ۲۰ - سپس موسی بزرگترین معجزه را به او نشان داد.
- ۲۱ - اما او تکذیب و عصیان کرد.
- ۲۲ - سپس پشت کرد و تلاش نمود!
- ۲۳ - و ساحران را جمع کرد.
- ۲۴ - و گفت: «من پروردگار برتر شما هستم»!
- ۲۵ - از این رو خداوند او را به عذاب آخرت و دنیا گرفتار ساخت!
- ۲۶ - در این، عبرتی است برای کسی که (از خدا) بترسد!

تفسیر:

«فرعون» می گفت من خدای بزرگ شما هستم!

بعد از بیانات نسبتاً مشروحی که در آیات قبل درباره مسأله معاد و انکار و مخالفت مشرکان آمد، در آیات مورد بحث، به داستان یکی از طغیانگران بزرگ تاریخ یعنی «فرعون» و سرنوشت دردناک او اشاره می کند، تا هم مشرکان عرب بدانند افراد نیرومندتر از آنها نتوانستند در برابر خشم و عذاب الهی مقاومت کنند، و هم مؤمنان را دلگرم سازد که از برتری نیروی ظاهری دشمن هراسی به دل راه ندهند؛ چرا که در هم کوبیدن آنها برای خداوند بسیار سهل و آسان است.

نخست، از اینجا شروع می کند: «آیا داستان موسی به تو رسیده است؟! (هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى).

جالب این که: روی سخن را به پیامبر (صلی الله علیه وآله) کرده، و مطلب را با استفهام شروع می کند، تا شوق شنونده را بیدار سازد، و آماده برای شنیدن این داستان عبرت انگیز شود.

و می افزاید: «در آن هنگام که پروردگارش او را در سرزمین مقدس طوی صدا زد» (إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْأَوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوى). (۱)

«طوی»، ممکن است نام سرزمین مقدسی باشد که در «شام» در میان «مدین» و «مصر» قرار داشت، و نخستین جرقه وحی در آن بیابان بر قلب موسی وارد شد، همین تعبیر در سوره «طه» نیز آمده است، در آنجا که موسی ندائی را می شنود که می گوید: إِنِّى أَنَا رَبُّكَ فَأَخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْأَوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوى: «من پروردگار توام، کفشهایت را بیرون آور که در سرزمین مقدس طوی هستی!» (۲)

یا معنی وصفی دارد از ماده «طی» به معنی «پیچیدن»، گوئی آن سرزمین در قداست و برکت پیچیده شده بود، یا به گفته «راغب» موسی می بایست راهی طولانی بپیماید تا آماده وحی گردد، ولی خداوند این راه را برای او در هم پیچید و او را به هدف نزدیک ساخت.

* * *

آنگاه، به پیامی که خداوند به موسی در آن سرزمین مقدس داد، در دو جمله کوتاه و پر معنی، اشاره کرده، می فرماید: «به سوی فرعون برو که طغیان کرده است!» (اَذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى).

* * *

«و به او بگو: آیا می خواهی پاک و پاکیزه شوی؟» (فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلَىٰ أَنْ تَزَكَّى).

* * *

۱ - بسیاری از مفسران «إِذْ» را «ظرف زمان» برای «حَدِيث» دانسته اند؛ البته این در صورتی صحیح است که «حَدِيث» به معنی خود حادثه باشد نه حکایت حادثه، این احتمال نیز وجود دارد که «إِذْ» ظرف برای فعل محذوفی است و در تقدیر «أَذْكَرُ إِذْ نَادَاهُ...» (دقت کنید).

۲ - طه، آیه ۱۲.

و پس از پاک شدن و لایق لقای محبوب گشتن، «من تو را به سوی پروردگارت هدایت کنم، تا از او بترسی و از اعمال خلاف بیگانه شوی» (وَ أَهْدِيكَ إِلَىٰ رَبِّكَ فَتَخْشَى).

و از آنجا که هر دعوتی باید آمیخته با دلیل باشد در آیه بعد می افزاید: «موسی به دنبال این سخن، معجزه بزرگ را به او نشان داد» (فَأَرَاهُ الْآيَةَ الْكُبْرَى). (۱)
این معجزه، خواه معجزه تبدیل شدن عصا به مار عظیم باشد، یا ید بیضا، و یا هر دو (بنابراین که الف و لام در «الآيَةُ الْكُبْرَى» اشاره به جنس باشد) هر چه بوده از معجزات بزرگ موسی بوده است، که در آغاز دعوتش بر آن تکیه کرده.
در این آیات نکات جالبی است که توجه به آن لازم است:

۱ - علت رفتن به سوی «فرعون» را طغیان «فرعون» ذکر می کند، و این نشان می دهد که: یکی از اهداف بزرگ انبیا هدایت طغیانگران یا مبارزه قاطع با آنها است.

۲ - دعوت فرعون را با ملایم ترین و خیرخواهانه ترین تعبیر دستور می دهد می فرماید: به او بگو: آیا میل داری پاک و پاکیزه شوی؟ (البته پاکیزگی مطلق که هم شامل پاکیزگی از شرک و کفر می شود و هم از ظلم و فساد) شبیه تعبیری که در آیه ۴۴ سوره «طه» آمده است: فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيْنًا: «با او با ملایمت سخن بگوئید».

۳ - این تعبیر، اشاره لطیفی به این حقیقت است که: رسالت انبیاء برای پاک سازی انسان ها و باز گرداندن طهارت فطری نخستین به آنها است.

در ضمن، نمی گوید: من تو را پاک کنم، بلکه می گوید: «پاکی را پذیرا شوی»!

۱ - مسلم است در میان آن خطاب الهی در آن وادی مقدس، و ارائه دادن این معجزه بزرگ، فاصله زیادی بوده است که قرآن برای رعایت اختصار مطالب دیگر را در اینجا حذف کرده، و همه آنها در تقدیر است.

و این نشان می دهد: پاک شدن باید به صورت خودجوش باشد، نه تحمیل از برون.
 ۴ - ذکر «هدایت» بعد از «پاک شدن» دلیل بر این است که: باید در آغاز شستشویی کرد، سپس به کوی دوست گام نهاد.

۵ - تعبیر به «رَبِّک» (پروردگارت) در حقیقت تأکید بر این نکته است که: تو را به سوی کسی می برم که مالک، مربی و پرورش دهنده تو است، چرا از مسیر سعادت می گریزی؟!
 ۶ - «خشیت» و خدا ترسی نتیجه هدایت به سوی خدا است، آری ثمره درخت هدایت و توحید همان احساس مسئولیت در برابر خداوند بزرگ است؛ چرا که هرگز خشیت بدون معرفت حاصل نمی شود، و لذا در آیه ۲۸ سوره «فاطر» می خوانیم: *إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ*: «تنها علما و ارباب معرفت از خدا می ترسند».

۷ - موسی، نخست سراغ هدایت عاطفی او می رود، بعد هدایت عقلی و منطقی از طریق نشان دادن آیت کبری و معجزه بزرگ، و این مؤثرترین راه تبلیغ است که: نخست از طریق خیر خواهی و محبت در عواطف طرف نفوذ کنند، سپس به طرح استدلال و بیان حجت پردازند.

اکنون، ببینیم فرعون در برابر این همه لطف و محبت، و این منطق و بیان زیبا و ارائه آیت کبری چه عکس العملی نشان داد؟
 این طاغوت خیره سر، هرگز از مرکب غرور پیاده نشد، و چنان که در آیه بعد آمده، «او دعوی موسی را تکذیب کرد، و به عصیان پروردگار پرداخت» (فَكَذَّبَ وَعَصَى).

این نشان می دهد: تکذیب ها مقدمه عصیان ها است، همان گونه که تصدیق ها و ایمان ها مقدمه طاعت ها است.

به این مقدار هم قناعت نکرد، و در برابر دعوت موسی بی تفاوت نماند، بلکه «سپس پشت کرد و بی وقفه برای مبارزه با او و محو آئینش سعی و تلاش نمود» (ثُمَّ أُذْبِرَ يَسْعَى). (۱)

و از آنجا که معجزه موسی تمام موجودیت طاغوتی او را به خطر می انداخت، مأموران را به شهرهای مختلف اعزام کرد تا ساحران را جمع کنند، و در میان مردم نیز دستور داد «ندا دهند و آنها را برای مشاهده مبارزه ساحران با موسی دعوت نمایند» (فَحَشَرَ فَنَادَى).

گر چه، قرآن کلمه «حَشَرَ» را در اینجا مطلق ذکر کرده، ولی به قرینه آیات ۱۱۱ و ۱۱۲ «اعراف»: «وَأَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ * يَا تُوكَ بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ».

و تعبیر به «نادی» نیز اگر چه مطلق است، ظاهراً اشاره به دعوت «فرعون» از مردم برای اجتماع و تماشای منظره این مبارزه است، به قرینه آیه ۳۹ «شعراء»: «وَقِيلَ لِلنَّاسِ هَلْ أَنْتُمْ مُجْتَمِعُونَ: «به مردم گفته شد: آیا شما اجتماع می کنید»؟

باز به این توطئه ها اکتفا نکرد، بلکه بزرگترین ادعا را با بدترین تعبیرات مطرح نموده گفت: «من پروردگار بزرگ شما هستم»!! (فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى).

۱ - تعبیر به «ثُمَّ» که معمولاً برای فاصله میان دو حادثه می آید، ممکن است از این نظر باشد که: فرعون مدتی فاصله داد تا طرح مبارزه اش با موسی کاملاً پخته و آماده گردد.

و به راستی، عجیب است: این طاغیان خیره سر هنگامی که بر مرکب غرور و خود خواهی سوار می شوند، هیچ حد و مرزی را به رسمیت نمی شناسند، حتی به ادعای خدائی نیز قانع نیستند، بلکه می خواهند «خدای خدایان» شوند!

این سخن، در ضمن، اشاره به آن است که: اگر شما بت هائی را می پرستید آنها در جای خود محترم، اما من برترین بت و معبود شما هستم!

و عجب این که: فرعون، به شهادت آیه ۱۲۷ سوره «اعراف»: أَ تَذَرُ مُوسَى وَ قَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ يَذَرَكَ وَ آلِهَتَكَ: «آیا اجازه می دهی موسی و قومش در زمین فساد کنند و تو و معبودهایت را به حال خود واگذارند؟»

خودش یکی از بت پرستان بود، ولی در اینجا ادعا می کند من پروردگار بزرگ شما هستم، یعنی حتی خودش را از معبود خودش نیز بالاتر می شمرد و این است بیهوده گوئی های طاغوت ها!

و عجب تر این که در یک جا تنها ادعای الوهیت می کند: مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي: «من معبودی غیر از خودم برای شما نمی شناسم» (۱) اما در آیه مورد بحث، پا را از این فراتر نهاده ادعای ربوبیت می کند و می گوید: من پروردگار شمایم و این است برنامه های این مغروران سبک مغز.

به هر حال، فرعون سرکشی را به آخرین مرحله رسانده و مستحق دردناکترین عذاب شده، فرمان الهی باید فرا رسد و او و دستگاه ظلم و فسادش را درهم بکوبد لذا در آیه بعد می فرماید: «خداوند او را به عذاب آخرت و دنیا گرفتار ساخت» (فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْآخِرَةِ وَالْأُولَى). (۲)

۱ - قصص، آیه ۳۸.

۲ - «نَکَال» منصوب به نزع خافض است و در تقدیر «فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْآخِرَةِ وَالْأُولَى» بوده. این احتمال نیز وجود دارد که: مفعول مطلق برای «أَخَذَ» باشد که به معنی «نَکَل» (فعل ماضی از باب تفعیل) می باشد و در معنی چنین است: «نَکَلَّ اللَّهُ بِهِ نَكَالَ الْآخِرَةِ».

«نَکال» (بر وزن ضلال) در اصل، به معنی ضعف، ناتوانی و عجز است لذا، در مورد کسی که از ادای حواله ای خودداری می کند می گویند: نکول کرد.

«نکل» (بر وزن فکر) به معنی زنجیر سنگین است که انسان را ضعیف و ناتوان می سازد و از حرکت باز می دارد، و از آنجا که عذاب الهی نیز مایه ناتوانی است، و افراد دیگر را از ارتکاب گناه باز می دارد، به آن «نَکال» گفته شده.

تعبیر به «نَکالَ الْآخِرَةَ» اشاره به عذاب های قیامت است که دامن فرعون و فرعونیان را می گیرد، و چون در درجه اول اهمیت است، مقدم دانسته شده، و منظور از «أُولی» عذاب دنیا است که دامن «فرعون» را گرفت و او و تمام یارانش را در کام خود در دریای نیل فرو برد.

در اینجا، تفسیر دیگری برای آیه ذکر شده است و آن این که: منظور از «الأُولی» کلمه نخستین است که فرعون در مسیر طغیان گفت و ادعای الوهیت کرد (۱) و «الْآخِرَةُ» اشاره به آخرین کلمه ای است که گفت، و آن ادعای ربوبیت اعلی بود، خداوند او را به مجازات این دو ادعای کفر آمیزش در همین دنیا گرفتار ساخت.

این معنی در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) نقل شده که: در میان این دو جمله، چهل سال فاصله شد (و خداوند برای حداکثر اتمام حجت، او را در این مدت عذاب نکرد). (۲)

این تفسیر، با جمله «أَخَذَ» که فعل ماضی است و نشان می دهد: این مجازات به طور کامل در دنیا واقع شده، و آیه بعد که این ماجرا را درس عبرتی

۱ - قصص، آیه ۳۸.

۲ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۳۲ - روایت دیگری به همین مضمون از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) با تفصیل و توضیح بیشتری نقل شده است (نور الثقلین، جلد ۵، صفحه ۵۰۰).

می شمرد موافق تر است.

و سرانجام، در آخرین آیه مورد بحث، از اتمام این ماجرا نتیجه گیری کرده می فرماید: «در این داستان موسی و فرعون و پایان عاقبت آن درس عبرت بزرگی است برای آنها که خدا ترسند» (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّمَنْ يَخْشَى).

این آیه، به خوبی نشان می دهد: عبرت گرفتن از این ماجراها تنها برای کسانی میسر است که: بهره ای از خوف، خشیت و احساس مسئولیت به دل راه داده اند و یا به تعبیر دیگر دارای چشمی عبرت بینند:

ای خوشا چشمی که عبرت بین بود *** عبرت از نیک و بدش آئین بود
آری، این بود سرنوشت فرعون طغیانگر، تا فراعنه دیگر، رؤسای مشرکان عرب و پویندگان راه
فرعون در هر عصر و زمان حساب خویش را برسند، و بدانند این فرمان قطعی تاریخ و سنت
تغییر ناپذیر خدا است.

نکته:

گوشه ای از فصاحت قرآن

دقت در دوازده آیه کوتاه بالا، بیانگر نهایت فصاحت و بلاغت قرآن است، در این چند خط
کوتاه خلاصه ای از تمام ماجرای موسی و فرعون، انگیزه رسالت، هدف رسالت، وسیله
پاک سازی، چگونگی دعوت، کیفیت واکنش و عکس العمل، چگونگی توطئه فرعون،
نمونه ای از ادعاهای پوچ و بی اساس او، و سرانجام مجازات های دردناک این مست باده
غرور و در نهایت درس عبرتی که از آن عائد همه انسان های بیدار می شود، منعکس شده
است.

- ۲۷ اَ أَنتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ السَّمَاءُ بَنَاهَا
 ۲۸ رَفَعَ سَمَكَهَا فَسَوَّاهَا
 ۲۹ وَ أَغْطَشَ لَيْلَهَا وَ أَخْرَجَ ضُحَاهَا
 ۳۰ وَ الْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا
 ۳۱ أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَ مَرْعَاهَا
 ۳۲ وَ الْجِبَالَ أَرْسَاهَا
 ۳۳ مَتَاعًا لَكُمْ وَ لِأَنْعَامِكُمْ

ترجمه:

- ۲۷ - آیا آفرینش شما مشکل تر است یا آسمان که خداوند آن را بنا نهاد؟!
 ۲۸ - سقف آن را برافراشت و آن را منظم ساخت.
 ۲۹ - و شبش را تاریک و روزش را آشکار نمود!
 ۳۰ - و زمین را بعد از آن گسترش داد.
 ۳۱ - و از آن آب و چراگاهش را بیرون آورد.
 ۳۲ - و کوه ها را ثابت و محکم نمود.
 ۳۳ - همه اینها برای بهره گیری شما و چهارپایانتان است!

تفسیر:

آفرینش شما مشکل تر است یا آسمان ها؟ (دلیل دیگری بر معاد)
 به دنبال نقل سرگذشت موسی و فرعون، به عنوان یک درس عبرت برای

همه طغیانگران و تکذیب کنندگان، بار دیگر به مسأله معاد و رستاخیز بر می گردد و نمونه هائی از قدرت بی انتهای حق را در جهان هستی به عنوان یک دلیل برای امکان معاد بیان می کند، و گوشه هائی از نعمت های بی پایانش را بر انسان ها شرح می دهد، تا حس شکرگزاری را که سرچشمه معرفه الله است در آنها برانگیزد.

نخست، منکران معاد را مخاطب ساخته و ضمن یک استفهام توییخی می فرماید: «آیا آفرینش شما (و بازگشت به زندگی پس از مرگ) مشکل تر است؟ یا آفرینش این آسمان با عظمت که خداوند بنا نهاده است» (أَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ السَّمَاءُ بَنَاهَا). (۱)

این سخن، در حقیقت پاسخی است به گفتار آنها که در آیات پیشین گذشت که می گفتند: أَيْنَا لَمَرْدُودُونَ فِي الْحَافِرَةِ: «آیا ما به حالت اول باز می گردیم؟» این آیه می گوید: هر انسانی در هر مرحله ای از درک و شعور باشد می داند که آفرینش این آسمان بلند، این همه کرات عظیم و کهکشان های بی انتها قابل مقایسه به آفرینش انسان نیست، کسی که این قدرت را داشته چگونه از باز گرداندن شما به حیات عاجز است.

پس از آن، به شرح بیشتر درباره این آفرینش بزرگ پرداخته می افزاید: «سقف آسمان را برافراشت و آن را منظم، مرتب و موزون کرد» (رَفَعَ سَمَكَهَا فَسَوَّاهَا). «سَمَك» (بر وزن سقف) در اصل، به معنی ارتفاع و بلندی است و به معنی سقف نیز آمده.

۱ - آیه، در حقیقت محذوفی دارد و در تقدیر چنین است: «أَمْ السَّمَاءُ أَشَدُّ خَلْقًا» و جمله «بَنَاهَا» یک جمله مستأنفه است و مقدمه ای است برای آیات بعد.

در تفسیر «کبیر فخر رازی» آمده هر گاه بلندی چیزی را از سمت بالا به پائین اندازه گیری کنند، عمق نامیده می شود و هر گاه از سمت پائین به بالا اندازه گیری کنند، سمک نامیده می شود. (۱)

«سَوَاهَا» از ماده «تسویه» به معنی تنظیم و موزون ساختن چیزی است و اشاره به نظم دقیقی است که بر تمام کرات آسمانی حکم فرما است، و اگر منظور از سمک، سقف باشد، اشاره به قشر عظیمی از هوا است که همچون سقف محفوظ و محکمی گرداگرد زمین را گرفته، و آن را از هجوم سنگ های پراکنده آسمانی و اشعه های مرگبار کیهانی حفظ می کند. بعضی، تعبیر فوق را اشاره به کروی بودن آسمانی که گرداگرد زمین را گرفته است می دانند؛ چرا که تسویه اشاره ای است به فاصله مساوی اجزای این سقف، نسبت به مرکز اصلی یعنی زمین، و این بدون کرویّت ممکن نیست.

این احتمال نیز وجود دارد که: آیه هم اشاره به ارتفاع آسمان و فاصله بسیار زیاد و سرسام آور کرات آسمانی از ما بوده باشد، و هم اشاره به سقف محفوظ اطراف زمین. به هر حال، این آیه شبیه چیزی است که در سوره «مؤمن» آیه ۵۷ آمده است: لَخَلَقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ: «آفرینش آسمان ها و زمین از آفرینش انسان ها مهم تر است ولی اکثر مردم (غافل و بی خبر) نمی دانند».

آنگاه، به یکی از مهم ترین نظامات این عالم بزرگ، یعنی نظام نور و ظلمت اشاره کرده می فرماید: «شبش را تاریک و ظلمانی و روزش را آشکار و نورانی

۱ - تفسیر «فخر رازی»، جلد ۳۱، صفحه ۴۶.

ساخت» (وَ أُعْطِشَ لَيْلَهَا وَ أُخْرِجَ ضُحَاهَا).

که هر کدام از این دو در زندگی انسان و سایر موجودات زنده، اعم از حیوان و گیاه نقش فوق العاده مهمی دارد.

نه انسان بدون نور می تواند زندگی کند، که همه برکات، روزی ها و حس و حرکت او وابسته به آن است و هم بدون ظلمت زندگی او ممکن نیست که رمز آرامش او است. (۱)
 «أُعْطِشَ» از ماده «عطش» (بر وزن عرش) به معنی تاریکی است، ولی «راغب» در «مفردات» می گوید: اصل آن از «اغطش» به معنی کسی که چشم کم نوری دارد گرفته شده.
 و «ضُحَى» به معنی موقعی است که نور آفتاب در آسمان و زمین پهن می شود. (۲)

سپس، از آسمان به زمین می آید و می فرماید: «زمین را بعد از آن گسترش داد» (وَ الْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا).

«دَحَا» از ماده «دحو» (بر وزن محو) به معنی گستردن است، بعضی نیز آن را به معنی تکان دادن چیزی از محل اصلیش تفسیر کرده اند، و چون این دو معنی لازم و ملزوم یکدیگرند به یک ریشه باز می گردد.

منظور از «دحو الأرض» این است که: در آغاز، تمام سطح زمین را آب های حاصل از باران های سیلابی نخستین فرا گرفته بود، این آب ها تدریجاً در

۱ - درباره آثار مهم نور و ظلمت در زندگی و حیات موجودات زنده در جلد ۸، صفحه ۳۴۳ و جلد ۱۲، صفحه ۴۱ و جلد ۱۶، صفحه ۱۴۶ بحث های گسترده ای داشته ایم.

۲ - قابل توجه این که: ضمیر «لَيْلَهَا» و «ضُحَاهَا» به آسمان باز می گردد و نسبت نور و ظلمت به آسمان به خاطر آن است که منشأ آسمانی دارد.

گودال های زمین جای گرفتند و خشکی ها از زیر آب سر بر آوردند، و روز به روز گسترده تر شدند تا به وضع فعلی در آمد (و این مسأله بعد از آفرینش زمین و آسمان روی داد). (۱)

بعد از گسترش زمین و آماده شدن برای زندگی و حیات، سخن از آب و گیاه به میان آورده می فرماید: «و از آن آب و چراگاه هایش را خارج نمود» (أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَمَرْعَاهَا). این تعبیر، نشان می دهد: آب در لابلای قشر نفوذ پذیر زمین پنهان بود، سپس به صورت چشمه ها و نهرها جاری شد، و حتی دریا و دریاچه ها را تشکیل داد.

«مرعی» اسم مکان است به معنی چراگاه (۲) و در اصل از «رعی» به معنی حفظ و مراقبت حیوان، خواه از طریق تغذیه یا جهات دیگر گرفته شده و لذا مراعات، به معنی محافظت، مراقبت و تدبیر امور آمده است، و حدیث معروف: «كُلُّكُمْ رَاعٍ وَ كُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ» نیز اشاره به لزوم مراقبت مردم، از یکدیگر است. (۳)

ولی، از آنجا که عوامل مختلفی می توانست آرامش زمین را بر هم زند، از جمله: طوفان های عظیم و دائمی و دیگر جزر و مدهائی که در پوسته زمین بر اثر جاذبه ماه و خورشید به وقوع می پیوندد، و همچنین لرزه هائی که بر اثر فشار مواد

-
- ۱ - بعضی از مفسران، تعبیر به «بَعْدَ ذَلِكَ» در آیه فوق را به «اضافه بر این»، تفسیر کرده اند و معنی آیه چنین می شود: علاوه بر آنچه در آیات گذشته آمد: زمین را گسترش داد.
 - ۲ - بعضی نیز آن را مصدر میمی به معنی چریدن گرفته اند، ولی مناسب همان معنی بالا است.
 - ۳ - «مفردات راغب»، ماده «رعی» - «بحار الانوار»، جلد ۷۲، صفحه ۳۸.

مذاب درونی رخ می دهد، آن را به وسیله شبکه نیرومندی از کوه ها که سرتاسر روی زمین را فرا گرفته آرام کرد، و لذا می فرماید: «و کوه ها را در زمین ثابت و محکم ساخت» (وَالْجِبَالُ أُرْسَاهَا). (۱)

درباره نقش مهم کوه ها در زندگی انسان ها و آرامش زمین، بحث مشروحی ذیل آیه ۳ سوره «رعد» (جلد ۱۰، صفحه ۱۱۴) داشته ایم.

و در پایان می فرماید: «همه اینها را برای این انجام داد تا وسیله تمتع و حیات شما و چهارپایانتان باشد» (مَتَاعاً لَّكُمْ وَلِالْأَنْعَامِكُمْ).

آری، آسمان را برافراشت.

نظام نور و ظلمت را برقرار ساخت.

زمین را گسترش داد.

و آب و گیاه از آن خارج نمود.

کوه ها را مراقب حفظ زمین نمود.

همه وسائل زندگی انسان را فراهم ساخت.

و همه را از بهر او، سرگشته و فرمانبردار کرد.

تا از مواهب حیات بهره گیرد و به غفلت نخورد، و به پاس این همه فرمانبرداران که برای او آفریده است، فرمان الهی برد.

اینها از یک سو، نشانه های قدرت او بر مسأله معاد است و از سوی دیگر، دلایل عظمت و نشانه های وجود او در مسیر توحید و معرفت است.

۱ - «أُرسى» از ماده «رسو» (بر وزن رسم)، به معنی ثابت بودن است، و «أُرسى» معنی متعدی آن را می رساند، یعنی کوه ها را ثابت و پا بر جا نمود.

- ۳۴ فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرَى
 ۳۵ يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَى
 ۳۶ وَبُرُزَّتِ الْجَحِيمُ لِمَنْ يَرَى
 ۳۷ فَأَمَّا مَنْ طَغَى
 ۳۸ وَآثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا
 ۳۹ فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى
 ۴۰ وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى
 ۴۱ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى

ترجمه:

- ۳۴ - هنگامی که آن حادثه بزرگ رخ دهد.
 ۳۵ - در آن روز انسان به یاد کوشش هایش می افتد.
 ۳۶ - و جهنم برای هر بیننده ای آشکار می گردد.
 ۳۷ - اما آن کسی که طغیان کرده.
 ۳۸ - و زندگی دنیا را مقدم داشته.
 ۳۹ - مسلماً دوزخ جایگاه اوست!
 ۴۰ - و آن کس که از مقام پروردگارش ترسان باشد و نفس را از هوی باز دارد.
 ۴۱ - قطعاً بهشت جایگاه اوست!

تفسیر:

آنها که نفس را از هوی و هوس باز دارند
بعد از اشاره به بعضی از دلائل معاد، در آیات قبل، در آیات مورد بحث، بار دیگر، به مسأله
رستاخیز و سرنوشت خدا ترسان و هواپرستان در آن روز باز می گردد، می فرماید: «هنگامی
که آن حادثه عظیم، رخ دهد نیکوکاران و بدکاران هر کدام به جزای اعمال خویش می رسند»
(فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرَى). (۱)

«طامَّة» از ماده «طم» (بر وزن فن) در اصل، به معنی پر کردن است و به هر چیزی که در حدّ
اعلی قرار گیرد «طامّه» می گویند، و لذا به حوادث سخت و مصائب بزرگ که مملو از
مشکلات است نیز طامّه اطلاق می شود، و در اینجا اشاره به قیامت است که مملو از حوادث
هولناک می باشد و توصیف آن به «کُبْرَى» تأکید بیشتری درباره اهمیت و عظمت این حادثه
بی نظیر است.

پس از آن، می افزاید: «این حادثه عظیم هنگامی که به وقوع پیوندد، همگان از خواب غفلت
بیدار می شوند و انسان به یاد سعی، کوشش و اعمال خویش اعم از نیک و بد می افتد» (يَوْمَ
يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَى).

اما این تذکر و یادآوری چه سودی برای او می تواند داشته باشد؟
اگر تقاضای بازگشت به دنیا و جبران گذشته کند، دست ردّ به سینه او می زنند و در پاسخ این
تقاضا «كَلَّا» می گویند.

و اگر توبه کند و از اعمالش پوزش طلبد، فایده ای ندارد؛ چرا که درهای

۱ - «إِذَا» شرطیه است و جزای آن به گفته جمعی از مفسران در آیات بعد (فَأَمَّا مَنْ طَغَى... وَ
أَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ...) آمده است، ولی بهتر این است گفته شود: جزای آن محذوف است و
از آیات بعد استفاده می شود، و در تقدیر چنین است: «فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرَى يُجْزَى كُلُّ
إِنْسَانٍ بِمَا عَمِلَ»، بعضی نیز احتمال داده اند: جزای آن از «يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ» استفاده می شود
ولی، این احتمال بعید به نظر می رسد.

توبه دیگر بسته شده است.

بنابراین، چاره ای جز آه حسرت کشیدن و افسوس خوردن و به گفته قرآن هر دو دست را با دندان گزیدن ندارد: «يَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ» (۱)

باید توجه داشت: «يَتَذَكَّرُ» فعل مضارع است و معمولاً دلالت بر استمرار دارد، یعنی در آن روز انسان پیوسته همه اعمال خویش را به یاد می آورد، و این به خاطر آن است که: در آن روز حجاب ها از قلب و روح انسان برداشته می شود و همه حقایق مکنون، بارز و آشکار می شود.

لذا، در آیه بعد می افزاید: «در آن روز جهنم برای هر بیننده ای آشکار می گردد» (وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِمَنْ يَرَى).

جهنم هم اکنون نیز وجود دارد، بلکه طبق آیه ۵۴ «عنکبوت»: «وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ» کافران را از هر سو احاطه کرده» اما حجاب های عالم دنیا مانع رؤیت آن است، ولی آن روز که روز ظهور و بروز همه چیز است، جهنم از همه آشکارتر ظهور می کند.

جمله «لِمَنْ يَرَى» اشاره به این است که: جهنم در آن روز به قدری آشکار است که: هر بیننده ای بدون استثناء آن را می بیند و بر هیچ کس مخفی نیست، نه نیکان و نه بدان که جایگاهشان دوزخ است.

این احتمال نیز داده شده است که: جمله اشاره به کسانی است که در آن روز دارای چشم بینا هستند؛ زیرا طبق آیه ۱۲۴ سوره «طه» بعضی در آن روز نابینا محسور می شوند: «وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى» ولی، معنی اول که غالب مفسران آن را پذیرفته اند مناسب تر به نظر می رسد؛ زیرا رؤیت جهنم برای

۱ - فرقان، آیه ۲۷.

بدکاران خود عذاب و مجازات مضاعفی است و نابینا بودن گروهی در محشر ممکن است در بعضی مواقف باشد نه در تمام مواقف. (۱)

آنگاه، به وضع حال مجرمان و افراد بی ایمان در صحنه قیامت اشاره کرده و با چند جمله کوتاه و پر معنی هم سرنوشت آنها را بیان می کند و هم عوامل گرفتاری آنها را، می فرماید: «اما کسی که طغیان کند» (فَأَمَّا مَنْ طَغَى).

«و زندگی دنیا را بر همه چیز مقدم دارد» (وَأَثَرَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا).

«مسلماً دوزخ جایگاه و مأوای او است» (فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى). (۲)
در جمله اول، اشاره به فساد عقیدتی آنها می کند؛ زیرا طغیان ناشی از خود بزرگ بینی است و خود بزرگ بینی ناشی از عدم معرفه الله است.
کسی که خدا را به عظمت بشناسد، خود را بسیار کوچک و ضعیف می بیند و هرگز پای خود را از جاده عبودیت بیرون نمی گذارد.
و جمله دوم، اشاره به فساد عملی آنها است؛ چرا که طغیان سبب می شود انسان لذات زودگذر دنیا و زرق و برق آن را بالاترین ارزش حساب کند و آن را بر همه چیز مقدم بشمرد.
این دو، در حقیقت علت و معلول یکدیگرند، طغیان و فساد عقیده، سرچشمه فساد عمل و ترجیح زندگی ناپایدار دنیا بر همه چیز است، و سرانجام این دو آتش سوزان دوزخ است.

۱ - توضیح بیشتری در این زمینه در جلد ۱۳، صفحه ۳۳۰، ذیل آیه ۱۲۴ سوره «طه» بیان شده است.

۲ - آیه محذوفی دارد و در تقدیر «هِيَ الْمَأْوَى لَهُ» یا «هِيَ مَأْوَاهُ» می باشد و ضمیر به خاطر وضوح حذف شده.

علی (علیه السلام) در حدیثی می فرماید: وَمَنْ طَعَى ضَلَّ عَلَى عَمَلٍ بِلا حُجَّةٍ: «کسی که طغیان کند گمراه می شود و دست به اعمالی می زند که هیچ دلیلی برای آن ندارد» (۱).
و این ناشی از همان خود بزرگ بینی است که انسان تمایلات خویش را بدون هیچ دلیل منطقی می پذیرد، و برای آن ارج قائل است.

* * *

سپس، به ذکر اوصاف بهشتیان در دو جمله کوتاه و بسیار پر معنی پرداخته می فرماید: «اما کسی که از مقام پروردگارش بترسد و نفس را از هوا و هوس باز دارد...» (وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى).

* * *

«بهشت جایگاه و مأوای او است» (فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى).
آری، شرط اول بهشتی شدن «خوف» ناشی از «معرفت» است، شناختن مقام پروردگار و ترسیدن از مخالفت فرمان او.

شرط دوم که در حقیقت نتیجه شرط اول و میوه درخت معرفت و خوف است، تسلط بر هوای نفس و باز داشتن آن از سرکشی؛ چرا که تمام گناهان، مفاسد و بدبختی ها از هوای نفس سرچشمه می گیرد، هوای نفس بدترین بتی است که معبود واقع شده: «أُبْغِضُ إِلَهَ عَبْدٍ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ الْهَوَى» (۲).

حتی ابزار نفوذ شیطان در وجود آدمی، «هوای نفس» است، که اگر این «شیطان درون» با «شیطان برون» هماهنگ نشود و در را به روی او نگشاید، وارد شدن او غیر ممکن است، همان گونه که قرآن می گوید: إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۵۰۶، حدیث ۴۳.

۲ - «شرح اسماء الحسنی ملا هادی سبزواری»، جلد ۱، صفحه ۲۷ و جلد ۲، صفحه ۶۱ (چاپ مکتبه بصیرتی).

عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ: «تو هرگز بر بندگان من تسلط نخواهی یافت مگر گمراهانی که از تو پیروی می کنند» (۱)

نکته ها:

۱ - مقام «رَبِّ» چیست؟

قابل توجه این که: در آیات مورد بحث، می فرماید: «کسی که از مقام پروردگارش بترسد» نمی فرماید: «کسی که از پروردگارش بترسد» در این که منظور از «مقام» چیست؟ در اینجا تفسیرهای متعددی است:

۱ - نخست این که: منظور «مواقف قیامت» است، که انسان در این مقامات در پیشگاه خداوند برای حساب متوقف می شود (بنابراین تفسیر، «مَقَامَ رَبِّهِ» به معنی «مَقَامُهُ عِنْدَ رَبِّهِ» یعنی ایستادن انسان در پیشگاه خدا است).

۲ - منظور، «علم خداوند و مقام مراقبت او» نسبت به همه انسان ها است، همانطور که در آیه ۳۳ «رعد» آمده است: أَمْ مَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ: «آیا کسی که بالای سر همه ایستاده و مراقب اعمال همگان است همچون کسی است که این وصف را ندارد؟!»

شاهد دیگری برای این تفسیر، حدیثی است که از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که فرمود: مَنْ عِلِمَ أَنَّ اللَّهَ يَرَاهُ، وَ يَسْمَعُ مَا يَقُولُ، وَ يَعْلَمُ مَا يَعْمَلُهُ مِنْ خَيْرٍ أَوْ شَرٍّ فَيُحْجِزُهُ ذَلِكَ عَنِ الْقَبِيحِ مِنَ الْأَعْمَالِ فَذَلِكَ الَّذِي خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى:

«کسی که می داند خدا او را می بیند و آنچه را می گوید، می شنود و از آنچه از

۱ - حجر، آیه ۴۲.

خیر و شر انجام می دهد آگاه است، و این توجه او را از اعمال قبیح باز می دارد، او کسی است که از مقام پروردگارش خائف است، و خود را از هوای نفس باز داشته». (۱)

۳ - منظور مقام «عدالت» او است؛ چرا که ذات مقدس او مایه خوف نیست، خوف از عدالت او می باشد، و در حقیقت این خوف از مقایسه اعمال خود با عدل او حاصل می شود، همان گونه که مجرم از دیدن یک قاضی عادل بر خود می لرزد، و از شنیدن نام محکمه و دادگاه وحشت می کنند، در حالی که شخص بی گناه نه از آن ترسی دارد، و نه از این وحشتی!

در میان این تفسیرهای سه گانه تضادی نیست، و ممکن است همه آنها در معنی آیه جمع باشد.

* * *

۲ - رابطه «طغیان» و «دنیا پرستی»

در حقیقت، آیات فشرده بالا اصول سعادت و شقاوت انسان را به نحو زیبا و شایسته ای ترسیم کرده است، شقاوت انسان را در «طغیان» و «دنیا پرستی» می شمرد، و سعادت او را در «خوف از خدا» و «ترک هوا» و عصا به تمام تعلیمات انبیاء و اولیاء نیز همین است و بس.

در حدیثی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم:

إِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ إِثْنَانِ: اتِّبَاعُ الْهَوَى وَ طُولُ الْأَمَلِ، فَأَمَّا اتِّبَاعُ الْهَوَى فَيَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ، وَ أَمَّا طُولُ الْأَمَلِ فَيُنْسِي الْآخِرَةَ:

«هولناک ترین چیزی که از آنها بر شما خائفم دو چیز است: پیروی از هوای نفس، و آرزوهای طولانی، اما پیروی از هوی، شما را از حق باز می دارد، و اما

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۱۹۷ - «کافی»، جلد ۲، صفحه ۷۰.

آرزوهای طولانی آخرت را به فراموشی می سپرد». (۱)

هواپرستی پرده ای بر عقل انسان می کشد، اعمال سوئش را در نظر او تزیین می دهد، و حس تشخیص را که بزرگترین نعمت خدا، و امتیاز انسان از حیوان است، از او می گیرد، و او را به خود مشغول می دارد، این همان است که یعقوب آن پیغمبر روشن ضمیر به فرزندان خلافکار گفت: «بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً». (۲)

در اینجا سخن بسیار است، بهتر آن است به دو حدیث از احادیث اهل بیت (علیهم السلام) که همه گفتنی ها در آن گفته شده است، اشاره کرده و این بحث را پایان دهیم:

امام باقر (علیه السلام) می فرماید: الْجَنَّةُ مَخْفُوفَةٌ بِالْمَكَارِهِ وَالصَّبْرِ، فَمَنْ صَبَرَ عَلَى الْمَكَارِهِ فِي الدُّنْيَا دَخَلَ الْجَنَّةَ، وَجَهَنَّمَ مَخْفُوفَةٌ بِاللَّذَاتِ وَالشَّهَوَاتِ، فَمَنْ أُعْطِيَ نَفْسَهُ لَذَّتْهَا وَشَهَوَّتْهَا دَخَلَ النَّارَ:

«بهشت در لابلای ناراحتی ها، صبر و شکیبائی و استقامت پوشیده شده است، هر کس در برابر ناراحتی ها (و ترک شهوات) در دنیا شکیبائی کند داخل بهشت می شود، و دوزخ در لابلای لذات نامشروع و شهوات سرکش پیچیده شده، و هر کس نفس خویش را در برابر این لذات و شهوات آزاد بگذارد داخل آتش می شود». (۳)

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: لَا تَدَعِ النَّفْسَ وَهَواها، فَإِنَّ هَواها فِي رِداها، وَ تَرَكِ النَّفْسَ وَ ما تَهْوِي دَائِها، وَ كَفِّ النَّفْسَ عَمَّا تَهْوِي دَواها:

«نفس را با هوا و هوسها رها مکن؛ چرا که هوای نفس سبب مرگ نفس

۱ - «نهج البلاغه»، خطبه ۴۲.

۲ - یوسف، آیه ۱۸.

۳ - «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۵۰۷، حدیث ۴۵ - «کافی»، جلد ۲، صفحه ۸۹.

است و آزاد گذاردن نفس در برابر هواها درد آن است، و باز داشتن آن از هوا و هوس هایش دوی آن است» (۱).

نه تنها جهنم آخرت، زائیده هواپرستی است، که جهنم های سوزان دنیا، همچون ناامنی ها، بی نظمی ها، جنگ ها، خونریزی ها، جدال ها، و کینه توزی ها همه ناشی از آن است.

۳ - تنها دو گروه

در آیات فوق، تنها از دو دسته سخن به میان آمده: طغیانگران دنیاپرست، و خدا ترسان با تقوا، جایگاه همیشگی دسته اول دوزخ و جایگاه جاودانی دسته دوم بهشت ذکر شده است. البته، در اینجا گروه سوم نیز هستند، مؤمنانی که از نظر عمل کوتاهی یا آلودگی داشته اند، که اگر مشمول عفو الهی شوند و شایسته آن باشند به گروه بهشتی می پیوندند، و اگر مشمول نشوند به دوزخ می روند، اما مأوی و جایگاهشان آنجا نخواهد بود، ولی در آیات فوق سخنی از آنها در میان نیست.

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۵۰۷، حدیث ۴۵ - «کافی»، جلد ۲، صفحه ۳۳۶ (با اندکی تفاوت).

- ۴۲ یَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا
 ۴۳ فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرَاهَا
 ۴۴ إِلَىٰ رَبِّكَ مُنْتَهَاهَا
 ۴۵ إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ مَّنْ يَخْشَاهَا
 ۴۶ كَانَهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبُثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحَاهَا

ترجمه:

- ۴۲ - و از تو درباره قیامت می پرسند که در چه زمانی واقع می شود؟
 ۴۳ - تو را با یادآوری این سخن چه کار؟!
 ۴۴ - نهایت آن به سوی پروردگار تو است.
 ۴۵ - کار تو فقط بیم دادن کسانی است که از آن می ترسند!
 ۴۶ - روزی که قیامت را می بینند گوئی که آنان توقعشان (در دنیا) جز شامگاهی یا صبحی بیشتر نبوده است!

تفسیر:

تاریخ قیامت را فقط خدا می داند
 در تعقیب مطالبی که درباره قیامت و سرنوشت نیکان و بدان در آن روز در آیات پیشین آمد،
 در این آیات، به سراغ سؤال همیشگی مشرکان و منکران معاد رفته می فرماید: «از تو درباره
 قیامت سؤال می کنند که در چه زمانی واقع خواهد

شد؟ (يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا). (۱)

قرآن، در پاسخ این سؤال برای این که به آنها بفهماند هیچ کس از لحظه وقوع قیامت با خبر نبوده و نخواهد بود، روی سخن را به پیامبر (صلی الله علیه و آله) کرده، می گوید: «تو را با یادآوری این سخن چه کار؟! (فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرَاهَا).

یعنی، تاریخ وقوع قیامت حتی از تو پنهان است، چه رسد به دیگران، این از آن علم غیبی است که از مختصات ذات پروردگار می باشد، واحدی را به آن راهی نیست!

بارها گفته ایم: از مطالبی که بر همگان مکتوم است زمان قیام قیامت است؛ چرا که اثر تربیتی آن بدون کتمان ممکن نیست؛ زیرا اگر آشکار شود و زمانش دور باشد غفلت، همگان را فرا می گیرد، و اگر نزدیک باشد پرهیز از بدی ها به شکل اضطرار، و دور از آزادی و اختیار، در می آید، و این هر دو فاقد ارزش تربیتی است.

احتمالات دیگری در تفسیر این آیه نیز داده اند، از جمله این که: تو مبعوث برای بیان زمان قیام قیامت نشده ای، تو تنها مبعوث شده ای که اصل وجود آن را اطلاع دهی، نه لحظه وقوع آن را.

و دیگر این که: قیام تو بیانگر نزدیک شدن روز قیامت است، همان گونه که در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل شده که دو انگشت مبارکش را کنار هم گرفت و فرمود: بُعِثْتُ أَنَا وَ السَّاعَةُ كَهَاتَيْنِ: «قیام من و قیام قیامت همانند این دو

۱ - «مُرْسَا» به معنی مصدری، هم اسم زمان و مکان، و هم به معنی اسم مفعول آمده است، از ماده «ارساء» در اینجا معنی مصدری دارد، و به معنی وقوع و ثبوت و پا بر جا شدن است. این تعبیر در مورد پهلوی گرفتن کشتی، و همچنین حالت ثبات کوه ها در روی زمین نیز آمده است، مانند: «وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا وَمُرْسَاهَا» (هود، آیه ۴۱).

است»! (۱)

ولی، تفسیر اول از همه مناسب تر است.

آنگاه، می افزاید: «منتهای قیامت به سوی پروردگار تو است» (إِلَىٰ رَبِّكَ مُنتَهَاهَا). تنها او است که: می داند قیامت کی بر پا می شود، هیچ شخص دیگری از آن آگاه نیست، و هر گونه تلاش و کوشش برای آگاهی از زمان قیام قیامت بی فایده است. این، همان مطلبی است که در آیه ۳۴ سوره «لقمان» نیز آمده است: إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ: «علم زمان وقوع قیامت تنها نزد خدا است». و در آیه ۱۸۷ سوره «اعراف» می فرماید: قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي: «بگو علم آن فقط نزد پروردگار من است».

بعضی گفته اند: منظور از جمله بالا این است که: تحقق و انجام قیامت به دست خدا است، و در حقیقت به منزله بیان علتی است برای آنچه در آیه قبل آمده است. جمع میان این دو تفسیر نیز مانعی ندارد.

باز، برای توضیح بیشتر می افزاید: «کار تو فقط انذار کردن کسانی است که از آن می ترسند» (إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ مَّنْ يَخْشَاهَا). وظیفه تو همین انذار، هشدار و بیم دادن است و بس، و اما تعیین وقت از

۱ - تفسیر «فخر رازی»، جلد ۲۹، صفحه ۲۹ - این مطلب در تفسیر «مجمع البیان» و «قرطبی» و ۲

«فی ظلال» و تفاسیر دیگر، ذیل آیه ۱۸ سوره «محمد» نیز آمده است.

قلمرو وظیفه و آگاهی تو بیرون است.

قابل توجه این که: انذار را مخصوص کسانی می شمرد که ترس و خوف از آن روز بزرگ دارند، و این شبیه همان مطلبی است که در آیه دوم سوره «بقره» آمده است: ذَلِكِ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ: «در این کتاب آسمانی تردیدی نیست، و مایه هدایت پرهیزگاران است».

این گونه تعبیرات، اشاره به این حقیقت است: تا روح حق جوئی و حق طلبی و احساس مسئولیت در برابر پروردگار در انسان نباشد، نه به سراغ تحقیق از کتب آسمانی می رود، نه معاد، و نه گوش به اندازهای انبیاء و اولیاء می دهد.

و سرانجام، در آخرین آیه این سوره، برای بیان این واقعیت که تا قیامت زمان زیادی نیست، می فرماید: «روزی که قیام ساعت را می بینند چنین احساس می کنند: گوئی توقف آنها در این جهان، عصر گاهی یا صبحگاهی بیشتر نبوده است!» (كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبُثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحَاهَا).

به قدری عمر کوتاه دنیا به سرعت می گذرد، و دوران برزخ نیز سریع طی می شود که، به هنگام قیام قیامت آنها فکر می کنند تمام این دوران چند ساعتی بیش نبود.

این امر، هم ذاتاً صحیح است که عمر دنیا بسیار کوتاه و زودگذر است، و هم در مقایسه با قیامت، که تمام عمر جهان در مقایسه با آن، لحظه ای بیش نیست.

«عَشِيَّةً» به معنی عصر و «ضُحًی» به موقعی گفته می شود که آفتاب بالا آمده و شعاع آن گسترده شده است.

در بعضی از آیات قرآن آمده است: در قیامت هنگامی که مجرمان درباره مقدار توقفشان در عالم برزخ یا دنیا به گفتگو می پردازند، بعضی به بعضی دیگر می گویند: شما تنها ده شبانه روز در جهان برزخ توقف کرده اید: «يَتَخَفَتُونَ بَيْنَهُمْ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا عَشْرًا» (۱) ولی، آنها که بهتر فکر می کنند می گویند: شما تنها به اندازه یک روز در برزخ درنگ کردید! «يَقُولُ أَمْثَلُهُمْ طَرِيقَةً إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا يَوْمًا» (۲)

و در جای دیگر، از مجرمان نقل می کند که: «وقتی قیامت بر پا می شود، مجرمان سوگند یاد می کنند که جز یک ساعت توقف نداشتند!» (وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ) (۳)

تفاوت این تعبیرات به خاطر آن است که: آنها می خواهند کوتاهی این مدت را با یک بیان تقریبی منعکس کنند، و هر کدام احساس خود را با تعبیری بیان می کنند، که همه در یک امر مشترک است و آن، کوتاهی عمر این جهان در برابر عمر قیامت است، و این مطلبی است که انسان را تکان می دهد و از خواب غفلت بیدار می سازد.

۱ - طه، آیه ۱۰۳

۲ - طه، آیه ۱۰۴

۳ - روم، آیه ۵۵

خداوند! امنیت و آرامش را در آن روز بزرگ و در این جهان و آن جهان برزخ نصیب همه ما بفرما!

پروردگارا! هیچ کس از سختی های آن روز عظیم جز به لطف تو رهایی نمی یابد، ما را مشمول لطف خاصیت بگردان!

بار الها! ما را از کسانی قرار ده که از مقام تو خائفند و نفس خویش را از هوی و هوس باز می دارند، و در بهشت برین مأوی می گیرند! (۱)

آمِنْ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

پایان سوره نازعات (۲)

۱ - این سطور در ساعاتی به رشته تحریر در آمد که هر لحظه احتمال بمباران هوایی از طرف رژیم کافر بعث «عراق» و دفن شدن زیر آوارها می رفت، و یکی دو روز قبل از این تاریخ در یکی از همین بمباران ها در این شهر مقدس «قم»، حدود یکصد و پنجاه تن از مسلمین مخصوصاً کودکان بی گناه در یک بمباران وحشیانه به شهادت رسیدند، ولی مسلم است که عمر ظلم و ظالم کوتاه خواهد بود.

۲ - و امروز که این نوشته تصحیح می شود اوضاع از این قرار است: صدام طاغی ذلیلانه شکست خویش را از جمهوری اسلامی پذیرفت (سال ۶۸). و از آن شکست سال ها گذشته و امروز عراق تحت اشغال آمریکا قرار گرفته، صدام را اسیر کرده اند و شهرها حتی کربلاء و نجف را در اختیار گرفته، حرم امام حسین (علیه السلام) و حضرت عباس و امیر مؤمنان (علیه السلام) مورد اهانت واقع شده و به بارگاه و درب حرم امام علی (علیه السلام) خمپاره اصابت نموده است، تا آینده روزگار چه پیش آورد.

تصحیح: ۸ / ۳ / ۱۳۸۳

سوره عبس

این سوره، در «مکّه» نازل شده و دارای ۴۲ آیه است

محتوای سوره عبس

سوره «عبس» در عین کوتاهی، از مسائل مختلف و مهمی بحث می کند، و تکیه خاصی روی مسأله «معاد» دارد، و محتوای آن را در پنج موضوع می توان خلاصه کرد:

۱ - عتاب شدید خداوند نسبت به کسی که در برابر مرد نابینای حقیقت جو برخورد مناسبی نداشت.

۲ - ارزش و اهمیت قرآن مجید.

۳ - کفران و ناسپاسی انسان در برابر نعمت های خداوند.

۴ - بیان گوشه ای از نعمت های او، در زمینه تغذیه انسان و حیوانات برای تحریک حس شکرگزاری بشر.

۵ - اشاره به قسمت های تکان دهنده ای از حوادث قیامت، و سرنوشت مؤمنان و کفار در آن روز بزرگ.

نام گذاری آن به این نام، به تناسب نخستین آیه سوره است.

فضیلت تلاوت این سوره

در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) آمده است: مَنْ قَرَأَ سُورَةَ عَبَسَ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَجْهُهُ ضَاحِكٌ مُسْتَبْشِرٌ: «کسی که سوره عبس را بخواند، روز قیامت در حالی وارد محشر می شود که صورتش خندان و بشاش است».(۱)

۱ - تفسیر «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۳۵.

- ۱ عَبَسَ وَ تَوَلَّى
- ۲ أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى
- ۳ وَ مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَكِّي
- ۴ أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى
- ۵ أَمَّا مَنْ اسْتَغْنَى
- ۶ فَأَنَّتْ لَهُ نَصَدَى
- ۷ وَ مَا عَلَيْكَ إِلَّا يَزَكِّي
- ۸ وَ أَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى
- ۹ وَ هُوَ يَخْشَى
- ۱۰ فَأَنَّتْ عَنْهُ تَلَهَّى

ترجمه

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

- ۱ - چهره در هم کشید و روی بر تافت.
- ۲ - از این که نابینائی به سراغ او آمد!
- ۳ - تو چه می دانی شاید او تقوا پیشه کند.
- ۴ - یا متذکر گردد و این تذکر به حال او مفید باشد!

۵ - اما آن کس که توانگر است.

۶ - به او روی می آوری.

۷ - در حالی که اگر پاک نگردد چیزی بر تو نیست.

۸ - اما کسی که به سراغ تو می آید و کوشش می کند.

۹ - و از خدا ترسان است.

۱۰ - تو از او غافل می شوی!

شان نزول:

این آیات، اجمالاً نشان می دهد: خداوند کسی را در آنها مورد عتاب قرار داده به خاطر این که: فرد یا افراد غنی و ثروتمندی را بر نابینای حق طلبی مقدم داشته است، اما این شخص مورد عتاب کیست؟ در آن اختلاف نظر است:

مشهور در میان مفسران عامه و خاصه این است که:

عده ای از سران قریش مانند «عتبه بن ربیعہ»، «ابوجهل»، «عباس بن عبد المطلب»، و جمعی دیگر، خدمت پیامبر (صلی الله علیه وآله) بودند، و پیامبر مشغول تبلیغ و دعوت آنها به سوی اسلام بود، و امید داشت این سخنان در دل آنها مؤثر شود (و مسلماً اگر این گونه افراد اسلام را می پذیرفتند، گروه دیگری را به اسلام می کشاندند و هم کارشکنی های آنها از میان می رفت و از هر دو جهت به نفع اسلام بود) در این میان «عبدالله بن ام مکتوم» که مرد نابینا و ظاهراً فقیری بود وارد مجلس شد، و از پیغمبر (صلی الله علیه وآله) تقاضا کرد آیاتی از قرآن را برای او بخواند و به او تعلیم دهد، و پیوسته سخن خود را تکرار می کرد و آرام نمی گرفت؛ زیرا دقیقاً متوجه نبود که پیامبر (صلی الله علیه وآله) با چه کسانی مشغول صحبت است. او آن قدر کلام پیغمبر (صلی الله علیه وآله) را قطع کرد که حضرت (صلی الله علیه وآله) ناراحت شد، و آثار

ناخشنودی در چهره مبارکش نمایان گشت و در دل گفت: این سران عرب پیش خود می گویند: پیروان محمد (صلی الله علیه وآله) نابینایان و بردگانند، و لذا از «عبدالله» روی برگرداند، و به سخنانش با آن گروه ادامه داد.

در این هنگام، آیات فوق نازل شد (و در این باره پیامبر (صلی الله علیه وآله) را مورد عتاب قرار داد) رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بعد از این ماجرا «عبدالله» را پیوسته گرامی می داشت، و هنگامی که او را می دید می فرمود: مَرَحَبًا بِمَنْ عَاتَبَنِي فِيهِ رَبِّي: «مرحبا به کسی که پروردگارم به خاطر او مرا مورد عتاب قرار داد» و سپس به او می فرمود: «آیا حاجتی داری آن را انجام دهم؟»

و پیامبر (صلی الله علیه وآله) دو بار او را در غزوات اسلامی در «مدینه» جانشین خویش قرار داد. (۱)

شأن نزول دومی که برای آیات فوق نقل شده، این است: این آیات، درباره مردی از «بنی امیه» نازل شده که نزد پیامبر نشسته بود، در همان حال «عبدالله بن ام مکتوم» وارد شد، هنگامی که چشمش به «عبدالله» افتاد خود را جمع کرد، مثل این که می ترسید آلوده شود، قیافه در هم کشیده و صورت خود را برگردانید، خداوند در آیات فوق عمل او را نقل کرده، و مورد ملامت و سرزنش قرار داده است، این شأن نزول در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است. (۲)

محقق بزرگ شیعه مرحوم «سید مرتضی» این شأن نزول را پذیرفته است. البته، در آیه، چیزی که صریحاً دلالت کند منظور شخص پیامبر (صلی الله علیه وآله) است، وجود ندارد، تنها چیزی که می تواند قرینه ای بر این معنی باشد، خطاب هائی است که از آیات ۸ تا ۱۰ این سوره آمده که می گوید: «کسی که پیوسته (برای شنیدن آیات خدا) به سرعت سراغ تو می آید، و از خدا می ترسد، تو از او غافل

می شوی!»!

این چیزی است که بهتر از هر کس در مورد پیامبر(صلی الله علیه وآله) می تواند صادق باشد. ولی، به گفته مرحوم «سید مرتضی» قرائنی نیز در این آیات وجود دارد که نشان می دهد: منظور شخص پیامبر(صلی الله علیه وآله) نیست از جمله: «عبوس بودن» از صفات پیامبران مخصوصاً پیغمبر اسلام نیست، او حتی نسبت به دشمنان خود با چهره گشاده سخن می گفت، چه رسد به مؤمنان حقیقت جو. دیگر پرداختن به اغنیا و غافل شدن از فقرای حق طلب، با اخلاق آن حضرت که در آیه ۴ سوره «قلم» به آن اشاره شده: وَ إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ: «تو اخلاق عظیم و برجسته ای داری» هرگز نمی سازد، (به خصوص این که معروف است سوره «قلم» قبل از سوره «عبس» نازل شده است). (۱)

ولی، به فرض که شأن نزول اول واقعیت داشته باشد، این مطلب در حد ترک اولائی بیش نیست: و کاری که منافات با مقام عصمت داشته باشد در آن مشاهده نمی شود. زیرا «اولاً» پیامبر(صلی الله علیه وآله) هدفی جز نفوذ در سران قریش، و گسترش دعوت اسلام از این طریق، و درهم شکستن مقاومت آنها، نداشت. «ثانیاً» چهره در هم کشیدن در برابر یک مرد نابینا مشکلی ایجاد نمی کند؛ چرا که او نمی بیند، به علاوه «عبدالله بن ام مکتوم» نیز رعایت آداب مجلس را نکرده بود؛ زیرا هنگامی که می شنود پیامبر(صلی الله علیه وآله) با گروهی مشغول صحبت است نباید سخن او را قطع کند.

ولی، از آنجا که خداوند اهمیت فوق العاده ای به محبت و ملاطفت کردن با

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۳۷.

مؤمنان مستضعف حقیقت طلب می دهد، همین مقدار بی اعتنائی را در برابر این مرد مؤمن برای پیامبرش نمی پسندد، و او را مورد عتاب قرار می دهد، اینها همه از یک سو از سوی دیگر، اگر به این آیات، از زاویه حقانیت و عظمت پیامبر (صلی الله علیه وآله) نگاه کنیم، می بینیم در سر حدّ یک معجزه است؛ چرا که رهبر بزرگ اسلام در کتاب آسمانی خود آن چنان مسئولیت برای خود ذکر می کند که حتی کوچکترین ترک اولی، یعنی بی اعتنائی مختصری نسبت به یک مرد نابینای حق طلب، را مورد عتاب خداوند می بیند، این دلیل زنده ای است بر این که این کتاب آسمانی از سوی خدا است و او پیامبر صادق است، مسلماً اگر این کتاب از سوی خداوند نبود، چنین محتوایی نداشت.

و عجب تر این که: پیامبر (صلی الله علیه وآله) طبق روایتی که در بالا آوردیم، هر وقت «عبدالله بن ام مکتوم» را می دید، به یاد این ماجرا می افتاد و او را بسیار احترام می کرد. و از سوی سوم، این آیات می تواند بیانگر فرهنگ اسلام در بر خورد با مستضعفان و مستکبران باشد، که چگونه مرد فقیر نابینای مؤمنی را بر آن همه اغنیا، و سران قدرتمند مشرک عرب مقدم می شمرد، این به خوبی نشان می دهد: اسلام حامی مستضعفان و دشمن مستکبران است.

در پایان، این سخن را بار دیگر تکرار می کنیم: مشهور در میان مفسران گر چه شأن نزول اول است، ولی باید اعتراف کرد که: در خود آیه چیزی که صریحاً دلیل بر این معنی باشد که منظور پیامبر (صلی الله علیه وآله) است، وجود ندارد و شأن نزول دوم از جهاتی ترجیح دارد.

تفسیر:

عتاب شدید به خاطر بی اعتنائی به نابینای حق طلب
با توجه به آنچه در شأن نزول آیات گفته شد، به سراغ تفسیر آیات می رویم.
نخست می فرماید: «چهره درهم کشید، و روی برتافت» (عَبَسَ وَ تَوَلَّى).

«از این که نابینائی به سراغ او آمده بود» (أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى).

«تو چه می دانی شاید او در جستجوی ایمان و پاکی و تقوا باشد؟! (وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَكِّي).

«با از شنیدن سخنان حق متذکر شود و این تذکر به حال او مفید باشد» (أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ
الذِّكْرَى).

و اگر صد در صد پاک و با تقوا نشود، لااقل از تذکر پند می گیرد و بیدار می شود، و این
بیداری در او اجمالاً اثر می گذارد. (۱)

سپس، این عتاب را ادامه داده، می افزاید: «اما آن که خود را بی نیاز و غنی می داند» (أَمَّا مَنْ
اسْتَغْنَى).

۱ - بنابراین، فرق این آیه با آیه قبل این است که: در آنجا سخن از پاکی و تقوای کامل است،
و در اینجا سخن از تأثیر اجمالی تذکر، هر چند به مقام تقوای کامل نرسد، و در نتیجه آن،
نابینای حق طلب از تذکرات بهره می گیرد، خواه بهره کامل باشد یا بهره مختصر.
از بعضی از مفسران نیز استفاده می شود که: فرق میان این دو آن است که: آیه اول اشاره به
پاک شدن از معاصی است و آیه دوم اشاره به کسب طاعات و اطاعت فرمان خداست، ولی
تفسیر اول صحیح تر به نظر می رسد.

«تو به او رو می آوری و توجه می کنی!» (فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى).

و اصرار به هدایت او داری در حالی که او گرفتار غرور ثروت، و خود خواهی است، غروری که منشأ طغیان و گردنکشی است، همان گونه که در آیات ۶ - ۷ سوره «علق» آمده است: إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَاطِغِي * أَنْ رَأَاهُ اسْتَغْنَى: «انسان طغیان می کند * از این که خود را غنی می بیند». (۱)

«در حالی که اگر او راه تقوا را پیش نگیرد و ایمان نیاورد چیزی بر تو نیست» (وَمَا عَلَيْكَ أَلَا يَزْكِي).

وظیفه تو تنها ابلاغ رسالت است، خواه از آن پند گیرند یا ملال، بنابراین، به خاطر اینگونه افراد نمی توانی نابینای حق طلب را نادیده بگیری، یا آزرده خاطر سازی، هر چند هدف تو هدایت این گردنکشان باشد.

بار دیگر، تأکید و عتاب را از سر می گیرد، و همچنان به صورت خطاب می فرماید: «اما کسی که به سراغ تو می آید، و تلاش برای هدایت و پاکی دارد» (وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى).

«و از خدا ترسان است» (وَهُوَ يَخْشَى). (۲)

۱ - «راغب» در «مفردات» می گوید: «غنی و استغنی و تغنی» و «تغانی» به یک معنی است و باز به گفته او «تَصَدَّى» از ماده «صدی» (بر وزن فتی) در اصل به معنی صدائی است که از کوه برمی گردد (در فارسی آن را «پژواک» می گویند) سپس کلمه «تَصَدَّى» به معنی رو به روی چیزی قرار گرفتن و توجه کامل به آن کردن به کار رفته است.

۲ - بدون شک، مراد از «خشیت» در اینجا خوف از خداوند است، خوفی که انسان را به دنبال تحقیق بیشتر می فرستد، شبیه آنچه متکلمین در مسأله وجوب معرفه الله به استناد دفع ضرر محتمل گفته اند.

و این که «فخر رازی» احتمال داده است: منظور ترس از کفار، یا ترس از زمین خوردن به خاطر نابینائی باشد، بسیار بعید است.

و همین انگیزه ترس از خداوند، او را به دنبال تو فرستاده، تا حقایق بیشتری بشنود و به کار بندد، و خود را پاک و پاکیزه کند.

«تو از او غافل می شوی و به دیگری می پردازی» (فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى). (۱)

تعبیر به «أَنْتَ» (تو) (اگر شأن نزول اول درست باشد) در حقیقت، اشاره به این است که: مثل توئی سزاوار نیست از چنین انسان حق طلبی لحظه ای غافل شوی و به دیگری پردازی، هر چند هدفت از پرداختن به دیگران نیز هدایت آنها باشد؛ چرا که در محاسبه اولویت ها، اولویت از آن این گروه مستضعف پاکدل است.

به هر حال، این عتاب و خطاب خواه به شخص پیامبر (صلی الله علیه وآله) باشد یا غیر او، بیانگر این واقعیت مهم است که: اسلام و قرآن اهمیت و احترام خاصی برای پویندگان راه حق مخصوصاً از طبقات مستضعف قائل است.

و به عکس، موضع گیری تند و خشنی در برابر آنها که بر اثر وفور نعمت الهی، مست و مغرور شده اند دارد، تا آنجا که خدا راضی نمی شود به خاطر پرداختن به آنان، کمترین رنجشی در این قشر مستضعف حق طلب پیدا شود.

دلیل آن نیز روشن است؛ زیرا همیشه این گروه پشتیبان مخلص اسلام و فریادرس پیشوایان بزرگ دین در مشکلات، و ایثارگر میدان های نبرد و شهادت بوده اند، همان گونه که امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در فرمان معروف «مالک اشتر» می فرماید:

۱ - «تَلَهَّى» از ماده «لَهَو» به معنی کار سرگرم کننده است و در اینجا به معنی غافل شدن و به دیگری پرداختن، و در حقیقت نقطه مقابل «تَصَدَّى» است.

وَ إِنَّمَا عِمَادُ الدِّينِ وَ جَمَاعُ الْمُسْلِمِينَ وَ الْعِدَّةُ لِلْأَعْدَاءِ الْعَامَّةِ مِنَ الْأُمَّةِ، فَلْيَكُنْ صِغُوكَ لَهُمْ وَ مَيْلُكَ مَعَهُمْ:

«ستون دین، سرمایه اجتماع مسلمین، و نیروی ذخیره در برابر دشمنان، تنها همین توده مردمند، لذا باید به سخنان آنها گوش فرا دهی و علاقه خود را به آنها معطوف داری».(۱)

۱ - «نهج البلاغه»، بخش نامه ها، نامه ۵۳.

- ۱۱ کَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ
- ۱۲ فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ
- ۱۳ فِي صُحُفٍ مُّكَرَّمَةٍ
- ۱۴ مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ
- ۱۵ بِأَيْدِي سَفَرَةٍ
- ۱۶ كِرَامٍ بَرَرَةٍ
- ۱۷ قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ
- ۱۸ مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ
- ۱۹ مِنْ نُّطْقِهِ خَلَقَهُ فَقَدَّرَهُ
- ۲۰ ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ
- ۲۱ ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ
- ۲۲ ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنشَرَهُ
- ۲۳ كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ

ترجمه:

- ۱۱ - هرگز چنین نیست؛ این (قرآن) یادآوری است.
- ۱۲ - و هر کس بخواهد از آن پند می گیرد!
- ۱۳ - در الواح پرارزشی.
- ۱۴ - الواحی والا و پاکیزه.

- ۱۵ - به دست سفیرانی است.
- ۱۶ - والامقام و فرمان بردار و نیکوکار!
- ۱۷ - مرگ بر این انسان، چقدر کافر و ناسپاس است!
- ۱۸ - (خداوند) او را از چه چیز آفریده است؟!
- ۱۹ - او را از نطفه آفرید، و اندازه مقررش بخشید.
- ۲۰ - سپس راه را برای او آسان کرد.
- ۲۱ - بعد او را میراند و در قبر نهاد.
- ۲۲ - پس هر گاه بخواهد او را زنده می کند!
- ۲۳ - چنین نیست؛ هنوز آنچه را به او فرمان داده، اطاعت نکرده است.

تفسیر:

تنها دست پاکان به دامن قرآن می رسد
در تعقیب آیات گذشته، که در آن سخن از سرزنش کسی آمده بود که نسبت به نابینای
حق طلبی کم توجهی نموده بود، در این آیات، به مسأله اهمیت قرآن مجید و مبدأ پاک آن و
تأثیرش در نفوس پرداخته، می فرماید:

«هرگز این کار را تکرار مکن و آن را برای همیشه فراموش نما» (کَلَّا).

«چرا که این آیات وسیله ای است برای تذکر و یادآوری خلق خدا» (إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ). (۱)

نیازی به این نیست که از مستضعفان پاکدل غافل شوی، و به افراد متنفذ و مغرور روی آوری.
این احتمال نیز وجود دارد که: جمله «کَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ» پاسخی باشد به تمام

۱ - ضمیر «إِنَّهَا» که مؤنث است به آیات قرآن برمی گردد.

تهمت های مشرکان و دشمنان اسلام در مورد قرآن که: گاه شعرش می خواندند، گاه سحر، و گاه نوعی کهنات، قرآن می گوید: هیچ یک از این نسبت ها صحیح نیست، بلکه این آیات وسیله ای است برای بیداری، یادآوری، آگاهی و ایمان و دلیل آن در خودش نهفته است؛ چرا که هر کس به آن نزدیک می شود - جز معاندان لجوج - این اثر را در خود احساس می کند.

* * *

و می افزاید: «هر کس بخواهد از آن پند می گیرد» (فَمَنْ شَاءَ ذَكَّرَهُ). (۱) این تعبیر، هم اشاره ای است به این که: اکراه و اجباری در کار نیست، و هم دلیلی است بر آزادی اراده انسان که تا نخواهد و تصمیم بر قبول هدایت نگیرد، نمی تواند از آیات قرآن بهره گیرد.

* * *

سپس می افزاید: «این کلمات بزرگ الهی در صحائف (الواح و اوراق) باارزشی ثبت است» (فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ).

«صُحُف» جمع «صحیفه» به معنی «لوح»، یا «ورقه» و یا چیز دیگری است که در آن مطلبی را می نویسند، و این تعبیر نشان می دهد: آیات قرآنی قبل از نزول بر پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در الواحی نوشته شده بود، و فرشتگان وحی آن را با خود می آورند، الواحی بسیار گرانبه و پر ارزش.

و این که بعضی گفته اند: منظور از این «صُحُف» کتب انبیای پیشین است، ظاهراً با آیات قبل و بعد سازگار نیست.

همچنین این که گفته شده: منظور از آن «لوح محفوظ» است آن نیز مناسب

۱ - ضمیر در جمله «ذَكَّرَهُ» به همان چیزی برمی گردد که ضمیر «إِنَّهَا» باز می گردد، متنها در آنجا منظور آیات است، و لذا مؤنث آورده شده و در اینجا اشاره به خود قرآن است که مذكر لفظی می باشد.

به نظر نمی رسد؛ زیرا «صُحُف» به صورت صیغه جمع در مورد «لوح محفوظ» به کار نرفته است.

بعد از آن می فرماید: «این صحائف و الواح، والا قدر و پاکیزه است» (مَرْفُوعَهُ مُطَهَّرَةً). بالاتر از آن است که: دست ناهلان به سوی آن دراز شود، و یا قادر بر تحریف آن باشند، و پاک تر از آن است که دست ناپاکان آن را آلوده کنند، و نیز پاک است از هرگونه تناقض، تضاد، شک و شبهه.

از این گذشته «این آیات الهی در دست سفیرانی است» (بِأَيْدِي سَفَرَةٍ).

«سفیرانی والامقام، و مطیع و فرمان بردار و نیکوکار» (كِرَامَ بَرَرَةٍ). «سَفَرَةٌ» (بر وزن طلبه) جمع «سافر» از ماده «سفر» (بر وزن قمر) در اصل، به معنی پرده برداری از چیزی است، و لذا به کسی که میان اقوام رفت و آمد دارد تا مشکلات آنها را حل کند، و از مبهمات پرده بردارد «سفیر» گفته می شود، به شخص نویسنده نیز «سافر» می گویند؛ چرا که پرده از روی مطلبی بر می دارد. بنابراین، منظور از «سَفَرَةٌ» در اینجا فرشتگان الهی است که سفیران وحی یا کاتبان آیات او هستند.

بعضی گفته اند: منظور از «سَفَرَةٌ» در اینجا حافظان و قاریان و کاتبان قرآن، علماء و دانشمندانی هستند که این آیات او را در هر عصر و زمانی از دستبرد شیاطین محفوظ می دارند. ولی، این تفسیر، بعید به نظر می رسد؛ چرا که در این آیات سخن از زمان

نزول وحی و عصر پیامبر (صلی الله علیه وآله) است نه از آینده.
ولی، در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: الْحَافِظُ لِلْقُرْآنِ الْعَامِلُ بِهِ مَعَ السَّفَرَةِ الْكِرَامِ الْبَرَّةِ: «کسی که حافظ قرآن باشد و به آن عمل کند با سفیران بزرگوار فرمان بردار الهی خواهد بود». (۱)

این تعبیر، به خوبی نشان می دهد: حافظان، مفسران و عاملان به قرآن در ردیف این سفره و همگام آنها هستند، نه این که خود آنها می باشند، و این یک واقعیت است که وقتی این دانشمندان و حافظان، کاری شبیه فرشتگان و حاملان وحی انجام دهند، در ردیف آنها قرار می گیرند.

به هر حال، از مجموع این گفتار، استفاده می شود: تمام کسانی که در راه حفظ قرآن و احیای آن می کوشند، مقامی والا همچون مقام فرشتگان «کرام برره» دارند.

«کرام» جمع «کریم» به معنی «عزیز و بزرگوار» است، و اشاره به عظمت فرشتگان وحی در پیشگاه خداوند و بلندی مقام آنها است، و گاه گفته شده: این تعبیر، اشاره به پاکی آنها از هر گونه گناه می باشد، همان گونه که در آیات ۲۶ - ۲۷ سوره «انبیاء» در توصیف فرشتگان آمده است: بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ * لَا یَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِه یَعْمَلُونَ: «آنها بندگان گرامی حقند * که در سخن بر او پیشی نمی گیرند، و اوامر او را پیوسته اجرا می کنند».

«برره» جمع «بار» (مثل طالب و طلبه) از ماده «بر» در اصل به معنی وسعت و گستردگی است، و لذا به صحراهای وسیع «بر» (به فتح باء) گفته می شود، و از آنجا که افراد نیکوکار وجودی گسترده دارند، و برکات آنها به دیگران می رسد به آنها «بار» گفته شده.

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۳۸ - «کافی»، جلد ۲، صفحه ۶۰۳.

البته، منظور از نیکوکاری در آیه مورد بحث، اطاعت فرمان الهی و پاکی از گناه می باشد. و به این ترتیب، خداوند فرشتگان را به سه وصف توصیف کرده است: نخست این که: آنها سفیران و حاملان وحی اویند. و دیگر این که: ذاتاً عزیز و گرانمایه اند. و سومین وصف، پاکی اعمال آنها، اطاعت و تسلیم و نیکوکاری است.

سپس، می افزاید: با وجود این همه اسباب هدایت الهی که در صحف مکرمه به وسیله فرشتگان مقرب خداوند، با انواع تذکرات، نازل شده، باز هم این انسان سرکش و ناسپاس، تسلیم حق نمی شود «مرگ بر این انسان، چقدر کافر و ناسپاس است؟! (قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ)» (۱)

«کفر» در اینجا ممکن است به معنی عدم ایمان، یا به معنی ناسپاسی و کفران، و یا به معنی هر گونه ستر و پوشش حق باشد، و مناسب همین معنی جامع است؛ چرا که در آیات قبل سخن از اسباب هدایت و ایمان بود، و در آیات بعد، سخن از انواع نعمت های پروردگار است. به هر حال، منظور از تعبیر «مرگ بر این افراد» معنی کثائی آن، یعنی اظهار شدت غضب و تنفر نسبت به اینگونه افراد کافر و ناسپاس است.

و از آنجا که سرچشمه سرکشی ها و ناسپاسی ها غالباً غرور است، برای در

۱ - تعبیر «قُتِلَ الْإِنْسَانُ» نوعی نفرین و به گفته «زمخشری» در «کشاف» از بدترین انواع نفرین است، و «ما» در جمله «ما أَكْفَرَهُ» به عنوان تعجب است، تعجب از کسی که از یک سو، این همه اسباب هدایت در اختیار دارد.

و از سوی دیگر، این همه نعمت های الهی شامل حال او است، باز راه کفر و کفران را پیش می گیرد.

هم شکستن این غرور در آیه بعد، می فرماید: «خداوند این انسان را از چه چیز آفریده؟! (مِنْ أَىِّ شَىْءٍ خَلَقَهُ؟)».

«او را از نطفه ای ناچیز و بی ارزش آفرید، و سپس او را موزون ساخت و در تمام مراحل اندازه گیری نمود» (مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ).

چرا این انسان، به اصل خلقت خود نمی اندیشد؟! و ناچیز بودن مبدأ اصلی خود را فراموش می کند؟ وانگهی چرا قدرت خداوند را در آفرینش این موجود بدیع از آن نطفه ناچیز نمی نگرد؟ که دقت در همین آفرینش انسان از نطفه و اندازه گیری تمام ابعاد وجودی او، اعضاء پیکرش، استعدادهایش و نیازهایش، خود بهترین دلیل برای خداشناسی و معرفه الله است.

جمله «قَدَرَهُ» از ماده «تقدیر» به معنی اندازه گیری و موزون ساختن است؛ زیرا می دانیم در ساختمان وجود انسان، بیش از بیست نوع فلز و شبه فلز به کار رفته، که هر کدام از نظر کمیت و کیفیت اندازه معینی دارد، که اگر کم و بیشی در آن رخ دهد، نظام وجود انسان به هم می ریزد.

از این گذشته، کیفیت ساختمان اعضاء بدن، و تناسب و ارتباط های آنها با یکدیگر، اندازه های دقیقی دارد، و نیز استعدادها، غرائز و امیالی که در فرد انسان، و در مجموعه جهان بشریت، نهفته است، باید طبق حساب خاصی باشد تا سعادت بشر را تأمین کند.

خداوند کسی است که تمام این اندازه گیری ها را در آن نطفه بی ارزش انجام داده، نطفه ای که به قدری کوچک است که اگر از سلول اصلی حیات شناور در آب آن به تعداد تمام انسان ها، یک جا جمع شود، بیش از یک انگشتانه را پر نمی کند.

آری، در چنین موجود خرد و صغیر، این همه بدایع و نقوش را ترسیم کرد و به ودیعت نهاد. بعضی نیز «تقدیر» را به معنی «آماده ساختن» معنی کرده اند. این احتمال نیز وجود دارد که: منظور از «تقدیر» ایجاد قدرت در این نطفه ناچیز است، چه بزرگ است آن خدائی که این موجود ضعیف را این همه قدرت و توانائی بخشیده که: می تواند آسمان، زمین و اعماق دریاها را جولانگاه خود قرار دهد، و همه نیروهای محیط خود را مسخر فرمان خویش سازد. (۱)

جمع میان این سه تفسیر نیز ممکن است.

* * *

در ادامه همین سخن، می افزاید: «سپس راه را برای او آسان ساخت» (ثُمَّ السَّبِيلَ يَسْرَهُ). راه تکامل پرورش جنین در شکم مادر، و سپس راه انتقال او را به این دنیا سهل و آسان نمود. از عجائب تولد انسان این است که: قبل از لحظات تولد، آن چنان در شکم مادر قرار می گیرد که: سر او به طرف بالا و صورتش به پشت مادر و پای او در قسمت پائین رحم است، ولی هنگامی که فرمان تولد صادر می شود، ناگهان واژگونه می گردد، سر او به طرف پائین می آید، و همین موضوع امر تولد را برای او و مادرش سهل و آسان می کند، البته گاهی بچه هائی هستند که از طرف پا متولد می شوند و مشکلات زیادی برای مادر ایجاد می کنند. بعد از تولد نیز، در مسیر نمو و رشد جسمی در دوران کودکی، و سپس نمو

۱ - «راغب» در «مفردات» می گوید: «قَدَرَهُ بِالتَّشْدِيدِ: أَعْطَاهُ الْقُدْرَةَ يُقَالُ قَدَّرَنِي اللَّهُ عَلَى كَذَا وَ قَوَّانِي عَلَيْهِ» بنابراین، ماده «تقدیر» به معنی اعطای قدرت و قوت نیز آمده است.

و رشد غرائز، و بعد از آن رشد در مسیر هدایت معنوی و ایمان، همه را از طریق عقل و دعوت انبیاء برای او سهل و آسان ساخته است.

چه جمله جامع و جالبی است که در عین فشردگی به همه این مسائل اشاره می کند: «ثُمَّ السَّبِيلَ يَسْرُهُ».

این نکته نیز قابل توجه است که: می فرماید: «راه را برای انسان آسان ساخت» و نمی فرماید: «او را مجبور بر پیمودن این راه کرد» و این خود تأکید دیگری بر مسأله آزادی اراده انسان و اختیار است.

آنگاه، به مرحله پایانی عمر انسان بعد از پیمودن این راه طولانی اشاره می فرماید: «بعد او را میراند و در قبر پنهان نمود» (ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ).

مسئله پنهان ساختن در قبر به ظاهر، کار انسان است، اما از آنجا که عقل و هوش لازم برای این کار، و همچنین وسائل دیگر را خداوند فراهم ساخته، این کار به او نسبت داده شده است.

بعضی نیز گفته اند: منظور از نسبت دادن این کار به خدا این است که: او برای انسان قبری آفریده و آن دل خاک است.

و بعضی نیز این جمله را به معنی حکم تشریعی و دستور الهی درباره دفن کردن اموات دانسته اند.

به هر حال، یکی از احترامات خداوند نسبت به نوع بشر همین برنامه دفن اجساد آنها است؛ چرا که اگر راهی برای دفن وجود نداشت، و یا دستوری در این زمینه صادر نشده بود، و جسد آدمی روی زمین می ماند، متعفن می گشت، و سپس طعمه حیوانات درنده و پرندگان می شد، ذلت و خواری عجیبی بود، بنابراین، الطاف الهی نه تنها شامل حال انسان در حیات دنیا است، که بعد از

مرگ نیز مشمول الطاف او است.

از این گذشته، دستور دفن کردن بدن مردگان (بعد از غسل و کفن و نماز) دستوری است الهام بخش، که مرده انسان ها باید از هر نظر پاک و محترم باشد، چه رسد به زنده آنها! این نکته نیز، قابل توجه است که: مسأله مرگ در این آیه، نیز در عداد نعمت های الهی ذکر شده، و اگر دقت شود مطلب همین گونه است؛ چرا که:

اولاً، مرگ مقدمه ای است برای آسودگی از رنج های این جهان، و انتقال به سرای دیگر که عالمی است بسیار گسترده تر.

و ثانیاً، مرگ نسل های موجود سبب می شود جا برای نسل های آینده گشوده شود، و نوع انسان طی نسل ها تداوم و تکامل یابد، و در غیر این صورت چنان عرصه بر انسان ها تنگ می شد، که زندگی کردن در روی زمین غیر ممکن بود.

جالب این که: همین معنی ضمن اشاره لطیفی در سوره «الرحمن»، آیات ۲۶ تا ۲۸ نیز آمده است آنجا که می فرماید: كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ * وَ يَبْقَىٰ وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ * فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ: «تمام کسانی که روی زمین زندگی می کنند می میرند * تنها ذات ذو الجلال و گرامی پروردگارت باقی می ماند * پس کدامین نعمت از نعمت های پروردگارتان را انکار می کنید؟!»

مطابق این آیات، مرگ، یکی از نعمت های بزرگ خدا است.

آری، دنیا با تمام نعمت هایش زندانی است برای مؤمن، و خروج از این دنیا آزاد شدن از این زندان است، و از این گذشته، نعمت های فراوان الهی، گاه برای گروهی مایه غفلت و بی خبری می شود، و یاد مرگ پرده های غفلت را می برد و از این نظر نیز نعمتی است و هشدار، از همه گذشته، زندگی دنیا اگر ادامه یابد، مسلماً ملال آور و خسته کننده است، نه همچون زندگی آخرت که سر تا سر

نشاط و خوشدلی است. (۱)

بعد از آن، به مرحله رستاخیز انسان ها پرداخته، می افزاید: «سپس هر زمان که بخواهد او را زنده و برای حساب و جزا محشور می کند» (ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ). «أَنْشَرَهُ» از ماده «انشار» به معنی گستردن بعد از جمع کردن است، و این تعبیر جالبی است که: نشان می دهد با مرگ زندگی انسان به کلی جمع می شود. و در رستاخیز در محیطی بزرگتر و عالی تر گسترش می یابد. قابل توجه این که: در مسأله مردن و در قبر پنهان شدن، تعبیر به «مشیت الهی» شده است، ولی، در اینجا می گوید: هر وقت خدا بخواهد او را زنده می کند، این تفاوت تعبیر ممکن است به خاطر آن باشد که: هیچ کس از تاریخ وقوع این حادثه بزرگ (قیام قیامت) آگاه نیست، و تنها او است که می داند، ولی در مورد مرگ به طور اجمال معلوم است که: انسان بعد از پیمودن یک عمر طبیعی خواه ناخواه می میرد.

در آخرین آیه مورد بحث، می فرماید: با این همه مواهب الهی نسبت به انسان از آن روز که به صورت نطفه ای بی ارزش بود، تا آن روز که قدم در این دنیا گذارد، و راه خود را به سوی کمال طی کرد، و سپس از این دنیا می رود و در قبر نهان می گردد، باز این انسان راه صحیح خود را پیدا نمی کند «چنین نیست که او می پندارد، او هنوز فرمان الهی را انجام نداده است» (كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ). (۲)

۱ - شاعر می گوید:

من از دو روزه عمر آدم به جان، ای خضر! چه می کنی تو که یک عمر جاودان داری!

۲ - بعضی «کَلَّا» را در اینجا به معنی «حقاً» تفسیر کرده اند، ولی، ظاهر این است که همان معنی مشهور خود را دارد و به معنی «ردع» است؛ چرا که بسیاری از افراد کوتاه بین پر ادعا چنین می پندارند: وظائف خود را در برابر خداوند انجام داده اند، آیه می گوید: چنین نیست که آنها فکر می کنند، هنوز وظیفه خود را انجام نداده اند.

تعبیر به «لَمَّا» که معمولاً برای نفی توأم با انتظار می باشد، اشاره به این است که: با این همه مواهب الهی و این همه وسائل بیداری که در اختیار بشر قرار داده، انتظار می رود او در راه امتثال اوامر الهی جدی و کوشا باشد، ولی تعجب است که هنوز این وظیفه را انجام نداده.

در این که: منظور از «انسان» در اینجا چه اشخاصی هستند؟ دو تفسیر وجود دارد:

نخست این که: منظور انسان هائی هستند که در مسیر کفر، نفاق، انکار حق، ظلم و عصیان گام بر می دارند، به قرینه آیه ۳۴ سوره «ابراهیم» که می فرماید: إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ: «انسان بسیار ظالم و کافر و ناسپاس است».

تفسیر دیگر این است که: همه انسان ها را شامل می شود؛ چرا که هیچ کس (اعم از مؤمن و کافر) حق عبودیت و بندگی و اطاعت خدا را آن چنان که شایسته مقام با عظمت او است انجام نداده، آن گونه که گفته اند:

بنده همان به که ز تقصیر خویش عذر به درگاه خدا آورد

ورنه سزاوار خداوندیش *** کس نتواند که به جا آورد!

۲۴ فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ

۲۵ أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا

۲۶ ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا

۲۷ فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا

۲۸ وَعَبًّا وَقَضْبًّا

۲۹ وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا

۳۰ وَحَدَائِقَ غُلْبًا

۳۱ وَفَاكِهَةً وَأَبًّا

۳۲ مَتَاعًا لَكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ

ترجمه:

۲۴ - انسان باید به غذای خویش (و آفرینش آن) بنگرد!

۲۵ - ما آب فراوان از آسمان فرور یختم.

۲۶ - سپس زمین را از هم شکافتیم.

۲۷ - و در آن دانه های فراوانی رویاندیم.

۲۸ - و انگور و سبزی بسیار.

۲۹ - و زیتون و نخل فراوان.

۳۰ - و باغ های پر درخت.

۳۱ - و میوه و چراگاه.

۳۲ - تا وسیله ای برای بهره گیری شما و چهارپایانتان باشد!

تفسیر:

انسان باید به غذای خود بنگرد!

از آنجا که آیات قبل، سخن از مسأله معاد می گفت، و آیات آینده نیز با صراحت بیشتری از این مسأله سخن می گوید، به نظر می رسد: آیات مورد بحث، به منزله دلیلی است برای مسأله معاد که از طریق بیان قدرت خداوند بر همه چیز، و همچنین احیای زمین های مرده به وسیله نزول باران، که خود نوعی معاد در عالم گیاهان است، امکان رستاخیز را اثبات می کند. در ضمن، چون این آیات از انواع غذاهائی که خدا در اختیار انسان و چهار پایان قرار داده سخن می گوید، حس شکرگزاری انسان را برمی انگیزد و او را به شناخت منعم و معرفت الله دعوت می کند.

نخست می فرماید: «انسان باید به غذای خویش بنگرد» که چگونه خداوند آن را آفریده است؟ (فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ). (۱)

نزدیکترین اشیاء خارجی به انسان غذای او است، که با یک دگرگونی جزء بافت وجود او می شود، و اگر به او نرسد، به زودی راه فنا را پیش می گیرد، و به همین دلیل، قرآن از میان تمام موجودات، روی مواد غذائی، آن هم موادی که از طریق گیاهان و درختان، عائد انسان می شود تکیه کرده است.

روشن است: منظور از «نگاه کردن» تماشای ظاهری نیست، بلکه نگاه به معنی دقت و اندیشه در ساختمان این مواد غذائی، اجزاء حیات بخش آن، و تأثیرات شگرفی که در وجود انسان دارد، و سپس اندیشه در خالق آنها است. و این که: بعضی احتمال داده اند مراد نگاه ظاهری است، نگاهی که باعث

۱ - ممکن است جمله «فَلْيَنْظُرِ» جزاء شرط مقدر و در تقدیر چنین باشد: «إِنْ كَانَ الْإِنْسَانُ فِي شَكٍّ مِنْ رَبِّهِ وَ مِنْ الْبَعْثِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى طَعَامِهِ».

تحریک غده های بزاقی دهان می شود، در نتیجه کمک به هضم غذا می کند، بسیار بعید به نظر می رسد؛ زیرا آیه به قرینه آیات قبل و بعد، اصلاً در مقام بیان اینگونه مسائل نیست، منتها بعضی از دانشمندان غذاشناس که قرآن را تنها از زوایه محدود مسائل شخصی خود می نگرند، طبیعی است چنین پنداری درباره آیه فوق داشته باشند.

بعضی نیز معتقدند: منظور از نگاه کردن به مواد غذایی این است که: انسان هنگامی که بر سر سفره می نشیند دقیقاً بنگرد، آنها را از چه راهی تهیه کرده؟ حلال یا حرام؟ مشروع یا نامشروع؟ و به این ترتیب، جنبه های اخلاقی و تشریعی را مورد توجه قرار دهد.

در بعضی از روایات که از معصومین نقل شده نیز آمده است: منظور از «طعام» در اینجا «علم و دانشی» است که غذای روح انسان است، باید بنگرد آن را از چه کسی گرفته؟ از جمله از امام باقر(علیه السلام) نقل شده که در تفسیر این آیه فرمود: «عِلْمُهُ الَّذِي يَأْخُذُهُ عَمَّنْ يَأْخُذُهُ؟» (۱)

نظیر همین معنی از امام صادق(علیه السلام) نیز نقل شده است. (۲)

بدون شک، معنی ظاهری آیه همان غذاهای جسمانی است که در آیات بعد مشروحاً ذکر شده، ولی غذای روح را نیز از طریق قیاس اولویت می توان استفاده کرد؛ چرا که انسان ترکیبی است از روح و جسم، همان گونه که جسم او نیاز به غذای مادی دارد، روح او نیز محتاج به غذای روحانی است.

جائی که انسان باید در غذای جسمانش دقیق شود، و سرچشمه آن را که باران حیات بخش است طبق آیات بعد بشناسد، باید در غذای روحانی خود نیز دقت به خرج دهد که از طریق باران وحی بر سرزمین پاک قلب پیامبر(صلی الله علیه و آله) نازل

۱ و ۲ - تفسیر «برهان»، جلد ۴، صفحه ۴۲۹ - «بحار الانوار»، جلد ۲، صفحه ۹۶.

می‌گردد، و از آنجا در سینه‌های معصومین (علیهم السلام) ذخیره می‌شود و همچون چشمه‌های جوشانی در صفحه قلوب جاری می‌گردد، و انواع میوه‌های لذت بخش ایمان، تقوا و فضائل اخلاقی را پرورش می‌دهد.

آری، انسان باید درست بنگرد: سرچشمه اصلی علم و دانش او که غذای روحانی او است کجا است؟ مبادا از سرچشمه آلوده‌ای تغذیه شود، و روح و جان او را بیمار کند یا به هلاکت افکند.

و نیز، از طریق قیاس اولویت، می‌توان مسأله «حلال و حرام» و مشروع و نامشروع را به وسیله «دلالت التزامی» از آیه استفاده کرد.

این احتمال نیز وجود دارد که: هم «طعام» در آیه شریفه معنی وسیع و گسترده دارد، و هم «نگاه کردن» و بنابراین تفسیرهای سه گانه فوق در آن جمع می‌گردد.

در این که: منظور از «انسان» در اینجا چه کسی است؟ ناگفته پیداست همه انسان‌ها را شامل می‌شود، اعم از مؤمن و کافر، همه باید به این مواد غذایی و شگفتی‌ها و اسرار نهفته در آنها بنگرند، تا افراد بی‌ایمان راه حق را پیدا کنند و افراد مؤمن بر ایمانشان افزوده شود.

و به راستی، هر یک از مواد غذایی: میوه‌ها، دانه‌های غذایی و سبزی‌ها، برای خود دنیای شگفت‌انگیزی دارد که مدت‌ها می‌توان روی آن مطالعه کرد، و درس‌هایی از آن آموخت که در تمام عمر به ما روشنائی و بینش می‌دهد.

پس از آن، به شرح تفصیلی این مواد غذایی و منابع آن پرداخته، می‌فرماید: «ما آب فراوانی از آسمان فرو ریختیم» (أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا).

«صَبَّ» به معنی «فرو ریختن آب از طرف بالا است» و در اینجا منظور نزول

باران است، و تعبیر به «صَبَّأً» در آخر آیه، برای بیان تأکید و فراوانی این آب می باشد .
 آری، آب که مهم ترین مایه حیات است، همواره به مقدار فراوان به لطف پروردگار از آسمان
 نازل می شود، و می دانیم تمام نهرها، چشمه ها، قنات ها، و چاه های آب، ذخائر آبی خود را
 از باران می گیرند، و مایه اصلی همه آنها باران است که:

«اگر باران به کوهستان نبارد به سالی دجله گردد خشک رودی»

بنابراین، به هنگام مطالعه «مواد غذایی» قبل از هر چیز انسان به نظام بارش باران متوجه
 می شود، که چگونه دائماً آفتاب بر سطح دریاها می تابد، ابرها از آن برمی خیزند، و بادهای آنها
 را به حرکت در می آورند، سپس به خاطر دور شدن از سطح زمین، و قرار گرفتن در منطقه
 سرد جوی بار دیگر تبدیل به آب شده، و فرو می ریزند، آبی زلال، پاک و خالی از هر گونه
 املاح مضر و آلودگی، آن هم به صورت قطرات کوچک، یا دانه های نرم برف که به آرامی بر
 زمین می نشینند، و جذب زمین، گیاهان و درختان می شود.

بعد از ذکر موضوع آب، که یکی از ارکان مهم رویش گیاهان است، به سراغ رکن مهم دیگر
 یعنی «زمین» می رود، و می افزاید: «سپس زمین را از هم شکافتیم» (ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا).
 بسیاری از مفسران گفته اند: این شکافتن، اشاره به شکافتن زمین به وسیله جوانه های گیاهان
 است، و به راستی این یکی از عجائب است که جوانه ای با آن همه نرمی و لطافت، خاک های
 سخت را می شکافد، و گاه در کوهستان ها از لابلای سنگ ها عبور کرده، سر بیرون می آورد،
 چه قدرت عظیمی خالق بزرگ در

این جوانه لطیف آفریده است که می تواند این چنین قدرت نمائی کند؟! بعضی نیز احتمال داده اند: منظور شکافتن زمین به وسیله شخم زدن انسان ها، یا حتی به وسیله کرم هائی است که نوعی عمل شخم زدن را توأم با اعمال حیاتی دیگر در زمین انجام می دهند!

درست است که شخم زدن کار انسان است، ولی از آنجا که تمام وسائل آن را خدا در اختیار او گذاشته، به خداوند نسبت داده شده است.

تفسیر سومی که برای این تعبیر به نظر می رسد و از جهاتی ترجیح دارد، این است که: منظور از شکافتن زمین خرد شدن سنگ های سطح آن است.

توضیح این که: در آغاز، سطح زمین را قشر عظیمی از سنگ ها پوشانده بود، بارانهای سیلابی پی در پی فرو باریدند، و سنگ ها را شکافتند، ذرات آن را جدا کردند و در قسمت های گود زمین گسترده شدند، و به این ترتیب توده خاک قابل زراعت تشکیل شد، و هم اکنون نیز سیلاب ها قسمتی از آنها را در خود حل کرده به دریا می ریزند، اما خاک های جدیدی که به وسیله برف و باران مجدداً تشکیل می شود جای آن را می گیرد، و گرنه انسان گرفتار کمبود خاک زراعتی می شد!

به این ترتیب، آیه اشاره به یکی از معجزات علمی قرآن است که نشان می دهد: اول باران ها فرو می بارند، و سپس زمین ها شکافته می شوند و آماده زراعت می گردند، نه تنها در روزهای نخست این عمل صورت گرفته، که امروز نیز ادامه دارد.

این تفسیر از آنجا که مسأله «انبات» و رویاندن گیاه در آیه بعد ذکر می شود، مناسب تر به نظر می رسد.

جمع میان هر سه تفسیر نیز بعید نیست.

بعد از ذکر این دو رکن اساسی، یعنی «آب» و «خاک» به هشت قسمت از روئیدنی ها که از ارکان اساسی غذای انسان یا حیوانات است، اشاره کرده، می فرماید: «سپس ما در زمین دانه فراوانی رویانندیم» (فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا).

دانه های غذائی که مایه اصلی تغذیه انسان و انواع حیوانات است، دانه هائی که اگر یک سال بر اثر خشکسالی قطع شود، قحطی و گرسنگی تمام جهان را فرا می گیرد، و انسان ها همه در زحمت فرو می روند.

تعبیر به «حَبًّا» به صورت «نکره» در اینجا دلیل بر بیان عظمت، و یا تنوع انواع این دانه ها است، و این که بعضی آن را تفسیر به خصوص «گندم» و «جو» کرده اند، دلیلی بر آن نیست؛ چرا که این تعبیر همه حبوبات را شامل می شود.

و در مرحله بعد، می افزاید: «همچنین انگور و سبزی بسیار» (وَعِنَبًا وَقَضْبًا). ذکر «عِنَب» (انگور) از میان تمام میوه ها به خاطر مواد غذائی و حیاتی فراوانی است که در این میوه نهفته شده، و آن را به صورت یک غذای کامل در آورده است (توجه داشته باشید «عِنَب» هم به «انگور» گفته می شود و هم به «درخت انگور» و در آیات قرآن بر هر دو اطلاق شده، ولی در اینجا مناسب همان انگور است).

«قَضْب» (بر وزن جذب) در اصل به معنی سبزی هائی است که آن را در نوبت های مختلف می چینند، و در اینجا به معنی انواع سبزی های خوردنی است، و ذکر آن به دنبال انگور، دلیل بر اهمیت این ماده غذائی است که در علم غذاشناسی امروز، فوق العاده روی آن تکیه می شود.

گاه کلمه «قَضْب» به معنی قطع کردن و چیدن، و واژه «قَضِيب» به معنی

شاخه درخت آمده، و «سیف قاضب» به معنی شمشیر قاطع است. از «ابن عباس» نقل شده: منظور از «قَضْب» در اینجا «رطب» است، که آن را از درخت می چینند، ولی این تفسیر بسیار بعید به نظر می رسد؛ چرا که در آیه بعد اشاره جداگانه به مسأله «رطب» شده است.

بعضی نیز احتمال داده اند: «قَضْب» به معنی میوه های بوته ای باشد (مانند خیار و هندوانه و مانند آنها) و یا ریشه های گیاهی (مانند هویج و پیاز و کلم). ولی، بعید نیست «قَضْب» در اینجا معنی گسترده ای داشته باشد که هم سبزی های خوردنی را شامل شود، هم میوه های بوته ای و هم ریشه های غذائی را.

* * *

سپس، می افزاید: «و زیتون و نخل فراوان» (وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا). تکیه روی این دو میوه نیز دلیلش روشن است؛ چرا که امروز ثابت شده هم «زیتون» و هم «خرما» از مهم ترین مواد غذائی نیروبخش، مفید و سلامت آفرین است.

* * *

و در مرحله بعد می افزاید: «و باغ هائی پر درخت (با انواع میوه های رنگارنگ)» (وَحَدَائِقَ غُلْبًا).

«حَدَائِقَ» جمع «حَدِيقَةٍ» به معنی باغی است که اطراف آن دیوار و محفوظ باشد، و در اصل، به معنی قطعه زمینی است که دارای آب است، این واژه از «حَدَقَه» چشم گرفته شده که دائماً آب در آن جاری است.

و از آنجا که این گونه باغ ها معمولاً باغ های میوه است، می تواند اشاره ای به انواع میوه های بهشتی بوده باشد.

«غُلَب» (بر وزن قفل) جمع «اغلب» و «غلباء» به معنی گردن کلفت است، و در اصل از ماده «غلبه» گرفته شده، و در اینجا به معنی درختان بلند و تنومند است.

پس از آن، می افزاید: «و میوه و چراگاه» (وَ فَاكِهَةٌ وَ اُبَاً). «أَب» (با تشدید باء) به معنی گیاهان خودرو، و چراگاهی است که آماده چریدن حیوانات و یا چیدن گیاهان باشد، و در اصل معنی «آمادگی» را می بخشد، و از آنجا که این گونه چراگاه ها آماده بهره برداری است، به آن «أَب» گفته شده. بعضی نیز گفته اند: منظور از «أَب» میوه هائی است که قابل خشک کردن و ذخیره نمودن برای زمستان است، به مناسبت این که همیشه آماده بهره برداری است.

بسیاری از مفسران اهل سنت و شیعه در ذیل این آیه نقل کرده اند: روزی «عمر» بر منبر بود و این آیات را تلاوت کرد، سپس گفت: همه اینها را ما می شناسیم اما «أَب» چیست؟ نمی دانم، سپس عصائی را که در دست داشت رها کرده، گفت: به خدا سوگند این یک نوع تکلف است، چه اشکالی دارد معنی «أَب» را ندانی! شما از چیزی از کتاب الله پیروی کنید که برای شما تبیین شده، و به آن عمل نمائید و آنچه را نمی دانید و نمی فهمید موکول به پروردگار کنید! (۱)

این، نشان می دهد: او مفهوم کلمه «أَب» را چیز پیچیده ای می دانست، در حالی که با مراجعه به متون لغت روشن می شود: مطلب پیچیده ای نیست.

و عجب این که: در «در المنثور» آمده است: همین سؤال را از «ابوبکر»

۱ - تفسیر «روح المعانی»، «قرطبی»، «فی ظلال القرآن»، «در المنثور» و «المیزان»، ذیل آیات مورد بحث.

کرده اند.

او گفت: من اگر در مورد آیات کتاب خدا چیزی را بگویم که نمی دانم، (و آن را به خدا نسبت دهم) کدام آسمان بر سر من سایه می افکند؟ و کدام زمین حاضر است مرا بپذیرد؟ (چه کسی مرا یاری می کند؟).

درست است که بسیاری از دانشمندان اهل سنت از این دو حدیث نتیجه گرفته اند: هیچ کس نباید در مورد مسائلی که آگاه نیست، مخصوصاً در کتاب الله، سخنی بگوید، ولی بالاخره جای این سؤال باقی است:

چگونه کسی که به عنوان پیشوا و خلیفه مسلمین می خواهد حکومت کند، از مفهوم لغتی که در متن قرآن مجید آمده و چندان پیچیدگی ندارد آگاه نباشد؟ اینها همه دلیل بر این است که باید در هر عصر و زمان، رهبری الهی در میان مردم بوده باشد که از تمام مسائل شرع آگاه و از هر اشتباه و خطائی مصون و معصوم باشد.

و لذا، در ذیل حدیثی که مرحوم «مفید» در «ارشاد» آورده است می خوانیم: هنگامی که این ماجرا به گوش امیر مؤمنان علی (علیه السلام) رسید، فرمود: سُبْحَانَ اللَّهِ أَمَا عَلِمَ أَنَّ الْأَبَّ هُوَ الْكِلاَءُ وَالْمَرْعَى وَأَنَّ قَوْلَهُ تَعَالَى: «وَفَاكِهَةً وَأَبًّا» إِعْتِدَادٌ مِنَ اللَّهِ بِإِنْعَامِهِ عَلَى خَلْقِهِ، فِيمَا غَذَاهُمْ بِهِ، وَ خَلَقَهُ لَهُمْ وَلِإِنْعَامِهِمْ، مِمَّا تُحِبِّي بِهِ أَنْفُسَهُمْ وَ تَقُومُ بِهِ أَجْسَادُهُمْ: «عجیب است، آیا او نمی دانست، آب به معنی گیاهان خود رو و چراگاه است، و این که جمله «وَفَاكِهَةً وَأَبًّا» عنایتی است از سوی خداوند نسبت به بندگان در آنچه از مواد غذایی به آنها داده، و برای آنان و چهارپایانشان آفریده، از چیزهایی که مایه حیات و قوام جسم آنها است؟! (۱) در اینجا این سؤال پیش می آید: در آیات گذشته بعضی از میوه ها

۱ - «ارشاد مفید»، مطابق نقل «المیزان»، جلد ۲۰، صفحه ۳۱۹.

بالخصوص مطرح شده بود، در اینجا میوه به طور کلی مطرح شده، و در آیه قبل که سخن از باغ ها می گفت، ظاهراً نظر به میوه های باغ ها داشت، با این وصف، چگونه بار دیگر در اینجا میوه مطرح شده است؟.

در پاسخ می گوئیم: اما این که بعضی از میوه ها بالخصوص ذکر شده، مانند: انگور و زیتون و خرما (به قرینه درخت نخل) به خاطر اهمیت فوق العاده ای است که از میان میوه ها دارند. (۱) و اما این که: چرا «فَاَكْهَ» (میوه) جداگانه از «حَدَائِقِ» (باغ ها) ذکر شده؟، ممکن است به خاطر این باشد که: باغ ها منافع دیگری غیر از میوه نیز دارند، منظره زیبا، طراوت و هوای سالم و مانند آن.

از این گذشته، برگ بعضی از درختان و ریشه و پوست بعضی دیگر، جزء مواد خوراکی هستند (مانند چای و دارچین و زنجبیل و امثال آن).

به علاوه برگ های بسیاری از درختان خوراک مناسبی برای حیوانات است.

اما آنچه در آیات فوق آمده، هم خوراک انسان را شامل می شود، هم خوراک حیوان را.

لذا، در آیه بعد که آخرین آیه مورد بحث است، می افزاید: «تَا وَسِيلَه بَهْرَه گیری شما و چارپایانان باشد» (مَتَاعاً لَّكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ).

«مَتَاع» هر چیزی است که انسان از آن متمتع و بهره مند می شود.

نکته:

۱ - درباره اهمیت ماده غذائی «زیتون»، «خرما» و «انگور»، بحث مشروحی در جلد ۱۱، صفحه

۱۷۲ به بعد، ذیل آیه ۱۱ «نحل»، آورده ایم.

مواد غذایی سالم

آنچه در این آیات آمده بود، هشت نوع از مواد غذایی برای انسان و چارپایان بود، و جالب این که همه آنها، غذاهای گیاهی و نباتی است، این به خاطر اهمیتی است که «گیاهان»، «حبوبات» و «میوه ها» در تغذیه انسان دارند، بلکه غذای حقیقی انسان همین ها است، و غذاهای حیوانی در درجه بعد قرار دارد و به مقدار کمتر.

آنچه در اینجا قابل توجه است این که: علم غذاشناسی امروز که یکی از علوم گسترده و مهم است و برای خود دنیای وسیعی با چشم اندازهای وسیع تری را مجسم می کند، در حقیقت شرحی است بر آنچه در این آیات آمده، و عظمت قرآن را منعکس می کند، مخصوصاً موادی که در آیات بالا روی آن تکیه شده هر یک از دیدگاه علم غذاشناسی، بسیار مهم و با ارزش است.

به هر حال، دقت در این امور، انسان را به عظمت خالق آنها، و الطاف و محبت های او نسبت به نوع بشر، آشناتر می سازد.

آری، دقت در غذای جسم، و سپس در غذای روح، هم از نظر محتوا و ساختمان، و هم از نظر طرق اکتساب، می تواند آدمی را در مسیر معرفه الله، تهذیب نفس و خودسازی پیش برد، آری «آدمی باید در غذایش به دقت بنگرد» و چه پر معنی است همین یک جمله کوتاه.

۳۳ فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاخَّةُ

۳۴ يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ

۳۵ وَأُمُّهُ وَأَبِيهِ

۳۶ وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ

۳۷ لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ

۳۸ وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُسْفَرَةٌ

۳۹ ضَاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ

۴۰ وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ

۴۱ تَرَاهُهَا قَتَرَةٌ

۴۲ أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرَةُ الْفَجَرَةُ

ترجمه:

۳۳ - هنگامی که آن صدای مهیب بیاید.

۳۴ - در آن روز انسان از برادر خود می گریزد.

۳۵ - و از مادر و پدرش.

۳۶ - و زن و فرزندانش.

۳۷ - در آن روز هر کدام از آنها وضعی دارد که او را کاملاً به خود مشغول می سازد.

۳۸ - چهره هائی در آن روز گشاده و نورانی است.

۳۹ - خندان و مسرور است.

۴۰ - و صورت هائی در آن روز غبارآلود است.

۴۱ - و دود تاریکی آنها را پوشانده است.

۴۲ - آنان همان کافران فاجرند!

تفسیر:

صیحه رستاخیز

بعد از ذکر قسمت قابل توجهی از مواهب الهی و نعم دنیوی، به بیان معاد و گوشه ای از حوادث رستاخیز و سرنوشت مؤمنان و کافران می پردازد، تا از یکسو اعلام کند: این مواهب و متاع هر چه باشد زودگذر است و نقطه پایانی دارد، و از سوی دیگر، وجود اینها دلیلی است بر قدرت خداوند بر همه چیز و بر مسأله معاد.

می فرماید: «هنگامی که آن صدای مهیب و گوش خراش (صیحه رستاخیز) بیاید کافران و مجرمان در اندوه و ندامت عمیقی فرو می روند» (فَإِذَا جَاءَتِ الصَّائِحَةُ). (۱)

«صائحه» از ماده «صخ» در اصل، به معنی صوت شدیدی است که نزدیک است گوش انسان را کر کند، و یا به راستی گوش را کر می کند، و در اینجا اشاره به «نفخه دوم صور» است، همان صیحه عظیمی که صیحه بیداری و حیات می باشد، و همگان را زنده کرده، به عرصه محشر دعوت می کند.

۱ - در این که: جزای «شرط» در این جمله شرطیه چیست؟ احتمالات متعددی وجود دارد:

نخست این که: محذوف است و از آیات بعد استفاده می شود، و در تقدیر چنین است: «فَإِذَا جَاءَتِ الصَّائِحَةُ فَمَا أَكْثَرُ أَسْفُ الْكَافِرِينَ» (تفسیر مراغی).

و بعضی گفته اند: جمله «لکل امرء منهم یومئذ شأن یغنیه» می باشد (مجمع البیان).

این احتمال نیز داده شده که: جزاء از جمله «یوم یفر المرء» استفاده می شود، و در تقدیر چنین است: «فَإِذَا جَاءَتِ الصَّائِحَةُ یَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ» (روح المعانی).

آری، این صیحه چنان عظیم و تکان دهنده است که انسان را از همه چیز جز خودش، اعمالش و سرنوشتش غافل می کند.

لذا، بلا فاصله بعد از آن می افزاید: «در آن روز که انسان از برادر خود فرار می کند» (يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ).

همان برادری که با جان برابر بود و همه جا به یاد او بود و در فکر او، امروز به کلی از او گریزان می شود.

و همچنین «از مادر و پدرش» (وَأُمُّهُ وَ أَبِيهِ).

«و زن و فرزندانش» (وَصَاحِبَتِهِ وَ بَنِيهِ).

و به این ترتیب، انسان نزدیکترین نزدیکانش را که برادر و پدر و مادر و همسر و فرزند هستند، نه فقط فراموش می نماید، که از آنها فرار می کند، و این نشان می دهد: هول و وحشت محشر آن قدر زیاد است که انسان را از تمام پیوندها و علائقش جدا می کند: مادری که به او عشق می ورزید.

پدیری که سخت مورد احترام او بود.

همسری که شدیداً به او محبت داشت.

و فرزندانی که میوه قلب و نور چشمان او محسوب می شدند.

بعضی گفته اند: منظور فرار از برادران و پدران و مادران و همسر و فرزندانی است که: راه ایمان، تقوا و اطاعت خدا را نیمودند، او از آنها فرار می کند مبادا به سرنوشتشان گرفتار شود.

بعضی نیز گفته اند: این فرار، به خاطر آن است مبدا اینها حقوقی به گردن او داشته باشند و از او مطالبه کنند، و او از ادای آن عاجز باشد.

در میان این سه تفسیر، تفسیر اول مناسب تر به نظر می رسد، گر چه جمع میان آنها نیز بی مانع است.

در این که: چرا نخست از برادر، و بعد مادر، سپس پدر، و بعد همسر، و در آخرین مرحله سخن از فرزندان به میان آمده؟

بعضی معتقدند: به خاطر این است که در تمام اینها از مرحله پائین تر به مرحله بالاتر منتقل می شود، و مقتضای بلاغت همین است که:

نخست بگوید: انسان از برادرش می گریزد، بعد، از مادر و پدر، و بعد، از همسر و فرزندان. ولی، با توجه به این که همه مردم در مورد علاقه و رابطه با این پنج گروه یکسان نیستند، گاه برادر نقش مهم تری در زندگی انسان دارد، بیشتر مورد علاقه او است، گاه همسر، و گاه فرزند، و لذا نمی توان یک قاعده کلی در اینجا به دست داد.

البته، برای اهمیت پیوند انسان با هر یک از این گروه های پنجگانه، مطالب بسیاری می توان گفت، ولی چنان نیست که به طور مطلق بتوان یکی را بر دیگری از تمام جهات - مخصوصاً به شکلی که در آیه آمده است - ترجیح داد، بنابراین، ترتیب فوق روی حساب ترتیب در اهمیت نیست.

در آیه بعد، دلیل این فرار را بیان کرده، می فرماید: «در آن روز هر کدام از آنها وضعی دارد که او را کاملاً به خود مشغول می سازد» (لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ).

تعبیر به: یُغْنِيهِ (او را بی نیاز می سازد) کنایه ظریفی است از این حقیقت که در آن روز آن قدر انسان به خود مشغول است، که به دیگری نمی پردازد و حوادث به قدری شدید و هولناک است، که برای اشغال تمامی فکر و قلب او کافی است.

در حدیثی آمده است: بعضی از خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) از آن حضرت سؤال کردند: آیا در روز قیامت انسان به یاد دوست صمیمیش می افتد؟

در جواب فرمود: ثَلَاثَةُ مَوَاطِنَ لَا يَذْكُرُ (فِيهَا) أَحَدٌ أَحَدًا: عِنْدَ الْمِيزَانِ حَتَّى يَنْظُرَ أَوْ يَنْقُلَ مِيزَانَهُ أَمْ يَخْفُفُ؟

وَعِنْدَ الصِّرَاطِ حَتَّى يَنْظُرَ أَوْ يَجُوزَهُ أَمْ لَا؟

وَعِنْدَ الصُّخْفِ حَتَّى يَنْظُرَ بِيَمِينِهِ يَأْخُذُ الصُّخْفَ أَمْ بِشِمَالِهِ؟ فَهَذِهِ ثَلَاثَةُ مَوَاطِنَ لَا يَذْكُرُ فِيهَا أَحَدٌ حَمِيمَهُ وَلَا حَبِيبَهُ وَلَا قَرِيبَهُ وَلَا صَدِيقَهُ، وَلَا بَيْنَهُ وَلَا وَالِدِيَهُ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى: لِكُلِّ أَمْرٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ:

«سه موقف است که هیچ کس در آنها به یاد هیچ کس نمی افتد:

اول پای میزان سنجش اعمال است تا ببیند آیا میزانش سنگین است یا سبک؟

پس از آن بر صراط است تا ببیند آیا از آن می گذرد یا نه؟

و بعد از آن به هنگامی است که نامه های اعمال را به دست انسان ها می دهند تا ببینند آن را

به دست راستش می دهند یا دست چپ؟

این سه موقف است که در آنها کسی به فکر کسی نیست، نه دوست صمیمی، نه یار مهربان، نه

افراد نزدیک، نه دوستان مخلص، نه فرزندان، و نه پدر و مادر، و این همان است که خداوند

متعال می فرماید: در آن روز هر کسی به قدر

کافی به خود مشغول است». (۱)

سپس، به چگونگی حال مؤمنان و کافران در آن روز پرداخته می گوید: «صورت هائی در آن روز گشاده و نورانی است» (وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ).

«خندان و مسرور است» (ضاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ).

«و صورت هائی در آن روز غبارآلود است» (وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ).

«و دود تاریکی آن را پوشانده» (تَرَهُّقُهَا قَتَرَةٌ).

«آنها همان کافران فاجرند!» (أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرَةُ الْفَجَرَةُ).

«مُسْفِرَةٌ» از ماده «اسفار» چنان که قبلاً هم نیز گفته ایم، به معنی آشکار شدن و درخشیدن است، همانند طلوع سپیده صبح در پایان شب تاریک. «غَبَرَةٌ» (بر وزن غلبه) از «غبار» به معنی باقی مانده خاکی است که از زمین بر خاسته و بر چیزی نشسته.

«قَتَرَةٌ» (بر همان وزن) در اصل از ماده «قتار» (بر وزن غبار) به معنی دودی است که از چوب یا چیزی دیگری برمی خیزد، بعضی از ارباب لغت آن را نیز به معنی غبار تفسیر کرده اند، اما جمع میان این دو تعبیر در آیات فوق نشان می دهد: این دو واژه دارای دو معنی متفاوت است.

«كَفَرَةٌ» و «فَجَرَةٌ» (بر همان وزن) جمع «کافر» و «فاجر» است که اولی اشاره

به افراد فاسد العقیده و دومی اشاره به افراد فاسد العمل است. از این آیات، به خوبی استفاده می شود، در صحنه قیامت آثار عقائد و اعمال سوء انسان ها در چهره هایشان نمایان می گردد. ضمناً، تعبیر به «وَجُوه»، به خاطر این است که: رنگ صورت بیش از هر چیزی می تواند بیانگر حالات درونی باشد، هم ناراحتی های فکر و روحی و هم ناراحتی های جسمانی. به هر حال، گروهی در آنجا خندان و مسرورند، چهره هایشان گشاده و نورانی است، روشنائی ایمان و پاکی عمل در صورت آنها موج می زند، «و رنگ رخساره آنها خبر از سرّ درون می دهد».

بر عکس، گروهی که تاریکی کفر و زشتی اعمالشان در چهره هایشان نمایان است، گوئی گرد و غبار سیاهی بر صورتشان نشسته، و هاله ای از دود آن را در خود فرو برده، آثار غم، اندوه و رنج و درد از صورت هایشان می بارد، و اصولاً همان گونه که در آیه ۴۱ سوره «رحمان» آمده: يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ: «گناهکاران با سیمایشان شناخته می شوند» در آن روز رنگ چهره ها برای شناخت انسان ها کافی است.

نکته:

راه خودسازی

تعبیراتی که در آیات کوتاه و پر طنین این سوره آمده، برنامه جامعی برای خودسازی است: ۱ - از یکسو، به انسان دستور می دهد: برای درهم شکستن کبر و غرور به آغاز آفرینش خود باز گردد، و ببیند چگونه از نطفه بی ارزشی آفریده شده؟ و

می دانیم یکی از بزرگترین موانع راه خودسازی همین کبر و غرور است.

۲ - از سوی دیگر، هدایت های الهی را به عنوان بهترین زاد و توشه این راه معرفی می کند، اعم از هدایت هائی که از طریق وحی و رهنمودهای انبیاء و اولیاء سرچشمه می گیرد، و هدایت هائی که از طریق عقل و بررسی قوانین و نظامات عالم تکوین حاصل می شود.

۳ - سپس، به انسان دستور می دهد: به غذای جسمانی خوب بنگرد، چشمانش را بگشاید و ببیند این خالق رحیم و مهربان چگونه انواع مواد غذایی دانه ها و میوه ها را از این خاک تیره برای او آفریده، و در برابر ربوبیتش سر تعظیم فرود آورد، نه تنها به ساختمان تکوینی این مواد غذایی بنگرد، بلکه چگونگی تحصیل آن را نیز مورد توجه قرار دهد؛ چرا که غذای پاک و حلال یکی از پایه های مهم خودسازی است.

۴ - به طریق اولی، باید به غذای روحش بنگرد که از کدامین سرچشمه تراوش کرده، سر چشم های پاک یا آلوده؟ چرا که تعلیمات ناسالم و تبلیغات گمراه کننده، همچون غذای مسمومی است که حیات معنوی انسان را به خطر می افکند.

عجب این که: بعضی از مردم در مورد غذای جسم بسیار سختگیر و موشکافند، ولی در غذای روحشان بی اعتنا، هر کتاب فاسد و مفسدی را می خوانند، به هر گونه تعلیمات گمراه کننده گوش فرامی دهند، و برای غذای روحشان هیچ قید و شرطی قائل نیستند.

در حدیثی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: مَا لِي أَرَى النَّاسَ إِذَا قَرَّبَ إِلَيْهِمُ الطَّعَامُ لَيْلًا تَكَلَّفُوا إِنَارَةَ الْمَصَابِيحِ، لِيُبْصِرُوا مَا يُدْخِلُونَ بُطُونَهُمْ، وَ لَا يَهْتَمُّونَ بِغَدَاءِ النَّفْسِ، بَأَنْ يُبَيِّنُوا مَصَابِيحَ أَلْبَابِهِمْ بِالْعِلْمِ، لِيَسْلَمُوا مِنْ لَوَاحِقِ

الْجَهَالَةُ وَالذُّنُوبُ، فِي إِعْتِقَادَاتِهِمْ وَأَعْمَالِهِمْ:

«برای چیست که می بینم مردم هنگامی که در شب طعامی نزدشان حاضر کنند، حتماً چراغ می افروزند تا ببینند چه غذایی در شکم خود وارد می سازند؟ ولی به غذای روحشان اهمیت نمی دهند، و چراغ عقل را به وسیله علم روشن نمی سازند، تا از عوارض جهالت و گناهان در اعتقادات و اعمال سالم بمانند.» (۱)

نظیر همین معنی را فرزندش امام مجتبی (علیه السلام) فرموده: عَجِبْتُ لِمَنْ يَتَفَكَّرُ فِي مَأْكُولِهِ، كَيْفَ لَا يَتَفَكَّرُ فِي مَعْقُولِهِ، فَيُجَنَّبُ بَطْنَهُ مَا يُؤْذِيهِ، وَ يُودِعُ صَدْرَهُ مَا يُرْدِيهِ:

«عجب دارم از آنها که به غذای جسم خود می اندیشند، اما در غذای روح دقت نمی کنند، خوراک زیانبار را از شکم خود دور می دارند، اما قلب را با مطالب مهلک آکنده می کنند.» (۲)

۵ - بعد از آن به خاطر بیاورد که صبحه گوش خراش محشر همه را از خواب مرگ بیدار می کند، و انسان را در برابر اعمالش قرار می دهد و آن چنان اوضاع محشر هولناک است که: انسان عزیزترین عزیزانش را فراموش می کند، باید ببیندیشد آیا امروز، کاری می کند که در آن روز چهره ای خندان و مسرور و نورانی داشته باشد، یا چهره ای زشت و عبوس و تاریک؟ و از هم اکنون خود را برای آن روز آماده کند.

۱ - «سفینه البحار»، جلد ۲، صفحه ۸۴، ماده «طعم».

۲ - «سفینه البحار»، جلد ۲، صفحه ۸۴، ماده «طعم» - «بحار الانوار»، جلد ۱، صفحه ۲۶۸.

خداوند! به ما توفیق خودسازی مرحمت کن!
 پروردگارا! ما را از غذای جان پرور روحی محروم مفرما!
 بار الها! پیش از صبحه محشر، ما را از خواب گران بیدار نما!

آمِنْ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

پایان سوره عبس (۱)

سوره تکویر

این سوره، در «مکه» نازل شده و دارای ۲۹ آیه است

تاریخ شروع

۱۲ / ربیع الثانی / ۱۴۰۷

محتوای سوره تکویر

این سوره از سوره های «مکی» است، و قرائن مختلفی بر این معنی گواهی می دهد، از جمله این که: حاکی از این است که دشمنان لجوج به پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) نسبت جنون می دادند، و این معنی معمولاً در «مکه»، و بیشتر در آغاز دعوت پیامبر (صلی الله علیه وآله) بود که، دشمنان سعی داشتند سخنانش را جدی نگیرند و با بی اعتنائی از آن بگذرند.

به هر حال، این سوره عمدتاً بر دو محور دور می زند:

محور اول، آیات آغاز این سوره است که بیانگر نشانه هائی از قیامت و دگرگونی های عظیم در پایان این جهان، و آغاز رستاخیز است.

در محور دوم، سخن از عظمت قرآن، آورنده آن و تأثیرش در نفوس انسانی می گوید، و این قسمت با سوگندهای بیدار کننده و پرمحتوایی همراه است.

فضیلت تلاوت این سوره

احادیث متعددی در اهمیت این سوره و تلاوت آن نقل شده است: از جمله در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: مَنْ قَرَأَ سُورَةَ إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ أَعَادَهُ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ يَفْضَحَهُ حِينَ تُنْشَرُ صَحِيفَتُهُ: «کسی که سوره اذا الشمس کورت را بخواند، خداوند او را از رسوائی در آن هنگام که نامه های عمل گشوده می شود حفظ می کند».(۱)

در حدیث دیگری از همان حضرت نقل شده که فرمود: مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَنْظُرَ

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۴۱.

إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلْيُفَرِّغْ إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ: «کسی که دوست دارد روز قیامت به من نظر کند، سوره اذا الشمس کورت را بخواند».(۱)

این حدیث به شکل دیگری نیز نقل شده: مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ (كَأَنَّهُ رَأَى عَيْنٍ) فَلْيُفَرِّغْ إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ وَ «إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ» وَ «إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ»: «کسی که دوست دارد قیامت را بنگرد (گوئی با چشم می بیند!) سوره اذا الشمس کورت و سوره اذا السماء انفطرت و سوره اذا السماء انشقت را بخواند» (زیرا در این سوره ها نشانه های قیامت آن چنان بیان شده که تلاوت کننده را گوئی در مقابل صحنه قیامت قرار می دهد).(۲)

در حدیث سوم می خوانیم: به پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) گفتند: چرا این قدر زود آثار پیری در شما نمایان گشته؟ فرمود: شَيْبَتِي هُوَ وَالْوَقْعَةُ وَالْمُرْسَلَاتُ وَ عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ وَ إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ: «سوره هود، و واقعه، و مرسلات، و عم، و اذا الشمس کورت، مرا پیر کرد» (زیرا آن چنان حوادث هولناک قیامت در اینها ترسیم شده است، که هر انسان بیداری را گرفتار پیری زود رس می کند).(۳)

در حدیثی نیز از امام صادق (علیه السلام) آمده است: «هر کس سوره عَبَسَ وَ تَوَلَّى وَ إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ، را بخواند، در زیر بال و پر لطف پروردگار در جنت جاودان، و در سایه لطف و کرامت الهی در باغ های بهشت خواهد بود، و این برای خداوند چیز مهمی نیست اگر اراده کند».(۴)

تعبیراتی که در روایات بالا آمده، به خوبی نشان می دهد: منظور تلاوتی است که سرچشمه آگاهی و ایمان و عمل باشد.

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۴۱.

۲ - تفسیر «قرطبی»، جلد ۱۰، صفحه ۷۰۱۷، معنی این حدیث در مورد حدیث سابق نیز محتمل است - «بحار الانوار»، جلد ۸۹، صفحه ۳۲۰.

۳ - تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۵۱۳.

۴ - «ثواب الاعمال» طبق نقل «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۵۱۲.

- ۱ إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ
- ۲ وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ
- ۳ وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ
- ۴ وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ
- ۵ وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ
- ۶ وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ
- ۷ وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ
- ۸ وَإِذَا الْمَوْؤُدَةُ سُئِلَتْ
- ۹ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

- ۱ - آن هنگام که خورشید در هم پیچیده شود.
- ۲ - و ستارگان بی فروغ شوند.
- ۳ - و کوه ها به حرکت در آیند.
- ۴ - و آن هنگام که باارزش ترین اموال به دست فراموشی سپرده شود.
- ۵ - و در آن هنگام که وحوش جمع شوند.

- ۶- و در آن هنگام که دریاها بر افروخته شوند.
- ۷- و در آن هنگام که هر کس با همسان خود قرین گردد.
- ۸- و در آن هنگام که از دختران زنده به گور شده سؤال شود:
- ۹- به کدامین گناه کشته شدند؟!

تفسیر:

آن روز که طومار کائنات پیچیده شود

در آغاز این سوره، چنان که گفتیم: به اشارات کوتاه، هیجان انگیز و تکان دهنده ای از حوادث هولناک پایان این جهان، و آغاز رستاخیز بر خورد می کنیم که انسان را در عوالم عجیبی سیر می دهد، و مجموعاً هشت نشانه از این نشانه ها را بازگو می کند.

نخست می فرماید: «در آن هنگام که طومار خورشید درهم پیچیده شود» (إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ). «کُوِّرَتْ» از ماده «تکویر» در اصل، به معنی پیچیدن و جمع و جور کردن چیزی است (همچون پیچیدن عمامه بر سر)، این مطلبی است که از کتب مختلف لغت و تفسیر استفاده می شود، و گاه آن را به «افکندن» یا «تاریک شدن» چیزی گرفته اند، و به نظر می رسد این دو معنی نیز به همان ریشه اول بازگشت می کند.

به هر حال، منظور در اینجا پیچیده شدن نور خورشید، تاریک شدن و جمع شدن حجم آن است.

می دانیم: خورشید در حال حاضر کره ای است فوق العاده داغ و سوزان، به اندازه ای که تمام مواد آن به صورت گاز فشرده ای در آمده و در گرداگردش شعله های سوزانی زبانه می کشد، که صدها هزار کیلومتر ارتفاع آنها است! و اگر

کره زمین در وسط یکی از این شعله های عظیم گرفتار شود، در دم خاکستر و تبدیل به مستی گاز می شود!

ولی، در پایان این جهان و در آستانه قیامت این حرارت فرو می نشیند، و آن شعله ها جمع می شود، روشنائی آن به خاموشی می گراید، و از حجم آن کاسته می شود، و این است معنی «تکویر».

لذا، در «لسان العرب» آمده است: كُوِّرَتِ الشَّمْسُ: جُمِعَ ضَوْؤُهَا وَلُفَّ كَمَا تُلَفُّ الْعِمَامَةُ: «معنی تکویر خورشید این است که نور آن جمع و پیچیده می شود، همان گونه که عمامه را می پیچند».

این، حقیقتی است که در علم و دانش امروز نیز منعکس است، و ثابت شده خورشید تدریجاً رو به تاریکی و خاموشی می رود.

آنگاه، می افزاید: «و در آن هنگام که ستارگان بی فروغ گشته و افول کنند» (وَ إِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ).

«انْكَدَرَتْ» از ماده «انْكَدَر» به معنی «سقوط کردن و پراکنده شدن» است، و از ریشه «كدورت» به معنی «تیرگی و تاریکی» است، و جمع میان هر دو معنی در آیه مورد بحث امکان پذیر است؛ چرا که در آستانه قیامت، ستارگان هم فروغ و روشنائی خود را از دست می دهند، و هم پراکنده می شوند و سقوط می کنند و نظام جهان بالا درهم می ریزد، همان گونه که در آیه ۲ سوره «انفطار» آمده: وَ إِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ: «هنگامی که ستارگان فرو ریزند و پراکنده شوند» و همان گونه که در آیه ۸ سوره «مرسلات» آمده: فَإِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ: «و هنگامی که ستارگان محو و تاریک شوند».

در سومین نشانه رستاخیز می فرماید: «و در آن هنگام که کوه ها به حرکت در آیند» (وَ إِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ).

همان گونه که قبلاً نیز اشاره کرده ایم، از آیات مختلف قرآن استفاده می شود: در آستانه قیامت، کوه ها مراحل مختلفی را طی می کنند، نخست به حرکت در می آیند، و در آخرین مرحله به غبار پراکنده ای تبدیل می شوند. (۱)

و در چهارمین نشانه می افزاید: «و در آن هنگام که باارزش ترین اموال به دست فراموشی سپرده شود» (وَ إِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ).

«عِشَار» جمع «عشراء» در اصل به معنی شتر ماده بار داری است که ده ماه بر حمل او گذشته، و در آستانه آوردن بچه است، یعنی چیزی نمی گذرد که شتر دیگری از او متولد می شود، و شیر فراوان در پستان او ظاهر می گردد.

در آن روز که این آیات نازل گشت، چنین شتری باارزش ترین اموال عرب محسوب می شد.

«عُطِّلَتْ» از ماده «تعطیل» به معنی رها کردن بدون سرپرست و چوپان است.

منظور این است: شدت هول و وحشت آن روز به قدری است که هر انسانی نفیس ترین اموال خویش را فراموش می کند.

مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» نقل می کند: بعضی «عِشَار» را به معنی «ابرها» گرفته اند، و «عُطِّلَتْ» به معنی تعطیل شدن باران آنها است، یعنی در آن روز، ابرها در آسمان ظاهر می شود، اما نمی بارد (ممکن است این ابرها ناشی از گازهای مختلف یا ابرهای اتمی و یا توده های گرد و غبار حاصل از متلاشی

۱ - شرح بیشتر در این باره را در همین جلد، صفحه ۳۴ در تفسیر آیه ۲۰ سوره «نبأ» مطالعه فرمائید.

شدن کوه ها در آستانه قیامت باشد، که ابرهائی است بدون باران). ولی، «طبرسی» می افزاید: «بعضی گفته اند تفسیر عشار به ابرها چیزی است که در لغت عرب شناخته نشده».

اما، با توجه به مطلبی که «طریحی» در «مجمع البحرین» آورده که «عشار» در اصل، به معنی شتران باردار است، و سپس به هر بارداری گفته شده، ممکن است اطلاق آن بر «ابرها» نیز به خاطر آن باشد که آنها نیز غالباً باردارند، هر چند ابرهائی که در آستانه قیامت در صفحه آسمان ظاهر می شود باردار نیست (دقت کنید).

بعضی نیز، «عشار» را به معنی خانه ها یا زمین های زراعتی تفسیر کرده اند که در آستانه قیامت تعطیل می گردد، و از ساکنان و زراعت خالی می شود. ولی، تفسیر اول از همه معروف تر است.

در آیه بعد، با اشاره به پنجمین نشانه می افزاید: «و در آن هنگام که حیوانات وحشی جمع می شوند» (وَ إِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ).

همان حیواناتی که در حال عادی از هم دور بودند، و از یکدیگر می ترسیدند و فرار می کردند، ولی شدت وحشت حوادث هولناک آستانه قیامت آن چنان است که اینها را گرد هم جمع می کند، و همه چیز را فراموش می کند، گوئی می خواهند با این اجتماعشان از شدت ترس و وحشت خود بکاهند.

و به تعبیر دیگر: وقتی آن صحنه های هولناک، خصائص ویژه حیوانات وحشی را از آنها می گیرد، با انسان ها چه می کند؟!

اما، بسیاری از مفسران معتقدند: آیه فوق اشاره به «حشر حیوانات وحشی» در دادگاه قیامت است، که آنها نیز در عالم خود و در حدود آگاهی خویش

مسئولیت هائی دارند، و اگر ظلم و ستمی به یکدیگر کرده باشند در آنجا از آنها قصاص می شود، و این آیه را شبیه آیه ۳۸ سوره «انعام» می دانند که می گوید: وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَلُكُمْ مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ:

«هیچ جنبنده ای در زمین و هیچ پرنده ای که با دو بال خود پرواز می کند وجود ندارد، مگر این که امت هائی همانند شما هستند، ما چیزی را در این کتاب فروگذار نکردیم، سپس همگی به سوی پروردگارشان جمع و محشور می شوند».

در زمینه حشر و حساب حیوانات بحث مشروحی در ذیل همان آیه در سوره «انعام» (۱) داشتیم، ولی آنچه در اینجا می توان گفت این است که: با توجه به این که آیات مورد بحث از نشانه های هولناک پایان دنیا و آغاز آخرت بحث می کند، تفسیر اول مناسب تر است.

آنگاه در ششمین نشانه می فرماید: «و در آن هنگام که دریاها بر افروخته شود!» (وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ).

«سُجِّرَتْ» از ماده «تسجیر» در اصل، به معنی بر افروختن و به هیجان آوردن آتش است. و اگر این تعبیر قرآن، در گذشته برای مفسران عجیب بود، امروز برای ما جای تعجب نیست؛ زیرا می دانیم آب از دو ماده «اکسیژن» و «هیدروژن» ترکیب یافته که هر دو سخت قابل اشتعال است، بعید نیست که در آستانه قیامت آب دریاها چنان تحت فشار قرار گیرد که تجزیه شوند و تبدیل به یکپارچه آتش

گردند.

بعضی، این واژه را به معنی «پر شدن» تفسیر کرده اند، همان گونه که به تنور پر از آتش «مسجّر» گفته می شود، ممکن است زلزله های آستانه قیامت و متلاشی شدن کوه ها سبب پر شدن دریاها گردد، و یا سنگ های آسمانی در آنها فرو ریزد و پر شود و آب های متلاطم آن بر صفحه خشکی ها جاری گردد، و همه چیز را غرق کند.

از آن پس، در هفتمین نشانه می افزاید: «و در آن هنگام که هر کس با همسان خود قرین گردد» (وَ إِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ).

صالحان، با صالحان، و بدکاران با بدکاران، اصحاب الیمین با اصحاب الیمین، و اصحاب الشمال با اصحاب الشمال، بر خلاف این دنیا که همه با هم آمیخته اند، گاه، مؤمن همسایه مشرک است، و گاه همسر صالح، ناصالح، ولی در قیامت که یوم الفصل و روز جدائی ها است، این صفوف کاملاً از هم جدا می شوند.

در تفسیر این آیه، احتمالات دیگری نیز ذکر شده است از جمله این که:

ارواح به بدن ها باز می گردند، یا نفوس بهشتی با حوریان تزویج و نفوس جهنمی با شیاطین قرین می شوند، یا این که: هر انسانی با دوست و رفیقش قرین می گردد، بعد از آن که مرگ میان آنها جدائی افکند، و یا هر انسانی با اعمالش قرین می شود.

ولی، تفسیر اول، از همه مناسب تر به نظر می رسد، و آیات ۷ تا ۱۱ سوره «واقعہ» گواه آن است: وَ كُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً * فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ * مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ * وَ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ * مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ * وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ *

أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ:

«در آن روز شما به سه گروه تقسیم خواهید شد * نخست اصحاب میمنه هستند چه اصحاب میمنه ای؟ * گروه دیگر اصحاب شمال و گروه شومند، و چه گروه شومی؟ * و سومین گروه، پیشگامان پیشگامند * و آنها مقربانند».

در حقیقت، این آیه بعد از ذکر شش تحول عظیم که از مقدمات رستاخیز است، به نخستین طلعه آن روز بزرگ، یعنی روزی که هر کس با قرین خود همراه می گردد اشاره می کند.

سپس، به سراغ هشتمین نشانه از حوادث رستاخیز رفته می فرماید: «و در آن هنگام که از دختران زنده به گور شده سؤال می شود» (وَ إِذَا الْمَوْؤُودَةُ سُئِلَتْ).

«به کدامین گناه کشته شدند؟! (بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ؟).

«مَوْؤُودَةُ» از ماده «وَأَد» (بر وزن وعد) به معنی دختری است که زنده در زیر خاک دفن شده. بعضی گفته اند، ریشه آن، به معنی ثقل و سنگینی است، و چون این دختران را در گور دفن می کنند و خاک به روی آنها می ریزند، این تعبیر درباره آنها به کار رفته است. در بعضی از روایات در تفسیر این آیه توسعه داده شده، تا آنجا که شامل هر گونه قطع رحم، و یا قطع مودت اهل بیت (علیهم السلام) می شود.

در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم: هنگامی که از تفسیر این آیه سؤال شد فرمود: مَنْ قُتِلَ فِي مَوَدَّتِنَا: «منظور کسانی است که در طریق محبت و دوستی ما

کشته می شوند» (۱).

در حدیث دیگری آمده است: شاهد این سخن آیه قریبی است: قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى: «بگو: من هیچ پاداشی در برابر دعوت نبوت از شما نمی طلبم جز محبت اهل بیت» (۲).

البته، ظاهر آیه همان تفسیر اول است، ولی ملاک و مفهوم آن قابل چنین توسعه ای می باشد.

نکته ها:

۱ - زنده به گور کردن دختران

از دردناک ترین و وحشیانه ترین پدیده های عصر جاهلیت عرب، پدیده «وَاد» است که در قرآن مجید مکرر به آن اشاره شده.

گرچه، بعضی معتقدند: این جنایت در همه قبائل عرب عمومیت نداشته، و تنها در قبیله «کنده» (یا بعضی از قبائل دیگر) بوده است، ولی مسلماً مسأله نادری نیز محسوب نمی شده، و گرنه قرآن با این تأکید و به طور مکرر، روی آن صحبت نمی کرد.

به علاوه، این کار، به قدری وحشتناک است که حتی موارد نادر آن، قابل دقت و بررسی است. مفسران گفته اند: در جاهلیت عرب، هنگامی که وقت وضع حمل زن فرا می رسید، همسرش حفره ای در زمین حفر می کرد و بالای آن می نشست، اگر نوزاد دختر بود، آن را در میان حفره پرتاب می کرد، و اگر پسر بود، آن را نگاه می داشت، لذا، یکی از شعرای آنها در همین زمینه با لحن افتخار آمیزی می گوید:

۱ و ۲ - تفسیر «برهان»، جلد ۴، صفحه ۴۳۲، احادیث ۷ و ۱۱.

سَمِيئُهَا إِذَا وُلِدَتْ تَمُوتُ الْقَبْرُ صِهْرٌ ضَامِنٌ ذَمِيْتُ

«نام آن نوزاد دختر را به هنگام تولد تموت (یعنی می میرد در مقابل یحیی که مفهومش این است: زنده می ماند) گذاشتم! * و قبر، داماد من است که او را در بر گرفته و خاموش ساخته است!». (۱)

عامل پیدایش این جنایت، امور مختلفی بوده است از جمله:

عدم ارزش زن، به عنوان یک انسان در جامعه جاهلی.

مسئله فقر شدید که بر آن جامعه حاکم بوده، مخصوصاً با توجه به این که دختران همانند پسران قادر بر تولید اقتصادی نبودند، و در غارتگری ها شرکت نداشتند.

همچنین، این فکر که در جنگ های فراوان قبیله ای آن روز، ممکن بود دختران به اسارت در آیند، و به اصطلاح نوامیس آنها به دست بیگانگان بیفتد و از این راه لکه ننگی بر دامنشان بنشیند، در این کار بی اثر نبود.

این عوامل چندگانه، دست به دست هم داد، و پدیده وحشتناک «وَأَد» و زنده به گور کردن دختران را به وجود آورده بود.

با نهایت تأسف، این مسئله به اشکال دیگری در جاهلیت قرون اخیر نیز خودنمایی می کند، در شکل آزادی سقط جنین که به صورت قانونی در بسیاری از کشورهای به اصطلاح متمدن رواج یافته، اگر عرب جاهلی بعد از تولد، نوزادان را می کشت، انسان های متمدن عصر ما آن را در شکم مادر می کشند!

شرح بیشتری در این زمینه در جلد ۱۱، صفحات ۲۷۰ تا ۲۷۴ (ذیل آیه ۵۹ سوره نحل) نوشته ایم.

۲ - قابل توجه این که: قرآن مجید به قدری این مسأله را زشت و منفور شمرده، و با آن برخورد قاطع کرده است که: حتی رسیدگی به این موضوع را مقدم بر مسأله نشر نامه های اعمال در قیامت و دادخواهی در مسائل دیگر می شمرد، و این نهایت اهتمام اسلام را به خون انسان ها و مخصوصاً انسان های بی گناه، همچنین ارزش جنس زن را از دیدگاه اسلام نشان می دهد.

* * *

۳ - نکته دیگری که توجه به آن در اینجا لازم است این که: قرآن نمی گوید از قاتلین سؤال می کنند، بلکه می گوید از این کودکان معصوم سؤال می شود که گناهشان چه بوده است که چنین بیرحمانه کشته شدند؟ گوئی قاتلین ارزش بازپرسی را هم ندارند، به علاوه شهادت و گواهی این مقتولین به تنهایی کافی است.

* * *

- ۱۰ وَ إِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ
 ۱۱ وَ إِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ
 ۱۲ وَ إِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ
 ۱۳ وَ إِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ
 ۱۴ عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا أُخْضِرَتْ

ترجمه:

- ۱۰ - و آن هنگام که نامه های اعمال گشوده شود.
 ۱۱ - و آن هنگام که پرده از روی آسمان بر گرفته شود.
 ۱۲ - و آن هنگام که دوزخ شعلهور گردد.
 ۱۳ - و آن هنگام که بهشت نزدیک شود.
 ۱۴ - هر کس می داند چه چیزی را آماده کرده است!

تفسیر:

آن روز معلوم شود که در چه کاریم همه؟
 به دنبال بحثی که در آیات گذشته در مورد مرحله اول رستاخیز، یعنی مرحله ویرانی این جهان آمده بود، در آیات مورد بحث، به مرحله دوم آن، یعنی بروز و ظهور عالم دیگر و حسابرسی اعمال، اشاره می کند.

نخست می فرماید: «و در آن هنگام که نامه های اعمال گشوده شود» (وَ إِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ).

«صُحُف» جمع «صحیفه» در اصل، به معنی چیز گسترده است، مانند صفحه صورت، و سپس به الواح و کاغذهائی که روی آن مطالبی را می نویسند اطلاق شده است. گشوده شدن نامه های اعمال در قیامت، هم، در برابر چشم صاحبان آنها است، تا بخوانند و خودشان به حساب خود برسند، همان گونه که در سوره «اسراء»، آیه ۱۴ آمده است: «إِقرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا». و هم، در برابر چشم دیگران، که خود تشویقی است برای نیکوکاران و مجازات و رنجی است برای بدکاران.

* * *

پس از آن، می افزاید: «و در آن زمان که پرده از روی آسمان بر گرفته شود» (وَ إِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ).

«كُشِطَتْ» از ماده «كشط» (بر وزن كشف) در اصل چنان که «راغب» در «مفردات» می گوید: به معنی «کندن پوست حیوان» است، و بنا به گفته «ابن منظور» در «لسان العرب» به معنی بر داشتن پرده از روی چیزی نیز آمده است، و لذا هنگامی که ابرها پاره شوند و متفرق گردند این تعبیر به کار می رود.

و منظور از آن در آیه مورد بحث، این است: پرده هائی که در این دنیا بر جهان ماده و عالم بالا افکنده شده، و مانع از آن است که مردم فرشتگان یا بهشت و دوزخ - که درون این جهان است - را ببینند، کنار می رود، و انسان ها حقایق عالم هستی را می بینند، و همان طور که در آیات بعد می آید، دوزخ شعلهور، و بهشت به انسان ها نزدیک می گردد. آری، روز قیامت «یَوْمُ الْبُرُوز» است، حقایق اشیاء در آن روز ظاهر و آشکار می گردد، و پرده از آسمان برداشته می شود.

مطابق این تفسیر، آیه فوق ناظر به حوادث مرحله دوم رستاخیز، یعنی مرحله باز گشت انسان ها به زندگی و حیات نوین است، آیات قبل و بعد نیز ناظر به همین معنی است، و این که بسیاری از مفسران آن را به معنی درهم پیچیده شدن آسمان ها، و ناظر به حوادث مرحله اول رستاخیز یعنی فتنای جهان دانسته اند، بسیار بعید به نظر می رسد؛ زیرا نه موافق معنی ریشه ای «كُشِطَتْ» می باشد که به معنی پوست کردن و پرده بر گرفتن است، و نه با نظم آیات قبل و بعد سازگار است.

* * *

لذا، در آیه بعد می فرماید: «و در آن هنگام که دوزخ فروزان و شعله‌ور گردد» (وَ إِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ).

مطابق آیه: «وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ: «دوزخ به کافران احاطه دارد» (۱) جهنم هم امروز موجود است، ولی پرده ها و حجابهای عالم دنیا مانع از مشاهده آن است، همان گونه که مطابق بسیاری از آیات قرآن، بهشت نیز هم اکنون آماده برای پرهیزکاران است. (۲)

* * *

و نیز به همین دلیل، در آیه بعد می فرماید: «و در آن زمان که بهشت به پرهیزگاران نزدیک شود» (وَ إِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ).

همین معنی در آیه ۹۰ سوره «شعراء» نیز آمده است، با این تفاوت که در اینجا تصریح به نام «متقین» نشده و در آنجا تصریح شده است.

«أُزْلِفَتْ» از ماده «زلف» (بر وزن حرف) و «زُلفی» (بر وزن کبری) به معنی قرب و نزدیکی است، ممکن است منظور نزدیکی مکانی باشد، یا زمانی، یا از

۱ - توبه، آیه ۴۹.

۲ - آل عمران، آیه ۱۳۳ - حدید، آیه ۲۱.

نظر اسباب و مقدمات، و یا همه اینها، یعنی بهشت هم از نظر مکان به مؤمنان نزدیک می شود، هم از نظر زمان ورود و هم اسباب و وسائلش در آنجا سهل و آسان است. قابل توجه این که: نمی گوید: نیکوکاران به بهشت نزدیک می شوند، بلکه می گوید: بهشت را به آنها نزدیک می سازند، و این محترمانه ترین تعبیری است که در این زمینه ممکن است. همان گونه که گفتیم: بهشت و جهنم هم اکنون وجود دارند، اما در آن روز بهشت نزدیک تر و دوزخ از هر زمان شعله‌ورتر می گردد.

و بالاخره، در آخرین آیه مورد بحث، که در حقیقت مکمل تمام آیات گذشته و جزایی برای جمله های شرطیه است که در دوازده آیه قبل آمده می فرماید: «در آن موقع هر کس می داند چه چیزی را حاضر کرده است!» (عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا أُخْضَرَتْ؟). و این تعبیر، به خوبی نشان می دهد: همه اعمال انسان ها در آنجا حاضر می شود، و علم و آگاهی آدمی نسبت به آنها علمی توأم با شهود و مشاهده خواهد بود. این حقیقت، در آیات متعدد دیگری از قرآن نیز آمده است: در آیه ۴۹ سوره «کهف» می خوانیم: «وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا» و در آخرین آیات سوره «زلزال» آمده است: فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ: «هر کس به اندازه ذره ای کار نیک کرده باشد آن را می بیند * و هر کس به اندازه ذره ای کار بد کرده باشد آن را می بیند». این آیه نیز، بیانگر تجسم اعمال است و این که اعمال انسان ها که ظاهراً در

این جهان نابود می شود، هرگز نابود نشده، و در آن روز به صورت های مناسبی مجسم می گردد و در عرصه محشر حاضر می شود.

نکته ها:

۱ - نظم آیات

در آیات مورد بحث، و آیات گذشته، به دوازده حادثه در رابطه با مسأله رستاخیز اشاره شده، که شش حادثه نخست مربوط به مرحله اول، یعنی فنای این جهان است، و شش حادثه دوم مربوط به مرحله دوم، یعنی زندگانی مجدد و حیات پس از مرگ است.

در قسمت اول، سخن از تاریکی خورشید، بی فروغی ستارگان، تزلزل و حرکت کوه ها، آتش گرفتن دریاها، فراموش شدن اموال و ثروت ها، و متوحش شدن حیوانات است.

و در مرحله دوم، سخن از محشور شدن انسان ها در صفوف جداگانه، سؤال از دختران بی گناهی که زنده به گور شدند، گشوده شدن نامه اعمال، کنار رفتن حجاب ها از صفحه آسمان، بر افروخته شدن آتش دوزخ، نزدیک شدن بهشت، و بالاخره آگاهی کامل انسان از اعمال خویش است.

این آیات، در عین کوتاهی به قدری پر معنی، پر طنین و بیدارگر است که هر انسانی را تکان می دهد، و در عالمی از اندیشه و فکر فرو می برد، به گونه ای که سرانجام این جهان، و چگونگی رستاخیز را در عباراتی کوتاه در برابر چشمان خود مجسم می بیند، و چه زیبا و رسا است آیات قرآن و تعبیراتش، و چه پر معنی و الهام بخش است اشارات و نکاتش!!

۲- آیا «منظومه شمسی» و ستارگان خاموش می شوند؟

قبل از هر چه، باید بدانیم: خورشید، این کانون حیات بخش منظومه ما، گر چه نسبت به ستارگان آسمان ستاره متوسطی است، ولی در حد ذات خود و نسبت به کره زمین فوق العاده عظیم است، طبق بررسی دانشمندان حجم آن یک میلیون و سیصد هزار مرتبه از زمین بزرگ تر است! متنها چون فاصله ای در حدود یکصد و پنجاه میلیون کیلومتر با ما دارد، به اندازه فعلی دیده می شود.

برای تجسم عظمت و وسعت خورشید، همین اندازه کافی است که: اگر کره ماه و زمین را با همین فاصله ای که الآن بین آنها وجود دارد به داخل خورشید منتقل کنیم، ماه به آسانی می تواند دور زمین بگردد، بی آن که از سطح خورشید خارج شود! حرارت سطح خورشید را بالغ بر شش هزار درجه سانتیگراد! و حرارت عمق آن را بالغ بر چند میلیون درجه می دانند!!!

هر گاه بخواهیم وزن خورشید را بر حسب تن بیان کنیم، باید عدد «۲» را بنویسیم و بیست و هفت صفر، پهلوی آن بگذاریم (یعنی دو میلیارد میلیارد تن)! از سطح خورشید، شعله هائی زبانه می کشد که ارتفاع آن گاه بالغ بر یکصد و شصت هزار کیلومتر است، و کره زمین به آسانی در وسط آن گم می شود؛ چرا که قطر کره زمین بیش از دوازده هزار کیلومتر نیست.

و اما، منبع انرژی حرارتی و نورانی خورشید بر خلاف آنچه بعضی تصور می کنند، ناشی از سوختن نیست؛ چرا که به گفته «جورج گاموف» در کتاب «پیدایش و مرگ خورشید»، اگر جرم خورشید از زغال سنگ خالص ساخته شده بود و در زمان نخستین فرعون مصر آن را آتش زده بودند، باید تا امروز

تمام آن سوخته و چیزی جز خاکستر بر جای نمانده باشد، هر نوع ماده سوختنی دیگری به جای زغال سنگ فرض کنیم، همین اشکال را دارد.

حقیقت این است که: مفهوم سوختن در مورد خورشید صادق نیست، آنچه صدق می کند انرژی حاصل از تجزیه های اتمی است، و می دانیم این انرژی فوق العاده عظیم است. بنابراین، اتمهای خورشید دائماً در حال تجزیه و تشعشع و تبدیل به انرژی است، که طبق محاسبه دانشمندان هر ثانیه ای که بر او می گذرد چهار میلیون تن از آن کاسته می شود! اما حجم خورشید به قدری عظیم است که با گذشت هزاران سال، خم به ابرو نمی آورد، و کمترین تغییری ظاهراً در وضع آن حاصل نمی شود.

ولی، باید دانست همین امر در دراز مدت به فنا و نابودی خورشید کمک می کند، و سرانجام این جرم عظیم لاغر و لاغرتر و کم فروغ و عاقبت بی نور می شود، این امر درباره سایر ستارگان نیز صادق است. (۱)

بر این اساس، آنچه در آیات فوق پیرامون تاریک شدن خورشید و متلاشی شدن ستارگان آمده است، حقیقتی است که با علم امروز کاملاً هماهنگ می باشد، و قرآن زمانی این حقایق را بیان کرده که نه تنها در محیط «جزیره عربستان»، که در محافل جهان علمی آن روز نیز از این مسائل خبری نبود.

* * *

۱ - اقتباس از کتاب های «پیدایش و مرگ خورشید» و «نجوم بی تلسکوپ» و «ساختمان خورشید».

- ۱۵ فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ
 ۱۶ الْجَوَارِ الْكُنَّسِ
 ۱۷ وَاللَّيْلِ إِذَا عَسْعَسَ
 ۱۸ وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ
 ۱۹ إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ
 ۲۰ ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ
 ۲۱ مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ
 ۲۲ وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ
 ۲۳ وَقَدْ رَآهُ بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ
 ۲۴ وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ
 ۲۵ وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ

ترجمه:

- ۱۵ - سوگند به ستارگانی که باز می گردند.
 ۱۶ - حرکت می کنند و از دیده ها پنهان می شوند.
 ۱۷ - و به شب، هنگامی که به آخر رسد.
 ۱۸ - و به صبح، هنگامی که تنفس کند.
 ۱۹ - که این (قرآن) کلام فرستاده بزرگواری است.
 ۲۰ - که صاحب قدرت است و نزد خداوند عرش، مقام والائی دارد!

- ۲۱ - فرمانروا و امین است!
- ۲۲ - و همنشین شما (پیامبر) دیوانه نیست!
- ۲۳ - او (جبرئیل) را در افق روشن دیده است.
- ۲۴ - و او نسبت به آنچه از طریق وحی دریافت داشته بخل ندارد.
- ۲۵ - این (قرآن) گفته شیطان رجیم نیست!

تفسیر:

پیک وحی الهی بر او نازل شده
به دنبال آیات گذشته که سخن از معاد، مقدمات رستاخیز و بخشی از حوادث آن روز بزرگ می گفت، در این آیات، به بحث از حقانیت قرآن و صدق گفتار پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) می پردازد، و در حقیقت آنچه را در آیات قبل پیرامون معاد آمده است تأکید می کند، و با ذکر قسم های آگاهی بخش، مطلب را مؤکد می سازد.

نخست می فرماید: «قسم به ستارگانی که باز می گردند» (فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ). (۱)

«حرکت می کنند و از دیده ها پنهان می شوند» (الْجَوَارِ الْكُنَّسِ).
«خُنَّس» جمع «خانس» از ماده «خنس» (بر وزن شمس) در اصل به معنی انقباض، بازگشت و پنهان شدن است، و شیطان را از این جهت «خَنَّاس» می گویند که خود را مخفی می کند، و هنگامی که نام خدا برده شود منقبض می شود، همان گونه که در حدیث آمده است: اَلشَّيْطَانُ يُوسَّوْسُ إِلَى الْعَبْدِ فَإِذَا

۱ - در این که «لا» در «لَا أُقْسِمُ» نافیه است یا زائده و برای تأکید، مفسران در اینجا بحث هایی دارند و چون در آغاز سوره «قیامت» در جلد ۲۵ در این زمینه بحث کرده ایم، نیازی به تکرار نیست.

ذَكَرَ اللَّهُ خَنْسَ: «شیطان پیوسته بندگان خدا را وسوسه می کند و هنگامی که خدا را یاد کنند بر می گردد».(۱)

«جَوَار» جمع «جاریه» به معنی رونده سریع است.

«كُنَّس» جمع «کانس» از ماده «کنس» (بر وزن شمس) به معنی مخفی شدن است و «کِنَاس» (بر وزن پلاس) به لانه پرندگان، مخفیگاه آهوان و حیوانات وحشی گفته می شود.

در این که: منظور از این سوگندها چیست؟ بسیاری از مفسران معتقدند: اشاره به پنج ستاره سیاره منظومه شمسی است، که با چشم غیر مسلح دیده می شود (عطارد، زهره، مریخ، مشتری، و زحل).

توضیح این که: اگر در چند شب متوالی چشم به آسمان بدوزیم، به این معنی پی می بریم که ستارگان آسمان دسته جمعی تدریجاً طلوع می کنند و با هم غروب می نمایند، بی آن که تغییری در فواصل آنها به وجود آید، گوئی مرواریدهایی هستند که روی یک پارچه سیاه در فواصل معینی دوخته شده اند، و این پارچه را از یک طرف بالا می آورند و از طرف دیگر پائین می کشند، تنها پنج ستاره است که از این قانون کلی مستثنا است، یعنی در لابلای ستارگان دیگر حرکت می کنند، گوئی پنج مروارید ندوخته روی این پارچه آزاد قرار گرفته اند، و در لابلای آنها می غلطند!

اینها همان پنج ستاره بالا است که عضو خانواده منظومه شمسی می باشند، و حرکات آنها به خاطر نزدیکیشان با ما است، و گر نه، سایر ستارگان آسمان نیز دارای چنین حرکاتی هستند، اما چون از ما بسیار دورند ما نمی توانیم حرکات آنها را احساس کنیم، این از یکسو.

۱ - «لسان العرب»، ماده «خنس».

از سوی دیگر: توجه به این نکته لازم است که: علمای هیئت این ستارگان را «نجوم متحیره» نامیده اند؛ زیرا حرکات آنها روی خط مستقیم نیست، و به نظر می رسد مدتی سیر می کنند، بعد کمی بر می گردند، دو مرتبه به سیر خود ادامه می دهند که درباره علل آن در «علم هیئت» بحث های فراوانی شده است.

آیات فوق ممکن است اشاره به همین باشد که: این ستارگان دارای حرکتند (الجَوَار) و در سیر خود رجوع و باز گشت دارند (الْكُنُس) و سرانجام به هنگام طلوع سپیده صبح و آفتاب مخفی و پنهان می شوند، شبیه آهوانی که شب ها در بیابان ها برای به دست آوردن علف و خوراک می گردند، و به هنگام روز از ترس صیاد و حیوانات وحشی در «کناس» خود مخفی می شوند (الْكُنُس).

این احتمال نیز وجود دارد که: منظور از «کُنُس» پنهان شدن آنها در شعاع خورشید است، به این معنی که به هنگام گردش در اطراف خورشید، گاه به نقطه ای می رسند که در کنار خورشید قرار می گیرند و مطلقاً پیدا نیستند، که علماء نجوم از آن تعبیر به «احتراق» می کنند، و این نکته لطیفی است که با توجه و دقت در وضع این ستارگان روشن می شود.

بعضی نیز «کُنُس» را اشاره به قرار گرفتن این ستارگان در برج های آسمانی می دانند، که شباهت به پنهان شدن آهوان در لانه هایشان دارد، البته معلوم است که سیارات منظومه شمسی منحصر به این پنج ستاره نیستند، و سه ستاره دیگر به نام های «اورانوس»، «پلوتون» و «نپتون» وجود دارد که تنها با دوربین های نجومی قابل مشاهده اند و با کره زمین مجموعاً نه سیاره منظومه شمسی را تشکیل می دهند (البته بسیاری از این سیارات نه گانه «قمر» یا «قمرهائی» دارند که حساب آنها از این جمع جدا است).

ضمناً، تعبیر به «جواری» جمع «جاریه» که یکی از معانی آن کشتی های در

حال حرکت است، تعبیر لطیفی است که شباهت حرکت این ستارگان را در اوقیانوس آسمان به حرکت کشتی ها بر صفحه دریاها نشان می دهد.

به هر حال، گویا قرآن مجید می خواهد با این سوگندهای پر معنی و آمیخته با نوعی ابهام، اندیشه ها را به حرکت در آورد، و متوجه وضع خاص و استثنائی این سیارات در میان خیل عظیم ستارگان آسمان کند، تا بیشتر در آن فکر کنند و به عظمت پدیدآورنده این دستگاه عظیم آشناتر شوند.

بعضی از مفسران، تفسیرهای دیگری برای آیات فوق کرده اند که، چون قابل ملاحظه نبود از ذکر آن خودداری شد.

در حدیثی از امیر مؤمنان (علیه السلام) نیز آمده است که: در تفسیر این آیات فرمود: هِيَ خَمْسَةُ أَنْجُمٍ: زُحَلُ، وَالْمُشْتَرِي وَالْمَرْيَخُ، وَالزُّهْرَةُ، وَغُطَارْدُ: «آنها پنج ستاره اند: زحل، مشتری، مریخ و زهره و عطارد».(۱)

آنگاه، به دومین سوگند پرداخته، می گوید: «قسم به شب هنگامی که پشت کند و به آخر رسد» (وَاللَّيْلِ إِذَا عَسَسَ).

«عَسَسَ» از ماده «عَسَسَهُ» در اصل به معنی تاریکی رقیق است و از آنجا که در ابتدا و انتهای شب تاریکی رقیق تر می شود، این معنی در مورد روی آوردن یا پشت کردن شب به کار می رود، و اطلاق کلمه «عَسَسَ» به مأموران شب گرد، نیز به همین مناسبت است.

گر چه، این واژه همان گونه که گفتیم: دو معنی کاملاً مختلف دارد، ولی در اینجا به قرینه آیه بعد که سخن از صبح می گوید، منظور همان پایان گرفتن شب است، و در حقیقت شبیه سوگندی است که در آیه ۳۳ سوره «مدثر» آمده: (وَ

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۴۶.

الَّيْلِ إِذْ أَدْبَرَ).

اصولاً، همان گونه که قبلاً اشاره کرده ایم: شب یکی از مواهب بزرگ الهی است، هم مایه آرامش روح و جسم است، و هم سبب تعدیل حرارت آفتاب و ادامه حیات موجودات، ولی تکیه روی پایان شب ممکن است به خاطر این باشد که رو به سوی روشنائی و نور می رود، و از این گذشته، بهترین زمان برای نیایش و عبادت پروردگار است، و آغاز حرکت و جنبش در عالم حیات.

و سر انجام، به سراغ سومین و آخرین قسم رفته، می فرماید: «و سوگند به صبح هنگامی که تنفس کند!» (وَ الصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ).

چه تعبیر جالبی! صبح را به موجود زنده ای تشبیه کرده که نخستین تنفسش با طلوع سپیده آغاز می شود، و روح حیات در همه موجودات می دمد، گوئی در زیر دست و پای لشکر زنگی شب نفسش بریده بود، و با درخشیدن اولین شعاع نور از زیر چنگال او آزاد می شود و نفس تازه می کند!

این تعبیر، شبیه تعبیری است که در سوره «مدثر» بعد از سوگند به شب آمده است که می فرماید: «وَ الصُّبْحِ إِذَا أَسْفَرَ:» سوگند به صبح هنگامی که نقاب از چهره بر گیرد» گوئی ظلمت شب، همچون نقاب سیاهی بر صورت صبح افتاده، به هنگام سپیده دم نقاب را کنار می زند و چهره نورانی و پر فروغ خود را که نشانه زندگی و حیات است، به جهانیان نشان می دهد.

در آیه بعد، به چیزی که تمام این سوگندها به خاطر آن یاد شده پرداخته می فرماید: «یقیناً این قرآن کلام فرستاده بزرگواری است (جبرئیل امین) که از سوی خداوند برای پیامبرش آورده» (إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ).

و این، پاسخی است به آنها که پیامبر(صلی الله علیه وآله) را متهم می کردند که قرآن را خود ساخته و پرداخته، و به خدا نسبت داده است. در این آیه و آیات بعد، پنج وصف برای «جبرئیل» پیک وحی خدا بیان شده، که در حقیقت اوصافی است، که برای هر فرستاده جامع الشرائط لازم است. نخست، توصیف او به «کریم» که اشاره به ارزش وجودی او است، آری، او نزد خداوند بزرگ، وجودی است با ارزش و با اهمیت.

سپس، به اوصاف دیگر او پرداخته، می افزاید: «او صاحب قدرت است، و نزد خداوند صاحب عرش، مقامی والا دارد» (ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ). (۱) «ذِي الْعَرْشِ» اشاره به ذات پاک خداوند است، گر چه او صاحب تمام عالم هستی است، ولی از آنجا که عرش، خواه به معنی عالم ماوراء طبیعت باشد، و یا مقام علم مکنون خداوند، اهمیت بیشتری دارد، او را به صاحب عرش بودن توصیف می کند. تعبیر به «ذِي قُوَّةٍ» (صاحب قدرت) درباره جبرئیل، به خاطر آن است که: برای دریافت چنین پیام بزرگ و ابلاغ دقیق آن قدرت و نیروی عظیمی لازم است، و اصولاً، هر رسول و فرستاده ای باید در حدود رسالت خود، صاحب قدرت باشد، مخصوصاً باید از هر گونه فراموشکاری در زمینه پیامی که مسؤول

۱ - «مَکِين» از ماده «مکان» به معنی «مقام و منزلت» است، و به طوری که از کلمات «راغب» در «مفردات» و بعضی دیگر از مفسران استفاده می شود: این ماده در اصل «اسم مکان» از ماده «کون» است، سپس بر اثر کثرت استعمال، آن را به منزله ماده فعل قرار داده و «تمکن» از آن مشتق شده است، مانند «تَمَسَّكَنَ» که از ماده «سکون» است.

ابلاغ آن است بر کنار باشد.

«مَکین» به معنی کسی است که صاحب منزلت و «مکانت» است، اساساً باید رسول، شخص بزرگ و فرد بر جسته ای باشد که بتواند نمایندگی و رسالت او را به عهده گیرد، و کاملاً مقرب و نزدیک به او باشد، و مسلماً تعبیر به: عِنْدَ (نزد) به معنی حضور مکانی نیست؛ چرا که خداوند مکان ندارد، بلکه حضور مقامی و قرب معنوی است.

در چهارمین و پنجمین توصیف می گوید: «او فرمانروای فرشتگان و امین است» (مُطَاعٌ ثَمَّ اُمین).

تعبیر به «ثَمَّ» که برای اشاره به بعید به کار می رود، ناظر به این حقیقت است که: پیک وحی خدا در عالم فرشتگان نافذ الکلمه و مورد اطاعت است، و از همه اینها گذشته، در ابلاغ رسالت خویش نهایت امانت را دارد.

از روایات استفاده می شود: گاه جبرئیل امین برای ابلاغ آیات قرآن از سوی گروه عظیمی از فرشتگان همراهی می شد، و مسلماً در میان آنها مطاع بود و یک رسول باید در میان همراهانش مطاع باشد.

در حدیثی آمده است: به هنگام نزول این آیات پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) به جبرئیل فرمود: مَا أَحْسَنَ مَا أَتْنِي عَلَيْكَ رَبُّكَ! ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ، مُطَاعٌ ثَمَّ اُمِينٍ، فَمَا كَأَنْتَ قُوَّتُكَ؟ وَمَا كَأَنْتَ أَمَانُتُكَ؟

«چه خوب خداوند تو را ستوده است که فرموده: صاحب قدرت است، و در نزد خداوند صاحب عرش، قرب و مقام دارد و در آنجا فرمانروا و امین است، نمونه ای از قدرت و امانت خود را بیان کن!»

جبرئیل در پاسخ عرض کرد: «اما نمونه قوت من این که: مأمور نابودی

شهرهای قوم لوط شدم، و آن چهار شهر بود، در هر شهر چهارصد هزار مرد جنگجو وجود داشت، به جز فرزندان آنها، من این شهرها را از زمین برداشتم و به آسمان بردم تا آنجا که فرشتگان آسمان صدای حیوانات آنها را شنیدند، سپس به زمین آوردم، و زیر و رو کردم! و اما نمونه امانت من این است: هیچ دستوری به من داده نشده که از آن دستور کمترین تخطی کرده باشم» (۱).

بعد از آن، به نفی نسبت ناروائی که به پیامبر (صلی الله علیه وآله) می دادند پرداخته می افزاید: «همنشین و مصاحب شما دیوانه نیست» (وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ).

تعبیر به «صاحب» که به معنی ملازم، رفیق و همنشین است، علاوه بر این که: از مقام تواضع پیامبر نسبت به همه مردم حکایت می کند، که او هرگز قصد برتری جوئی نداشت، اشاره به این است که: او سالیان دراز در میان شما زندگی کرده، و همنشین با افراد شما بوده است، او را به عقل و درایت و امانت شناخته اید، چگونه نسبت جنون به او می دهید؟! جز این که او بعد از بعثت، تعلیماتی با خود آورده که با تعصب ها و تقلیدهای کورکورانه و هوا و هوس های شما سازگار نیست، لذا، برای این که خود را از اطاعت دستورات او معاف کنید، چنین نسبت ناروائی را به او می دهید.

نسبت «جنون» از جمله نسبت هائی است که طبق آیات قرآن به همه پیامبران الهی از سوی دشمنان لجوج و معاند داده شده: كَذَلِكَ مَا أَتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ: «این گونه است که هیچ پیامبری قبل

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۴۶ - همین مضمون در تفسیر «در المثور»، ذیل آیات مورد بحث نیز آمده است - «بحار الانوار»، جلد ۱۸، صفحه ۱۷۰.

از اینها به سوی قومی فرستاده نشد، مگر این که گفتند: ساحر است یا دیوانه». (۱)
عادل، در منطق آنها کسی بود که هم‌رنگ با محیط فاسد باشد، و دنباله رو شهوات آنها، نان را
به نرخ روز خورد، و از هر حرکت اصلاحی و انقلابی دوری کند، و با این معیار و ضابطه،
همه پیامبران از دیدگاه تاریک دنیاپرستان، دیوانه بودند.

پس از آن، برای تأکید ارتباط پیامبر (صلی الله علیه وآله) با جبرئیل امین می افزاید: «او به طور
مسلم جبرئیل را در افق روشن و آشکار مشاهده کرد» (وَلَقَدْ رَأَاهُ بِالْأَفْقِ الْمُبِينِ).
منظور از افق مبین، همان «افق اعلی» و افق آشکار کننده فرشتگان است که پیامبر، جبرئیل را
در آن مشاهده کرد.

بعضی آیه ۷ سوره «نجم» را که می فرماید: «وَهُوَ بِالْأَفْقِ الْأَعْلَى» شاهد بر این تفسیر
دانسته اند، ولی، همان گونه که در تفسیر سوره «نجم» بیان کردیم، این آیه همچون سایر آیات
این سوره، حقیقت دیگری را بازگو می کند که با مراجعه به آن روشن خواهد شد.

بعضی نیز گفته اند: پیامبر (صلی الله علیه وآله) جبرئیل را در صورت اصلیش دو بار مشاهده
کرد: یکی در آغاز بعثتش که جبرئیل بر آن حضرت در افق بالا ظاهر گشت، و تمامی شرق و
غرب را پوشانده بود، و آن چنان عظمت داشت که پیامبر (صلی الله علیه وآله) به
هیجان آمد.

مرتبه دوم در جریان معراج بود که پیامبر (صلی الله علیه وآله) او را در آسمان های بالا، به
صورت اصلیش مشاهده کرد، و آیه مورد بحث را نیز اشاره به آن می دانند.

این احتمال نیز وجود دارد که: منظور مشاهده خداوند از طریق شهود باطنی بوده باشد. (۱)

سپس، می افزاید: «پیامبر نسبت به آنچه از طریق وحی از عالم غیب دریافت داشته بخیل نیست» (وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ).

همه را بی کم و کاست در اختیار بندگان خدا می نهد، او مانند بسیاری از مردم نیست که وقتی به حقیقت مهمی دست می یابند اصرار در کتمان آن دارند، و غالباً از بیان آن بخل می ورزند، و چه بسا آن معلومات را با خود به گور می برند.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) چنین نیست، او با سخاوت تمام آنچه را از طریق وحی دریافت داشته، در اختیار همه نیازمندان می گذارد، و حتی در اختیار کسانی که برای آن ارج و قربی قائل نیستند، به امید این که شاید هدایت شوند و راه حق را پیش گیرند.

«ضَنِين» از ماده «ضَنَنَه» (بر وزن مَنَنَه) به معنی بخل در مورد اشیاء نفیس و گران بها است، و این صفتی است که هرگز در پیامبران وجود ندارد، و اگر دیگران به خاطر علوم محدودشان چنین صفتی را دارند، پیامبر که سر چشمه علمش اوقیانوس بیکران علم خدا است، از این گونه صفات مبرا است.

و نیز می افزاید: «و آن گفته شیطان رجیم نیست» (وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ). این آیات قرآنی، هرگز مانند سخنان کاهنان که از طریق ارتباط با شیاطین

۱ - برای توضیح بیشتر در این زمینه، به جلد ۲۲، صفحه ۴۸۶ به بعد، (سوره نجم، آیات ۵ تا ۱۳) مراجعه فرمائید.

دریافت می داشتند، نمی باشد، و نشانه های این حقیقت در آن ظاهر است؛ چرا که سخنان کاهنان آمیخته با دروغ و اشتباهات فراوان بود، و بر محور امیال و مطامعشان دور می زد و این هیچ نسبتی با قرآن مجید ندارد.

در حقیقت پاسخی است به یکی از تهمت های دیگر مشرکان که می گفتند: پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) کاهن است، و آنچه را آورده از شیاطین گرفته، در حالی که سخن شیطانی تاریک است و گمراه کننده، ولی آیات قرآنی - همان گونه که در اولین بر خورد برای هر کس روشن می شود - سراسر نور، هدایت و روشنائی است.

واژه «رَجِیم» در اصل از ماده «رَجَم» و «رَجَام» (بر وزن لجام) به معنی سنگ گرفته شده، و آنگاه به پرتاب سنگ برای راندن شخص یا حیوانی اطلاق گردیده، و بعد از آن به معنی هر گونه طرد کردن و دور کردن آمده، و منظور از «شیطان رجیم» در اینجا همین معنی است، یعنی شیطانی که از درگاه خداوند مطرود است.

نکته:

شرایط رسول شایسته

صفات پنجگانه ای که در آیات فوق برای «جبرئیل امین» به عنوان فرستاده خداوند به سوی پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) آمده، صفاتی است که با در نظر گرفتن سلسله مراتب، در هر رسول و فرستاده ای ضرورت دارد.

نخست، «کرامت» و داشتن صفات برجسته نفسانی است که او را لایق رسالت مهمی کند (کَرِیم).

پس از آن، دارا بودن قدرت (ذی قُوَّة) تا در امر رسالت خویش با قاطعیت و توانائی پیش رود، و از هر ضعف و فتور و سستی بر کنار باشد.

سپس، داشتن «مقام و منزلت» در نزد کسی که از طرف او رسالتی را پذیرفته (مکین) تا بتواند پیام ها را به خوبی دریافت دارد، و چنانچه جوابی لازم بود، بدون هیچ گونه ترس و واهمه ای ابلاغ کند.

و در مرحله چهارم، چنانچه امر رسالت مهم باشد، باید معاونانی داشته باشد که او را در این کار یاری کنند، معاونانی گوش به فرمان و هماهنگ و فرمانبردار (مُطاع).
و در مرحله نهائی، دارا بودن «امانت»، تا کسانی که می خواهند پیام را از آن رسول بگیرند بر او اعتماد کنند، و گفتار او بی کم و کاست گفتار کسی محسوب شود که از ناحیه او آمده است (أَمین).

هنگامی که این اصول پنجگانه تأمین گردد، حق رسالت ادا خواهد شد، و لذا در حالات پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) و تاریخ زندگی او می بینیم رسولان خود را با دقت زیاد از میان کسانی که واجد این صفات بودند، انتخاب می کرد که یک نمونه زنده آن رسالت امیر مؤمنان علی (علیه السلام) از سوی پیغمبر (صلی الله علیه وآله) در ابلاغ آیات آغاز سوره «برائت» به مشرکان «مکه» در آن شرایط خاص است، که شرح آن در تفسیر سوره «برائت» آمد.
علی (علیه السلام) می فرماید: رَسُوْلُكَ تَرَجَّمَانُ عَقْلِكَ وَ كِتَابُكَ أَبْلَغُ مَا يَنْطِقُ عَنْكَ: «فرستاده تو نمایانگر عقل تو است، و نامه تو گویاترین سخنگویت». (۱)

- ۲۶ فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ
 ۲۷ إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ
 ۲۸ لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ
 ۲۹ وَ مَا تَشَاوُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ

ترجمه:

- ۲۶ - پس به کجا می روید؟!
 ۲۷ - این قرآن چیزی جز تذکری برای جهانیان نیست.
 ۲۸ - برای کسی از شما که بخواهد راه مستقیم در پیش گیرد!
 ۲۹ - و شما اراده نمی کنید مگر این که خداوند - پروردگار جهانیان - بخواهد!

تفسیر:

ای غافلان به کجا می روید؟!

در آیات گذشته، این حقیقت روشن شد که: قرآن مجید کلام خدا است؛ چرا که محتوایش نشان می دهد: گفتار شیطانی نیست بلکه سخن رحمانی است، که به وسیله پیک وحی خدا با قدرت و امانت کامل بر پیامبری که در نهایت اعتدال عقل است نازل شده، پیامبری که در ابلاغ رسالت هرگز بخل نورزیده، و آنچه به او تعلیم شده بی کم و کاست بیان کرده است. در آیات مورد بحث، مخالفان را به خاطر عدم پیروی از این کلام بزرگ، مورد توبیخ قرار می دهد، و با یک استفهام توبیخی می گوید: «با این حال شما به

کجا می روید؟ (فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ).

چرا راه راست را رها کرده، به بیراهه گام می نهید؟ و چرا پشت به این چراغ فروزان نموده، رو به سوی تاریکی می روید؟! مگر دشمن سعادت و سلامت خویش هستید؟

و می افزاید: «این قرآن جز تذکر برای جهانیان نیست» (إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ).

همه را اندرز می دهد، هشدار می دهد، تا از خواب غفلت بیدار شوند.

و از آنجا که برای هدایت و تربیت، تنها «فاعلیتِ فاعل» کافی نیست، بلکه «قابلیتِ قابل» نیز شرط است، در آیه بعد می افزاید: «قرآن مایه بیداری است برای کسانی از شما که بخواهند راه مستقیم را بپویند» (لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ).

قابل توجه این که: در آیه قبل می گوید: «قرآن مایه ذکر و بیداری برای همه جهانیان است و در این آیه، تنها گروه خاصی را ذکر می کند، همانها که تصمیمی بر قبول هدایت و پیمودن راه راست گرفته اند، این تفاوت به خاطر آن است که آیه قبل عمومیت این فیض الهی را بیان می کند، و این آیه شرط بهره گیری از این فیض را، و تمام مواهب عالم چنین است که اصل فیض، عام است، ولی استفاده از آن مشروط به اراده و تصمیم است.

شبیه همین معنی در آیه ۲ سوره «بقره» آمده است: ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ: «این کتاب هیچ گونه تردیدی در آن نیست، و مایه هدایت پرهیزگاران است».

به هر حال، این آیه از آیاتی است که نشان می دهد: خداوند انسان را آزاد و مختار آفریده، و تصمیم نهائی برای پیمودن راه حق و باطل با خود او است. تعبیر به «یَسْتَقِیْم» تعبیر جالبی است که نشان می دهد راه اصلی که در پیش روی انسان قرار دارد، راه مستقیم هدایت و سعادت است، و بقیه راه ها همه انحرافی است، تمامی نیروهای درون و برون انسان همه بسیج شده اند که او را در این راه مستقیم به حرکت در آورند، و اگر افراط و تفریطها، وسوسه های شیطانی، و تبلیغات گمراه کننده در کار نباشد، انسان با ندای فطرت در همین مسیر مستقیم گام می نهد، می دانیم خط مستقیم همیشه نزدیک ترین راه به مقصد است.

* * *

اما از آنجا که تعبیر به مشیت و اراده انسان ممکن است این توهم را ایجاد کند که: انسان چنان آزاد است که هیچ نیازی در پیمودن این راه به خداوند و توفیق الهی ندارد، در آیه بعد که آخرین آیه این سوره است به بیان نفوذ مشیت پروردگار پرداخته می فرماید: «شما اراده نمی کنید مگر این که خداوندی که پروردگار جهانیان است بخواهد» (وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ).

در حقیقت، مجموع این دو آیه، همان مسأله دقیق و ظریف «امر بین الامرین» را بیان می کند: از یکسو، می گوید: تصمیم گیری به دست شما است. از سوی دیگر، می گوید: تا خدا نخواهد شما نمی توانید تصمیم بگیرید، یعنی اگر شما مختار و آزاد آفریده شده اید این اختیار و آزادی نیز از ناحیه خدا است، او خواسته است که شما چنین باشید.

انسان در اعمال خود، نه مجبور است، و نه صد در صد آزاد، نه طریقه

«جبر» صحیح است و نه طریقه «تفویض»، بلکه هر چه او دارد، از عقل و هوش و توانائی جسمی و قدرت تصمیم گیری، همه از ناحیه خدا است، و همین واقعیت است که او را از یکسو دائماً نیازمند به خالق می سازد، و از سوی دیگر، به مقتضای آزادی و اختیارش به او تعهد و مسئولیت می دهد.

تعبیر به «رَبُّ الْعَالَمِينَ» به خوبی نشان می دهد که: مشیت الهی نیز در مسیر تربیت و تکامل انسان و همه جهانیان است، او هرگز نمی خواهد کسی گمراه شود، یا گناه کند و از جوار قرب خدا دور افتد، او به مقتضای ربوبیتش همه کسانی را که بخواهند در مسیر تکامل گام بردارند، یاری می دهد.

عجب این که: طرفداران مسلک جبر تنها به آیه دوم چسبیده اند، در حالی که طرفداران تفویض نیز ممکن است به آیه اول متوسل شوند، این جداسازی آیات از یکدیگر که غالباً معلول پیش داوری های نادرست است، مایه گمراهی است، آیات قرآن را باید در کنار هم گذاشت، و از مجموع استفاده کرد.

جالب این که: بعضی از مفسران نقل کرده اند: وقتی آیه اول (لَمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ) نازل شد، «ابوجهل» که عملاً از طرفداران عقیده تفویض بود، گفت: خوب شد، همه اختیارات با ما است، و اینجا بود که آیه دوم نازل گردید (وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ). (۱)

۱ - «روح المعانی»، جلد ۳۰، صفحه ۶۲ و «روح البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۳۵۴.

خداوند! می دانیم پیمودن راه حق جز با توفیق تو میسر نمی شود، ما را در پیمودن این راه موفق دار!

پروردگارا! ما آرزو کرده ایم که در راه هدایت گام بگذاریم، تو نیز اراده فرما که دست ما را در این راه بگیری!

بارالها! صحنه محشر و دادگاه عدل تو، بسیار هولناک و نامه اعمال ما از حسنات خالی است، ما را در پناه عفو و فضلت جای ده، نه در برابر میزان عدالت!

آمِنْ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

پایان سوره تکویر (۱)

سوره انفطار

این سوره، در «مکّه» نازل شده و دارای ۱۹ آیه است

محتوای سوره انفطار

این سوره، مانند بسیاری از سوره های دیگر جزء آخر قرآن، بر محور مسائل مربوط به قیامت دور می زند، و روی هم رفته در آیات نوزده گانه آن به پنج موضوع در این رابطه اشاره شده:

- ۱ - اشراف الساعه: یعنی حوادث عظیمی که در پایان جهان و در آستانه قیامت رخ می دهد.
- ۲ - توجه انسان به نعمت های خداوند که سراسر وجود او را فرا گرفته، و شکستن غرور او، تا خود را برای معاد آماده سازد.
- ۳ - اشاره به فرشتگانی که مأمور ثبت اعمال انسان ها هستند.
- ۴ - سرنوشت نیکان و بدان در قیامت.
- ۵ - گوشه ای از سختی های آن روز بزرگ.

* * *

فضیلت تلاوت این سوره

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: مَنْ قَرَأَ هَاتَيْنِ السُّورَتَيْنِ «إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ» وَ «إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ» وَ جَعَلَهُمَا نُصْبَ عَيْنِهِ فِي صَلَاةِ الْفَرِيضَةِ وَ النَّافِلَةِ لَمْ يَحْجِبْهُ مِنَ اللَّهِ حِجَابٌ، وَ لَمْ يَحْجُزْهُ مِنَ اللَّهِ حَاجِزٌ، وَ لَمْ يَزَلْ يَنْظُرُ إِلَى اللَّهِ وَ يَنْظُرُ اللَّهُ إِلَيْهِ حَتَّى يَفْرُغَ مِنْ حِسَابِ النَّاسِ:

«هر کس این دو سوره: سوره انفطار و سوره انشقاق را تلاوت کند، و آن دو را در نماز فریضه و نافله برابر چشم خود قرار دهد، هیچ حجابی او را از خدا محجوب نمی دارد، و چیزی میان او و خداوند حائل نمی شود، پیوسته (با چشم

دل) به خدا می نگرد و خدا (با لطفش) به او نگاه می کند، تا از حساب مردم فارغ شود». (۱)
 مسلماً نعمت بزرگ حضور در پیشگاه خدا، و از میان رفتن حجاب ها میان او و پروردگار،
 برای کسی است که این دو سوره را در عمق جانش جای دهد، و خود را بر اساس آن بسازد،
 نه این که به لقلقه زبان اکتفا کند.

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۴۷ و «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۵۲۰ (از کتاب ثواب
 الاعمال).

- ۱ إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ
- ۲ وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ
- ۳ وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ
- ۴ وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ
- ۵ عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

- ۱ - آن زمان که آسمان از هم شکافته شود.
- ۲ - و آن زمان که ستارگان پراکنده شوند.
- ۳ - و آن زمان که دریاها به هم پیوسته شود.
- ۴ - و آن زمان که قبرها زیر و رو گردد.
- ۵ - هر کس می داند آنچه را از پیش فرستاده و آنچه را برای بعد گذاشته است.

تفسیر:

آن زمان که نظام جهان در هم ریزد!

باز در آغاز این سوره، به قسمتی از حوادث وحشت انگیزی که در آستانه رستاخیز، سرتاسر این جهان را فرا می گیرد، بر خورد می کنیم.

نخست می فرماید: «در آن زمان که آسمان (کرات آسمانی) از هم شکافته شود» (إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ).

«و آن زمان که ستارگان پراکنده شوند و فرو ریزند» (وَ إِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ). نظام جهان بالا درهم می ریزد، و انفجارهای عظیمی سراسر کرات آسمانی را فرا می گیرد، منظومه ها نظام خویش را از دست می دهند، و ستارگان از مدار خود بیرون می روند، و بر اثر تصادم شدید با یکدیگر، متلاشی می شوند، عمر این جهان به پایان می رسد، و همه چیز ویران می شود، تا بر ویرانه هایش عالم نوین آخرت بر پا گردد.

«انْفَطَرَتْ» از ماده «انفطار» به معنی انشقاق و شکافته شدن است، نظیر این تعبیر، در بسیاری از آیات قرآن آمده، از جمله: در آیه اول سوره «انشقاق» می خوانیم: «إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ» و در آیه ۱۸ سوره «مزل» می فرماید: «السَّمَاءُ مُنْفَطِرٌ بِهِ».

«انْتَثَرَتْ» در اصل از ماده «نثر» (بر وزن نصر) به معنی پراکنده ساختن و «انتثار» به معنی پراکنده شدن، و از آنجا که پراکنده شدن ستارگان (همانند گردن بندی که رشته آن گسیخته باشد) سبب می شود هر کدام در گوشه ای بیفتد، بسیاری از مفسران آن را به معنی سقوط ستارگان تفسیر کرده اند، و این لازمه معنی پراکندگی است.

«كَوَاكِب» جمع «کوکب» در لغت عرب، معانی زیادی دارد از جمله: ستاره به طور اعم، و ستاره «زهره» به طور اخص، سفیدی که در چشم ظاهر می شود، گیاهان بلند، شکوفه درختان، درخشندگی فولاد، نوجوان زیبا، شمشیر، آب،

رئیس یک جمعیت، و غیر آن. ولی، ظاهراً معنی حقیقی آن، همان ستاره درخشنده و فروزان است، و بقیه، معانی مجازی محسوب می شود که به مناسبت شباهت با معنی اصل، در آنها استعمال شده است. در این که: پراکنده شدن ستارگان، انفجار کواکب آسمان و به هم ریختن نظام آنها، تحت تأثیر چه عواملی رخ می دهد؟

آیا تعادل جاذبه و دافعه به هم می خورد؟ یا یک نیروی عظیم مرموزی آن را تحت الشعاع خویش قرار می دهد؟ یا انبساط تدریجی عالم که امروز از نظر دانشمندان به اثبات رسیده به جایی می رسد که این نتیجه را به دنبال دارد؟

هیچ کس به درستی نمی داند، ولی همین اندازه می دانیم که هدف، اعلام این مطلب است: جایی که این کرات عظیم آسمانی به چنین سرنوشتی دچار شوند، تکلیف انسان ضعیف در این میان معلوم است!

این، همه، هشدار است به انسان در زمینه فناء این جهان، تا آن را سرای جاویدان خود نداند، به آن دل نبندد و به خاطر آن آلوده هزاران گناه نشود.

آنگاه، از آسمان به زمین می آید و می فرماید: «در آن زمان که دریاها به هم پیوسته شوند» (وَ إِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ).

گر چه امروز نیز تمام دریاهای روی زمین (غیر از دریاچه ها) به هم ارتباط دارند، ولی به نظر می رسد: در آستانه قیامت بر اثر زلزله های شدید، یا متلاشی شدن کوه ها و ریختن آنها در دریاها، چنان دریاها پر می شوند که آب سراسر خشکی ها را فرا می گیرد، و دریاها به صورت یک اقیانوس گسترده فراگیر در

می آیند، همان گونه که یکی از تفسیرهای آیه ۶ سوره «تکویر» (وَ إِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ) نیز همین است و قبلاً اشاره کردیم.

احتمال دیگری که در تفسیر این آیه و همچنین آیه ۶ سوره «تکویر» داده شده این است که: منظور از «فُجِّرَتْ» و «سُجِّرَتْ» همان انفجار و برافروختگی است که اقیانوسها را مبدل به یک پارچه از آتش می کند؛ زیرا همان گونه که اشاره کردیم، آب از دو عنصر تشکیل یافته که هر دو شدیداً قابل احتراق است، و اگر بر اثر عواملی آب دریاها تجزیه و تبدیل به «اکسیژن» و «یدروژن» شود، بر اثر یک جرقه همگی تبدیل به آتش خواهد شد!

* * *

پس از آن، درباره مرحله دوم رستاخیز، مرحله تجدید حیات جهان و تجدید حیات مردگان است، می فرماید: «و در آن هنگام که قبرها زیر و رو شود» (وَ إِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ). و مردگان بیرون آیند و برای حساب آماده شوند.

«بُعْثِرَتْ» به معنی زیر و رو شدن و پراکنده گشتن است، «راغب» در «مفردات» بعید نمی شمرد که این واژه مرکب از دو واژه «بعث» و «اثیرت» بوده باشد، و لذا معنی هر دو را در خود جمع کرده، و در نتیجه به معنی زیر و رو و پراکنده شدن آمده است (نظیر «بسمله» که از «بسم» و «الله» گرفته شده).

به هر حال، آنچه در آیه فوق آمده، شبیه چیزی است که در سوره «زلزله» می خوانیم: وَ أَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا: «زمین ذخائر خود را خارج می سازد» (بنا بر این که منظور مردگان مدفون در زمین باشد که یکی از تفسیرهای مشهور این آیه است) و یا شبیه چیزی که در سوره «نازعات» آیات ۱۳ و ۱۴ آمده است: فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ * فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ: «تنها یک صیحه خواهد بود * و به

دنبال آن ناگهان همگی بر صفحه زمین ظاهر می شوند.

همه این تعبیرات نشان می دهد که: زنده شدن و خارج گشتن مردگان از قبرها سریع و ناگهانی صورت می گیرد.

و بعد از ذکر این نشانه ها که قبل از رستاخیز و بعد از آن صورت می گیرد، سخن نهائی را چنین بیان می کند: «در آن روز هر کس می داند آنچه را که از قبل فرستاده و آنچه را برای بعد گذاشته است» (عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ).

آری، آن روز حجاب ها کنار می رود، پرده های غرور و غفلت دریده می شود، و حقایق جهان عریان و آشکار می گردد، و از آنجا که آن روز «یوم البروز» است، همه چیز بارز و ظاهر می شود، و در آنجا است که انسان تمامی اعمال خود را می بیند و از نیک و بد آن آگاه می شود، چه اعمالی را که از قبل فرستاده، و چه کارهایی که آثارش بعد از او در دنیا باقیمانده، و نتایجش به او رسیده است، مانند خیرات و صدقات جاریه، و بناها و آثاری که برای مقاصد رحمانی یا شیطانی ساخته، و از خود به جا نهاده است، و یا کتاب ها و آثار علمی و غیر علمی که برای مقاصد نیک و بد تحریر یافته، و بعد از او مورد بهره برداری دیگران قرار گرفته است، همچنین سنت های نیک و بد که اقوامی را به دنبال خود کشانیده.

اینها است نمونه هایی از کارهایی که نتایجش بعد از انسان به او می رسد و مصداق «أَخَّرَتْ» در آیه فوق است.

درست است که انسان در این دنیا نیز اجمالاً از اعمال خود با خبر است، ولی فراموشکاری ها، خودخواهی ها و حبّ ذات غالباً مانع می شود که، همه را به خاطر بسپارد، و به عمق آثار اعمال خویش واقف گردد، ولی در آن روز که

انقلاب و تحولی در همه چیز پیدا می شود، روح و جان آدمی نیز دستخوش چنین انقلابی می گردد، آنجاست که به تمام اعمال خود علم تفصیلی و دقیق پیدا می کند بلکه طبق آیه ۳۰ سوره «آل عمران»: «يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَ مَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ» همه را در مقابل خود حاضر می بیند.

بعضی از مفسران برای آیه، تفسیرهای دیگری نیز ذکر کرده اند، از جمله این که: منظور کارهائی است که در آغاز عمر مقدم داشته و کارهائی که به اواخر عمر انداخته است، ولی تفسیر اول از هر جهت مناسب تر است.

ضمناً، منظور از «نفس» در اینجا هر نفسی از نفوس انسانی است و تمامی افراد بشر را شامل می شود.

نکته:

آثاری که از انسان باقی می ماند

علاوه بر آنچه در آیات فوق آمده، از روایات اسلامی نیز به خوبی استفاده می شود: ممکن است آثاری از انسان باقی بماند که برکات یا عواقب سوئش تا سال های متمادی و حتی تا دامنه قیامت به او برسد.

چنان که در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: لَيْسَ يَتَّبِعُ الرَّجُلَ بَعْدَ مَوْتِهِمَنِ الْأَجْرُ إِلَّا ثَلَاثُ خِصَالٍ: صَدَقَهُ أَجْرَاهَا فِي حَيَاتِهِ، فَهِيَ تَجْرِي بَعْدَ مَوْتِهِ، وَ سُنَّةٌ هَدَى سَنَهَا، فَهِيَ تُعْمَلُ بِهَا بَعْدَ مَوْتِهِ، وَ وَلَدٌ صَالِحٌ يَسْتَغْفِرُ لَهُ:

«بعد از مرگ انسان پرونده اعمال او بسته می شود، و اجر و پاداشی به او نمی رسد مگر از سه طریق: بناها و اشیاء مفیدی که برای استفاده مردم از خود به یادگار گذارده، و بعد از او جریان خود را طی می کند، و سنت هدایتگری که آن را به وجود آورده، و بعد از مرگ او به آن عمل می شود، و فرزند صالحی که برای او

استغفار می کند». (۱)

در روایت دیگری، این امور شش چیز شمرده شده که به حال مؤمنان بعد از موتشان مفید است: فرزند صالح، قرآنی که آن را تلاوت می کند، چاهی که حفر کرده، درختی که غرس نموده، تهیه آب، و سنت حسنه ای که بعد از او باقی می ماند و مورد توجه قرار می گیرد. (۲)

در بعضی از روایات، روی علم و دانشی که از انسان در میان مردم نیز می ماند تکیه شده است. (۳)

مخصوصاً در مورد سنت نیک و بد، روایات متعددی داریم که به مردم هشدار می دهد، مراقب باشند که بر اثر اعمال آنها چگونه سستی در میان مردم باقی می ماند.

مرحوم «طبرسی» در ذیل آیات مورد بحث، حدیثی به این مضمون نقل می کند که: روزی شخصی در محضر پیامبر (صلی الله علیه و آله) برخاست و از مردم تقاضای کمک کرد، همگی خاموش شدند، در این موقع یکی از اصحاب چیزی به سائل داد، بقیه نیز از او پیروی کرده و به مرد فقیر کمک می کردند، پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: مَنْ اسْتَنْ خَيْرًا فَاسْتَنْ بِهِ فَلَهُ أَجْرُهُ، وَ مِثْلُ أَجُورٍ مَنْ اتَّبَعَهُ، غَيْرَ مُتَّقِصٍ مِنْ أَجُورِهِمْ، وَ مَنْ اسْتَنْ شَرًّا فَاسْتَنْ بِهِ فَعَلَيْهِ وَزْرُهُ، وَ مِثْلُ أَوْزَارٍ مَنْ اتَّبَعَهُ غَيْرَ مُتَّقِصٍ مِنْ أَوْزَارِهِمْ:

«کسی که سنت نیکی بگذارد و دیگران به او اقتدا کنند پاداش خود را دارد، و همانند پاداش کسانی که از او پیروی کرده اند، بی آن که از اجر آنها کاسته شود، و کسی که سنت بدی بگذارد و از آن پیروی کنند، گناه خود را دارد و همانند گناهان کسانی که از او پیروی کرده اند، بی آن که از گناهان آنها چیزی کاسته شود»، در

۱ و ۲ - «بحار الانوار»، جلد ۷۱، صفحه ۲۵۷.

۳ - «منیة المرید»، صفحه ۱۱.

اینجا بود که «حذیفه» یکی از یاران پیامبر (صلی الله علیه وآله) آیه «عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ وَ أُخَّرَتْ» را تلاوت کرد. (۱)

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) نیز می فرماید: فَكَيْفَ بِكُمْ لَوْ تَنَاهَتْ بِكُمْ الْأُمُورُ وَ بُعِثَرَتِ الْقُبُورُ هُنَالِكَ تَبْلُغُوا كُلُّ نَفْسٍ مَا أَسْلَفَتْ وَ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقُّ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ: «چگونه خواهید بود آنگاه که همه امور پایان پذیرد، قبرها زیر و رو شود، و همه شما در عرصه محشر حاضر شوید، آنجا است که هر کس هر عملی را قبلاً انجام داده می آزماید، و همگی به سوی خداوند که مولا و سرپرست حقیقی آنها است باز می گردند، و کسانی را که به دروغ همتای او قرار دادند از خاطر آنها می رود». (۲)

این آیات و روایات، ابعاد مسئولیت انسان را در برابر اعمالش از دیدگاه اسلام منعکس می کند و نشان می دهد: تا چه حد هر انسانی در مقابل اعمال خویش مسئول است، تا آنجا که ممکن است بعد از گذشتن هزاران سال آثارش برای او پاداشی نیک بیافریند، یا وزر و لعن و گناه به بار آورد.

در این زمینه در جلد ۱۱، صفحات ۲۰۶ تا ۲۰۸ (ذیل آیه ۲۵ سوره نحل) نیز بحث کرده ایم.

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۴۹.

۲ - «نهج البلاغه»، خطبه ۲۲۶.

- ۶ یا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ
 ۷ الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ
 ۸ فِي أَيِّ صُورَةٍ مَا شَاءَ رَجَّبَكَ
 ۹ كَلَّا بَلْ تُكَذِّبُونَ بِالذِّينِ
 ۱۰ وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ
 ۱۱ كِرَامًا كَاتِبِينَ
 ۱۲ يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ

ترجمه:

- ۶ - ای انسان! چه چیز تو را در برابر پروردگار کریمت مغرور ساخته است؟!
 ۷ - همان خدائی که تو را آفرید، سامان داد و منظم ساخت.
 ۸ - و در هر صورتی که خواست تو را ترکیب نمود.
 ۹ - (آری) آن گونه که شما می پندارید نیست؛ بلکه شما روز جزا را منکرید.
 ۱۰ - و بی شک نگاهبانانی بر شما گمارده شده.
 ۱۱ - والامقام و نویسندگان (اعمال شما).
 ۱۲ - که می دانند شما چه می کنید.

تفسیر:

ای انسان چه چیز تو را مغرور ساخته؟!
 در تعقیب آیات گذشته، که پیرامون معاد سخن می گفت، در آیات مورد

بحث، برای بیدار کردن انسان از خواب غفلت، و توجه او به مسئولیت هایش در برابر خداوند، نخست او را مخاطب ساخته و با یک استفهام توییخی شدید و در عین حال توأم با نوعی لطف و محبت می فرماید: «ای انسان! چه چیزی تو را از پروردگار کریمت غافل ساخته؟ و در برابر او جسور و مغرور نموده؟» (یا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا عَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ).

در اینجا «انسان» را به عنوان انسانیتش که اتمام امتیازات او را بر سایر موجودات این جهان یاد آور می شود مخاطب ساخته، سپس او را در برابر خداوندی قرار می دهد که هم «رب» است و هم «کریم».

به مقتضای ربوبیتش پیوسته او را در کنف حمایت خود قرار داده، و تربیت و تکامل او را بر عهده گرفته.

و به مقتضای کرمش او را بر سر خوان نعمت خود نشانده، و از تمام مواهب مادی و معنوی برخوردار ساخته است، بی آن که انتظاری از او داشته باشد و پاداش و عوضی بطلبد، حتی خطاهای او را نادیده می گیرد، و با کرمش او را مورد عفو قرار می دهد.

آیا سزاوار است چنین موجود شریفی در برابر چنان پروردگار بزرگی جسور گردد؟ و یا لحظه ای از او غافل شود، و در انجام فرمانش که ضامن سعادت خود او است قصور ورزد؟

لذا، در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) آمده: هنگام تلاوت این آیه فرمود: عَرَّهْ جَهْلُهُ: «جهل و نادانیش او را مغرور و غافل ساخته است»! (۱)

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۴۹ - همین حدیث در «در المنثور» و «روح البیان» و «روح المعانی» و «قرطبی»، ذیل آیه مورد بحث نقل شده است.

و از اینجا روشن می شود، هدف این است: با تکیه بر مسأله ربوبیت و کرم خداوند، غرور و غفلت انسان را در هم بشکنند، آن گونه که بعضی پنداشته اند که: هدف، تلقین آدمی در زمینه عذرخواهی او است که در جواب بگوید: کرم مرا مغرور ساخت.

و آنچه از «فضیل بن عیاض» نقل شده که: از او سؤال کردند: اگر در روز قیامت خداوند تو را به حضور طلبد و از تو بپرسد: «ما عَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ»، در جواب چه می گوئی گفت: در جواب می گویم: عَرَّئِي سُبُورَكَ الْمُرْخَاءَ: «پرده هائی که بر گناهان من افکنده بودی مرا غافل و مغرور ساخت»، نیز متناسب مفهوم آیه نیست.

بلکه در جهت مخالف هدف اصلی آیه قرار دارد؛ چرا که هدف در هم شکستن غرور و بیدار کردن از خواب غفلت است، نه پرده جدیدی بر پرده های غفلت افکندن! بنابراین، سزاوار نیست آیه را از هدفی که داشته منحرف سازیم، و در جهت مخالف آن نتیجه گیری کنیم.

«عَرَّكَ» از ماده «غرور» در اصل، به معنی غفلت به هنگام بیداری است، و به تعبیر دیگر، غفلت در جایی که انسان باید غافل نباشد، و از آنجا که غفلت گاه سر چشمه «جسارت» و یا «خود برترینی» می شود، واژه «غرور» به این معانی نیز تفسیر شده است، و شیطان را از این رو «عَرُور» (بر وزن شرور) می گویند که انسان را با وسوسه های خود فریب می دهد و غافل و مغرور می کند.

در تفسیر «کریم» تعبیرات گوناگونی گفته اند:

بعضی گفته اند: کریم، بخشنده ای است که تمام افعالش احسان است و هرگز با بخشش خود در پی کسب سود یا دفع زیان نیست.

بعضی گفته اند: کریم، کسی است که هم آنچه را بر او است و هم آنچه را بر او لازم نیست می بخشد.

و بعضی گفته اند: کریم، کسی است که متاع کم را می پذیرد، و بهای زیاد در برابر آن می دهد. ولی، در حقیقت همه اینها در مفهوم کریم در صورتی که در حدّ اعلی همچون کرم خداوند در نظر گرفته شود، جمع است. و در کرم خداوند همین بس که تنها به عفو گنهکار راضی نمی شود، بلکه گناهان را (در مورد کسانی که شایستگی دارند) به حسنات تبدیل می کند.

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در تفسیر این آیه جمله های عجیبی دارد، می فرماید: «این آیه کوبنده ترین دلیل در برابر شنونده است، و قاطعترین عذر در برابر شخص مغرور، کسی که جهالت و نادانیش او را جسور و مغرور ساخته، خداوند می فرماید:

ای انسان! چه چیز تو را بر گناهت جرأت داده؟

چه چیز تو را در برابر پروردگارت مغرور ساخته؟

و چه چیز تو را به هلاکت خویش علاقمند نموده؟

آیا این بیماری تو بهبودی ندارد؟

آیا این خوابت به بیداری نمی انجامد؟

چرا (لااقل) آن مقدار که به دیگران رحم می کنی به خودت رحم نمی کنی؟

تو هر گاه کسی را در میان آفتاب سوزان ببینی بر او سایه می افکنی.

هر گاه بیماری را ببینی که درد، او را سخت ناتوان ساخته از روی ترحم بر او گریه می کنی.

پس چه چیز تو را بر بیماریت صبور ساخته، و بر مصیبتت شکیا نموده، و

از گریه بر خویشتن تسلیت داده؟ در حالی که عزیزترین افراد نزد تو خودت می باشی؟ چگونه ترس از نزول بلا در شب تو را بیدار نکرده؟ با این که در گناه و معصیت او غوطه‌وری، و در حالی که زیر سلطه او قرار داری. بیا و این بیماری (غفلت از خدا) را با داروی تصمیم و عزم راسخ مداوا کن! و این خواب غفلتی که چشمانت را فرو گرفته، با بیداری برطرف ساز! بیا مطیع خداوند شو! و به یاد او انس گیر! خوب تصور کن که به هنگام غفلت از خدا، او با دادن نعمت‌ها به تو عنایت می کند، تو را به سوی عفو و بخشش خویش می خواند، و زیر پوشش فضل و برکات خود قرار می دهد. در حالی که تو همچنان به او پشت کرده ای، و به دیگری رو می آوری، بزرگ است خداوندی که با این قدرت عظیم، «کریم» است، اما تو با این ضعف و حقارت، چقدر بر معصیت او جسوری!...» (۱).

پس از آن، برای بیدار ساختن این انسان غافل به گوشه ای از کرم و الطافش به او، در چهار مرحله اشاره کرده. می فرماید: «همان خدائی که تو را آفرید، آنگاه دستگاه‌های وجودت را منظم ساخت و سپس تعدیل نمود» (الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ).

«و به هر صورتی می خواست تو را ترکیب نمود» (فِي أَيِّ صُورَةٍ مَا شَاءَ رَكَّبَكَ). (۲)

۱ - «نهج البلاغه»، خطبه ۲۲۳.

۲ - «ما» در «ما شاء» زائده است، و بعضی احتمال داده اند «ما» شرطیه بوده باشد، اما احتمال اول مناسب تر است.

و به این ترتیب، مراحل چهارگانه عظیم خلقت را یعنی اصل آفرینش، و سپس تنظیم، و بعد از آن تعدیل، و سرانجام ترکیب بندی را در عباراتی کوتاه و پر معنی بیان می کند. در مرحله اول، اصل آفرینش انسان قرار دارد که او را از نطفه ای ناچیز در ظلمتکده رحم آفرید.

در مرحله بعد، که مرحله «تسویه و تنظیم» است، هر عضوی از اعضاء پیکر او را با نظم بندی عجیبی موزون ساخت، چشم، گوش، قلب و عروق و سایر اعضاء را که اگر انسان در ساختمان و نظام هر یک به تنهایی بیندیشد، و الطاف و مواهب الهی را در هر یک از آنها بنگرد دنیائی از علم و قدرت و لطف و کرم را در برابر چشمان خود مجسم می بیند. مواهبی که هزاران سال است دانشمندان علوم طبیعی درباره آن می اندیشند، می گویند، و می نویسند، و هنوز آغاز دفتر است و آنها همچنان در اول وصف او مانده اند. سپس، نوبت به موهبت سوم مرحله دیگری می رسد که «تعدیل میان قوا و اعضاء پیکر و هماهنگی و رابطه آنها با یکدیگر است».

بدن انسان عمدتاً از دو بخش آفریده شده که قرینه یکدیگرند: دست ها و پاها، چشم ها و گوش ها و استخوان بندی ها و عروق و اعصاب و عضلات در دو بخش بدن هماهنگ و مکمل یکدیگرند.

به علاوه، اعضاء مختلف نیز کار یکدیگر را تکمیل می کنند، فی المثل دستگاه تنفس به گردش خون کمک می کند، و دستگاه گردش خون به تنفس، برای بلعیدن یک لقمه غذا، دندان ها و زبان، و غده های بزاقی، و عضلات اطراف دهان، و گلو، همه دست به دست هم می دهند تا لقمه ای وارد دستگاه هاضمه

شود، و از آن پس نیز هماهنگی های زیادی صورت می گیرد تا غذا هضم و جذب بدن گردد، و نیروی لازم را برای تلاش و حرکت ایجاد کند، اینها همه در جمله «فَعَدَلْكَ» جمع است. بعضی این جمله را اشاره به راست قامت بودن انسان در میان انواع حیوانات که فضیلت و مزیتی برای او محسوب می شود دانسته اند، این معنی با مرحله بعد سازگارتر است ولی معنی قبل جامعتر می باشد.

و سرانجام، مرحله «ترکیب» و «صورت بندی» او در مقایسه با موجودات دیگر فرا می رسد، آری خداوند نوع انسان را در مقایسه با انواع حیوانات و جانوران، صورتی موزون، زیبا و بدیع داده است، همچنین سیرتی زیبا توأم با فطرتی بیدار، و ترکیبی که آماده پذیرش هر گونه علم و آگاهی و تعلیم و تربیت است.

و از این گذشته، صورت های افراد انسان با یکدیگر متفاوت است و همان گونه که در آیه ۲۲ سوره «روم» آمده است: «اِخْتِلَافُ رَنَگِهَا وَ زَبَانِهَا شِمَا از آیات خدا است» (وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ اِخْتِلَافُ اَللِّسَنَاتِكُمْ وَ اَلْوَانِكُمْ) که اگر این تفاوت نبود، نظام زندگی اجتماعی بشر مختل می شد.

علاوه بر این، اختلاف ظاهری، اختلاف هائی در استعدادها و ذوق ها و سلیقه ها قرار داده، و آنها را به صورت هائی که حکمتش اقتضاء می کرده، ترکیب و تنظیم نموده، تا از مجموع آنها جامعه ای سالم به وجود آید که همه نیازمندی های خود را تأمین کند و قوای ظاهر و باطن انسان ها مکمل یکدیگر شوند.

در مجموع همان گونه است که در آیه ۴ سوره «تین» آمده: لَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ فِيْ اَحْسَنِ تَقْوِيمٍ: «خداوند این انسان را به بهترین صورت آفریده

است».

کوتاه سخن این که: در این آیات و بسیاری دیگر از آیات قرآن خداوند این انسان فراموشکار و مغرور را وادار به عرفان خویش می کند، از آغاز آفرینش در رحم مادر، تا لحظه تولد، و از آنگاه تا نمو و رشد کامل، وجود خویش را مورد بررسی دقیق قرار دهد، و ببیند در هر گام، و در هر لحظه، نعمت تازه ای از سوی آن منعم بزرگ به سراغش آمده، تا خود را سراپا غرق احسان او ببیند و از مرکب غرور و غفلت پائین آید و طوق بندگی حق را بر گردن نهد.

سپس، قرآن به سراغ منشأ غرور و غفلت آنها می رود، می فرماید: «آن گونه که می پندارید نیست بلکه روز جزا را منکرید» (كَلَّا بَلْ تُكْذِبُونَ بِالْدِّينِ).

نه مسأله کرم خداوند، مایه غرور شما است، و نه لطف و نعمت های او، بلکه، ریشه اصلی را در عدم ایمان به روز رستاخیز باید بیابید. (۱)

آری، هنگامی که در حال افراد مغرور و غافل دقت کنیم، می بینم مسأله اصلی این است که در اعماق روح بسیاری از آنها شک و تردید یا انکار قیامت نهفته است، و امور دیگر همگی بهانه است، به همین دلیل، اگر پایه های ایمان به معاد در دل ها تقویت گردد این غرور و غفلت ها برچیده خواهد شد.

منظور از «دین» در اینجا جزا و روز جزا است، و این که بعضی احتمال داده اند: منظور «دین اسلام» است بعید به نظر می رسد؛ چرا که محور سخن در

۱ - «كَلَّا» حرف ردع و برای انکار مطلبی است که قبلاً ذکر یا توهم شده است، و در این که «كَلَّا» در این آیه، نفی چه چیزی است مفسران احتمالات زیادی داده اند که: از همه بهتر همان است که در بالا ذکر شد، یعنی در اینجا «كَلَّا» تمام سرچشمه های غرور و غفلت را نفی می کند جز تکذیب و انکار قیامت که بعد از «بَلْ» ذکر شده است.

«راغب» در «مفردات» (در ماده بل) همین معنی را برگزیده و بعد از ذکر آیه فوق می گوید: «كَانَهُ قِيلَ لَيْسَ هِيَ مَا يَقْضَى أَنْ يَغْرَهُمْ بِهِ تَعَالَى وَلَكِنْ تَكْذِيبُهُمْ هُوَ الَّذِي حَمَلَهُمْ عَلَى مَا ارْتَكَبُوهُ».

این آیات، معاد است.

آنگاه، برای از میان بردن عوامل غرور و غفلت و تقویت ایمان به معاد می افزاید: «بدون شک نگاهبانانی بر شما گمارده شده است» (وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ). (۱)

«نگاهبانانی که در نزد پروردگار مقرب و محترمند و پیوسته اعمال شما را می نویسند» (کِرَامًا کَاتِبِينَ).

«و از آنچه شما انجام می دهید آگاهند، و همه را به خوبی می دانند» (يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ). منظور از «حَافِظِينَ» در اینجا فرشتگانی هستند که مأمور حفظ و نگهداری اعمال انسان ها اعم از نیک و بد هستند، که در آیه ۱۸ سوره «ق» از آنها تعبیر به «رَقِيبٌ وَ عَتِيدٌ» شده است، می فرماید: مَا يُلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ. «انسان هیچ سخنی را تلفظ نمی کند مگر این که نزد آن فرشته ای است مراقب و آماده برای انجام مأموریت». و در همان سوره «ق» در آیه قبل، می فرماید: إِذْ يَتَلَفَّى الْمُتَلَفِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ. «به خاطر بیاورید هنگامی را که دو فرشته راست و چپ که ملازم شما هستند اعمال شما را تلقی و ثبت می کنند».

در آیات دیگر قرآن نیز به وجود این فرشتگان مراقب اعمال اشاره شده

۱ - بعضی از مفسران مانند مؤلف «روح البیان» و «روح المعانی» گفته اند: «واو» در اینجا حالیه است، ولی احتمال استینافیه مناسب تر است.

است.

بدون شک، خداوند قبل از هر کس، و بهتر از هر کس، شاهد و ناظر اعمال آدمی است، ولی برای تأکید بیشتر و احساس مسئولیت فزونتر مراقبان زیادی گمارده است، که یک گروه از آنها همین فرشتگانند.

علاوه بر اینها، مراقبان دیگری انسان را از هر طرف احاطه کرده اند که مجموع آنها را تحت عنوان گواهان در دادگاه قیامت در هفت قسمت در جلد ۲۰، صفحات ۲۵۴ - ۲۵۸، ذیل آیات ۲۰ و ۲۱ سوره «فصلت» ذکر کرده ایم و فهرستوار در اینجا به آن اشاره می شود:

نخست ذات پاک خداوند که می فرماید: «هر عملی را انجام می دهید ما شاهد و ناظریم». (۱)
آنگاه، پیامبران و اوصیاء هستند. (۲)

بعد از آن، زبان و دست و پا و به طور کلی اعضای پیکر انسان. (۳)

و چهارمین آنها، پوست تن انسان. (۴)

پنجمین، فرشتگان. (۵)

سپس، زمینی که انسان روی آن زندگی می کند و اطاعت و گناه از او سر می زند. (۶)

و سرانجام، زمانی که اعمال در آن انجام می شود. (۷)

در «احتجاج طبرسی» آمده است: شخصی از امام صادق (علیه السلام) پرسید: علت وجود فرشتگان مأمور ثبت اعمال نیک و بد انسان ها چیست؟ در حالی که

۱ - یونس، آیه ۶۱.

۲ - نساء، آیه ۴۱.

۳ - نور، آیه ۲۴.

۴ - فصلت، آیه ۲۱.

۵ - ق، آیه ۲۱ - و آیه مورد بحث.

۶ - زلزله، آیه ۴.

۷ - «سفینه البحار»، جلد ۲، ماده «یوم».

خداوند عالم السرّ و ما هو اخفی است؟ یعنی هر چیزی را که از آن مخفی تر نیست می داند؟! امام (علیه السلام) در پاسخ فرمود:

إِسْتَعْبَدَهُمْ بِذَلِكَ، وَ جَعَلَهُمْ شُهُوداً عَلَى خَلْفِهِ، لِيَكُونَ الْعِبَادُ لِمُلَازِمَتِهِمْ إِتَاهُمْ أَشَدَّ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ مُوَاطَّئَةً، وَ عَنْ مَعْصِيَتِهِ أَشَدَّ إِنْقِبَاضاً، وَ كَمْ مِنْ عَبْدٍ يَهْمُ بِمَعْصِيَتِهِ فَذَكَرَ مَكَانَهُمَا فَارْعَوَى وَ كَفَّ، فَيَقُولُ رَبِّي يَرَانِي، وَ حَفَظْتَنِي عَلَى ذَلِكَ تَشْهيداً، وَ أَنَّ اللَّهَ بِرَأْفَتِهِ وَ لُطْفِهِ وَكَلَّهْمُ بِعِبَادِهِ، يَذُبُّونَ عَنْهُمْ مَرَدَّةَ الشَّيَاطِينِ، وَ هَوَامِ الْأَرْضِ، وَ آفَاتَ كَثِيرَةٍ مِنْ حَيْثُ لَا يَرَوْنَ بِإِذْنِ اللَّهِ، إِلَى أَنْ يَجِيءَ أَمْرُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ:

«خداوند این فرشتگان را به عبادت خود دعوت کرد و آنها را شهود بر بندگانش قرار داد، تا بندگان به خاطر مراقبت آنان، بیشتر مراقب اطاعت الهی باشند، و از عصیان او بیشتر خودداری کنند، و چه بسیار بنده ای که تصمیم به گناه می گیرد، سپس به یاد این دو فرشته می افتد و خودداری می کند، می گوید: پروردگارم مرا می بیند، و فرشتگان حافظ اعمال نیز گواهی می دهند.

علاوه بر این، خداوند به رحمت و لطفش اینها را مأمور بندگان کرده، تا به فرمان خدا شیاطین سرکش را از آنها دور کند، و همچنین جانوران زمین و آفات بسیار را که آنها نمی بینند، تا آن زمان که فرمان خدا و مرگ آنها فرا رسد» (۱).

از این روایت، به خوبی استفاده می شود: آنها علاوه بر مأموریت ثبت اعمال، مأمور حفظ انسان از حوادث ناگوار، آفات و وسوسه های شیاطین نیز هستند (۲).
قابل توجه این که: آیات فوق در توصیف این فرشتگان می گوید: «آنها

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۵۲۲ - «بحار الانوار»، جلد ۵، صفحه ۳۲۳ (با اندکی تفاوت).
۲ - درباره وظائف مختلف فرشتگان الهی و مأموریت های آنها شرح مبسوطی در جلد ۱۸، صفحات ۱۷۳ تا ۱۷۷، ذیل آیه ۱ سوره «فاطر» آمده است.

بزرگوار و در نزد پروردگار والا مقام اند» تا انسان ها بیشتر مراقب اعمال خویش باشند؛ زیرا هر قدر ناظر بر اعمال انسان شخصیت والاتری داشته باشد انسان بیشتر از او ملاحظه می کند، و از انجام گناه شرمنده تر می شود.

تعبیر به «کاتبین» در حقیقت تأکیدی است بر این معنی که آنها به حافظه قناعت نمی کنند، بلکه دقیقاً می نویسند و ثبت می کنند، و به این ترتیب، هرگز چیزی از آنها فوت نمی شود و صغیر و کبیر را ثبت می کند.

تعبیر به: یَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ: «آنچه را انجام می دهید آنها می دانند» باز تأکید مجددی است بر این حقیقت که آنها از همه اعمال شما بدون استثناء آگاهند و نوشتن آنها بر اساس همین آگاهی است.

ضمناً، تمام این تعبیرات، بیانگر اختیار و آزادی اراده انسان است؛ چرا که اگر آدمی اختیاری از خود نداشت، گماردن این همه مأمورین ثبت و ضبط اعمال، و این همه هشدار و اخطارها هدف و مفهوم صحیحی نمی داشت.

از سوی دیگر، همه اینها بیانگر این واقعیت است که مسأله حساب و جزای الهی بسیار سخت و جدی است؛ چرا که خداوند اهمیت فوق العاده ای به آن داده است.

توجه و ایمان به این واقعیت کافی است، انسان را تربیت کند، به مسئولیت هایش آشنا سازد، و اثر بازدارنده فوق العاده روی اعمال خلاف بگذارد.

نکته:

مأموران ثبت اعمال

نه تنها در آیات فوق، که در بسیاری دیگر از آیات قرآن و روایات اسلامی به

این معنی اشاره شده که: خداوند مأمورانی مراقب هر انسانی کرده که اعمال او را اعم از نیک و بد می نویسند، و نامه اعمال را برای روز جزا آماده می کنند. درباره ویژگی های این فرشتگان تعبیرات پر معنی و هشدار دهنده ای در روایات اسلامی وارد شده است از جمله:

۱ - کسی از امام موسی بن جعفر (علیه السلام) سؤال کرد: دو فرشته ای که مأمور ثبت اعمال انسان هستند آیا از اراده و تصمیم باطنی او به هنگام گناه یا کار نیک نیز با خبر می شوند؟ امام (علیه السلام) در پاسخ فرمود: آیا بوی چاه فاضل آب و عطر یکی است؟ راوی عرض کرد: نه!

امام (علیه السلام) فرمود: هنگامی که انسان نیت کار خوبی کند، نفسش خوشبو می شود! فرشته ای که در سمت راست است (و مأمور ثبت حسنات می باشد) به فرشته سمت چپ می گوید: برخیز که او اراده کار نیک کرده است و هنگامی که آن را انجام داد زبان آن انسان قلم آن فرشته، و آب دهانش مرکب او می شود، و آن را ثبت می کند.

اما هنگامی که اراده گناهی می کند نفسش بد بو می شود! ملائکه طرف چپ به فرشته سمت راست می گوید: بر خیز که او اراده معصیت کرده، و هنگامی که آن را انجام می دهد زبانش قلم آن فرشته و آب دهانش مرکب او است و آن را می نویسد! (۱)

این حدیث به خوبی نشان می دهد: نیت انسان در تمام وجود او اثر می گذارد، و فرشتگان از اسرار درونش به وسیله آثار برون آگاه می شوند، و مسلماً اگر آگاه نباشند نمی توانند اعمال انسان را به خوبی ثبت کنند؛ چرا که

۱ - «اصول کافی»، جلد ۲، باب «من یهمّ بالحسنه أو السيئه»، حدیث ۳.

چگونگی نیت در ارزش، خلوص و آلودگی عمل فوق العاده مؤثر است تا آنجا که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در حدیث معروفی فرموده: **إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ**: «اعمال به نیت ها بستگی دارد».(۱)

دیگر این که: معلوم می شود از خود انسان می گیرند و برای او خرج می کنند، زبان ما قلم آنها است، و آب دهان ما مرکب آنها!

۲ - آنها مأمورند به هنگامی که انسان نیت کار نیک می کند آن را به عنوان یک «حسنه» ثبت کنند، و هنگامی که آن را انجام می دهد ده حسنه بنویسند، اما هنگامی که تصمیم بر گناه می گیرد تا عمل نکرده چیزی بر او نمی نویسند، و بعد از عمل تنها یک گناه ثبت کنند.(۲)

این تعبیر، بیانگر نهایت لطف و فضل الهی بر انسان است که نیت گناه را بر او می بخشد، و فعل گناه را بر طبق موازین عدالت جزا می دهد، ولی در مسیر اطاعت هر نیتی حسنه ای است، و هر کار نیکی را طبق تفضل پاداش می دهد، نه بر میزان عدل، و این تشویقی است برای انجام اعمال نیک.

۳ - در روایت دیگری آمده است: «رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بعد از اشاره به وجود این دو فرشته، و نوشتن حسنات با پاداش ده برابر، فرمود: هنگامی که انسان کار بدی انجام می دهد، فرشته راست به فرشته چپ می گوید: در نوشتن این گناه عجله مکن، شاید کار نیکی بعد از آن انجام دهد که گناه او را بپوشاند، همان گونه که خداوند بزرگ می فرماید: **إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ**».

یا این که توبه و استغفار کند (و اثر گناه از میان برود)... و او هفت ساعت از نوشتن کار بد خودداری می کند، و اگر کار نیک یا استغفاری به دنبال آن نیاید

۱ - «وسائل الشیعه»، جلد ۶، صفحه ۵ (چاپ آل البیت).

۲ - «اصول کافی»، جلد ۲، باب «من یهمّ بالحسنه أو السيئه»، حدیث ۱ و ۲.

فرشته حسنات به فرشته سیئات می گوید: بنویس بر این بدبخت محروم!! (۱)

۴ - در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) آمده: «هنگامی که مؤمنان و... می خواهند با هم سخن خصوصی بگویند: حافظان اعمال، به یکدیگر می گویند ما از آنها دور شویم، شاید سری دارند که خدا آن را مستور داشته!!» (۲)

۵ - علی (علیه السلام) در یکی از خطبه هایش که مردم را در آن به تقوا دعوت کرده، می فرماید: «بدانید ای بندگان خدا! که مراقبانی از خودتان بر شما گماشته شده، و دیدبان هائی از اعضای پیکرتان، و نیز بدانید حسابگران راستگو اعمال شما را ثبت می کنند، و حتی شماره نفسهایتان را نگه می دارند، نه ظلمت شب تاریک، شما را از آنها پنهان می دارد، و نه درهای محکم و فرو بسته و چه فردا به امروز نزدیک است!!» (۳)

* * *

۱ - همان مدرک، حدیث ۴.

۲ - «اصول کافی»، جلد ۲، صفحه ۱۸۴، حدیث ۲ - «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۱۱۰.

۳ - «نهج البلاغه»، خطبه ۱۵۷.

- ۱۳ إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ
 ۱۴ وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ
 ۱۵ يَصْلَوْنَهَا يَوْمَ الدِّينِ
 ۱۶ وَمَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ
 ۱۷ وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمَ الدِّينِ
 ۱۸ ثُمَّ مَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمَ الدِّينِ
 ۱۹ يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ

ترجمه:

- ۱۳ - به یقین نیکان در نعمتی فراوانند.
 ۱۴ - و بدکاران در دوزخند.
 ۱۵ - روز جزا وارد آن می شوند و می سوزند.
 ۱۶ - و آنان هرگز از آن غایب و دور نیستند!
 ۱۷ - تو چه می دانی روز جزا چیست؟!
 ۱۸ - باز چه می دانی روز جزا چیست؟!
 ۱۹ - روزی است که هیچ کس قادر بر انجام کاری به سود دیگری نیست، و همه امور در آن روز از آن خداست!

تفسیر:

آن روز که هیچ کس برای دیگری کاری انجام نمی دهد! به دنبال بحثی که در آیات گذشته پیرامون ثبوت و ضبط اعمال انسان ها به وسیله فرشتگان آمد، در این آیات به نتیجه این محبت و حسابرسی، و مسیر نهائی نیکان و بدان اشاره کرده، می فرماید: «مسلمانان نیکان در نعمت عظیم الهی هستند» (إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ).

«و مسلمانان بدکاران در دوزخند!» (وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ).

«أَبْرَار» جمع «بَرّ» (بر وزن حق) به معنی شخص نیکوکار است، و «بَرّ» (به کسر باء) به معنی هر نوع نیکوکاری می باشد، و در اینجا هم «عقاید نیک» را شامل می شود و هم «نیات خیر» و هم اعمال صالح را!

«نَعِيم» «مفرد» است و به معنی نعمت می باشد، و در اینجا به معنی بهشت جاودانی است و این که به صورت «نکره» ذکر شده، برای بیان اهمیت، گستردگی و عظمت این نعمت است که هیچ کس جز خدا وسعت و عظمت آن را به درستی نمی داند، و انتخاب «نَعِيم» که صفت مشبّهه است در اینجا تأکیدی است بر بقاء و استمرار این نعمت؛ زیرا این مفهوم معمولاً در صفت مشبّهه نهفته شده است.

«فُجَّار» جمع «فاجر» در اصل از «فَجَر» به معنی شکافتن وسیع است، و طلوع صبح را به این جهت طلوع فجر می گویند که گوئی پرده سیاهی شب با سپیده دم به کلی شکافته می شود، و از همین رو واژه «فجور» در مورد اعمال کسانی که پرده عفاف و تقوا را می درند و در راه گناه قدم می گذارند، به کار می رود.

«جَحِيم» از ماده «جحم» (بر وزن فهم) به معنی بر افروختن آتش است، بنابراین «جحیم» همان آتش فروزان و شعله‌ور است، و معمولاً در تعبیر قرآن به

معنی دوزخ آمده.

و این که: می فرماید: «نیکوکاران در بهشت، و بدکاران در دوزخند» ممکن است به این معنی باشد که آنها هم اکنون نیز در بهشت و دوزخ وارد شده اند، و در همین دنیا نیز نعمت های بهشتی و عذاب های دوزخی آنها را فرا گرفته، همان گونه که در آیه ۵۴ سوره «عنکبوت» می خوانیم: **وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ**: «دوزخ کافران را احاطه کرده است». ولی، جمعی گفته اند: این گونه تعبیرها اشاره به آینده حتمی است؛ زیرا در ادبیات عرب آینده حتمی، و «مضارع مُتَحَقِّقُ الْوُقُوعِ» را به صورت حال و گاه به صورت ماضی بیان می کنند (معنی اول با ظاهر آیه سازگارتر ولی معنی دوم مناسب تر است).

در آیه بعد، توضیح بیشتری درباره سر نوشت فاجران داده، می افزاید: «آنها در روز جزا داخل دوزخ می شوند و با آتش آن می سوزند» (**يَصْلَوْنَهَا يَوْمَ الدِّينِ**). هر گاه معنی آیه گذشته چنین باشد که آنها هم اکنون داخل دوزخند، این آیه نشان می دهد: در روز قیامت ورود بیشتر و عمیق تری در این آتش سوزان می یابند و اثر آتش را به خوبی احساس می کنند.

«يَصْلَوْنَ» از ماده «صَلَّى» (بر وزن سعی) به معنی دخول در آتش، سوختن و برشته شدن و تحمل درد و رنج آن، آمده است، و به حکم این که فعل مضارع است، دلالت بر استمرار و ملازمت دارد.

و باز برای تأکید بیشتر می فرماید: «آنها هیچ گاه از آن غائب و دور نیستند»

(وَمَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ).

بسیاری از مفسران، این جمله را دلیلی بر خلود و جاودانگی عذاب «فجار» گرفته اند، و چنین نتیجه گیری کرده اند: منظور از «فجار» در این آیات کفارند؛ چرا که «خلود» و جاودانگی جز در مورد آنها وجود ندارد، بنابراین «فجار» کسانی هستند که پرده های تقوا و عفاف را به خاطر عدم ایمان و تکذیب روز جزا دریده اند، نه به خاطر غلبه هوای نفس در عین داشتن ایمان. تعبیر این آیه به صورت «زمان حال» باز تأکیدی است بر آنچه قبلاً اشاره شد که: این گونه افراد در این دنیا نیز به کلی از جهنم غائب و دور نیستند، زندگی آنها خود دوزخی است، و قبرشان نیز طبق حدیث معروف حفره ای از حفره های آتش است، و به این ترتیب دوزخ دنیا، و دوزخ برزخ، و دوزخ قیامت هر سه برای آنها فراهم است. ضمناً، آیه فوق این حقیقت را نیز بازگو می کند که: عذاب دوزخیان هیچ گونه فترتی ندارد، و حتی برای ساعت و یا لحظه ای از آن دور نمی شوند.

پس از آن، برای بازگو کردن اهمیت آن روز بزرگ می افزاید: «تو چه می دانی روز جزا چه روزی است؟! (وَمَا أَذْرَاكَ مَا يَوْمُ الدِّينِ).

«باز هم چه می دانی روز جزا چه روزی است؟! (ثُمَّ مَا أَذْرَاكَ مَا يَوْمُ الدِّينِ). جایی که پیامبر (صلی الله علیه وآله) با آن آگاهی وسیع از قیامت و علم فوق العاده او نسبت به مبدأ و معاد، حوادث آن روز بزرگ و اضطراب و وحشت عظیمی را که بر آن حاکم است به خوبی نداند، تکلیف بقیه روشن است.

این سخن، بیانگر این واقعیت است که ابعاد حوادث هولناک قیامت آن قدر گسترده و عظیم است، که با هیچ بیانی قابل توصیف نیست، و همان گونه که ما زندانیان عالم خاک از نعمت های بی پایان بهشت به درستی آگاه نیستیم، از عذاب جهنم، و به طور کلی حوادث آن روز بزرگ نیز نمی توانیم آگاه شویم.

سپس، در آخرین آیه این سوره در یک عبارت پر معنی، یکی دیگر از ویژگی های آن روز را که در حقیقت همه چیز، در آن نهفته است مطرح کرده، می فرماید: «همان روزی که هیچ کس قادر بر انجام کاری در حق دیگری نیست، و همه امور در آن روز از آن خدا است» (يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِّنَفْسٍ شَيْئًا وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ).

البته، در این جهان نیز همه کارها به دست قدرت او است، و همگان به او نیازمندند، ولی به هر حال مالکان، حاکمان و فرمانروایان صوری وجود دارند، که گاهی افراد سطحی و ناآگاه آنها را مبدأ قدرت مستقلی می پندارند.

اما در آن روز این مالکیت و حاکمیت صوری و مجازی نیز بر چیده می شود، و حاکمیت مطلقه خداوند و مالکیت او بر هر چیز از هر زمان آشکارتر است.

این، همان است که در آیات دیگر قرآن نیز آمده: لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ «حکومت امروز برای کیست؟ برای خداوند یکتای غالب».(۱)

اصولاً، در آن روز هر کس به قدری گرفتار خویش است که اگر به فرض قدرتی هم می داشت، به دیگری نمی پرداخت: لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ: «هر کدام از آنها در آن روز گرفتاری هائی دارد که برای او کافی است».(۲)

۱ - مؤمن، آیه ۱۶.

۲ - عبس، آیه ۳۷.

در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم: إِنَّ الْأَمْرَ يَوْمَئِذٍ وَ الْيَوْمَ كُلَّهُ لِلَّهِ... إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ بَادَتْ الْحُكَاْمُ فَلَمْ يَبْقَ حَاكِمٌ إِلَّا اللَّهُ: «همه کارها امروز و آن روز به دست خدا است... ولی هنگامی که روز قیامت می شود تمام حاکمان از میان می روند، و هیچ حکومتی جز حکومت خدا باقی نمی ماند».(۱)

در اینجا سؤالی مطرح است که: آیا این تعبیر با مسأله «شفاعت» انبیاء، اولیاء و فرشتگان منافات ندارد؟

پاسخ این سؤال از بحث هائی که سابقاً در مسأله شفاعت کرده ایم روشن می شود، و آن این که: قرآن در آیات متعددی تصریح می کند: شفاعت نیز به اذن و اجازه خدا است، و شفیعان روز جزا جز به رضای او برای کسی شفاعت نمی کنند: «وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى».(۲)

خداوند! در آن روز هولناک چشم همه به تو دوخته شده ما هم امروز نیز چشم به سوی تو داریم!

پروردگارا! ما را در این جهان و در آن جهان از الطاف بی پایان محروم مگردان! بارالها! در همه حال حاکم مطلق تویی، ما را از گرفتاری در وادی شرک و پناه بردن به دیگران حفظ فرما!

أَمِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

پایان سوره انفطار(۳)

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۵۰ - «بحار الانوار»، جلد ۷، صفحه ۹۵.

۲ - انبیاء، آیه ۲۸.

۳ - تصحیح: ۱۹ / ۳ / ۱۳۸۳.

سوره مطففین

این سوره، در «مکّه» نازل شده و دارای ۳۶ آیه است

محتوای سوره مطفین

در این که این سوره در «مکه» نازل شده یا در «مدینه»؟ در میان مفسران گفتگو است. شأن نزول آیات آغاز این سوره نشان می دهد که درباره کم فروشان سخن می گوید، و ناظر به افرادی است که در «مدینه» به این کار کثیف مشغول بودند. ولی، لحن دیگر آیات این سوره شباهت زیادی با سوره های «مکی» دارد که در آیاتی کوتاه و پر طنین از رستاخیز و حوادث قیامت خبر می دهد. مخصوصاً آیات اواخر این سوره که بیانگر استهزای کفار نسبت به مسلمانان است، تناسب زیادی با محیط «مکه» دارد که مؤمنان در اقلیت بودند و کفار در اکثریت قاطع. و شاید به همین دلیل است که: بعضی، قسمتی از سوره را «مکی» و قسمتی را «مدنی» می دانند، اما روی هم رفته این سوره، به سوره های «مکی» شبیه تر است. به هر حال، بحث های این سوره بر پنج محور دور می زند:

- ۱ - هشدار و تهدید شدیدی نسبت به کم فروشان.
- ۲ - اشاره به این مطلب که گناهان بزرگ از عدم ایمان راسخ به رستاخیز، سرچشمه می گیرد.
- ۳ - بخشی از سر نوشت «فجار» در آن روز بزرگ.
- ۴ - قسمتی از مواهب عظیم و نعمت های روح پرور نیکوکاران در بهشت.
- ۵ - اشاره ای به استهزای جاهلانه کافران، نسبت به مؤمنان، و معکوس شدن

این کار در قیامت.

فضیلت تلاوت این سوره

در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: مَنْ قَرَأَ سُورَةَ «الْمُطَفِّفِينَ» سَقَاهُ اللَّهُ مِنْ الرَّحِيقِ الْمَخْتُومِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: «هر کس سوره مطففین را بخواند، خدا او را از شراب طهور زلال و خالص که دست احدی به آن نرسیده است در روز قیامت سیراب می کند». (۱)

و در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) آمده است: مَنْ قَرَأَ فِي فَرَائِضِهِ «وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ» أُعْطِيَ الْأَمْنَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ النَّارِ، وَ لَمْ تَرَهُ، وَ لَمْ يَرَهَا...: «هر کس در نمازهای فریضه خود سوره مطففین را بخواند، خداوند امنیت از عذاب دوزخ را در قیامت به او عطا می کند، نه آتش دوزخ او را می بیند و نه او آتش دوزخ را». (۲)

پیدا است، این همه ثواب و فضیلت و برکت برای کسی است که خواندن آن را مقدمه ای برای عمل قرار دهد.

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۵۱.

۲ - «ثواب الاعمال»، مطابق نقل «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۵۲۷.

- ۱ وَئِلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ
- ۲ الَّذِينَ إِذَا اكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ
- ۳ وَ إِذَا كَالُوا لَهُمْ أَوْ وَزَنُوا لَهُمْ يُخْسِرُونَ
- ۴ أَلَا يَتَذَكَّرُ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ
- ۵ لِيَوْمٍ عَظِيمٍ
- ۶ يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

- ۱ - وای بر کم فروشان!
- ۲ - آنان که وقتی برای خود پیمانه می کنند، حق خود را به طور کامل می گیرند.
- ۳ - اما هنگامی که می خواهند برای دیگران پیمانه یا وزن کنند، کم می گذارند.
- ۴ - آیا آنها گمان نمی کنند که برانگیخته می شوند.
- ۵ - در روزی بزرگ؟!
- ۶ - روزی که مردم در پیشگاه پروردگار جهانیان می ایستند.

شأن نزول:

«ابن عباس» می گوید: هنگامی که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) وارد «مدینه» شد بسیاری از مردم سخت آلوده کم فروشی بودند، خداوند این آیات را نازل کرد و آنها پذیرفتند: و بعد از آن کم فروشی را ترک کردند. (۱)

در حدیث دیگری آمده است: بسیاری از اهل «مدینه» تاجر بودند و در کار خود کم فروشی می کردند، و بسیاری از معاملات آنها معاملات حرام بود، این آیات نازل شد، و پیامبر (صلی الله علیه وآله) آنها را برای اهل «مدینه» تلاوت فرمود، سپس افزود: خَمْسٌ بِخَمْسٍ: «پنج چیز در برابر پنج چیز است»!

عرض کردند: ای رسول خدا: کدام پنج در مقابل کدام پنج است؟!

فرمود:

مَا نَقَضَ قَوْمٌ الْعَهْدَ إِلَّا سَلَطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ عَذَابَهُمْ!
وَمَا حَكَمُوا بِغَيْرِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَّا فَشَا فِيهِمُ الْفَقْرُ!
وَمَا ظَهَرَتْ فِيهِمُ الْفَاحِشَةُ إِلَّا فَشَا فِيهِمُ الْمَوْتُ!
وَلَا طَفَقُوا الْكَيْلَ إِلَّا مُنِعُوا النَّبَاتَ وَ أَخَذُوا بِالسَّيْنِ!
وَلَا مَنَعُوا الزَّكَاةَ إِلَّا حَبَسَ عَنْهُمْ الْمَطَرُ!

«هیچ قومی عهدشکنی نکردند، مگر این که خداوند دشمنانشان را بر آنها مسلط ساخت.

هیچ جمعیتی به غیر حکم الهی حکم نکردند، مگر این که فقر در میان آنها زیاد شد.

در میان هیچ ملتی فحشاء ظاهر نشد، مگر این که مرگ و میر در میان آنها فراوان گشت!

۱ - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث.

هیچ گروهی کم فروشی نکردند، مگر این که زراعت آنها از بین رفت و قحطی آنها را فرو گرفت!

و هیچ قومی زکات را منع نکردند، مگر این که باران از آنها قطع شد! (۱) مرحوم «طبرسی» نیز در «مجمع البیان» در شأن نزول این آیات نقل کرده است: مردی در «مدینه» بود به نام «ابو جهینه» که دو پیمانه کوچک و بزرگ داشت، به هنگام خریدن از پیمانه بزرگ استفاده می کرد و به هنگام فروش از پیمانه کوچک (این سوره نازل شد و به او و امثالش هشدار داد). (۲)

تفسیر:

وای بر کم فروشان!

در این آیات، قبل از هر چیز کم فروشان را مورد تهدید شدیدی قرار داده، می فرماید: «وای بر کم فروشان!» (وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ).

این، در حقیقت اعلان جنگی است از ناحیه خداوند به این افراد ظالم، ستمگر و کثیف، که حق مردم را به طرز ناجوانمردانه ای پایمال می کنند.

«مُطَفِّفِينَ» از ماده «تطفیف» در اصل از «طَفَّ» گرفته شده که به معنی کناره های چیزی است، و این که سر زمین «کربلا» را وادی «طَفَّ» می گویند، به خاطر این است که: در ساحل «فرات» واقع شده، سپس به هر چیز کمی واژه «طفیف» اطلاق شده است، همچنین به پیمانه ای که پر نباشد یعنی محتوایش به کناره های آن رسیده اما مملو نشده است نیز همین معنی اطلاق می شود، و بعد این واژه در کم فروشی به هر شکل و به هر صورت استعمال شده.

۱ - تفسیر «فخر رازی»، جلد ۳۱، صفحه ۸۸ - همین مضمون را «ابوالفتح رازی» و «مراغی» در تفسیرشان آورده اند - «بحار الانوار»، جلد ۷۰، صفحه ۳۷۰.

۲ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۵۲.

«وَيْلٌ» در اینجا به معنی «شرّ»، یا «غم»، و «اندوه» یا «هلاکت»، یا «عذاب دردناک»، و یا «وادی سخت و سوزانی در دوزخ» است، و معمولاً این واژه به هنگام نفرین و بیان زشتی چیزی به کار می رود، و یا این که تعبیری است کوتاه اما مفاهیم زیادی را تداعی می کند. قابل توجه این که: در روایتی از امام صادق (علیه السلام) آمده: خداوند «وَيْلٌ» را درباره هیچ کس در قرآن قرار نداده، مگر این که او را کافر نام نهاده، همان گونه که می فرماید: فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَّشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ: «وای بر کافران از مشاهده روز بزرگ». (۱)

از این روایت استفاده می شود: کم فروشی بوی کفر می دهد!

* * *

پس از آن، به شرح کار «مطففین» و کم فروشان پرداخته، می فرماید: «أَنَّهُمْ كَسَانِي هَسْتَنْدَ كَه وَتَقْتِي مِي خَوَاهَنْدَ بَرَايِ خُود كَيْل كَنْدَ حَقِ خُود رَا بَه طُور كَامِل مِي گِيرَنْدَ» (الَّذِينَ إِذَا أَكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ). (۲)

* * *

«اما هنگامی که می خواهند برای دیگران کیل یا وزن کنند کم می گذارند» (وَإِذَا كَالُواهُمْ أَوْ وَزَنُواهُمْ يُخْسِرُونَ).
جمعی از مفسران از آیات فوق چنین استفاده کرده اند: منظور از «مُطَفِّفٌ» کسی است که به هنگام خرید، بیش از حق خود می گیرد، و به هنگام فروش کمتر از حق می دهد، لذا خداوند به خاطر هر دو جهت، «وَيْلٌ» را بر آنها نهاده.

۱ - «اصول کافی»، مطابق نقل «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۵۲۷.

۲ - تعبیر به «عَلَى النَّاسِ» در اینجا اشاره به آن است که حقی بر مردم دارند، و در تقدیر «إِذَا كَالُوا مَا عَلَى النَّاسِ» بوده، و اصولاً «كَالَ عَلَيْهِ» در جایی گفته می شود که: هدف از کیل، گرفتن حقی است و اما «كَالَهُ» و همچنین «كَالَ لَهُ» مربوط به جایی است که منظور از کیل پرداختن حق دیگری باشد (دقت کنید).

ولی، این اشتباه است؛ زیرا تعبیر «یَسْتَوْفُونَ» مفهومی است که حق خود را به طور کامل می گیرند، و چیزی که دلالت بر اضافه بر حق کند در این عبارت نیست، و این که می بینیم خداوند آنها را مذمت کرده، در مقایسه این دو حالت با یکدیگر است که به هنگام خرید، حق را به طور کامل می گیرند، و به هنگام فروش ناقص می دهند، درست مثل این است که در مقام مذمت کسی می گوئیم: «هر گاه طلبی از کسی داشته باشد سر موعد آن را می گیرد، اما اگر بدهکار باشد ماه ها تأخیر می اندازد».

بنابراین، گرفتن طلب در رأس موعد، کار بدی نیست، کار بد با توجه به مقایسه این دو با یکدیگر است.

قابل توجه این که: در مورد گرفتن حق، تنها سخن از «کیل» است، ولی در مورد پرداختن سخن از «کیل» و «وزن» هر دو به میان آمده، این تفاوت تعبیر ممکن است به یکی از دو دلیل زیر باشد:

نخست این که: خریداران عمده، در زمان های گذشته بیشتر از «کیل» استفاده می کردند؛ زیرا ترازوهای بزرگی که بتواند وزن های زیاد را بسنجد وجود نداشت، اما پیمانه های بزرگ به آسانی یافت می شد (در باب «کُر» نیز گفته اند: که این واژه در اصل نام پیمانه بزرگی بوده است).

ولی، به هنگام فروش هم عمده فروشی داشتند (با کیل) و هم خرده فروشی (با وزن). دیگر این که: برای گرفتن حق: استفاده از پیمانه مناسب تر است؛ چرا که تقلب در آن مشکل تر می باشد، ولی برای کم فروشی استفاده از وزن معمول تر است؛ چرا که امکان تقلب در آن بیشتر می باشد.

این نکته نیز قابل توجه است که: آیات فوق گر چه تنها از کم فروشی در

مورد کیل و وزن سخن می گوید، ولی بدون شک، مفهوم آیه وسیع است و هر گونه کم فروشی را هر چند در محدودات (چیزهائی را که با عدد می فروشند) نیز شامل می شود. بلکه، بعید نیست با استفاده از الغای خصوصیت، کم گذاردن در خدمات را نیز فرا گیرد، فی المثل، اگر کارگر و کارمندی چیزی از وقت مقرر کمتر کار کند، در ردیف «مطففین» و کم فروشانی است که آیات این سوره سخت آنها را نکوهش کرده است.

بعضی، می خواهند برای آیه، توسعه بیشتری قائل شوند، و هر گونه تجاوز از حدود الهی و کم و کسر گذاشتن در روابط اجتماعی و اخلاقی را مشمول آن بدانند، گرچه، استفاده این معنی از الفاظ آیه روشن نیست، ولی بی تناسب هم نمی باشد.

لذا، از «عبدالله بن مسعود» صحابی معروف نقل شده که گفت: «نماز نیز قابل پیمانه است! کسی که کیل آن را به طور کامل ادا کند، خداوند پاداش او را کامل می دهد، و هر کس از آن کم بگذارد، درباره او همان جاری می شود که خداوند درباره «مطففین» (کم فروشان) فرموده». (۱)

سپس، آنها را با این جمله استفهام تویخی مورد تهدید قرار می دهد: «آیا آنها باور ندارند که برانگیخته می شوند»؟! (أَلَا يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ).

«در روزی بزرگ» (لَيَوْمٍ عَظِيمٍ).

روزی که عذاب و حساب و خبر او و هول و وحشتش همه عظیم است.

* * *

«روزی که مردم از قبرها برمی خیزند، و در پیشگاه رب العالمین حاضر می شوند» (يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ).

یعنی، اگر آنها قیامت را باور می داشتند و می دانستند حساب و کتابی در کار است، و تمام اعمالشان برای محاکمه در آن دادگاه بزرگ ثبت می شود، و هر کس به اندازه سر سوزنی کار نیک و بد کرده، نتیجه آن را در آن روز عظیم می بیند، هرگز چنین ظلم و ستم نمی کردند، و حقوق افراد را پایمال نمی ساختند.

بسیاری از مفسران «يُظُنُّ» را که از ماده «ظن» است در اینجا به معنی «یقین» می دانند، و نظیر این تعبیر در قرآن مجید وجود دارد، مانند آیه ۲۴۹ سوره «بقره»: قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللَّهِ كَمْ مِنْ فِتْنَةٍ قَلِيلَةً غَلَبَتْ فِتْنَةُ كَثِيرَةٍ بِإِذْنِ اللَّهِ: «آنها که می دانستند خدا را ملاقات خواهند کرد (و به روز قیامت ایمان داشتند) گفتند: چه بسیار گروه کوچکی که به فرمان خدا بر گروه عظیمی پیروز شدند» (توجه داشته باشید این آیه درباره گروهی از بنی اسرائیل است که ایمان و استقامت خود را در مراحل مختلف نشان داده بودند).

شاهد گویای این سخن، حدیثی است که از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) نقل شده که در تفسیر آیه: «أَلَا يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ * لِيَوْمٍ عَظِيمٍ» فرمود: «مفهومش این است: أَلَيْسَ يُوقِنُونَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ؟» «آیا یقین ندارند که آنها برانگیخته می شوند؟!» (۱)

و نیز، از همان حضرت (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «ظن بر دو گونه است: ظن تردید، و ظن یقین، آنچه در قرآن درباره معاد آمده است ظن یقین است، و آنچه درباره دنیا آمده است ظن شک» (۲).

۱ - تفسیر «برهان»، جلد ۴، صفحه ۳۸.

۲ - «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۵۲۸.

این احتمال نیز از سوی جمعی داده شده است که: ظن در اینجا به همان معنی معروف امروز، یعنی گمان بوده باشد، اشاره به این که: توجه به قیامت آن چنان در روح و جان انسان اثر می‌گذارد که حتی اگر کسی گمان به آن داشته باشد، و احتمال وجود چنین روزی را بدهد، باید از انجام کارهای خلاف خودداری کند، چه رسد به این که یقین داشته باشد، و این همان چیزی است که در میان دانشمندان به عنوان «دفع ضرر مظنون» یا «دفع ضرر محتمل» معروف شده است، و مفهوم این سخن آن خواهد بود که این گنهکاران بی پروا و بی باک نه تنها یقین به قیامت ندارند، بلکه گمان آن را نیز ندارند (ولی تفسیر اول با دلائلی که گفته شد مقدم است).

مهم این است که: واژه «ظن» به گفته «راغب» در «مفردات»، در اصل اسم برای آن حالتی است که از وجود قرائنی در فکر انسان حاصل می‌شود، اگر نشانه‌ها قوی باشد علم و یقین می‌آورد، و اگر نشانه‌ها ضعیف باشد از حدّ گمان بالاتر نمی‌رود. (۱)

بنابراین، واژه مزبور بر خلاف آنچه امروز در میان ما معروف است، مفهوم گسترده‌ای دارد که هم «علم» و هم «گمان» را شامل می‌شود، و گاه در این، و گاه در آن به کار می‌رود.

نکته:

«کم فروشی» از عوامل فساد در ارض
در آیات قرآن مجید، کراراً از کم فروشی نکوهش شده، گاه در داستان «شعیب» (علیه السلام)
در آنجا که قوم را مخاطب ساخته، می‌گوید: اَوْفُوا الْكَيْلَ وَ

۱ - «مفردات راغب»، ماده «ظن».

لَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ * وَ زِنُوا بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيمِ * وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ: «حق پیمانه را ادا کنید، و دیگران را به خسارت میفکنید * با ترازوی صحیح وزن کنید * و حق مردم را کم نگذارید، و در زمین فساد نکنید».(۱)

و به این ترتیب، کم فروشی و ترک عدالت، به هنگام پیمانه و وزن را در ردیف فساد در زمین شمرده است، و این خود دلیلی به ابعاد مفساد اجتماعی این کار است.

و نیز در آیات ۷ و ۸ سوره «الرحمن» رعایت عدالت در وزن را هم ردیف عدالت در نظام آفرینش در عالم جهان هستی قرار داده، می فرماید: وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ * أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ: «خداوند آسمان را برافراشت و میزان و حساب در همه چیز گذاشت * تا شما در وزن و حساب طغیان نکنید».

اشاره به این که: مسأله رعایت عدل در سنجش، مسأله کوچک و کم اهمیتی نیست، بلکه در حقیقت جزئی از اصل عدالت و نظم کلی حاکم بر سراسر عالم هستی است.

و به همین دلیل، پیشوایان بزرگ اسلام به این مسأله اهمیت فراوانی می دادند، تا آنجا که در روایت معروف «اصبغ بن نباته» آمده است: از علی(علیه السلام) شنیدم که بر فراز منبر می فرمود: يَا مَعْشَرَ التُّجَّارِ! الْفِقْهَ ثُمَّ الْمَتْجَرَ...: «ای گروه تجار! اول، فقه بیاموزید، و سپس تجارت کنید» و این سخن را امام(علیه السلام) سه بار تکرار فرمود... و در پایان این کلام فرمود: التَّاجِرُ فَاجِرٌ، وَ الْفَاجِرُ فِي النَّارِ، إِلَّا مَنْ أَخَذَ الْحَقَّ وَ أُعْطِيَ الْحَقَّ: «تاجر فاجر است و فاجر در دوزخ، مگر آنها که به

۱ - شعراء، آیات ۱۸۱ تا ۱۸۳.

مقدار حق خویش از مردم بگیرند و حق مردم را بپردازند» (۱).
و در حدیث دیگری از امام باقر (علیه السلام) نقل شده است: «هنگامی که امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در کوفه بود، همه روز صبح در بازارهای کوفه می آمد، بازار به بازار می گشت و تازیانه ای (برای مجازات متخلفان) بر دوش داشت، در وسط هر بازار می ایستاد و صدا می زد: «ای گروه تجار! از خدا بترسید!»

هنگامی که بانگ علی (علیه السلام) را می شنیدند هر چه در دست داشتند بر زمین گذاشته و با تمام دل به سخنانش گوش فرا می دادند، سپس می فرمود: قَدْ مَوَّاهُ الْإِسْتِخَارَةُ وَ تَبَرَّكُوا بِالسُّهُولَةِ، وَ اقْتَرَبُوا مِنَ الْمُتَتَاعِينَ، وَ تَزَيَّنُوا بِالْحِلْمِ، وَ تَنَاهَوْا عَنِ الْيَمِينِ، وَ جَانِبُوا الْكَذِبَ، وَ تَجَافَوْا عَنِ الظُّلْمِ وَ انْصِفُوا الْمَظْلُومِينَ، وَ لَا تَقْرَبُوا الرِّبَا، وَ أَوْفُوا الْكَيْلَ وَ الْمِيزَانَ، وَ لَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَ لَا تَعْتَوُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ.

«بیش از هر چیز از خداوند خیر بخواهید، و با آسان گرفتن کار بر مردم برکت بجوئید، و به خریداران نزدیک شوید، حلم را زینت خود قرار دهید، از سوگند پرهیزید، از دروغ اجتناب کنید، از ظلم خودداری نمائید، و حق مظلومان را بگیرید، (و در مورد آنها انصاف به خرج دهید) به ربا نزدیک نشوید، پیمانۀ و وزن را به طور کامل وفا کنید، و از اشیاء مردم کم نگذارید، و در زمین فساد نکنید!»

و به این ترتیب، در بازارهای «کوفه» گردش می کرد، سپس به «دار الإمارة» باز می گشت و برای دادخواهی مردم می نشست. (۲)

و نیز، همان گونه که در شأن نزول آیات نیز آمده، پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرماید:

۱ - «کافی»، جلد ۵، صفحه ۱۵۰، باب «آداب التجارة»، حدیث ۱.

۲ - «کافی»، جلد ۵، صفحه ۱۵۱، باب «آداب التجارة»، حدیث ۳ (با کمی اختصار).

«هر گروهی کم فروشی کنند، خداوند زراعت آنها را از آنها می گیرد، و گرفتار قحطی می شوند!»!

از مجموع آنچه در بالا گفته شد، استفاده می شود: یکی از عوامل مهم نابودی و عذاب بعضی از اقوام گذشته، مسأله کم فروشی بوده است، که موجب به هم خوردن نظام اقتصادی آنها، و نزول عذاب الهی شده.

حتی در روایات اسلامی در آداب تجارت آمده است: مؤمنان بهتر است به هنگام پیمان و وزن کمی بیشتر بدهند، و به هنگام گرفتن حق خود، کمی کمتر بگیرند (درست بر عکس کار کسانی که در آیات فوق به آنها اشاره شده است که حق خود را به طور کامل می گیرند، و حق دیگران را به طور ناقص می پردازند). (۱)

از سوی دیگر، همان گونه که در تفسیر آیه فوق اشاره کردیم، مسأله کم فروشی به عقیده بعضی معنی وسیعی دارد، که هرگونه کم و کسر گذاردن در کار و انجام وظائف فردی و اجتماعی و الهی را شامل می شود.

۱ - به جلد ۱۲ «وسائل الشیعه»، «ابواب التجارة»، باب ۷، صفحه ۲۹۰ مراجعه شود.

- ۷ کَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سِجِّينَ
 ۸ وَ مَا أَذْرَاكَ مَا سِجِّينُ
 ۹ كِتَابٌ مَرْقُومٌ
 ۱۰ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ

ترجمه:

- ۷ - این چنین نیست، به یقین نامه اعمال بدکاران در «سجین» است!
 ۸ - تو چه می دانی «سجین» چیست!
 ۹ - نامه ای است رقم زده شده و سرنوشتی است حتمی.
 ۱۰ - وای در آن روز بر تکذیب کنندگان!

تفسیر:

تو نمی دانی «سجین» چیست!

در تعقیب بحثی که در آیات گذشته درباره کم فروشان، و رابطه گناه با عدم ایمان راسخ به روز رستاخیز، آمده بود، در این آیات، به گوشه ای از سرنوشت بدکاران و فاجران در آن روز اشاره می کند.

نخست می فرماید: «چنین نیست که آنها درباره رستاخیز می پندارند که حساب و کتابی در کار نیست، بلکه نامه اعمال فاجران در سجین است» (کَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سِجِّينَ).

«تو چه می دانی سجّین چیست؟» (وَمَا أَذْرَاكَ مَا سَجِّينٌ).

«نامه ای است رقم زده شده» (كِتَابٌ مَرْقُومٌ).

در تفسیر این آیات عمدتاً دو نظریه وجود دارد:

۱ - منظور از کتاب، همان نامه اعمال انسان ها است که هیچ کار کوچک و بزرگ و صغیره و کبیره ای نیست، مگر این که آن را احصا کرده، و همه چیز بی کم و کاست در آن ثبت است. و منظور از «سجّین»، کتاب جامعی است که نامه اعمال همه انسان ها به طور مجموعی در آن گرد آوری شده، و به تعبیر ساده، مانند دفتر کلی است که حساب هر یک از بستانکاران و بدهکاران را در صفحه مستقلی در آن ثبت می کنند، منتها از این آیات و آیات بعد استفاده می شود، اعمال همه بدهکاران در یک کتاب به نام «سجّین»، و اعمال همه نیکوکاران و ابرار در یک کتاب دیگر به نام «علیین»، جمع آوری می شود.

«سجّین» از ماده «سجن» به معنی «زندان و حبس» گرفته شده، و معانی مختلفی دارد: زندان سخت و شدید، هر موجود صلب و محکم، وادی بسیار هولناکی در قعر جهنم، محلی که نامه های اعمال بدهکاران در آنجا گذارده می شود، و آتش دوزخ. (۱)

«طریحی» در «مجمع البحرین» در ماده «سجن» می گوید: وَفِي التَّفْسِيرِ هُوَ كِتَابٌ جَامِعٌ دِيَوَانَ الشَّرِّ دُونَ اللَّهِ فِيهِ أَعْمَالُ الْكَفَرَةِ وَالْفَسَقَةِ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ:

«در تفسیر آمده است: سجّین، کتابی است جامع دیوان بدی ها که خداوند

۱ - «لسان العرب»، ماده «سجن».

اعمال کافران و فاسقان جن و انس را در آن تدوین کرده است» (طریحی روشن نساخته که منظور از این تفسیر کدام تفسیر است، از معصوم است یا از غیر او).

قرائنی که این تفسیر را تأیید می کند، عبارت است از:

- ۱ - تعبیر به «کتاب» در قرآن مجید، در این گونه موارد غالباً به معنی نامه اعمال است.
 - ۲ - آیه اخیر، که به صورت تفسیر برای «سَجِّین» ذکر شده می فرماید: آن کتابی است رقم زده شده، و این که بعضی، آیه را تفسیر «سَجِّین» نگرفته اند مسلماً بر خلاف ظاهر است.
 - ۳ - بعضی گفته اند: «سَجِّین» و «سَجِّیل» یک معنی دارد، و می دانیم «سَجِّیل» (به کسر سین و جیم و تشدید لام) به معنی کتاب بزرگ است. (۱)
 - ۴ - از آیات دیگر قرآن استفاده می شود: اعمال انسان در چند کتاب ثبت و ضبط می شود، تا به هنگام حساب هیچ گونه عذر و بهانه ای برای هیچ کس باقی نماند.
- نخست، نامه اعمال شخصی است که در قیامت به دست صاحبان آنها داده می شود، نیکوکاران به دست راستشان، و بدکاران به دست چپشان، و در آیات قرآن بسیار به آن اشاره شده است.
- دوم، کتابی است که می توان آن را نامه اعمال امت ها، نام گذارد، که در آیه ۲۸ سوره «جاثیه» به آن اشاره شده: *كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَىٰ إِلَىٰ كِتَابِهَا: «رُوزِ قِيَامَتِ هِر اَمْتِ بِه نَامِه اَعْمَالِش فِرَا خَوَانْدِه مِی شُود»*.
- سوم، نامه اعمال عمومی همه بدکاران و نیکوکاران است که در آیات مورد بحث و آیات آینده، به عنوان «سَجِّین» و «علیین» از آن نام برده شده.

۱ - «روح المعانی»، جلد ۳۰، صفحه ۷۰ و «مجمع البحرین» ماده «سَجِّیل».

خلاصه، طبق این تفسیر «سَجِّین» همان دیوان کلّ است، که نامه اعمال همه بدان در آن جمع می باشد، و تعبیر از آن به عنوان «سَجِّین»، شاید به خاطر این باشد که: محتویات این دیوان سبب زندانی شدن آنها در جهنم است، یا خود این دیوان در قعر جهنم جای دارد، به عکس کتاب ابرار و نیکان که در اعلی علین بهشت است.

۲ - تفسیر دوم این است که: «سَجِّین» به همان معنی مشهور و معروف یعنی «دوزخ» است، که زندان عظیمی است برای همه بدکاران، و یا محل سختی از دوزخ می باشد، و منظور از «کتاب فجار» همان سرنوشتی است که برای آنها رقم زده شده.

بنابراین، معنی آیه چنین است: «سرنوشت مقرر و مسلم بدکاران در جهنم است» و استعمال کلمه «کتاب» در این معنی در قرآن کم نیست، مانند آیه ۲۴ سوره «نساء» بعد از آن که می فرماید: زنان شوهر دار بر شما حرام است، می افزاید: کِتَابَ اللَّهِ عَلَیْكُمْ: «این حکم (و احکام قبل از آن) احکامی است که خداوند بر شما مقرر داشته است».

و در آیه ۷۵ «انفال» می خوانیم: وَ أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِی کِتَابِ اللَّهِ: «خویشاوندان نسبت به یکدیگر در احکامی که خداوند مقرر داشته (از دیگران) سزاوارترند».

مطلبی که این تفسیر را تأیید می کند این است: «سَجِّین» به همان معنی معروفش که در اخبار و آثار اسلامی از آن یاد شده، یعنی «جهنم»، تفسیر گردیده.

در تفسیر «علی بن ابراهیم» نیز آمده است: معنی «إِنَّ کِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِی سَجِّین» آن است که: «آنچه برای آنها از عذاب مقرر داشته شده در سَجِّین (دوزخ) است».

در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) نیز می خوانیم: **السَّجِّينُ الْأَرْضُ السَّابِعَةُ وَ عَلِيُّونَ السَّمَاءُ السَّابِعَةُ**: «سجین زمین هفتم و علیین آسمان هفتم است (اشاره به پائین ترین و برترین مکان است)» (۱).

از روایات متعددی نیز استفاده می شود: اعمالی که لایق قرب خدا نیست سقوط می کند، و در سجین قرار می گیرد، چنان که در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آمده است: **إِنَّ الْمَلَكَ لَيَصْنَعُ بِعَمَلِ الْعَبْدِ مُبْتَهَجًا فَإِذَا صَعِدَ بِحَسَنَاتِهِ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ اجْعَلُوهَا فِي سَجِّينَ إِنَّهُ لَيْسَ بِإِيَّايَ أَرَادَ فِيهَا!**

«گاه می شود که فرشته، عمل بنده ای را با خوشحالی و سرور به آسمان بالا می برد، هنگامی که حسنات او را بالا برد، خداوند عز و جل می فرماید: آن را در سجین قرار دهید که او هدفش جلب رضای من نبوده!» (۲).

از مجموع این روایات، بر می آید: «سجین» مکانی است بسیار پست در دوزخ که اعمال یا نامه اعمال بدکاران را در آن می نهند، یا سرنوشت آنها گرفتار شدن در آن زندان است.

مطابق این تفسیر، جمله «کِتَابٌ مَرْقُومٌ» تأکیدی است بر جمله «إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سَجِّينَ» (نه این که تفسیری برای سجین باشد) یعنی این مجازاتی است برای آنها رقم زده شده و قطعی و حتمی.

«مَرْقُومٌ» از ماده «رقم» (بر وزن زخم) به معنی خط درشت است، و از آنجا که خطوط درشت و روشن خالی از ابهام است، ممکن است این تعبیر اشاره به قطعی بودن و خالی از ابهام بودن باشد، چیزی که نه هرگز محو می شود و نه فراموش می گردد.

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۵۳۰، حدیث ۱۵ - «بحار الانوار»، جلد ۵۵، صفحه ۵۱.

۲ - همان مدرک، حدیث ۱۹ - «کافی»، جلد ۲، صفحه ۲۹۴ (با اندکی تفاوت).

جمع میان این دو تفسیر، نیز مانعی ندارد؛ چرا که سَجِّین در تفسیر اول به معنی دیوان کل اعمال بدکاران، و در تفسیر دوم به معنی دوزخ یا قعر زمین است، و معلوم است که اینها علت و معلول یکدیگرند، یعنی هنگامی که نامه عمل انسان در دیوان کل اعمال بدکاران قرار گرفت، همان سبب می شود که او را به پست ترین مقام و قعر دوزخ بکشاند.

* * *

در آخرین آیه مورد بحث، با یک جمله تکان دهنده، به عاقبت شوم منکران معاد اشاره کرده، می فرماید: «وای در آن روز بر تکذیب کنندگان» (وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ). تکذیبی که سرچشمه انواع گناهان و از جمله کم فروشی و ظلم است، در آیه نخست فرمود: «وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ» و در اینجا می فرماید: «وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ» تعبیری که در عین فشرده بودن، اشاره به انواع عذاب های دردناک و مصائب هولناک می کند.

قابل توجه این که: در آیه نخست، سخن از «مطففین» (کم فروشان) است، و بعداً سخن از «فجار» (بدکاران)، و در آیه اخیر از «مکذبین» (منکران قیامت)، و این به خوبی نشان می دهد که: در میان این اعتقاد و آن اعمال، رابطه نزدیکی بر قرار است که در آیات آینده به طور روشن تری منعکس شده است.

* * *

- ۱۱ الَّذِينَ يُكَذِّبُونَ بَيُّومَ الدِّينِ
 ۱۲ وَ مَا يُكَذِّبُ بِهِ إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ
 ۱۳ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ
 ۱۴ كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ
 ۱۵ كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ
 ۱۶ ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُوا الْجَحِيمِ
 ۱۷ ثُمَّ يُقَالُ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ

ترجمه:

- ۱۱ - همانها که روز جزا را انکار می کنند.
 ۱۲ - تنها کسی آن را انکار می کند که متجاوز و گنهکار است.
 ۱۳ - وقتی آیات ما بر او خوانده می شود می گوید: «این افسانه های پیشینیان است»!
 ۱۴ - چنین نیست، بلکه اعمالشان چون زنگاری بر دل هایشان نشسته است.
 ۱۵ - چنین نیست (که می پندارند)، بلکه آنها در آن روز از پروردگارشان محجوبند.
 ۱۶ - سپس آنها به یقین وارد دوزخ می شوند.
 ۱۷ - بعد به آنها گفته می شود: «این همان چیزی است که آن را انکار می کردید»!

تفسیر:

گناهان، زنگار دل هاست

در آخرین آیه، از آیات گذشته، اشاره گویائی به سرنوشت شوم مکذبان

شده بود، آیات مورد بحث، نخست به معرفی آنان پرداخته، می گوید: «آنها کسانی هستند که روز جزا را انکار می کنند» (الَّذِينَ يُكَذِّبُونَ بَيُّومَ الدِّينِ).

و بعد، می افزاید: «تنها کسانی روز جزا را تکذیب می کنند که متجاوز و گنهکارند» (وَمَا يُكَذِّبُ بِهِ إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ).

یعنی، ریشه انکار قیامت، منطق و تفکر و استدلال نیست، بلکه افرادی که می خواهند پیوسته به تجاوزها ادامه دهند و در گناه غوطه‌ور باشند، منکر قیامت می شوند (توجه داشته باشید «أثیم» صفت مشبهه است و دلالت بر استمرار و ادامه گناه دارد).

آنها می خواهند: بدون هیچ گونه احساس مسئولیت، و به گمان خود با نهایت آزادی و دوری از هر گونه فشار و ناراحتی وجدان، به زشت کاری‌ها ادامه دهند، و هیچ قانونی را به رسمیت نشناسند، این نظیر همان چیزی است که در آیه ۵ سوره «قیامت» آمده است: بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ: «بلکه انسان می خواهد در آینده عمر خویش پیوسته راه فجور پیش گیرد، لذا قیامت را تکذیب می کند».

و به این ترتیب، همان گونه که عقیده در عمل اثر می گذارد، اعمال آلوده نیز در شکل بندی عقائد تأثیر می کند، این معنی در تفسیر آیات بعد روشن تر خواهد شد.

در آیه بعد، به سومین وصف منکران قیامت اشاره کرده، می فرماید: «هنگامی که آیات ما بر او خوانده می شود می گوید: این همان افسانه‌ها و مطالب بی اساس پیشینیان است» (إِذَا تُلِيٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ).

آنها، علاوه بر این که تجاوزگر (مُعْتَد) و گنهکار و (أَثِیم) هستند، آیات الهی را نیز به باد سخریه و استهزا گرفته، آن را مجموعه ای از اسطوره ها و افسانه های موهوم و سخنان بی ارزش، نظیر آنچه از دوران های نخستین (دوران نادانی بشر) به یادگار مانده است معرفی می کنند، (۱) و به این بهانه می خواهند خود را از مسئولیت در برابر این آیات بر کنار دارند.

نه تنها در این مورد، در آیات دیگری از قرآن مجید نیز می خوانیم که: مجرمان جسور، برای فرار از اجابت دعوت الهی به همین بهانه متوسل می شدند، به طوری که در نه آیه از قرآن مجید، درست همین مطلب منعکس شده است که مشرکان در مقابل آیات قرآن مجید به همین سخن زشت متوسل می شدند، از جمله در آیه ۵ سوره «فرقان» می خوانیم: وَقَالُوا أُسَاطِرُ الْأَوَّلِينَ اكْتَتَبَهَا فَهِيَ تُمْلَى عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا: «گفتند: این قرآن اسطوره هائی است از پیشینیان که او آن را رونویس کرده و هر صبح و شام بر او املاء می شود»!

در سوره «احقاف»، آیه ۱۷ از زبان جوان طغیانگری که در مقابل پدر مادر مهربان و مؤمنش می ایستد، چنین می خوانیم: او تمام نصائح آنها را با این جمله به باد استهزاء می گیرد و می گوید: ما هذا إِلَّا أُسَاطِرُ الْأَوَّلِينَ: «اینها که شما می گوئید چیزی جز اسطوره ها و سخنان بی اساس پیشینیان نیست».

بعضی از مفسران گفته اند: آیه مورد بحث درباره «نضر بن حارث بن کلد» پسر خاله پیامبر (صلی الله علیه وآله) که از سران کفر و ضلال بود، نازل شد، ولی پیدا است نزول آیه در مورد خاصی، مانع از آن نیست که درباره دیگران نیز صادق باشد.

به هر حال، همیشه طغیانگران برای نجات از ملامت وجدان از یکسو، و از

۱ - «اساطیر» جمع «اسطوره» از ماده «سَطَرَ» است، و بیشتر در مورد افسانه های موهوم و سخنان دروغ به کار می رود.

اعتراضات مردم حقجو از سوی دیگر، بهانه های واهی می تراشند تا خویشان را از این و آن راحت کنند.

و عجب این که: آنها غالباً برنامه ای هماهنگ و یکنواخت داشته اند، گوئی در طول تاریخ آن را در گوش هم فرو می خواندند، عناوینی، همچون «سحر»، «کهنات»، «جنون» و «اسطوره» و مانند آن!

ولی، قرآن در آیه بعد، بار دیگر به ریشه اصلی طغیان و سرکشی آنها اشاره کرده می فرماید: «چنین نیست که آنها خیال می کنند، بلکه اعمال سوء آنها همچون زنگاری بر دلشان نشسته، و از درک حقیقت وامانده اند» (کَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ).

عجب تعبیر تکان دهنده ای؟! اعمال آنها چون زنگار بر قلبشان نشسته، و نور و صفای نخستین را که به حکم فطرت خداداد در آن بوده، گرفته، به همین دلیل چهره حقیقت که همچون آفتاب عالمتاب می درخشد، هرگز در آن بازتابی ندارد، و پرتو انوار وحی در آن منعکس نمی گردد.

«ران» از ماده «رین» (بر وزن عین) به طوری که «راغب» در «مفردات» می گوید: همان زنگاری است که روی اشیاء قیمتی می نشیند، و به گفته بعضی دیگر از ارباب لغت: قشر قرمز رنگی است که بر اثر رطوبت هوا روی آهن، و مانند آن ظاهر می شود که در فارسی ما آن را «زنگ» یا «زنگار» می نامیم، و معمولاً نشانه پوسیدن و ضایع شدن آن فلز، و طبعاً از بین رفتن شفافیت و درخشندگی آن است.

و گاه، آن را به معنی غلبه و تسلط چیزی بر شیء دیگر یا افتادن در چیزی که راه خلاص از آن نیست تفسیر کرده اند، که در واقع اینها همه لازمه همان معنی

اصلی است. (۱)

درباره تأثیر ویرانگر گناه در زدودن نورانیت و صفای دل بحثی داریم که در نکته ها مطالعه خواهید کرد.

آنگاه، می افزاید: «چنین نیست که آنها می پندارند، بلکه آنها در آن روز از پروردگارشان محجوبند» (كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ).

و این دردناک ترین مجازات آنها است، همان گونه که لقای معنوی پروردگار، و حضور در بارگاه قرب او برای ابرار و نیکان بالاترین موهبت و لذت بخش ترین نعمت است. «كَلَّا» معمولاً برای نفی سخنی می آید که قبلاً مطرح بوده، و در اینجا مفسران احتمالات متعددی درباره آن داده اند:

نخست این که: تأکیدی است بر «كَلَّا» که در آیه قبل آمده، یعنی چنان نیست که آنها روز قیامت را افسانه و اسطوره معرفی می کنند.

یا این که: چنان نیست که زنگاری که بر قلب آنها بر اثر گناه نشسته پاک شود، آنها هم در این جهان از مشاهده جمال حق محرومند، و هم در جهان دیگر.

یا این که: آنها همان گونه که در آیات دیگر قرآن آمده است، مدعی بودند اگر به فرض که قیامتی هم در کار باشد، در آنجا مشمول انواع نعمت های خدا خواهند بود! (۲)

۱ - به تفسیر «فخر رازی»، ذیل آیه مورد بحث، و «المنجد»، ماده «رین» مراجعه شود.

۲ - در آیه ۳۶ سوره «کهف» آمده است: وَ مَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِنْ رُئِدْتُ إِلَى رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا:

«من هرگز باور نمی کنم قیامتی بر پا شود، و اگر به سوی پروردگارم باز گردم و قیامتی در کار باشد، جایگاهی بهتر از اینجا خواهم یافت» (نظیر همین معنی در سوره «فصلت»، آیه ۵۰ نیز آمده است).

چنین نیست که آنها می‌پندارند، بلکه در قیامت در شدیدترین عذاب‌ها و سخت‌ترین شکنجه‌ها هستند.

آری، آخرت بازتاب و تجسم عظیمی از اعمال انسان در این دنیا است، آنها که چشم خود را در اینجا از مشاهده حق فرو می‌بندند، و اعمالشان همچون زنگاری بر قلبشان نشسته، در آنجا نیز از پروردگار محجوبند، و هرگز یارای مشاهده جمال حق را در آن عالم ندارند، و از فیض لقای آن محبوب حقیقی محرومند.

«سپس آنها قطعاً وارد آتش دوزخ می‌شوند و ملازم آن هستند» (ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُوا الْجَحِيمِ). این ورود در آتش، نتیجه محجوب بودن از پروردگار است، و اثری است که از آن جدا نیست، و به طور مسلم، آتش محرومیت از دیدار حق، از آتش دوزخ هم سوزان‌تر است!

و در آخرین آیه می‌فرماید: «سپس به آنها گفته می‌شود: این همان چیزی است که آن را تکذیب می‌کردید!» (ثُمَّ يُقَالُ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ). این سخن، به عنوان توبیخ، ملامت و سرزنش به آنها گفته می‌شود، عذابی است روحانی و شکنجه‌ای است معنوی برای این گروه خیره‌سر و لجوج.

نکته‌ها:

۱ - چرا گناه، زنگار دل است؟!

نه تنها در آیات این سوره، از تأثیر گناه در تاریک ساختن دل سخن گفته

شده، که در بسیاری دیگر از آیات قرآن مجید نیز این معنی به طور مکرر، و با صراحت مورد توجه قرار گرفته است.

در یک جا می فرماید: کَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ: «این گونه خداوند بر قلب هر متکبر طغیانگری مهر می نهد».(۱)

و در جای دیگر، درباره گروهی از گنهکاران لجوج و عنود می فرماید: خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ: «خداوند بر دل های آنها مهر نهاده، و همچنین بر گوش های آنها، و بر چشم هایشان پرده ای فرو افتاده، و برای آنها عذاب بزرگی است».(۲)

و در آیه ۴۶ سوره «حج» می خوانیم: فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ: «چشم های ظاهر نابینا نمی شود، بلکه دل هائی که در سینه ها جای دارد نابینا می گردد».

آری، بدترین اثر گناه و ادامه آن، تاریک ساختن قلب، و از میان بردن نور علم و حس تشخیص است، گناهان از اعضاء و جوارح سرازیر قلب می شوند، و قلب را به یک باتلاق متعفن و گندیده مبدل می سازند، اینجاست که انسان راه و چاه را تشخیص نمی دهد، و مرتکب اشتباهات عجیبی می شود که همه را حیران می کند.

با دست خود، تیشه به ریشه سعادت خویش می زند و سرمایه خوشبختی خویش را به باد فنا می دهد.

در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: كَثْرَةُ الذُّنُوبِ مَفْسَدَةٌ لِلْقَلْبِ: «گناهان زیاد قلب انسان را فاسد می کند».(۳)

۱ - مؤمن، آیه ۳۵.

۲ - بقره، آیه ۷.

۳ - «در المنثور»، جلد ۶، صفحه ۳۲۶.

و در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم:

إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا أَذْنَبَ ذَنْبًا نَكَتَتْ فِي قَلْبِهِ نُكْتَةٌ سَوْدَاءٌ، فَإِنْ تَابَ وَنَزَعَ وَاسْتَغْفَرَ صَقَلَ قَلْبُهُ، وَإِنْ عَادَ زَادَتْ حَتَّى تَغْلُو قَلْبُهُ، فَذَلِكَ الرَّيْنُ الَّذِي ذَكَرَ اللَّهُ فِي الْقُرْآنِ: كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ.

«هنگامی که بنده گناه کند، نکته سیاهی در قلب او پیدا می شود، اگر توبه کند، از گناه دست بردارد و استغفار نماید، قلب او صیقل می یابد، و اگر باز هم به گناه برگردد سیاهی افزون می شود، تا تمام قلبش را فرا می گیرد، این همان زنگاری است که در آیه «كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» به آن اشاره شده». (۱)

همین معنی از امام باقر (علیه السلام) در «اصول کافی» با مختصر تفاوتی نقل شده است. (۲)

و نیز، در همان کتاب از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) چنین نقل شده:

تَذَاكُرُوا وَ تَلَاَقُوا وَ تَحَدَّثُوا فَإِنَّ الْحَدِيثَ جِلَاءٌ لِلْقُلُوبِ إِنَّ الْقُلُوبَ لَتَرِينُ كَمَا يَرِينُ السَّيْفُ، وَ جِلَاءُ الْحَدِيثِ:

«مذاکره کنید و یکدیگر را ملاقات نمائید و احادیث (پیشوایان دین) را نقل نمائید، که حدیث مایه جلای دل ها است، دل ها زنگار می گیرد همان گونه که شمشیر زنگار می گیرد، و صیقل آن حدیث است». (۳)

از نظر اصول روان شناسی نیز، این معنی ثابت شده که اعمال آدمی همواره بازتابی در روح او دارد، و تدریجاً روح را به شکل خود در می آورد، حتی در تفکر و اندیشه و قضاوت او مؤثر است.

این نکته نیز، قابل توجه است که: انسان با ادامه گناه، لحظه به لحظه، در

۱ - «در المثنور»، جلد ۶، صفحه ۳۲۵.

۲ و ۳ - «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۵۳۱، احادیث ۲۲ و ۲۳.

تاریکی روحی بیشتری فرو می رود، و به جایی می رسد که گناهانش در نظرش حسنات جلوه می کند، و گاه به گناهش افتخار می نماید! و در این مرحله، راه های بازگشت به روی او بسته می شود، و تمام پل ها پشت سرش ویران می گردد و این خطرناک ترین حالتی است که ممکن است برای یک انسان پیش آید.

۲ - حجاب چهره جان!

گر چه، بسیاری از مفسران کوشیده اند: در آیه «كَأَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ» چیزی در تقدیر بگیرند، و بگویند: این گنهکاران از «رحمت» خدا محجوب می شوند و یا از «احسان» و «کرامت» و «ثواب» او.

ولی، ظاهراً آیه هیچ نیاز به تقدیر ندارد، آنها به راستی محجوب از پروردگار می شوند، و در حالی که نیکان و پاکان به جوار قرب او راه می یابند، و از لذت دیدار محبوب و شهود باطنی او که برترین لذت ممکن است بهره مند می گردند، این دوزخیان بی ایمان و گنهکار از این فیض عظیم و نعمت بی نظیر محرومند.

بعضی از مؤمنان پاکدل، حتی در این جهان به فیض دیدار او متنعم می گردند، در حالی که مجرمان کوردل در این جهان نیز از این فیض محرومند.

آنها دائماً در حضورند و این بی بصران تاریک دل، دور!

آنها از مناجات او چنان لذتی می برند که با هیچ بیانی قابل توصیف نیست، در حالی که اینها چنان در نکبت گناهان خود غرقند که راه نجات ندارند و به گفته شاعر:

تو کز سرای طبیعت نمی روی بیرونکجا به کوی حقیقت گذر توانی کرد؟!

جمال یار ندارد حجاب و پرده ولی *** غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد!
 امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در دعای معروف «کمیل» عرض می کند: هَبْنِي صَبْرْتُ عَلَي
 عَذَابِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَلَي فِرَاقِكَ: «گیرم که بر عذاب دردناک تو صبر کنم، چگونه می توان بر
 فراق و دوریت صبر کرد»؟!

- ۱۸ کَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْبَرَارِ لَفِي عَلَيِّينَ
 ۱۹ وَ مَا أَذْرَاكَ مَا عَلِيُّونَ
 ۲۰ كِتَابٌ مَرْقُومٌ
 ۲۱ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ
 ۲۲ إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ
 ۲۳ عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ
 ۲۴ تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ
 ۲۵ يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ
 ۲۶ خِتَائُهُ مِسْكَ وَ فِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ
 ۲۷ وَ مِزَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ
 ۲۸ عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ

ترجمه:

- ۱۸ - چنان نیست، بلکه نامه اعمال نیکان در «علیین» است.
 ۱۹ - و تو چه می دانی «علیین» چیست؟!
 ۲۰ - نامه ای است رقم خورده و سرنوشتی است قطعی.
 ۲۱ - که مقربان شاهد آنند!
 ۲۲ - مسلماً نیکان در انواع نعمت اند:
 ۲۳ - بر تخت های زیبای بهشتی تکیه کرده و (به زیبایی های بهشت) می نگرند.

- ۲۴ - در چهره هایشان طراوت و نشاط نعمت را می بینی و می شناسی.
- ۲۵ - آنها از شراب زلال دست نخورده ای سیراب می شوند.
- ۲۶ - مَهْری که بر آن نهاده شده از مُشک است؛ و در این (نعمت ها) مشتاقان باید بر یکدیگر پیشی گیرند.
- ۲۷ - این شراب (طهور) آمیخته با «تسنیم» است.
- ۲۸ - همان چشمه ای که مقربان از آن می نوشند.

تفسیر:

«علیین» در انتظار ابرار است

به دنبال توصیفی که در آیات گذشته درباره «فجار»، نامه اعمال و سرنوشت آنها آمده، در این آیات، سخنی از گروه مقابل آنان، یعنی ابرار و نیکان است که ملاحظه افتخارات و امتیازات آنها در برابر فاجران، موقعیت هر دو را روشن تر می سازد.

نخست، می فرماید: «چنان نیست که آنها درباره معاد می پندارند، بلکه نامه اعمال ابرار و نیکان در علین است» (كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عَلِيْن).

«علیین» جمع «علی» (بر وزن ملی) در اصل، به معنی مکان بالا یا اشخاصی است که در محل بالا می نشینند، و به ساکنان قسمت های مرتفع کوه ها نیز اطلاق شده است، و در اینجا جمعی آن را به معنی «برترین مکان آسمان» یا «برترین مکان بهشت» تفسیر کرده اند.

بعضی نیز گفته اند: ذکر آن به صیغه جمع به خاطر تأکید است و به معنی «عُلُوٌّ فِي عُلُوٍّ» یعنی «بلندی در بلندی» می باشد.

شبهه همان دو تفسیر که در آیات سابق درباره «سجین» داشتیم، در اینجا نیز صادق است.

نخست این که: منظور از «کتاب الابرار» نامه اعمال نیکان و پاکان و مؤمنان است، و هدف بیان این نکته است که نامه اعمال آنها در یک دیوان کل که بیانگر تمام اعمال مؤمنان است قرار دارد، دیوانی که بسیار بلند مرتبه و والامقام است.

یا این که: نامه اعمال آنها بر فراز آنها در شریف ترین مکان، یا بر فراز بهشت در بلندترین مقام جای دارد، و همه اینها نشان می دهد که مقام خود آنها فوق العاده بلند و والا است.

در حدیثی می خوانیم: پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) فرمود: منظور از «عَلِیُّنَ» آسمان هفتم و زیر عرش خدا است. (۱)

و این درست، نقطه مقابل نامه اعمال «فجار» است، که در پست ترین محل یا پائین ترین طبقات دوزخ قرار گرفته.

تفسیر دیگر این که: «کتاب» در اینجا به معنی سرنوشت و حکم قطعی الهی است، که مقرر داشته نیکان در اعلی درجات بهشت باشند.

و البته، جمع میان این دو تفسیر، نیز ممکن است، که هم نامه اعمال آنها در یک دیوان کل قرار دارد، و هم مجموعه آن دیوان بر فراز آسمان ها است و هم فرمان الهی بر آن قرار گرفته که خودشان در بالاترین درجات بهشت باشند.

پس از آن، برای بیان اهمیت و عظمت «علیین» می افزاید: «تو چه می دانی علیین چیست» (وَ مَا أَذْرَاكَ مَا عَلِیُّونَ).

اشاره به این که: مقام و مکانی است برتر از «خیال و قیاس و گمان و وهم» که هیچ کس حتی پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نیز نمی تواند ابعاد عظمت آن را دریابد.

۱ - تفسیر «قرطبی»، جلد ۱۰، صفحه ۷۰۵۳، «مجمع البحرین»، ماده «علو».

آنگاه، خود قرآن به توضیح بیشتر پرداخته، می افزاید: «علین نامه ای است رقم زده شده» (کتاب مرقوم).

این، بنا بر تفسیری است که «علین» را به معنی دیوان کل نامه اعمال ابرار معرفی می کند، و اما بنا بر تفسیر دیگر، معنی آیه چنین است: «این سرنوشت حتمی است که خداوند درباره آنها رقم زده که جایگاهشان برترین درجات بهشت باشد» (بنابراین «کتاب مرقوم» تفسیری است بر «کتاب الابرار» نه بر «علین») (دقت کنید).

و می افزاید: «این کتاب کتابی است که مقربان آن را مشاهده می کنند یا بر آن گواهی می دهند» (یَشْهَدُ الْمُقَرَّبُونَ).

گر چه، جمعی از مفسران «مُقَرَّبُونَ» را در این آیه به معنی فرشتگانی که مقرب درگاه الهی هستند تفسیر کرده اند، فرشتگانی که ناظر بر نامه اعمال یا سرنوشت حتمی ابرار و نیکانند. ولی، آیات بعد به خوبی نشان می دهد: «مُقَرَّبُونَ» گروهی از خاصان و برگزیدگان مؤمنانند که مقامی بس والا دارند، و شاهد و ناظر نامه اعمال ابرار و نیکان دیگرند، همان گونه که در آیات ۱۰ و ۱۱ سوره «واقع»، بعد از ذکر دو گروه «اصحاب المیمه» و «اصحاب المشمه» می فرماید: وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ: «و پیشگامان پیشگام * مقربان درگاه اویند».

و در آیه ۸۹ سوره «نحل» می خوانیم: وَ يَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيداً عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ جِئْنَا بِكَ شَهِيداً عَلَى هَؤُلَاءِ: «به یاد آورید روزی را که از هر امتی گواهی از خودشان بر آنها مبعوث می کنیم، و تو را گواه آنها قرار می دهیم».

سپس، به شرح بخشی از پاداش های عظیم ابرار و نیکان پرداخته،

می فرماید: «مسلماً ابرار در میان انواع نعمت متنعم اند» (إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ). مفهوم اصلی «نعیم» که به گفته «راغب» به معنی نعمت بسیار است به اضافه ذکر آن به صورت نکره که در اینجا دلیل بر عظمت و اهمیت است، نشان می دهد: آنها دارای آن چنان نعمت ها و برکاتی هستند که نمی توان آن را توصیف کرد، و این تعبیری است جامع و سربسته برای اشاره به همه مواهب مادی و معنوی بهشت.

* * *

بعد از آن، به شرح بعضی از آنها پرداخته می فرماید: «آنها بر تخت های زیبای بهشتی تکیه کرده، و به آن مناظر زیبا و آن همه نعمت نظر می کنند و لذت می برند» (عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ). (۱)

«أَرَائِكِ» جمع «اریکه» به معنی تخت های زیبای سلطنتی است، و یا تخت های پرزیتی که در «حجله گاه» می نهند، و در اینجا اشاره به تخت های بسیار زیبای بهشتی است که نیکان بر آن تکیه می کنند.

بعضی معتقدند: اصل این کلمه فارسی است و از «ارگ» به معنی کاخ سلطنتی گرفته شده است (این واژه به معنی قلعه ای که درون شهر بوده باشد نیز آمده، و از آنجا که قلعه درون شهر غالباً مخصوص شاهان است به آن اطلاق شده).

بعضی دیگر «أَرَائِكِ» را مفرد و از واژه فارسی «اراک» یا «ارایک» دانسته اند، که به معنی تخت پادشاهی است، سپس به معنی «پایتخت» و یا استانی که پایتخت در آن است اطلاق شده، و «عراق» را مُعَرَّب «اراک» می دانند که به معنی چنین استانی است، و می گویند: لفظ «أَرَائِكِ» به معنی بارگاه و تخت

۱ - در این جمله «مبتدا» محذوف است و در تقدیر «هُمْ عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ» می باشد که در این جمله «يَنْظُرُونَ» حال است، و یا این که «عَلَى الْأَرَائِكِ» خبر بعد از خبر است برای «إِنَّ» در آیه قبل.

سلطنتی در «اوستا» نیز آمده است.

در حالی که، بعضی از علمای لغت عرب، ریشه آن را عربی می دانند، و معتقدند از واژه «اراک» که نام درخت معروفی است و با آن تخت و سایبان درست می کردند گرفته شده. (۱) ولی، آنچه از موارد استعمال این کلمه در قرآن مجید استفاده می شود این است که: به همان معنی تخت های زیبا و مزین است که صاحبان نعمت و قدرت از آن استفاده می کنند. در تعبیر: *يَنْظُرُونَ* «نگاه می کنند» که به صورت سربسته بیان شده، نمی فرماید به چه می نگرند؟ تا مفهوم وسیع و گسترده ای داشته باشد، آری، آنها به لطف خدا می نگرند، به جمال بی مثال او، به انواع نعمت های بهشتی، و به زیبایی های خیره کننده ای که در بهشت برین است می نگرند؛ چرا که یکی از مهم ترین لذات انسانی «لذت دید و نگاه» است.

و می افزاید: «هر گاه به چهره های آنها بنگری طراوت و خرمی و نشاط نعمت را در آن می بینی» (*تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ*). اشاره به این که: نشاط، سرور و شادی در چهره هایشان موج می زند و نیازی به سؤال نیست، به عکس دوزخیان که اگر در چهره هایشان بنگری، غم، رنج، اندوه، بدبختی و بیچارگی از چهره هایشان نمایان است. «نَضْرَةُ» همان گونه که قبلاً هم اشاره کرده ایم، به معنی طراوت و نشاطی است که در صورت صاحبان زندگی مرفه نمایان است.

۱ - به «لغت نامه دهخدا»، کتاب «دیوان دین» و «مفردات راغب» و «برهان قاطع» مراجعه شود.

بعد از نعمت «تخت و نگاه» و «آرامش و نشاط»، اشاره به نعمت دیگری یعنی «شراب» بهشتیان کرده، می افزاید: «به آنها از شراب زلال دست نخورده سربسته می نوشاند» (يُسَقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ).

شراب طهوری که مانند شراب آلوده و شیطانی دنیا معصیت زا و جنون آفرین نیست، بلکه هوش و عقل و نشاط و عشق و صفا می آفریند.

غالب مفسران «رَحِيق» را به معنی شراب خالص گرفته اند، شرابی که هیچ گونه غش، ناخالصی و آلودگی در آن وجود ندارد، و تعبیر به «مَخْتُوم» که در فارسی امروز به جای آن، «دربسته» و «پلمپ» شده به کار می رود، نیز تأکیدی بر خلوص و پاکی و دست نخوردگی آن است. علاوه بر این، استفاده از چنین ظرف ها نشانه احترام خاص به میهمان می باشد، ظرفی که آن را بسته اند و مهر کرده اند و مهرش تنها به دست میهمان شکسته می شود! (۱)

سپس، می فرماید: «مُهر آن را با مشک نهاده اند» (خِتَامُهُ مِسْكٌ).

نه همچون ظرف های دربسته دنیا که مُهر آن را با «گل» می نهند، و هنگامی که انسان می خواهد شیئی سربسته را با شکستن مهرش باز کند، دستش آلوده می شود، شراب طهور بهشتی چنین نیست، هنگامی که دست بر مهرش می نهند، بوی عطر مشک در فضا پراکنده می شود!

بعضی نیز گفته اند: منظور این است که در ختام، یعنی پایان نوشیدن این

۱ - در گذشته و امروز معمول بوده و هست که برای اطمینان از دست نخورده بودن چیزی، آن را در ظرفی می نهادند، و بعد از بستن در ظرف، آن را با ریسمان، یا مفتول سیمی بسته، و سر آن را گره می زدند، روی گره مقداری گل سفت و یا سرب آب کرده می نهادند، و روی آن را مهر می کردند، به طوری که راه یافتن به درون ظرف جز با شکستن آن مهر ممکن نبود، و عرب آن را «مَخْتُوم» می گوید.

شراب طهور، دهان بوی مشک می دهد، بر خلاف شراب های آلوده دنیا که بعد از نوشیدنش دهان تلخ و بد بو می شود، ولی با توجه به تعبیری که در آیه قبل بود، این تفسیر بعید به نظر می رسد.

در پایان آیه، بعد از ذکر اوصاف شراب طهور بهشتی می فرماید: «در این نعمت های بهشتی و به خصوص در این شراب طهور بی نظیر، باید راغبان بر یکدیگر پیشی گیرند» (وَفِي ذَلِكَ فَلَيْتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ).

مفسر بزرگ «طبرسی» در «مجمع البیان» می گوید: «تنافس» به معنی تمنی (و تلاش) دو انسان است که هر کدام می خواهد شیء نفیسی که برای دیگری است، در اختیار او نیز باشد. و در «مجمع البحرین» آمده است: «تنافس» به معنی سبقت و پیشی گرفتن بزرگوارانه بر دیگری است (رقابت و مسابقه سالم).

«راغب» در «مفردات» نیز می گوید: «منافسه» به معنی تلاش انسان است برای شباهت به افراد برجسته، و ملحق شدن به آنها، بی آن که ضرری به دیگری وارد شود.

در حقیقت، مضمون آیه شبیه چیزی است که در آیه ۲۱ سوره «حدید» آمده است: سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ: «بر یکدیگر برای رسیدن به مغفرت پروردگارتان، و بهشتی که پهنه آن مانند پهنه آسمان و زمین است پیشی بگیرید»! و یا آنچه در آیه ۱۳۳ سوره «آل عمران» آمده است: «وَسَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ».

به هر حال، تعبیری که در آیه آمده است، زیباترین تعبیری است که برای تشویق انسان ها برای وصول به این نعمت های بی مانند از طریق ایمان و عمل

صالح تصور می شود، و فصاحت قرآن مجید را به عالی ترین وجه منعکس می کند. (۱) - (۲)

و سرانجام، به آخرین نعمتی که در این سلسله آیات آمده اشاره کرده، می فرماید: «این شراب طهور ممزوج با تسنیم است» (وَمِزَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ).

«همان چشمه ای که مقربان از آن می نوشند» (عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ). (۳)
از این آیات استفاده می شود: «تَسْنِيم» برترین شراب طهور بهشتی است که مقربان آن را به طور خالص می نوشند، ولی، برای ابرار مقداری از آن را با «رَحِيق مَخْتُوم» که نوع دیگری از شراب طهور بهشتی است می آمیزند!

در این که: چرا این شراب یا این چشمه، «تَسْنِيم» نامیده شده است؟ (با توجه به این که «تَسْنِيم» از نظر لغت به معنی چشمه ای است که از بالا به پائین فرو می ریزد).
بعضی گفته اند: به خاطر آن است که این چشمه مخصوص در طبقات بالای بهشت قرار دارد.

۱ - از آنچه در تفسیر آیه گفته شد، روشن می گردد: مشارالیه در «ذَلِك» همه نعمت های بهشتی است، بالخصوص شراب طهور ویژه ای که اوصاف جالبش در آیه آمده است.

۲ - از آنجا که «واو» و «فاء» در جمله «وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ» هر دو برای عطف است، این سؤال مطرح شده است که: دو حرف عطف چگونه پشت سر هم آمده؟ و مناسب ترین جواب این است که: در اینجا حرف شرطی محذوف است و در تقدیر چنین می باشد: «وَإِنْ أُرِيدَ تَنَافُسٌ فِي شَيْءٍ فَلْيَتَنَافَسِ فِي ذَلِكَ الْمُتَنَافِسُونَ» به این ترتیب، حرف شرط و جمله شرطیه حذف شده و «ذَلِك» نیز مقدم داشته شده است (دقت کنید).

۳ - در این که چرا «عَيْنًا» منصوب است؟ وجوه زیادی برای آن گفته اند از جمله: این که حال برای «تَسْنِيم» است، یا تمیز، و یا به عنوان مدح و اختصاص به تقدیر «أَعْنَى».
و «باء» در «بِهَا» یا زائده است و یا به معنی «مِنْ» و معنی دوم مناسب تر است.

و بعضی دیگر گفته اند: شرابی است که از آسمان بهشت فرو می ریزد! در حقیقت، شراب های بهشتی انواعی دارد: بعضی در نهرها جاری است که در آیات متعددی از قرآن به آن اشاره شده است. (۱)

بعضی در ظرف های در بسته مهر شده است، چنان که در آیات بالا آمد، و از همه مهم تر، شرابی است که از آسمان بهشت و یا طبقات بالای آن فرو می ریزد و این همان شراب «تَسْنِیم» است، که هیچ یک از نوشیدنی های بهشتی به پای آن نمی رسد، و طبعاً تأثیری که در روح و جان بهشتیان می گذارد، از همه عالی تر، پرجاذبه تر و عمیق تر است، و نشئه روحانی حاصل از آن، غیر قابل توصیف است.

البته، باید این حقیقت را بار دیگر تکرار کنیم که اینها همه شبحی است که از دور دیده می شود، و گونه توصیف نعمت های گران قدر و بی نظیر بهشتی با هیچ زبان و قلمی ممکن نیست، و حتی به گفته خود قرآن، از فکر هیچ کس نمی گذارد: «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ». (۲)

نکته ها:

۱ - «ابرار» و «مقربان» کیانند؟

در آیات قرآن مجید، کراراً سخن از «ابرار» و «مقربان» و مقامات و پاداش های عظیم آنها به میان آمده، تا آنجا که طبق آیه ۱۹۳ سوره «آل عمران» «أُولُو الْأَلْبَاب» (صاحبان اندیشه های قوی) تقاضا می کنند که پایان زندگیشان با ابرار باشد: «وَتَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ». و در آیات سوره «دھر» نیز پاداش های بسیار مهمی برای آنها ذکر شده

۱ - محمد، آیه ۱۵.

۲ - سجده، آیه ۱۷.

است. (۱)

و در آیه ۱۳ سوره «انفطار» و آیات مورد بحث (سوره مطفین) نیز، مکرراً از الطاف الهی نسبت به آنها یاد شده.

«ابرار» چنان که قبلاً نیز گفته ایم: جمع «برّ» آنهایی هستند که روحی وسیع، همتی بلند و اعتقاد و عملی نیک دارند، و «مقربان» دارای قرب مقامی در درگاه خدا می باشند، و ظاهراً نسبت میان این دو «عموم و خصوص مطلق» است، یعنی همه مقربان از ابرارند، ولی همه ابرار در سلک مقربان نیستند.

در حدیثی از امام مجتبی (علیه السلام) می خوانیم: کُلُّمَا فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مِنْ قَوْلِهِ إِنَّ الْأَبْرَارَ قَوَّالَهُ مَا أَرَادَ بِهِ إِلَّا عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ وَ فَاطِمَةَ وَ أَنَا وَ الْحُسَيْنَ (عليهم السلام): «هر جا در قرآن مجید إِنَّ الْأَبْرَارَ آمده به خدا سوگند منظور پروردگار از آن، علی بن ابی طالب و فاطمه و من و حسین است». (۲)

بدون شک، خمره طویه، آن پنج نور مقدس، از روشن ترین مصادیق ابرار و مقربانند، و چنان که در تفسیر سوره «دهر» گفتیم: این سوره عمدتاً به امیر مؤمنان علی (علیه السلام) و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) اشاره می کند، و هیچکدام آیه از آن بحث از فضائل آنها است، هر چند نزول آیات درباره آنها مانع از عمومیت و گسترش مفهوم آیات نیست.

۲ - شراب های بهشتی!

از آیات مختلف قرآن به خوبی استفاده می شود: در بهشت انواع شراب های

۱ - دهر، آیات ۵ تا ۲۲.

۲ - «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۵۳۳، حدیث ۳۳ - «بحار الانوار»، جلد ۲۴، صفحه ۳ (با اندکی تفاوت).

طهور با نام‌ها و کیفیت‌های متنوع وجود دارد که از هر جهت با شراب‌های آلوده دنیا متفاوت است، اینها عقل را می‌زداید، جنون می‌آفریند، منشأ عداوت، خونریزی و فساد می‌شود، بد بو و بد طعم و آلوده است، ولی آنها عقل و نشاط و عشق می‌آفریند، خوشبو و معطر و پاک است، و کسانی که از آن می‌نوشند در نشئه‌ای روحانی و توصیف‌ناپذیر فرو می‌روند، که دو نوع آن در این سوره آمده است: «رَحِیقٌ مَخْتُومٌ» و «تَسْنِیمٌ» و انواع دیگرش در سوره «دهر»، و سایر سوره‌های قرآن ذکر شده که هر کدام را در جای خود شرح داده ایم.

جالب این‌که: در روایات متعددی این شراب بهشتی پاداش کسانی ذکر شده که از شراب آلوده دنیا چشم‌پوشند، تشنه‌کامان را سیراب کنند، و آتش‌اندوه را در دل مؤمنان خاموش سازند. پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به علی (علیه السلام) فرمود: یا عَلِيُّ مَنْ تَرَكَ الْخَمْرَ لِلَّهِ سَقَاهُ اللَّهُ مِنَ الرَّحِیقِ الْمَخْتُومِ: «ای علی! کسی که خمر و شراب را به خاطر خدا ترک گوید، خداوند او را از شراب زلال در بسته مهر شده بهشتی سیراب می‌کند». (۱)

و جالب‌تر این‌که: در حدیث دیگری از همان حضرت (صلی الله علیه و آله) آمده است: حتی اگر شراب دنیا را برای غیر خدا نیز ترک گوید، خداوند او را از این شراب طهور می‌نوشاند. علی (علیه السلام) می‌گوید: عرض کردم، برای غیر خدا؟ فرمود: «آری! کسی که برای حفظ جان خود نیز از شراب دنیا چشم‌پوشد، خدا او را از رحیق مختوم سیراب می‌کند». (۲)

آری، این گروه که شراب را برای حفظ سلامت خود ترک می‌کنند در حقیقت از اولو الالباب‌اند، و همان‌گونه که از آیه ۱۹۳ «آل عمران» استفاده

۱ و ۲ - «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۵۳۴، احادیث ۴۰ و ۳۷ - «بحار الانوار»، جلد ۸، صفحه ۱۱۴.

می شود، «أولو الالباب» نیز در زمره ابرارند که از شراب های طهور بهشتی بهره مند می شوند. در حدیثی از علی بن الحسین (علیهما السلام) آمده است: مَنْ سَقَى مُؤْمِنًا مِنْ ظَمًا سَقَاهُ اللَّهُ مِنَ الرَّحِيقِ الْمَخْتُومِ: «کسی که شخص مؤمن تشنه ای را سیراب کند، خدا او را از رحیق مختوم سیراب خواهد کرد». (۱)

و در حدیث دیگری آمده: مَنْ صَامَ لِلَّهِ فِي يَوْمٍ صَائِفَ سَقَاهُ اللَّهُ مِنَ الظَّمَا مِنَ الرَّحِيقِ الْمَخْتُومِ: «کسی که در روز گرم تابستان روزه بدارد، خداوند او را از تشنگی قیامت با رحیق مختوم سیراب می کند». (۲)

-
- ۱ - «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۵۳۴، حدیث ۳۵ - «کافی»، جلد ۲، صفحه ۲۰۱.
 - ۲ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۵۶، ذیل آیات مورد بحث - «بحار الانوار»، جلد ۸، صفحه ۱۱۴.

- ۲۹ إِنَّ الَّذِينَ أُجِرُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ
 ۳۰ وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ
 ۳۱ وَإِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ
 ۳۲ وَإِذَا رَأَوْهُمْ قَالُوا إِنَّ هَؤُلَاءِ لَضَالُونَ
 ۳۳ وَمَا أُرْسِلُوا عَلَيْهِمْ حَافِظِينَ
 ۳۴ فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ
 ۳۵ عَلَىٰ الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ
 ۳۶ هَلْ تُؤِثُّونَ الْكُفَّارَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ

ترجمه:

- ۲۹ - بدکاران (در دنیا) پیوسته به مؤمنان می خندیدند.
 ۳۰ - و هنگامی که از کنارشان می گذشتند آنان را با اشاره مسخره می کردند.
 ۳۱ - و چون به سوی خانواده خود باز می گشتند مسرور و خندان بودند.
 ۳۲ - و هنگامی که آنها را می دیدند می گفتند: «اینها گمراهانند!»
 ۳۳ - در حالی که هرگز مأمور مراقبت و متکفل آنان (مؤمنان) نبودند.
 ۳۴ - ولی امروز مؤمنان به کفار می خندند.
 ۳۵ - در حالی که بر تخت های آراسته بهشتی نشسته و (به سرنوشت شوم آنها) می نگرند!
 ۳۶ - آیا (با این حال) کافران پاداش اعمال خود را گرفتند؟!

شأن نزول:

مفسران برای این آیات، دو شأن نزول نقل کرده اند:

نخست این که: روزی علی (علیه السلام) و جمعی از مؤمنان از کنار جمعی از کفار «مکه» گذشتند، آنها به علی (علیه السلام) و مؤمنان خندیدند و استهزاء کردند، آیات فوق نازل شد و سرنوشت این گروه کافر استهزاء کننده را در قیامت روشن ساخت.

«حاکم ابوالقاسم حسکانی» در «شواهد التنزیل» از «ابن عباس» چنین نقل می کند: «منظور از «إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا» منافقان قریش و منظور از «الَّذِينَ آمَنُوا» علی بن ابی طالب (علیه السلام) و یاران او است» (۱).

دیگر این که: آیات فوق درباره افرادی همچون «عمار»، «صُهَیْب»، «خَبَّاب»، «بلال»، و سایر فقرای مؤمنین که مورد استهزاء مشرکان قریش همچون «ابوجهل»، «ولید بن مغیره»، و «عاص بن وائل»، واقع می شدند، نازل شده (۲).

جمع میان این دو شأن نزول نیز کاملاً ممکن است.

تفسیر:

آن روز آنها مؤمنان را مسخره می کردند، اما امروز...

در تعقیب آیات گذشته که سخن از نعمت ها و پاداش های عظیم ابرار و نیکان می گفت، در آیات مورد بحث، به گوشه ای از مصائب و زحمات آنها که در این جهان به خاطر ایمان و تقوا با آن روبرو می شوند، اشاره می کند، تا روشن شود: آن پاداش های بزرگ بی حساب نیست.

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۵۷ - نزول این آیات درباره علی (علیه السلام) و مشرکان «مکه» در بسیاری از کتب تفسیر مانند: «قرطبی»، «روح المعانی»، «کشاف»، تفسیر «فخر رازی» و غیر آن آمده است.

۲ - «روح المعانی»، جلد ۳، صفحه ۷۶.

در این آیات، از موضعگیری و برخورد زشت و زننده کفار با آنها سخن می گوید، و چهار نوع عکس العمل کفار را در برابر آنان بازگو می کند:

نخست، می فرماید: «بدکاران و کفار پیوسته به مؤمنان می خندیدند» (إِنَّ الَّذِينَ أُجْرِمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ).

خنده ای تمسخرآمیز و تحقیرکننده، خنده ای که از روح طغیان، کبر و غرور و غفلت ناشی می شود، و همیشه افراد سبک سر مغرور در برابر مؤمنان با تقوا چنین خنده های مستانه داشته اند.

ضمناً، تعبیر به «أُجْرِمُوا» به جای «كَفَرُوا» نشان می دهد: افراد کافر و بی ایمان را از اعمال گناه آلودشان می توان شناخت؛ چرا که همیشه کفر سرچشمه جرم و عصیان است.

در آیه بعد، دومین برخورد زشت آنها را بیان کرده، می فرماید: «و هنگامی که مشرکان از کنار جمع مؤمنان می گذرند آنها را با اشارات چشم و ابرو مسخره می کنند» (وَ إِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ).

و با این علامات و اشارات، می گویند:

این بی سر و پاها را ببینید که مقربان درگاه خدا شده اند!

این آستین پاره ها و پا برهنه ها را تماشا کنید که مدعی نزول وحی الهی بر آنها هستند! و این گروه نادان را بنگرید که می گویند استخوان پوسیده و خاک شده بار دیگر به حیات و زندگی برمی گردد؟!

و امثال این سخنان زشت و بی محتوا.

به نظر می رسد: خنده آشکار مشرکان در زمانی بوده که مؤمنان از کنار جمع

آنها می گذشتند، و اشارات سخریه آمیز آنها زمانی بوده که به عکس، آنها از کنار جمع مؤمنان می گذشتند، و چون در میان آن جمع نمی توانستند به آسانی مسخره کنند، با اشارات چشم و ابرو مطالب را به یکدیگر حالی می کردند، ولی آنجا که مرکز تجمع مشرکان بود و مسلمانان از کنار آنها می گذشتند، آزادی و جسارت بیشتری داشتند. (۱)

«بَتَّاعَمُزُونٌ» از ماده «غمز» (بر وزن طنز) به معنی اشاره با چشم و دست به چیزی که مورد عیبجوئی است، و گاه این واژه به معنی هرگونه عیبجوئی به کار می رود هر چند با زبان باشد، و تعبیر به «تَغَامُز» (از باب تفاعل) دلیل بر این است که همه آنها در مقابل یکدیگر در این کار شرکت داشتند، هر یک با اشاره به دیگری چیزی می گفت که همه استهزاءآمیز بود.

و در مورد سومین برخورد می گوید: اینها همه در برخوردشان با مؤمنان بود، در جلسات خصوصی نیز همین برنامه را بازگوئی کرده، و سخریه ها را غیاباً ادامه می دادند، همان گونه که آیه بعد، می فرماید: «هنگامی که به خانواده خود بازمی گشتند مسرور و خندان بودند، و از آنچه انجام داده بودند خوشحالی می کردند» (وَ إِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ). گوئی فتح و پیروزی نصیب آنها شده که به آن مباحثات می کنند، و باز هم در غیاب، همان سخریه ها، و همان استهزاءها ادامه دارد.

«فَكِهِينَ» جمع «فَكِه» صفت مشبیه (بر وزن خَشِن) از «فکاهه» (بر وزن قباله) به معنی مزاح کردن و خندیدن است، و در اصل از «فاکَهه» به معنی میوه

۱ - در مورد مرجع ضمیر «مَرُؤًا» و ضمیر «بِهِمْ» مفسران دو احتمال داده اند:

بعضی، اولی را به مشرکان و دومی را به مؤمنان برگردانده اند، و بعضی، عکس آن را گفته اند، ولی طبق آنچه در بالا گفتیم، احتمال اول مناسب تر است.

گرفته شده است، گوئی این گفتگوها و شوخی ها همچون میوه هائی است که از آن لذت می برند، و به گفتگوی شیرین و دوستانه «فُکاهه» (به ضم فاء) گفته می شود. گر چه کلمه «أهل» معمولاً به معنی خانواده و خویشاوندان نزدیک است، ولی ممکن است در اینجا معنی وسیع تری داشته باشد و دوستان نزدیک را نیز دربرگیرد.

* * *

چهارمین عکس العمل شرارت آمیز آنها در برابر مؤمنان این بود که: «وقتی آنها را می دیدند می گفتند: اینها گمراهانند» (وَ إِذَا رَأَوْهُمْ قَالُوا إِنَّ هَؤُلَاءِ لَضَالُّونَ). چرا که راه و رسم بت پرستی و خرافاتی را که در میان آنها رائج بود و هدایتش می پنداشتند رها کرده، و به سوی ایمان به خدا و توحید خالص بازگشته و به گمان آنها لذت نقد دنیا را به نعمت های نسیه آخرت فروخته بودند.

ممکن است این تعبیر، در مراحل باشد که: مطلب از مرحله استهزاء گذشته و خود را ناچار می دیدند: شدت عمل بیشتری نشان دهند؛ زیرا همیشه هنگام ظهور پیامبران بزرگ و آئین های تازه، عکس العمل دشمنان و مخالفان در آغاز از طریق استهزاء و به شوخی گرفتن ظاهر می شد، گوئی آئین تازه را کمتر از آن می دیدند که به طور جدی با آن برخورد کنند، ولی هنگامی که آئین الهی در قلوب افراد آماده، نفوذ می کرد، و پیروان بیشتری برای آن پیدا می شد، آنها احساس خطر کرده، آن را جدی گرفته و مبارزه را شدت می بخشیدند، سپس، مرحله به مرحله آن را تشدید می کردند، و آیه فوق نخستین مرحله برخورد جدی آنها است، که در مراحل بعد حتی منجر به جنگ های خونین و نبرد مسلحانه شد.

* * *

و از آنجا که مؤمنان غالباً از افرادی بودند که موقعیت اجتماعی و ثروت قابل توجهی در اختیار نداشتند، و به همین دلیل کفار به آنها با چشم حقارت می نگریستند، ایمانشان را بی ارزش شمرده، و آئینشان را به باد سخریه می گرفتند، قرآن در آیه بعد، می گوید: «این گروه کفار هرگز حافظ و نگهبان و متکفل زندگی آنها نبودند» (وَمَا أَرْسَلُوا عَلَيْهِمْ حَافِظِينَ).

پس به چه حقی، و مطابق کدام منطق بر آنها خرده می گیرند؟!

در آیه ۲۷ سوره «هود» می خوانیم: ثروتمندان و مستکبران قوم نوح به او می گفتند: وَمَا نَرَاكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بِادِّى الرَّأْيِ: «ما کسانی را که از تو پیروی کرده اند جز گروهی اراذل ساده لوح نمی بینیم».

و او در جواب می گفت: وَلَا أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزْدَرِي أَعْيُنُكُمْ لَنْ يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ خَيْرًا اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا فِي أَنْفُسِهِمْ: «من هرگز نمی گویم آنها که در نظر شما خوار می آیند خداوند خیری بر آنها نخواهد داد، خدا از دل آنها آگاه تر است» (۱).

این، در حقیقت جوابی است به این افراد خودخواه و پرادعا، که به شما چه مربوط، که مؤمنان از کدام گروه اند؟! شما متن دعوت و محتوای آئین پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) را بنگرید.

ولی، در قیامت مسأله بر عکس می شود، چنان که در آیه بعد می فرماید: «امروز مؤمنان به کفار می خندند!» (فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ).

چرا که قیامت بازتابی است از اعمال انسان در دنیا، و در آنجا باید عدالت الهی اجرا شود، و عدالت ایجاب می کند که در آنجا مؤمنان پاکدل به کفار لجوج و معاند و استهزاءگر بخندند، و این خود نوعی عذاب دردناک برای این مغروران

مستکبر است!

در بعضی از روایات، از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل شده است: «در آن روز دری از بهشت به روی کفار گشوده می شود، و آنها به گمان این که فرمان آزادی از دوزخ و ورود به بهشت برای آنها صادر شده است، به سوی آن حرکت می کنند، هنگامی که به آن رسیدند، ناگهان در بسته می شود، و این کار چند بار تکرار می شود و مؤمنان که از بهشت نظاره گر آنانند می خندند»! (۱)

لذا، در آیه بعد می افزاید: «آنها بر تخت های مزین نشسته اند و به این صحنه ها نگاه می کنند» (عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ).

به چه چیزی نگاه می کنند؟ به آن همه نعمت های بی پایان الهی، به آن مواهب عظیم و الطاف بیکران، به آن آرامش و عظمت و احترام، و به آن عذاب های دردناکی که کفار مغرور و خودخواه در نهایت ذلت و زبونی به آن گرفتارند.

سرانجام، در آخرین آیه این سوره، به صورت یک جمله استفهامیه می فرماید: «آیا کفار ثواب اعمال و پاداش کار خود را خوب گرفتند؟! (هَلْ تُؤَبَّ الْكُفَّارُ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ). (۲)

این سخن، خواه از ناحیه خداوند باشد، یا فرشتگان، و یا مؤمنان، نوعی طعن و استهزاء نسبت به افکار و ادعاهای این مغروران مستکبر است، که انتظار داشتند در مقابل اعمال زشتشان جایزه و پاداشی هم از خداوند دریافت دارند، و

۱ - «در المثنوی»، جلد ۶، صفحه ۳۲۸ (با مختصر تفاوت).

۲ - استفهام در این آیه «استفهام تقریری» است.

در برابر این پندار غلط و خیال خام، می فرماید: «آیا آنها پاداش اعمالشان را گرفتند؟» بسیاری از مفسران، این جمله را یک «جمله مستقل» دانسته اند، در حالی که بعضی معتقدند: دنباله آیه قبل است، یعنی مؤمنان بر تخت های مزین نشسته اند و نگاه می کنند ببینند آیا کفار پاداش اعمال خلافشان را گرفتند؟ آری، اگر آنها پاداشی بگیرند باید از شیطان بگیرند، اما آیا آن بینوای گرفتار می تواند به آنها پاداشی دهد؟!

«تَوْب» از ماده «تَوْب» (بر وزن جوف)، در اصل، به معنی بازگشتن چیزی به حالت نخستین است، و «ثواب» به پاداشی گفته می شود که: به انسان در مقابل اعمالش می دهند؛ چرا که نتیجه اعمالش به او برمی گردد، این واژه، هم در جزای نیک و هم بد به کار می رود، هر چند غالباً در مورد خیر استعمال می شود (۱) لذا آیه فوق دلالت بر نوعی طعن نسبت به کفار دارد، و باید چنین باشد؛ چرا که آنها همواره مؤمنان و آیات خدا را به باد استهزاء می گرفتند، و باید در آن روز نتیجه استهزاهایشان را ببینند.

نکته:

«استهزاء» حربه ناجوانمردانه دشمنان حق

در طول تاریخ «انبیاء» کراراً می خوانیم: یکی از حربه های دشمنان خدا در مقابل آنان، استفاده از حربه سخریه بوده است، و آیات قرآن مکرر این موضوع را منعکس کرده است، و از آنجا که سخریه و استهزاء معمولاً از کسانی صادر می شود که مست باده غرورند، و خود را برتر از دیگران می دانند، و با چشم

۱ - «مفردات راغب»، ماده «تَوْب».

حقارت به سایرین نگاه می کنند، جای تعجب نیست که ظالمان کافر، لجوج و خودخواه دست به چنین حربه ای در برابر اهل ایمان زنند.

امروز نیز، همان برنامه به صورت های متنوع در رسانه های گروهی جهان تحت عنوان «طنز» و برنامه های فکاهی و تفریحی ادامه دارد، الآن نیز می کوشند حق و طرفدارانش را با استفاده از این حربه قدیمی از میدان بیرون کنند.

ولی، مؤمنان در برابر آنها با توجه به وعده های الهی که نمونه آن در آیات فوق آمده است، آرامش می یابند، و روح مقاومت در مقابل آن تاریک دلان در آنها دمیده می شود.

اصولاً «استهزاء»، «سخریه»، «غمز» و «ضحک» در مقابل حق، که در آیات فوق به آن اشاره شده، همه از گناهان کبیره و نشانه جهل و غرور است، یک انسان فهمیده، عاقل و هوشیار، به فرض که به مکتبی عقیده نداشته باشد، با آن، برخورد منطقی می کند، و هرگز به خود اجازه نمی دهد به این گونه حربه ها متوسل گردد.

خداوندا! همه ما را از غرور و جهل و کبر حفظ فرما!

پروردگارا! به ما روح حق طلبی و حق جوئی و تواضع مرحمت کن!

بارالها! نامه اعمال ما را در «علیین» قرار ده، و از زمره «سجینیان» بیرون بر!

أَمِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

پایان سوره مطففین (۱)

سوره انشقاق

این سوره، در «مکّه» نازل شده و دارای ۲۵ آیه است

تاریخ شروع

۳ / شعبان المعظم / ۱۴۰۷

میلاذ امام حسین (علیه السلام)

محتوای سوره انشقاق

این سوره، مانند بسیاری از سوره های جزء اخیر قرآن مجید، از مباحث «معاد» سخن می گوید. در آغاز، اشاراتی به حوادث هولناک و تکان دهنده پایان جهان و شروع قیامت می کند. در مرحله بعد، به مسأله رستخیز و حساب اعمال نیکو کاران و بدکاران، و سرنوشت آنها. در مرحله سوم، به بخشی از اعمال و اعتقاداتی که موجب عذاب و کیفر الهی می شود. در مرحله چهارم، بعد از ذکر سوگندهائی به مراحل سیر انسان در مسیر زندگی دنیا و آخرت اشاره می کند.

و سرانجام در مرحله پنجم، باز سخن از اعمال نیک و بد و کیفر و پاداش آنها است.

فضیلت تلاوت این سوره

در فضیلت تلاوت این سوره، در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: مَنْ قَرَأَ سُورَةَ «إِنْشَقَّتْ» أَعَادَهُ اللَّهُ أَنْ يُؤْتِيَهُ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ: «کسی که سوره انشقاق را بخواند، خداوند او را از این که در قیامت نامه اعمالش به پشت سرش داده شود، در امان می دارد»! (۱)

و در کتاب «ثواب الاعمال» از امام صادق (علیه السلام) آمده است: «هر کس این دو سوره (سوره انفطار و سوره انشقاق) را بخواند و در نماز فریضه و نافله برابر چشمش قرار دهد، خداوند او را به خواسته هایش می رساند، چیزی میان او و خدا حائل نمی شود و پیوسته او به (لطف) خداوند نظر می کند و خداوند به او، تا از حساب مردم فارغ شود». (۱)

* * *

- ۱ إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ
- ۲ وَ أَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَ حُقَّتْ
- ۳ وَ إِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ
- ۴ وَ أَلْقَتْ مَا فِيهَا وَ تَخَلَّتْ
- ۵ وَ أَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَ حُقَّتْ
- ۶ يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ
- ۷ فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ
- ۸ فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا
- ۹ وَ يَنْقَلِبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُورًا

ترجمه:

- به نام خداوند بخشنده بخشایشگر
- ۱ - آنگاه که آسمان شکافته شود.
 - ۲ - و تسلیم فرمان پروردگارش شود - و چنین باشد -
 - ۳ - و آنگاه که زمین گسترده شود.
 - ۴ - و آنچه در درون دارد بیرون افکنده و خالی شود.
 - ۵ - و تسلیم فرمان پروردگارش گردد - و شایسته است که چنین باشد -

- ۶ - ای انسان! تو با تلاش و رنج به سوی پروردگارت می روی و او را ملاقات خواهی کرد.
 ۷ - پس کسی که نامه اعمالش به دست راستش داده شود.
 ۸ - به زودی حساب آسانی برای او می شود.
 ۹ - و خوشحال به اهل و خانواده اش باز می گردد.

تفسیر:

تلاشی پر رنج به سوی کمال مطلق همان گونه که در شرح محتوای سوره گفتیم، در آغاز این سوره نیز به حوادث عظیم و عجیب پایان جهان اشاره شده، می فرماید:
 «در آن هنگام که آسمان شکافته شود» (و اجرام و کرات آسمانی متلاشی گردد، و نظام کواکب برهم خورد) (إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ). (۱)
 نظیر آنچه در سوره «انفطار» آمده که می فرماید: إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ * وَإِذَا الْكُوَاكِبُ انْتَشَرَتْ: «در آن زمان که آسمان (و کرات آسمانی) شکافته * و ستارگان پراکنده شوند و فرو ریزند». (۲)
 و این، اعلام پایان دنیا و خرابی و فناء آن است.

پس از آن، می افزاید: «و تسلیم فرمان پروردگارش شود و سزاوار است چنین باشد» (وَأُذِنَتْ لِرَبِّهَا وَ حُقَّتْ).
 مبدا تصور شود آسمان با آن عظمت کمترین مقاومتی در مقابل این فرمان

- ۱ - «إِذَا» حرف شرط است و جزای آن محذوف می باشد، و در تقدیر چنین است: «إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ... لَأَقَى الْإِنْسَانُ رَبَّهُ فَحَاسِبُهُ وَ جَزَاؤُهُ».
 ۲ - انفطار، آیات ۱ و ۲.

الهی می کند، او همچون بنده مطیع و فرمانبرداری است که در برابر این دستور، کاملاً تسلیم است.

«أُذِنْتُ» در اصل از «اِذْن» (بر وزن افق) به معنی «گوش» گرفته شده، و مفهوم آن استماع کردن و شنوا بودن، و در اینجا کنایه از اطاعت فرمان و تسلیم است.

«حُقَّتْ» از ماده «حَق» به معنی شایسته و سزاوار است.

چگونه می تواند تسلیم نباشد، در حالی که فیض وجود، لحظه به لحظه از سوی خداوند به آن می رسد، و اگر یک آن این رابطه قطع گردد، متلاشی و نابود خواهد شد.

آری، آسمان و زمین نه تنها در آغاز آفرینش، طبق آیه ۱۱ سوره «فصلت»: «قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ» مطیع فرمان حق بودند که در پایان عمر نیز چنین اند.

بعضی نیز گفته اند: منظور از جمله «حُقَّتْ» این است که، وحشت و ترس قیامت، آن چنان است که سزاوار است آسمان ها نیز از هم بشکافد.

ولی، تفسیر اول مناسب تر به نظر می رسد.

و در مرحله بعد، به وضع زمین اشاره کرده، می فرماید: «و در آن هنگام که زمین کشیده و گسترده شود» (وَ إِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ).

کوه ها - به شهادت آیات فراوانی از قرآن - به کلی متلاشی و برچیده می شوند، و تمام بلندی ها و پستی ها از میان می رود، زمین صاف و گسترده و آماده حضور همه بندگان در صحنه می شود، همان طور که در آیات ۱۰۵ تا ۱۰۷ سوره «طه» می فرماید: وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا * فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا * لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَ لَا أَمْتًا: «از تو درباره کوه ها سؤال می کنند، بگو: پروردگارم آنها را بر باد می دهد * سپس زمین را صاف و هموار می سازد *»

به گونه ای که هیچ پستی و بلندی در آن نمی بینی!»!

و چنان دادگاه بزرگی که خلقِ اولین و آخرین در آن جمع اند، چنین صحنه ای نیز لازم دارد!

بعضی گفته اند: معنی آیه این است: خداوند، زمین کنونی را در قیامت بسیار گسترده تر از آنچه امروز است می کند، تا آمادگی بیشتری برای حشر و نشر خلائق داشته باشد. (۱)

* * *

و در سومین مرحله می افزاید: «زمین آنچه را در درون دارد بیرون افکنده و خالی می شود» (وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ).

معروف در میان مفسران این است که: تمام مردگانی که در درون خاک و داخل قبرها آرمیده اند، یک باره همه به بیرون پرتاب می شوند، لباس حیات و زندگی بر تن می کنند، شبیه آنچه در سوره «زلزله» آمده: «وَأُخْرِجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا: «زمین بارهای سنگین خود را خارج می کند».

یا آنچه در سوره «نازعات» آیات ۱۳ و ۱۴ آمده: «فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ * فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ: «تنها یک صیحه زده می شود * و به دنبال آن همگی بر صفحه زمین ظاهر می شوند»!

بعضی از مفسران گفته اند: علاوه بر انسان ها، معادن و گنج های نهفته درون زمین نیز همگی بیرون می ریزد.

این احتمال نیز در تفسیر آیه وجود دارد که: مواد مذاب درون زمین با زلزله های هولناک و وحشتناک به کلی بیرون می ریزد، و همه پستی ها را پر می کنند و سپس درون زمین خالی و آرام می گردد.

۱ - تفسیر «فخر رازی»، ذیل آیات مورد بحث.

جمع میان این معانی نیز بی مانع است.

باز، به دنبال این سخن، می افزاید: «زمین تسلیم فرمان پروردگارش شود و شایسته است که تسلیم باشد» (وَ أَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَ حُقَّتْ).

این حوادث عظیم، که با تسلیم کامل همه موجودات توأم است، از یکسو بیانگر فنای این دنیا است، فنای زمین، آسمان، انسان ها، گنج ها و گنجینه ها، و از سوی دیگر، دلیل بر ایجاد نقطه عطفی است در جهان آفرینش، و مرحله نوین و تازه هستی.

و از سوی سوم، نشانه قدرت خداوند بزرگ است، بر همه چیز، مخصوصاً بر مسأله معاد و رستاخیز.

آری، هنگامی که این حوادث واقع شود، انسان، نتیجه اعمال نیک و بد خود را می بیند (و این جمله ای است که در تقدیر است).

سپس، انسان ها را مخاطب ساخته و سرنوشت آنها را در مسیری که در پیش دارند برای آنها روشن می کند، می فرماید: «ای انسان تو با تلاش و رنج و زحمت به سوی پروردگارت پیش می روی، و سرانجام او را ملاقات خواهی کرد» (يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ).

«كَدَحٌ» (بر وزن مدح) به معنی تلاش و کوششی است که با رنج و تعب همراه باشد، و در جسم و جان اثر بگذارد، لذا، به گاو سخت کوشی که آثار کار کردن در جسم او ظاهر شده «تَوَرَّ فِيهِ كُدُوحٌ» می گویند.

در تفسیر «کشاف» و «فخر رازی» و «روح المعانی» آمده است: این کلمه در اصل به معنی خراشی است که بر پوست تن وارد می شود، و به همین مناسبت

به تلاش هائی که در روح انسان اثر می گذارد، اطلاق شده است. این آیه، اشاره به یک اصل اساسی در حیات همه انسان ها است، که همواره زندگی، آمیخته با زحمت و رنج و تعب است، حتی اگر هدف، رسیدن به متاع دنیا باشد، چه رسد به این که هدف، آخرت، سعادت جاویدان و قرب پروردگار باشد، این طبیعت زندگی دنیا است، حتی افرادی که در نهایت رفاه، زندگی می کنند، آنها نیز از رنج و زحمت و درد بر کنار نیستند. تعبیر به «ملاقات پروردگار» در اینجا، خواه اشاره به ملاقات صحنه قیامت که صحنه حاکمیت مطلقه او است باشد، یا ملاقات جزا و پاداش و کیفر او، یا ملاقات خود او از طریق شهود باطن، نشان می دهد:

این رنج و تعب تا آن روز ادامه خواهد یافت، و زمانی به پایان می رسد که پرونده این دنیا بسته شود و انسان با عملی پاک خدای خویش را ملاقات کند.

آری، راحتی بی رنج و تعب، تنها در آنجا است.

خطاب به «انسان» که همه نوع انسان را شامل می شود (با توجه به تکیه بر انسانیت انسان)، بیانگر این حقیقت است که: خداوند نیروهای لازم را برای این حرکت مستمر الهی در وجود این اشرف مخلوقات آفریده.

و تکیه بر عنوان «رَبِّ» (پروردگار)، اشاره به این است که: این سعی و تلاش، جزئی از برنامه ربوبیت و تکامل و تربیت انسان است.

آری، ما همه مسافرانی هستیم که از سر حدّ عدم، بار سفر بسته، و به اقلیم وجود گام نهاده ایم، ما همه رهرو منزل عشق او هستیم، و به طلبکاری مهر گیاه رخ دوست آمده ایم.

نظیر این تعبیر، در آیات دیگر قرآن نیز آمده است، مانند: «وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ:» و این که همه امور به پروردگارت بازمی گردد و تمام خطوط به او

منتهی می شود» (۱) و نیز می فرماید: «إِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ: «بازگشت همه به سوی خداوند است» (۲).

و آیات دیگر که همه حاکی از این سیر دائمی تکامل موجودات به سوی پروردگار متعال است.

ولی، در اینجا انسان ها به دو گروه تقسیم می شوند، همان گونه که می فرماید: «اما کسی که نامه اعمالش به دست راستش داده شده» (فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ يَمِينِهِ).

«به زودی حساب آسانی برای او می شود» (فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَاباً يَسِيرًا).

«و مسرور و خوشحال به اهل و خانواده اش باز می گردد» (وَيَنْقَلِبُ إِلَى أَهْلِهِ مَسْرُورًا). اینها کسانی هستند که در مدار اصلی آفرینش، در همان مداری که خداوند برای این انسان، سرمایه ها و نیروهای او تعیین کرده، حرکت می کنند، و تلاش و کوشش آنها همواره برای خدا، و سعی و حرکتشان به سوی خدا است، در آنجا نامه اعمالشان را به دست راستشان می دهند که این نشانه پاکی عمل و صحت ایمان و نجات در قیامت است، و مایه سرافرازی و سربلندی در برابر اهل محشر.

هنگامی که در پای میزان عدل قرار می گیرند، میزانی که کمترین وزنها را می سنجد، خداوند حساب را بر آنها آسان می گیرد، از لغزش هایشان می گذرد، و به خاطر ایمان و اعمال صالح، سیئات آنها را تبدیل به حسنات می کند.

۱ - نجم، آیه ۴۲.

۲ - فاطر، آیه ۱۸.

در این که منظور از «حساب یسیر» چیست؟ بعضی گفته اند: منظور حساب سهل و آسان است که سخت گیری و دقت در آن نباشد، از سیئات بگذرد و حسنات را پاداش دهد.

در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ حَاسِبَةُ اللَّهِ حِسَاباً يَسِيراً، وَأَدْخَلَهُ الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِهِ. قَالُوا: وَمَا هِيَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟! قَالَ: تُعْطَى مَنْ حَرَمَكَ، وَتَصِلُ مَنْ قَطَعَكَ وَتَغْفُو عَمَّنْ ظَلَمَكَ: «سه چیز در هر کس باشد، خداوند حساب او را آسان می کند، و او را به رحمتش در بهشت وارد می سازد.

عرض کردند: آن سه چه چیز کدامند ای رسول خدا؟! فرمود: عطا کنی به کسی که تو را محروم کرده، و پیوند برقرار سازی با کسی که از تو بریده، و عفو کنی کسی را که به تو ستم کرده است».(۱)

این مطلب نیز از روایات استفاده می شود که: دقت و سخت گیری در حساب در قیامت به میزان عقل و دانش انسان ها بستگی دارد، چنان که امام باقر (علیه السلام) می فرماید: إِنَّمَا يُدَاقُّ اللَّهُ الْعِبَادَ فِي الْحِسَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى مَا آتَاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ فِي الدُّنْيَا: «خداوند در قیامت در حساب بندگان به اندازه عقلی که در دنیا به آنها داده است، دقت و سخت گیری می کند».(۲)

و برای «أهل» در آیات فوق، تفسیرهای مختلفی ذکر کرده اند: بعضی گفته اند: منظور همسر و فرزندان با ایمان او است که مؤمنان در بهشت به آنها می رسند، و این خود نعمت بزرگی است که انسان افراد مورد

۱ - «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث - «بحار الانوار»، جلد ۷، صفحه ۹۶.
 ۲ - «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۵۳۷ - «کافی»، جلد ۱، صفحه ۱۱ (با اندکی تفاوت).

علاقه اش را در بهشت ببیند، و در کنار آنها باشد.
 بعضی دیگر «أهل» را به معنی حوریان بهشتی گرفته اند که برای مؤمنان تعیین شده اند.
 و بعضی آن را به افراد با ایمانی که در دنیا مورد علاقه او بودند و در خط او قرار داشتند تفسیر کرده اند.

جمع میان این معانی نیز ممکن است.

نکته ها:

۱ - یک حدیث اعجاز آمیز

در حدیثی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در تفسیر «إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ» آمده است که فرمود:
 «إِنَّهَا تَنْشَقُّ مِنَ الْمَجَرَّةِ: «آسمان ها از کهکشان جدا می شود»! (۱)
 این حدیث، پرمعنی و قابل دقت است، و از معجزات علمی محسوب می شود، از حقیقتی پرده برمی دارد که در آن زمان هیچ یک از دانشمندان به آن نرسیده بودند و آن این که: دانشمندان فلکی امروز با مشاهدات نجومی خود به وسیله تلسکوپ های عظیم و نیرومند، ثابت کرده اند: عالم مجموعه ای است از کهکشان ها و هر کهکشان مجموعه ای است از منظومه ها و ستارگان، و به همین دلیل آنها را شهرهای ستارگان می نامند، کهکشان «راه شیری» معروف که با چشم قابل مشاهده است، مجموعه عظیم و دایره ماندی از همین منظومه ها و ستارگان است، یک طرف از آن به قدری از ما دور است که ستارگانش را به صورت ابری سفید می بینیم، ولی در واقع مجموعه نقاط نورانی نزدیک به هم است.

۱ - «روح المعانی»، جلد ۳۰، صفحه ۸۷ - «در المثنور»، جلد ۶، صفحه ۳۲۹.

اما این طرفش که به ما نزدیک است، ستارگانش قابل رؤیت می باشد، و همین ستارگانی است که ما در آسمان شب می بینیم، و به این ترتیب منظومه شمسی ما جزء این «مَجَرَّة» (کهکشان) است.

مطابق روایت فوق، علی (علیه السلام) می گوید: در آستانه قیامت این کواکب را که ما مشاهده می کنیم از کهکشان جدا می شود، و نظام همگی به هم می خورد.

چه کسی آن زمان می دانست ستارگانی که ما می بینیم در واقع جزء این کهکشان راه شیری (مَجَرَّة) است؟ جز کسی که قلبش به عالم غیب مربوط باشد و از سرچشمه علم خدا سیراب گردد.

۲ - «دنیا» دار رنج ها و دردهاست

تعبیر به «کادح» در آیات فوق که اشاره به تلاش و کوشش آمیخته با رنج و زحمت است، با توجه به این که مخاطب در آن همه انسان ها می باشند، بیانگر این واقعیت است که: طبیعت زندگی این جهان در هیچ مرحله خالی از مشکلات، ناراحتی ها، و رنج و مشقت نیست، خواه این مشکلات جنبه جسمانی و بدنی داشته باشد، و یا جنبه روحی و فکری و یا هر دو، و هیچ کس را خالی از آن نمی بینیم.

در حدیث بسیار پرمعنائی از امام علی بن الحسین (علیهما السلام) می خوانیم: الرَّاحَةُ لَمْ تُخْلَقْ فِي الدُّنْيَا وَلَا لِأَهْلِ الدُّنْيَا، إِنَّمَا خُلِقَتِ الرَّاحَةُ فِي الْجَنَّةِ وَلَا لِأَهْلِ الْجَنَّةِ، وَالتَّعَبُ وَالنَّصَبُ خُلِقَا فِي الدُّنْيَا، وَلَا لِأَهْلِ الدُّنْيَا، وَمَا أُعْطِيَ أَحَدٌ مِنْهَا جَفَنَةً إِلَّا أُعْطِيَ مِنَ الْجِرْصِ مِثْلَيْهَا، وَمَنْ أَصَابَ مِنَ الدُّنْيَا أَكْثَرَ، كَانَ فِيهَا أَشَدَّ فَقْرًا لِأَنَّهُ يَفْتَقِرُ إِلَى النَّاسِ فِي حِفْظِ أَمْوَالِهِ، وَتَفْتَقِرُ إِلَى كُلِّ آلَةٍ مِنْ آلَاتِ الدُّنْيَا، فَلَيْسَ فِي غِنَى الدُّنْيَا الرَّاحَةُ!

«راحتی و آسایش در دنیا و برای اهل دنیا وجود ندارد، راحتی و آسایش تنها در بهشت است، و برای اهل بهشت! رنج و تعب در دنیا آفریده شده، و برای اهل دنیا، و (به همین دلیل) هر کسی پیمانه ای از آن به دست می آورد، دو برابر آن، حرص نصیب او می شود، و کسانی که از دنیا بیشتر دارند، فقیرترند! زیرا محتاج دیگران در حفظ اموال خویشند، و به وسائل و ادوات زیادی برای حفظ آن نیازمندند، بنابراین در ثروت دنیا راحتی نیز وجود ندارد».

سپس، امام(علیه السلام) در ذیل این حدیث فرمود:

كَلَّا مَا تَعِبَ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ فِي الدُّنْيَا لِلدُّنْيَا، بَلْ تَعْبُوا فِي الدُّنْيَا لِأُخْرَى:

«هرگز دوستان خدا در دنیا به خاطر دنیا رنج و تعب نمی کشند، بلکه رنج و تعب آنها در دنیا برای آخرت است»! (۱)

۱ - «خصال صدوق»، جلد ۱، صفحه ۶۴، باب «الدنيا والآخرة ككفتي الميزان»، حدیث ۹۵.

- ۱۰ وَ أَمَّا مَنْ أَوْتَىٰ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ
 ۱۱ فَسَوْفَ يَدْعُوا ثُبُورًا
 ۱۲ وَ يَصْنَعُ صَعِيرًا
 ۱۳ إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُورًا
 ۱۴ إِنَّهُ ظَنَّ أَنْ لَنْ يَحْجَرَ
 ۱۵ بَلَىٰ إِنَّ رَبَّهُ كَانَ بِهِ بَصِيرًا

ترجمه:

- ۱۰ - و اما کسی که نامه اعمالش به پشت سرش داده شود.
 ۱۱ - به زودی فریادش می زند ای وای بر من که هلاک شدم!
 ۱۲ - و در شعله های سوزان آتش می سوزد.
 ۱۳ - چرا که او در میان خانواده اش پیوسته (از کفر و گناه خود) مسرور بود!
 ۱۴ - او گمان می کرد هرگز بازگشت نمی کند.
 ۱۵ - آری، پروردگارش نسبت به او بینا بود (و اعمالش را برای حساب ثبت کرد)!

تفسیر:

آنها که از شرم، نامه اعمال را پشت سر می گیرند!
 به دنبال بحثی که در آیات قبل پیرامون «اصحاب الیمین» (مؤمنانی که نامه اعمالشان به دست راستشان داده می شود) گذشت، در این آیات، از کفار، مجرمان و چگونگی نامه اعمال آنها سخن می گوید، نخست می فرماید:

«اما کسی که نامه عملش را به پشت سرش داده اند» (وَأَمَّا مَنْ أَوْتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ).

«به زودی فریاد می زند ای وای بر من که هلاک شدم!» (فَسَوْفَ يَدْعُوا ثُبُورًا).

«و در شعله های سوزان آتش دوزخ می سوزد» (وَيَصْلَى سَعِيرًا).

در این که چگونه نامه اعمالشان را به پشت سرشان می دهند، و چگونه این آیه با آیاتی که می گوید نامه اعمالشان را به دست چپشان می دهند، جمع می شود؟ مفسران تفسیرهای گوناگونی ذکر کرده اند:

بعضی گفته اند: دست راست آنها را به گردنشان زنجیر می کنند، و نامه اعمالشان را به دست چپ و از پشت سر می دهند، که نشانه ذلت، سرافکندگی و شرمساری است. بعضی دیگر گفته اند: هر دو دست آنها را مانند اسیران از پشت سر می بندند، و نامه اعمالشان را به دست چپشان می دهند.

و بعضی دیگر گفته اند: با توجه به آیه ۴۷ سوره «نساء» که می گوید: مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدُّهَا عَلَىٰ أَذْبَارِهَا:

«پیش از آن که صورت هائی را محو کنیم و به پشت سر باز گردانیم» این گروه مجرمان صورت هایشان به عقب برگشته، و باید نامه اعمالشان را شخصاً بخوانند، لذا آن را به دست چپ آنها در پشت سر می دهند.

ولی، مناسب تر این است گفته شود: اصحاب الیمین با سرافرازی و افتخار و مباحات نامه اعمالشان را به دست راست گرفته و صدا می زنند: هَاؤُمُ افْرُوا

كِتَابِيَّةٌ: «ای اهل محشر! بیایید و نامه اعمال ما را بگیرید و بخوانید» (۱). اما وقتی مجرمین تبهکار نامه اعمالشان را به دست چپشان می دهند، آنها از شرمساری و ذلت دست را پشت سر می گیرند، تا این سند جرم و فضاحت کمتر دیده شود، ولی چه فایده که در آنجا چیزی پنهان شدنی نیست. جمله «يَدْعُوا ثُبُورًا»، اشاره به تعبیری است که عرب به هنگام بروز یک حادثه خطرناک دارد، و فریاد می زند: «وا ثبورا!» یعنی: ای وای که هلاک شدم (توجه داشته باشد «ثُبُور» به معنی هلاکت است). ولی این آه و ناله، داد و فریاد به جائی نمی رسد، و به دنبال آن «وَيَصْلَى سَعِيرًا» است، یعنی وارد آتش سوزان جهنم می شود.

* * *

پس از آن، به بیان علت این سرنوشت شوم پرداخته می فرماید: «این به علت آن است که او در میان اهل و خانواده خود پیوسته (از کفر و گناه خویش) مسرور بود» (إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُورًا).

سروری آمیخته با غرور، و غروری آمیخته با غفلت و بی خبری از خدا، سروری که نشانه دل بستگی سخت به دنیا و بی اعتنائی به جهان پس از مرگ بود. بدیهی است، سرور و خوشحالی ذاتاً مذموم و نکوهیده نیست، بلکه مؤمن باید به لطف خدا مسرور و در معاشرت گشاده رو و بشاش باشد، سروری مذموم است که انسان را از یاد خدا غافل کند و در شهوات غوطه‌ور سازد.

* * *

لذا، در آیه بعد می افزاید: «این به خاطر آن است که او گمان می کرد هرگز بازگشت نمی کند و معادی در کار نیست» (إِنَّهُ ظَنَّ أَنْ لَنْ يَخُورَ).

در حقیقت، منشأ اصلی بدبختی او، اعتقاد فاسد و گمان باطلش دائر بر نفی معاد بود، و همین اعتقاد باعث غرور و سرور او شد، او را از خدا دور ساخت و در شهوات غوطه‌ور نمود، تا آنجا که دعوت انبیاء را به باد استهزاء گرفت، و وقتی به سراغ خانواده خود می‌آمد، از این استهزاء و سخریه شاد و خوشحال بود، همین معنی در آیه ۳۱ سوره «مطففین»: «وَ إِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ» نیز آمده.

همچنین در داستان «قارون» آن ثروتمند مغرور و از خدا بی‌خبر آمده است که: آگاهان «بنی اسرائیل» به او می‌گفتند: لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ:

«این قدر شادی مغرورانه مکن که خداوند شادی کنندگان مغرور را دوست نمی‌دارد». (۱)
«أَنْ يَحْجُرَ» (هرگز بازگشت نمی‌کند) از ماده «حور» (بر وزن غور) در اصل، به معنی تردد و رفت و آمد است، خواه این رفت و آمد در عمل بوده باشد، یا تفکر و اندیشه، و لذا به گردش آب در حوض و استخراج این کلمه اطلاق می‌شود، و «محور» به میله‌ای می‌گویند که چرخ بر دور آن گردش می‌کند، «محاورة» به معنی رفت و آمد و رد و بدل کردن بحث است، و «حوار» نیز به همین معنی است، و گاه به معنی داد و فریادی است که به هنگام مباحثه بلند می‌شود.

و «تَحْيَرٌ» نیز نتیجه رفت و آمد فکر در یک مسأله است، که لازمه آن سرگردانی در عمل است. بعضی معتقدند: ریشه این کلمه «حبشی» است، و از «ابن عباس» نقل شده که می‌گوید: من معنی این جمله را در قرآن نمی‌دانستم، تا این که از یک عرب

۱ - قصص، آیه ۷۶.

بیابانی شنیدم به دخترک خود گفت: «خوری!» یعنی بازگرد. (۱)

تعبیر به «خواری» در مورد نزدیکان حضرت مسیح (علیه السلام) یا نزدیکان هر کس، شاید نیز به همین مناسبت باشد که آنها نزد او رفت و آمد دارند.

بعضی نیز آن را از ماده «حور» به معنی شستن و سفید کردن دانسته اند؛ چرا که آنها قلوب مردم را از زنگار شرک و گناه پاک می کردند، و «حوریان» بهشتی را از این رو به این نام نامیده اند که سفیدپوستند و یا سفیدی چشمانشان بسیار شفاف است!

بعضی نیز گفته اند: اطلاق این کلمه به حوریان بهشتی به خاطر این است که: آنها به قدری زیبا هستند که چشم از دیدنشان حیران می شود.

به هر حال، این واژه در آیه مورد بحث به معنی بازگشت و معاد است.

ضمناً، این آیه نشان می دهد: عدم ایمان به رستاخیز سرچشمه غفلت و غرور و آلودگی به انواع گناهان می شود.

* * *

و در آخرین آیه مورد بحث، برای نفی عقائد باطل آنها می فرماید: «آری پروردگارش نسبت به او بینا بود» (بَلَىٰ إِنَّ رَبَّهُ كَانَ بِهِ بَصِيرًا).

همه اعمال او را ثبت و ضبط نمود، و برای روز حساب در نامه اعمالش منعکس ساخت.

تعبیر این آیه، همانند آیه قبل «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ»، می تواند به منزله دلیلی بر مسأله معاد محسوب شود، به خصوص این که در هر دو آیه روی عنوان «رَبِّ» تکیه شده است؛ چرا که سیر تکاملی انسان به سوی پروردگار، هرگز نمی تواند با مرگ متوقف گردد، و زندگی دنیا کمتر از آن

۱ - «مفردات راغب»، تفسیر «فخر رازی»، «ابوالفتوح رازی» و کتب دیگر.

است که هدف چنین سیری باشد.
و نیز، بصیر بودن خداوند نسبت به اعمال آدمی، و ثبت و ضبط آنها حتماً باید مقدمه ای برای
حساب و جزا باشد، و گرنه بیهوده است.

- ۱۶ فَلَا أُفْسِمُ بِالشَّقَقِ
 ۱۷ وَاللَّيْلِ وَمَا وَسَقَ
 ۱۸ وَالْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ
 ۱۹ لَتَرْكَبَنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقِ
 ۲۰ فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ
 ۲۱ وَإِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا يَسْجُدُونَ
 ۲۲ بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُكْذِبُونَ
 ۲۳ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُوعُونَ
 ۲۴ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ
 ۲۵ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ

ترجمه:

- ۱۶ - سوگند به شفق.
 ۱۷ - و سوگند به شب و آنچه را جمع آوری می کند.
 ۱۸ - و سوگند به ماه آنگاه که بدر کامل می شود.
 ۱۹ - که همه شما پیوسته از حالی به حال دیگر منتقل می شوید (تا به کمال برسید).
 ۲۰ - پس چرا آنان ایمان نمی آورند؟!
 ۲۱ - و هنگامی که قرآن بر آنها خوانده می شود سجده نمی کنند؟!
 ۲۲ - بلکه کافران پیوسته آیات الهی را انکار می کنند!

- ۲۳ - و خداوند آنچه را در دل پنهان می دارند به خوبی می داند.
- ۲۴ - پس آنها را به عذابی دردناک بشارت ده!
- ۲۵ - مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده اند، که برای آنان پاداشی است قطع نشدنی!

تفسیر:

دائماً دگرگون می شوید!

به دنبال بحثی که در آیات گذشته پیرامون سیر تکاملی انسان به سوی خداوند آمد.

در این آیات، برای تأکید این مطلب و توضیح بیشتر می فرماید: «سوگند به شفق» (فَلَا أُقْسِمُ بِالشَّفَقِ).

«و سوگند به شب و آنچه را از امور پراکنده جمع می کند» (وَاللَّيْلِ وَ مَا وَسَقَ).

«و سوگند به ماه آنگاه که کامل می شود» و به صورت بدر در می آید (وَالْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ).

که «همه شما دائماً از حالی به حال دیگر منتقل می شوید» (لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ).

«لا» در جمله «فَلَا أُقْسِمُ» همان گونه که سابقاً هم اشاره کرده ایم، «زائده» و برای تأکید است، هر چند بعضی احتمال داده اند: برای «نفی» باشد.

یعنی سوگند یاد نمی‌کنم، به خاطر این که: مطلب عیان است و حاجتی به سوگند ندارد. یا این که: مطلب به قدری مهم است که درخور این سوگندها نیست. و یا این که این اموری که به آن سوگند یاد شده است آن قدر اهمیت دارد که سزاوار است به آن قسم یاد نشود.

ولی، معنی اول (زائده و تأکید بودن) از همه مناسب تر است. «شَفَق» به گفته «راغب» در «مفردات»، آمیخته شدن روشنائی روز به تاریکی شب است، و لذا واژه «اشفاق» به معنی توجه و عنایت آمیخته با ترس به کار می‌رود، فی‌المثل، هر گاه انسان نسبت به کسی علاقه داشته باشد و در عین حال از حوادثی درباره او بیمناک گردد، به این حالت «اشفاق» گویند و آن شخص را «مشفق».

اما «فخر رازی» معتقد است: واژه «شفق» در اصل به معنی «رقت» و «نازکی» است، و لذا به لباس بسیار نازک «شفق» می‌گویند، و حالت «شفقت» به همان حالت رقت قلب اطلاق می‌شود (ولی گفته «راغب» صحیح تر به نظر می‌رسد).

به هر حال، منظور از «شفق» در اینجا همان روشنی آمیخته با تاریکی در آغاز شب است، و از آنجا که در آغاز شب، نخست سرخی کمرنگی در افق مغرب پیدا می‌شود، و بعد جای خود را به سفیدی می‌دهد، اختلاف شده است آیا شفق به آن سرخی اطلاق می‌شود، یا سفیدی؟ مشهور و معروف در میان علما، و دانشمندان و مفسران همان معنی اول است که در اشعار نیز روی آن تکیه شده است، و شفق را به «دماء الشهداء» (خون شهیدان) تشبیه کرده اند.

گر چه، بعضی معنی دوم را انتخاب کرده اند که بسیار ضعیف به نظر می رسد، به خصوص این که: اگر ریشه لغوی این واژه را «رقت» بدانیم، تناسب با همان سرخی کمرنگ که نور رقیق آفتاب است دارد.

به هر حال، از آنجا که ظهور «شفق» خبر از یک حالت تحول و دگرگونی عمیق در جهان می دهد، و اعلام پایان روز و آغاز شب است، به علاوه جلوه و زیبایی خاصی دارد، و از همه گذشته وقت نماز مغرب است، خداوند به آن سوگند یاد فرموده تا همگان را وادار به اندیشه در این پدیده زیبای آسمانی کند.

و اما سوگند به شب، به خاطر آثار و اسرار زیادی است که در آن نهفته شده و در گذشته مشروحاً از آن سخن گفته ایم.^(۱)

تعبیر به «ما وَسَقَ»^(۲) با توجه به این که «وَسَقَ» به معنی جمع کردن پراکنده هاست،^(۳) اشاره به بازگشت انواع حیوانات و پرندگان و حتی انسان ها به خانه ها و لانه های خود به هنگام شب است، که نتیجه آن آرامش و آسایش عمومی جانداران می باشد، و یکی از اسرار و آثار پر اهمیت شب محسوب می شود، چنان که در آیه ۶۱ سوره «غافر» می خوانیم: اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ: «خداوند کسی است که شب را برای شما آفرید تا در آن آرامش و سکون پیدا کنید».

و از اینجا روشن می شود: تعبیر به «إِذَا اتَّسَقَ» که از همان ماده است نیز به معنی جمع و جور شدن، و در اینجا به معنی کمال نور ماه در شب چهاردهم است، و می دانیم ماه در این حالت، جلوه فوق العاده ای دارد که تمام چشم ها را به

۱ - به جلد ۱۶، صفحه ۱۴۶، ذیل آیات ۷۱ تا ۷۳ سوره «قصص» مراجعه کنید.

۲ - «ما» در «ما وَسَقَ» موصوله است و احتمال مصدریه بودن آن ضعیف است، عائد آن نیز محذوف می باشد و در تقدیر «وَمَا وَسَقَهُ» است.

۳ - «وَسَقَ» (بر وزن غضب) به معنی یک بار شتر یا شصت صاع که هر صاع نزدیک به سه کیلو است نیز آمده، که آن هم به خاطر مجتمع بودن آن است.

سوی خود جلب می کند، نور و فروغ آن، صفحه زمین را روشن می کند، روشنایی کمرنگی که مزاحم آرامش شب نیست، و در عین حال، راه را برای رهروان شب می گشاید، لذا آیتی از آیات بزرگ خداوند است، و به همین دلیل به آن سوگند یاد فرموده.

قابل توجه این که: هر چهار موضوعی که در این آیات به آن سوگند یاد شده است (شفق - شب - موجوداتی که شب آنها را گردآوری می کند - ماه در حالت بدر کامل) همه موضوعاتی است مربوط به هم، و مکمل یکدیگر، و مجموعه ای زیبا و منسجم را تشکیل می دهد که اندیشه انسان را تحریک می کند، تا در قدرت عظیم آفرینش بیندیشد، و از این دگرگونی های سریع به مسأله معاد و قدرت خداوند بر آن آشناتر شود.

و جالب این که: این قسمت ها اشاره به حالات و دگرگونی هائی است که پشت سر هم در عالم آفرینش رخ می دهد، (خورشید سر در نقاب فرو می برد، شفق که بقایای نور آن است ظاهر می شود، موجودات زنده به سرعت به لانه های خود باز می گردند، ماه در صورت بدر کامل طلوع می کند) توجه داشته باشید: ماه شب چهارده در همان آغاز شب طلوع می کند، و این سوگندها را مقدمه ای قرار می دهد برای جمله «لَتَرْكَبَنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ» که بیانگر حالات مختلفی است که انسان در مسیر زندگی خود یکی پس از دیگری پیدا می کند.

و برای این جمله تفسیرهای مختلفی ذکر کرده اند از جمله:

۱ - منظور، حالات گوناگونی است که انسان در طریق پر رنج و مشقت خود به سوی خداوند و کمال مطلق پیدا می کند: نخست عالم دنیا، بعد جهان برزخ و سپس رستخیز و حالات مختلف آن (توجه داشته باشید که «طَبَق» از ماده «مطابقه» به معنی قرار دادن چیزی فوق چیز دیگر است، و به معنی منازلی که

انسان در سیر صعودی خود طی می کند نیز آمده است).

۲ - منظور، حالاتی است که انسان از هنگام نطفه تا موقع مرگ می پیماید، که بعضی آن را به سی و هفت حالت شماره کرده اند!

۳ - منظور، حالات مختلفی است که انسان در زندگی دنیا از سلامت و بیماری اندوه و سرور، غم و شادی، سختی و آسایش، صلح و جنگ می پیماید.

۴ - منظور، حالات و شدائد مختلفی است که انسان در روز قیامت با آن رو به رو می شود، تا از حساب فارغ گردد، و هر کس به سوی نتیجه کار خویش از بهشت و دوزخ برود.

۵ - منظور، حالاتی است که در اقوام پیشین واقع شده، یعنی همان حوادث تلخ و شیرین، و انواع تکذیب ها و انکارهای مخالفان در این امت نیز واقع می شود، این معنی در روایتی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است.

البته، جمع میان این تفسیرها مانعی ندارد و ممکن است آیه ناظر به همه این دگرگونی ها، تحولات و مراحل باشد که انسان در مسیر زندگی خود، آن را می پیماید.

بعضی، مخاطب در این آیه را شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله) دانسته، و آیه را اشاره به آسمان هائی می دانند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در شب معراج از آنها گذشت، اما با توجه به این که «ب» در «لَتَرْكَبُنَّ» ضمه دارد و معنی جمعی را می رساند، این تفسیر مناسب نیست، به خصوص این که در آیات سابق نیز مخاطب کل انسان ها بودند.

به هر حال، حدوث این حالات، و عدم استقرار آدمی بر یک حالت، از یکسو دلیل مخلوق بودن او، و نیاز داشتن به خالق است؛ چرا که هر متغیری حادث، و هر حادثی خالق می خواهد.

و از سوی دیگر، دلیلی است بر عدم پایداری این جهان.

و از سوی سوم، نشانه ای است بر حرکت مستمر انسان به سوی ذات پروردگار و مسأله معاد، همان گونه که در آیات قبل آمده بود: «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ».

پس از آن، به عنوان یک نتیجه گیری کلی از بحث های گذشته می فرماید: «چرا آنها ایمان نمی آورند؟! (فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ).

با این که دلائل حق روشن و آشکار است، هم دلائل توحید و خداشناسی، و هم دلائل معاد، هم آیات آفاقی که در آفرینش شب و روز و ماه و خورشید و نور و ظلمت و طلوع و غروب آفتاب و شفق، و تاریکی شب، و تکامل روشنی ماه نهفته است و هم آیات انفسی از لحظه ای که نطفه در قرارگاه رحم جای می گیرد، و مراحل گوناگونی را یکی بعد از دیگری طی کرده تا به اوج کمال خود در عالم جنین می رسد، سپس از لحظه تولد تا مرگ مراحل دیگری را می پیماید، با این نشانه های روشن چرا آنها ایمان نمی آورند؟! »

آنگاه، از کتاب «تکوین» به سراغ کتاب «تدوین» می رود، و می افزاید: «چرا هنگامی که قرآن بر آنها خوانده می شود در برابر آن خضوع نمی کنند؟! (وَإِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا يَسْجُدُونَ). قرآنی که همچون آفتاب، خود دلیل خویشتن است، نور اعجاز از جوانب مختلف آن می درخشد، و محتوای آن دلیل روشنی است بر این که از سرچشمه وحی گرفته شده. قرآنی که هر ناظر بی طرف می داند، ممکن نیست زائیده مغز بشری باشد، آن هم بشری که هرگز درس نخوانده بود، و در یک محیط تاریک و ظلمانی و

مملو از خرافات پرورش یافته بود.

منظور از «سجده» در اینجا خضوع و تسلیم و اطاعت است (۱) و سجده معروف که پیشانی را در آن بر زمین می گذارند یکی از مصداق های این مفهوم کلی است، و شاید به همین دلیل، در بعضی از روایات آمده است: وقتی پیامبر (صلی الله علیه و آله) این آیات را تلاوت فرمود سجده کرد.

البته، طبق فتاوی معروف فقهای اهل بیت (علیهم السلام) این سجده از سجده های مستحب قرآن است، و مذاهب چهارگانه اهل تسنن، همه آنها سجده را به هنگام تلاوت این آیه واجب می دانند، جز «مالک» که معتقد است بعد از پایان سوره باید سجده کرد (۲).

در آیه بعد، می افزاید: «بلکه کافران پیوسته آیات الهی و معاد و رستاخیز را تکذیب می کنند» (بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا يَكْذِبُونَ).

به کار بردن «فعل مضارع» در اینجا که معمولاً برای استمرار می آید، گواه برای معنی است که آنها در تکذیب های خود اصرار داشتند، اصراری که از روح لجاج و عناد سرچشمه می گرفت، تکذیبی که از نارسائی دلائل حق نبود، بلکه به خاطر تعصب و تقلید کورکورانه از نیاکان و حفظ منافع مادی و کسب آزادی برای اشباع هوس های شیطانی بود.

سپس، با لحنی تهدیدآمیز می فرماید: «خداوند آنچه را آنها در درون دل

۱ - از جمله شواهد برای این معنی، علاوه بر شهادت آیات گذشته و آینده، این است که «سجده» به معنی گذاشتن پیشانی بر زمین به هنگام تلاوت قرآن جز در آیات محدودی نه واجب است و نه مستحب، لذا این که می گوید: چرا آنها به هنگام قرائت قرآن سجده نمی کنند؟ گواه بر این است که منظور سجده به معنی تسلیم در برابر کل قرآن است.

۲ - «روح البیان»، جلد ۱، صفحه ۱۳۸۲.

پنهان می دارند به خوبی می داند» (وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُوعُونَ). خداوند از نیت و اهداف آنها، و انگیزه هائی که سبب این تکذیب های مستمر می گردد، با خبر است هر قدر آنها بر آن پرده پوشی کنند، و سرانجام کیفر همه آن را به آنها خواهد داد. «يُوعُونَ» از ماده «وعاء» به معنی ظرف است، همان گونه که در عبارت معروف «نهج البلاغه» از علی (علیه السلام) نقل شده که فرمود: إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ أَوْعِيَةٌ فَخَيْرُهَا أَوْعَاهَا: «این دل ها ظرف هائی است، و بهترین آنها دلی است که حفظ، نگهداری و ظرفیتش بیشتر باشد»! (۱)

* * *

و در ادامه، می فرماید: «پس آنها را به عذاب دردناک بشارت ده» (فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ). تعبیر به «بشارت» که معمولاً در خبرهای خوش به کار می رود، در اینجا نوعی طعن و سرزنش است، این در حالی است که: مؤمنان را حقیقتاً بشارت به نعمت های گسترده بهشتی می دهد، تا تکذیب کنندگان دوزخی در حسرت و اندوه فرو روند.

* * *

در آخرین آیه این سوره، به صورت یک استثناء، بار دیگر به سرنوشت مؤمنان صالح العمل اشاره کرده، می فرماید: «مگر کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، که برای آنها پاداشی است ثابت و لا ینقطع و خالی از هرگونه نقصان و منت» (إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ).

«مَمْنُون» از ماده «مَن» هم به معنی «قطع» و «نقصان» آمده است، و هم

۱ - «نهج البلاغه»، کلمات قصار، جمله ۱۴۷.

«مَنْت» (واژه «منون» به معنی مرگ نیز از همین ماده است) و ممکن است همه این معانی در اینجا جمع باشد؛ زیرا نعمت های آخرت بر عکس نعمت های دنیا که ناپایدار و هم نقصان پذیر، و غالباً آمیخته با عوارض نامطلوب، و یا منت این و آن است، هیچ گونه منت، نقصان، فناء و عوارض نامطلوب در آن راه ندارد، جاودانی است، نقصان ناپذیر است، خالی از هرگونه ناملایمات و هرگونه منت است.

آیا این «استثناء متصل» است یا «منقطع»، در میان مفسران بحث است: بعضی احتمال داده اند: منقطع باشد، یعنی شرح حال کفار را که در آیات قبل بود رها کرده و به سراغ پاداش جاویدان مؤمنان می رود.

ولی، مناسب تر این است که: استثناء متصل باشد، و هدف این است که راه بازگشت را به روی کفار بگشاید، و بفرماید: این عذاب الیم از کسانی که توبه کنند و ایمان آورند و اعمال صالح انجام دهند قطعاً برداشته می شود، و پاداش دائم و نقصان ناپذیر به آنها می دهد.

نکته:

مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» از آیات اخیر این سوره، اولاً، اصل اختیار و آزادی اراده را استفاده می کند؛ چرا که ملامت بر ترک سجده، و ترک ایمان، در مورد افراد مجبور، از خداوند حکیم قبیح است، و این که می فرماید: «فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ * وَإِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا يَسْجُدُونَ» دلیل روشنی است بر مسأله اختیار.

و ثانیاً، ملامت بر ترک سجده دلیل بر این است که کفار همان گونه که مکلف به اصول دین هستند، مکلف به فروع نیز می باشند (این سخن بنابراین

است که سجده در آیه فوق به معنی همان سجده معهود نماز باشد، و یا لااقل معنی گسترده ای داشته باشد که آن را شامل شود).

خداوند! در آن روز که همگی در دادگاه عدل تو حضور می یابند، حساب را بر ما آسان گردان!

پروردگارا! در این مسیری که همه بندگان به سوی تو حرکت می کنند، ما را در پیمودن صراط مستقیم یاری فرما!

بارالها! ما در برابر قرآن کریمت سر تعظیم فرود آورده ایم، توفیق عمل به آن را نیز به همه ما مرحمت نما!

آمِنْ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

پایان سوره انشقاق(۱)

سوره بروج

این سوره، در «مکه» نازل شده و دارای ۲۲ آیه است

محتوای سوره بروج

مؤمنان در «مکه» مخصوصاً در آغاز دعوت پیامبر (صلی الله علیه وآله)، سخت در رنج و فشار بودند، و دائماً از طرف دشمنان شکنجه های روحی و جسمی می شدند تا از ایمان خود بازگردند، گروهی مقاومت کرده، و بعضی از افراد ضعیف تسلیم می شدند، و باز می گشتند.

با توجه به این که این سوره از سوره های «مکّی» است، چنین به نظر می رسد: هدف اصلی تقویت روحیه مؤمنان در برابر این جریان و تشویق آنان به پایداری و استقامت است.

و در همین رابطه در این سوره، داستان «اصحاب اخدود» را نقل می کند، همانها که خندق ها کردند و آتش های عظیمی در آن افروختند، و مؤمنان را تهدید به شکنجه با آتش کردند، گروهی را زنده زنده در آتش سوزاندند، اما آنها از ایمانشان بازنگشتند.

در قسمت دیگری از این سوره، کافرانی را که مؤمنان را تحت فشار قرار می دهند سخت مورد حمله قرار داده، و آنها را به عذاب سوزان جهنم تهدید می کند، در حالی که مؤمنان را بشارت به باغ های پر نعمت بهشتی می دهد.

در مقطع بعد، آنها را به گذشته تاریخ بازمی گرداند، و داستان «فرعون» و «ثمود» و اقوام زورمند و گردنکش را در برابر دیدگانشان مجسم می سازد، که چگونه در مقابل فرمان عذاب الهی به زانو درآمدند و نابود شدند، تا کفار «مکّه» که نسبت به آنها قدرت ناچیزی داشتند حساب خود را بکنند، و هم مایه تسلی خاطر پیامبر (صلی الله علیه وآله) و مؤمنان بوده باشد.

و در آخرین مقطع سوره، اشاره به عظمت قرآن مجید و اهمیت فوق العاده این وحی الهی می کند، و سوره را با آن پایان می دهد.

روی هم رفته، این سوره، سوره استقامت، پایداری و شکیبائی در برابر فشارهایی است که از ظالمان و مستکبران بر مؤمنان وارد می شود، و در لابلای آیات آن وعده نصرت الهی نهفته است.

نام گذاری این سوره به سوره «بروج» به تناسب سوگندی است که در آیه اول آمده است.

فضیلت تلاوت این سوره

در فضیلت این سوره، همین بس که در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: مَنْ قَرَأَ هَذِهِ السُّورَةَ أَعْطَاهُ اللَّهُ مِنَ الْأَجْرِ بَعْدَ كُلِّ مَنْ اجْتَمَعَ فِي جُمُعَةٍ وَ كُلِّ مَنْ اجْتَمَعَ يَوْمَ عَرَفَةَ عَشْرَ حَسَنَاتٍ، وَ قَرَأَتْهَا تُنَجِّي مِنَ الْمَخَافِ وَالشَّدَائِدِ: «هر کس این سوره را بخواند، خداوند به تعداد تمام کسانی که در نماز جمعه اجتماع می کنند، و تمام کسانی که روز عرفه (در عرفات) جمع می شوند، ده حسنه به او می دهد، و تلاوت آن انسان را از ترس ها و شدائد رهایی می بخشد».(۱)

با توجه به این که: یکی از تفسیرهای آیه «و شاهد و مشهود» روز «جمعه» و روز «عرفه» است، و نیز با توجه به این که سوره حکایت از مقاومت شدید مؤمنان پیشین در برابر شدائد و فشارها می کند، تناسب این پاداش ها با محتوای سوره روشن می شود، و در ضمن نشان می دهد: این همه اجر و پاداش از آن کسانی است که آن را بخوانند، در آن بیندیشند و سپس عمل کنند.

- ۱ وَ السَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ
- ۲ وَ الْيَوْمِ الْمَوْعُودِ
- ۳ وَ شَاهِدٍ وَ مَشْهُودٍ
- ۴ قَتَلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ
- ۵ النَّارِ ذَاتِ الْوُقُودِ
- ۶ إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ
- ۷ وَ هُمْ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ
- ۸ وَ مَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ
- ۹ الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایگر

۱ - سوگند به آسمان که دارای برج های بسیار است.

۲ - و به آن روز موعود.

۳ - و به «شاهد» (پیامبر) و «مشهود»! (روز قیامت).

۴ - مرگ بر شکنجه گران صاحب گودال (آتش).

۵ - آتشی عظیم و شعلهور!

۶ - هنگامی که در کنار آن نشسته بودند.

۷ - و آنچه را با مؤمنان انجام می دادند (با خونسردی و قساوت) تماشا می کردند!

۸ - آنها هیچ ایرادی بر مؤمنان نداشتند، جز این که به خداوند عزیز و حمید ایمان آورده بودند.

۹ - همان کسی که حکومت آسمان ها و زمین از آن اوست و خداوند بر همه چیز گواه است!

تفسیر:

مؤمنان در برابر کوره های آدم سوزی!

می دانیم مسلمانان «مکه» در آغاز سخت در فشار بودند، دشمنان هر گونه شکنجه را درباره آنان روا می داشتند، و همان گونه که در شرح محتوای سوره گفتیم، هدف از نزول این سوره هشداری است به این شکنجه گران که سرنوشت اقوام مشابه خود را در گذشته تاریخ به خاطر بیاورند.

و از سوی دیگر، تسلی، دلداری و تقویت روحیه مؤمنان نخستین است و درسی است برای همه مسلمانان در طول تاریخ.

نخست، می فرماید: «سوگند به آسمان که دارای برج های بسیار است» (وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ). «بُرُوج» جمع «برج» در اصل، به معنی قصر است، و بعضی آن را به معنی «شیء ظاهر و آشکار» می دانند، نام گذاری قصرها و عمارت های بلند و مرتفع را به این نام، به خاطر وضوح و ظهورشان دانسته اند، به همین جهت، قسمت مخصوصی از دیوار اطراف شهر یا محل اجتماع لشکر که بروز و ظهور خاصی دارد «برج» نامیده می شود، و هنگامی که زن زینت خود را آشکار سازد «تَبَرَّجَتْ»

الْمَرَأَةُ» می گویند.(۱)

برج های آسمانی، یا به معنی ستارگان درخشان و روشن آسمان است، یا به معنی «صورت های فلکی»، یعنی مجموعه ای از ستارگان است که در نظر ما شباهت به یکی از موجودات زمینی دارد.

و برج های دوازدهگانه، دوازده صورت فلکی است که خورشید در مسیر سالانه خود در هر ماه محاذی یکی از آنها قرار می گیرد (البته خورشید حرکت نمی کند بلکه زمین به دور آن می گردد، ولی به نظر می رسد خورشید جا به جا می شود و محاذی یکی از این صورت های فلکی می گردد).(۲)

سوگند به هر یک از این معانی باشد، حکایت از عظمت آن می کند، عظمتی که شاید در آن زمان در نظر عرب روشن نبود، ولی امروز برای ما کاملاً شناخته شده است، هر چند بیشتر به نظر می رسد: منظور همان ستارگان درخشان آسمانی باشد. لذا، در حدیثی آمده است: از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) تفسیر این آیه را خواستند فرمود: «منظور کواکب و ستارگان است».(۳)

آنگاه، می افزاید: «و سوگند به آن روز موعود» (روز رستاخیز) (وَ الْيَوْمِ الْمَوْعُودِ). همان روزی که تمام انبیاء و پیامبران الهی آن را وعده داده اند و صدها آیه

۱ - بعضی از محققین معتقدند: این کلمه از واژه فارسی «برز» که معنی بلندی، بزرگی و شکوه است گرفته شده (به برهان قاطع و حاشیه آن مراجعه شود).

۲ - این صورت های دوازده گانه عبارتند از: حمل، ثور، جوزا، سرطان، اسد، سنبله، میزان، عقرب، قوس، جدی، دلو، و حوت، که به ترتیب صورت های گوسفند، گاو، دو پسر بچه که مشغول گردو بازی هستن، خرچنگ، شیر، خوسه، ترازو، عقرب، کمان، بز، دلو، و ماهی است.

۳ - «در المثنور»، جلد ۶، صفحه ۳۳۱.

قرآن مجید از آن خبر می دهد، همان روزی که میعاد و وعده گاه همه اولین و آخرین است، و روزی است که باید حساب همگان تصفیه شود.

و در سومین و چهارمین سوگند، می فرماید: «و قسم به شاهد و مشهود» (و شاهد و مشهود). در این که، منظور از «شاهد» و «مشهود» چیست؟ تفسیرهای بسیار فراوانی ذکر کرده اند که بالغ بر سی تفسیر می شود، و مهم ترین آنها تفسیرهای زیر است:

۱ - «شاهد»، شخص پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است چنان که قرآن می گوید: یا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا: «ای پیغمبر ما تو را (به عنوان) شاهد، بشارت دهنده و بیم دهنده فرستادیم». (۱)

و «مشهود» همان روز قیامت است، چنان که قرآن می گوید ذَلِكَ يَوْمٌ مَّجْمُوعٌ لَّهُ النَّاسُ وَ ذَلِكَ يَوْمٌ مَّشْهُودٌ. «روز قیامت روزی است که همه مردم در آن جمع می شوند، و روزی است کاملاً مشهود و آشکار». (۲)

۲ - «شاهد»، گواهان عمل انسانند، مانند اعضای پیکر او، چنان که در آیه ۲۴ سوره «نور» می خوانیم: يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ: «روزی که زبان ها و دست ها و پاهایشان به اعمالی که انجام داده اند گواهی می دهند». و «مشهود» انسان ها و اعمال آنها هستند.

۳ - «شاهد»، به معنی روز جمعه است که شاهد اجتماع مسلمین در مراسم بسیار مهم نماز آن روز است.

و «مشهود» روز «عرفه» است که زائران بیت الله الحرام شاهد و ناظر آن

۱ - احزاب، آیه ۴۵.

۲ - هود، آیه ۱۰۳.

روزند، در روایتی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله)، امام باقر (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) این تفسیر نقل شده است. (۱)

۴ - «شاهد»، روز عید قربان و «مشهود» روز عرفه (روز ما قبل آن) می باشد. در حدیثی آمده است: «مردی وارد مسجد پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) شد، کسی را دید که نشسته و از رسول الله (صلی الله علیه وآله) حدیث نقل می کند، می گوید: تفسیر این آیه را از او خواستم.

گفت: آری «شاهد» روز جمعه و «مشهود» روز عرفه است. از او گذشتم، به دیگری رسیدم که از رسول الله (صلی الله علیه وآله) سخن می گوید، تفسیر همین آیه را از او خواستم، گفت: «شاهد» روز جمعه و «مشهود» روز عید قربان است. از او نیز گذشتم، به نوجوانی رسیدم خوشرو که او نیز از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) حدیث می گفت.

گفتم: از تفسیر این آیه برایم سخن بگو.

گفت: «شاهد» محمد (صلی الله علیه وآله) است و «مشهود» روز قیامت، آیا نشنیده ای که خداوند می فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا» و نیز نشنیده ای که می گوید: «ذَلِكَ يَوْمٌ مَّجْمُوعٌ لَّهُ النَّاسُ وَ ذَلِكَ يَوْمٌ مَّشْهُودٌ».

من سؤال کردم: نخستین نفر که بود، گفتند: «ابن عباس»، دومین نفر را پرسیدم، گفتند: «عبدالله بن عمر»، و از سومین نفر سؤال کردم گفتند: «حسن بن علی» (علیهما السلام) است! (۲)

۵ - منظور از «شاهد»، شب ها و روزها است، و «مشهود» بنی آدم است که

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۶۶.

۲ - «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۵۴۳، همین مضمون را «ابوالفتوح رازی» و «طبرسی» در تفسیرهایشان آورده اند.

به اعمال او گواهی می دهند، همان گونه که در دعای امام زین العابدین (علیه السلام) در دعای صباح و مساء می خوانیم: هَذَا يَوْمٌ حَادِثٌ جَدِيدٌ، وَ هُوَ عَلَيْنَا شَاهِدٌ عَتِيدٌ، إِنَّ أَحْسَنًا وَدَعْنَا بِحَمْدٍ، وَإِنْ أَسْأَنًا فَارْقَنَّا بِذَنْبٍ:

«این روز تازه ای است که شاهد آماده بر اعمال ما است، اگر نیکی کنیم با حمد و سپاس ما را وداع می گوید، و اگر بدی کنیم با نکوهش و مذمت از ما جدا می شود». (۱)

۶ - منظور از «شاهد»، ملائکه و «مشهود» قرآن است.

۷ - منظور از «شاهد»، حجر الاسود و «مشهود» حاجیانند که در کنار آن می آیند و دست بر آن می نهند.

۸ - «شاهد»، خلق است و «مشهود» حق است.

۹ - منظور از «شاهد»، امت اسلامی است و «مشهود» امت های دیگر، همان گونه که در آیه ۱۴۳ سوره «بقره» آمده است: لَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ: «هدف این است که شما گواه بر دیگر امت ها باشید».

۱۰ - «شاهد»، پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) و «مشهود» سایر انبیاء هستند، به گواهی آیه ۴۱ سوره «نساء»: وَ جِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا: «در آن روز ما تو را به عنوان گواه بر آنها (بر پیامبران دیگر) می آوریم».

۱۱ - یا این که «شاهد»، پیامبر (صلی الله علیه وآله) و «مشهود» امیر مؤمنان علی (علیه السلام) است.

البته، تناسب این آیه، با آیات قبل، ایجاب می کند: اشاره به شهود روز قیامت باشد، اعم از پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) یا سایر پیامبران نسبت به امت های خود، و ملائکه، فرشتگان و اعضاء پیکر آدمی و شب و روز، و مانند آنها، و «مشهود» انسان ها یا اعمال آنها است.

۱ - «صحیفه سجاده»، دعای ششم.

و به این ترتیب، بسیاری از تفاسیر فوق درهم ادغام می شود و در یک مجموعه با یک مفهوم وسیع خلاصه می گردد.

ولی، تفسیرهایی مانند روز «جمعه»، روز «عرفه» و روز «عید» از این معنی جدا است، هر چند آنها نیز از شهود روز محشر و گواهان اعمال انسان ها هستند، بلکه هر یک از این ایام پر اجتماع، خود صحنه ای از رستاخیز در این دنیا محسوب می شود.

با توجه به این بیان، روشن می شود: میان تفاسیر فوق تضادی وجود ندارد، و ممکن است در مفهوم گسترده «شاهد» و «مشهود» جمع باشد، و این از نشانه های عظمت قرآن است که مفاهیمی چنان گسترده دارد که تفسیرهای زیادی را در خود جای می دهد؛ چرا که «شاهد» هرگونه گواه را شامل می شود، و «مشهود» هر چیزی را که بر آن گواهی می دهند، و این که هر دو به صورت «نکره» ذکر شده است، اشاره به عظمت این شاهد و مشهود است که در تمام تفسیرهای بالا به خوبی منعکس می باشد.

نکته قابل توجه این که: پیوند ظریفی در میان این قسمت های چهارگانه از یکسو، و مطلبی که برای آن سوگند یاد شده از سوی دیگر وجود دارد:

آسمان و ستارگان درخشان و برجهای موزونش همگی نشانه نظم و حساب است و «یوم موعود» صحنه روشنی از حساب و کتاب، و شاهد و مشهود نیز وسیله ای است برای رسیدگی دقیق به این حساب، وانگهی همه این سوگندها برای آن است که به شکنجه گران ظالم هشدار دهد، اعمال آنها در برابر مؤمنان راستین همگی ثبت و ضبط، و برای روز موعود نگهداری می شود، و شهودی که گرداگرد وجود شما را فرا گرفته اند، اعم از فرشتگان، و اعضای پیکر، شب ها و روزها، و مانند آن، همه این کارها را زیر نظر دارند و در آن روز گواهی

می دهند. (۱)

لذا، بعد از این سوگندها می فرماید: «مرگ و عذاب بر صاحبان گودال شکنجه باد!» (قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ).

«همان گودال پراتش و پرهیزم که شعله های عظیم داشت» (النَّارِ ذَاتِ الْوَقُودِ).

در آن هنگام که در کنار آن گودال آتش (با خونسردی) نشسته بودند» (إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ).

«و آنچه را که نسبت به مؤمنان انجام می دادند تماشا می کردند!» (وَهُمْ عَلَى مَا يَفْعُلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ).

«أُخْدُود» به گفته «راغب» در «مفردات» به معنی شکاف وسیع، عمیق و گسترده در زمین است، یا به تعبیر دیگر گودال ها و خندق های بزرگ را گویند، و جمع آن «اخاذید» و در اصل از «خَدَّ» انسان گرفته شده که به معنی دو فرورفتگی است که در دو طرف بینی انسان در سمت راست و چپ قرار دارد (و به هنگام گریه اشک بر آن جاری می شود)، و سپس کنایتاً بر گودالی که بر صورت زمین ظاهر می شود اطلاق شده (و بعداً به صورت یک معنی حقیقی درآمده است).

در این که این گروه شکنجه گر، چه اشخاصی بودند؟ و در چه زمانی

۱ - بنابراین، جواب قسم در اینجا محذوف است، و جمله «قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ» یا «إِنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ» بر آن دلالت دارد، و در تقدیر چنین است: «أَقْسِمُ بِهَذِهِ الْأُمُورِ أَنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ مُعَذَّبُونَ مُلْعُونُونَ كَمَا لَعِنَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ».

می زیستند؟ مفسران و ارباب تواریخ نظرات مختلفی دارند که شرح آن به خواست خدا در نکات ذیل آیات می آید، ولی قدر مسلم این است که آنها خندق های بزرگی از آتش فراهم ساخته بودند، و مؤمنان را وادار می کردند که دست از ایمان خود بردارند، هنگامی که با مقاومت آنان روبرو می شدند، آنها را در این کوره های آدم سوزی انداخته، به آتش می کشیدند!

«وَقُود» در اصل به معنی ماده ای است که آتش با آن می افروزند، (مانند هیزم)، و تعبیر به «ذاتِ الْقُود» با این که همه آتش ها احتیاج به هیزم و مانند آن دارد، اشاره به کثرت مواد آتش زائی است که آنها به کار می گرفتند، و طبعاً آتش بسیار دامنه دار و پر شعله ای به وجود می آمد، و اگر بعضی «ذاتِ الْقُود» را در اینجا به معنی آتش شعلهور تفسیر کرده اند، ظاهراً به همین دلیل است، نه آنچه بعضی پنداشته اند که «وَقُود» دارای دو معنی است: یکی «هیزم» و دیگری «شعله»، و تأسف خورده اند که چرا مفسران و مترجمان به این نکته توجه نکرده اند! منظور از آیه «إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ» و آیه بعد، این است که: گروهی با کمال خونسردی نشسته بودند، صحنه های شکنجه را تماشا می کردند و لذت می بردند، که این خود نشانه نهایت قساوت آنها بود.

بعضی نیز گفته اند: این گروه مأمور بازجوئی و اجبار مؤمنان به ترک مذهب حق بودند. بعضی نیز آنها را دو گروه دانسته اند: گروهی «شکنجه گر» و گروهی «تماشاچی» و از آنجا که تماشاچیان راضی به اعمال شکنجه گران بودند، این فعل به همه آنها نسبت داده شده است، و این طبیعی است که در یک چنین برنامه ای همیشه گروهی عاملند، و گروهی تماشاگر، به علاوه سران آنها معمولاً

دستور می دهند و عمال از قشرهای پائین ترند. این نیز گفته شده است: گروهی نشسته و مراقب عمال شکنجه بودند تا از برنامه خود تخلف نکنند، و نزد سلطان شهادت دهند که آنها وظائف خود را به خوبی انجام می دادند! ترکیب آن جمعیت از همه این گروه های مختلف نیز بعید به نظر نمی رسد، بنابراین، جمع میان همه این تفسیرها نیز ممکن است. به هر حال، جمله «یَفْعَلُونَ» به صورت فعل مضارع، دلیل بر این است که: این عمل مدتی استمرار داشت و یک حادثه زودگذر نبود.

* * *

سپس، می افزاید: «آنها (شکنجه گران) هیچ ایرادی بر آنان (مؤمنان) نداشتند، جز این که به خداوند عزیز حمید ایمان آورده بودند!! (وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ). آری، تنها جرم و گناهشان همان ایمان به خداوند یگانه یکتا بود، خداوند قادر که شایسته هر گونه ستایش و جامع هر گونه کمال است.

آیا ایمان به چنین خداوندی گناه بود؟

یا ایمان به بت های فاقد عقل و شعور و خالی از هر گونه شایستگی؟! «نَقَمُوا» از ماده «نقم» (بر وزن قلم)، به معنی انکار و عیب گرفتن چیزی است، یا به زبان و یا به عمل از طریق مجازات، و «انتقام» نیز از همین ماده است.

مسلماً چنین کاری در مقابل یک جرم بزرگ و گناه آشکار، انجام می گیرد، نه در مقابل ایمان به خداوند توانا و شایسته هر گونه حمد و ستایش، و این نشان می دهد: تا چه حد فرهنگ آن قوم، منحط و تحریف یافته بود، که بزرگ ترین افتخارات نزد آنها بزرگترین جرم و گناه بود.

به هر حال، این شبیه چیزی است که در آیه ۱۲۶ سوره «اعراف» آمده که: ساحران بعد از ایمان به موسی و تهدید به شکنجه و قتل از ناحیه «فرعون»، به او گفتند: وَمَا تَنْقِمُ مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِآيَاتِ رَبِّنَا: «تو انتقامی از ما نمی گیری مگر از این جهت که به آیات پروردگارمان ایمان آورده ایم».

تعبیر به «عزیز» (قدرتمند شکست ناپذیر) و «حمید» (شایسته هر گونه ستایش و دارای هر گونه کمال)، در حقیقت پاسخی است به جنایت های آنها، و دلیلی است بر ضد آنان، یعنی: مگر ایمان به چنین خدائی جرم و گناه است؟! و در ضمن تهدید و هشدار نیز به این شکنجه گران در طول تاریخ محسوب می شود که: خداوند عزیز و حمید در کمین آنها است.

آنگاه، به بیان دو وصف دیگر از اوصاف این معبود بزرگ پرداخته می افزاید: «همان خدائی که حکومت آسمان ها و زمین از آن او است و بر همه چیز شاهد و گواه و حاضر است» (الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ).

در حقیقت، این چهار وصف، از اوصافی است که شایستگی برای عبودیت را مسلم می کند، قدرت و توانائی، واجد هر گونه کمال بودن، مالکیت آسمان ها و زمین، و آگاهی از همه چیز. در ضمن، بشارتی است به مؤمنان که خدا حاضر و ناظر است، صبر و شکیبائی و استقامتشان را در راه حفظ ایمان می بیند، و ناظر ایثارگری و فداکاری های آنها است، و البته توجه به این حقیقت به آنها نیرو و نشاط می دهد.

از سوی دیگر، تهدیدی است برای دشمنان آنها، و هشدار است که اگر خدا مانع کار آنها نمی شود، نه به خاطر ناتوانی است، بلکه، به خاطر آزمون و

امتحان است، و سرانجام طعم تلخ عذاب دردناک خدا را خواهند چشید.

نکته ها:

۱ - «اصحاب اخدود» چه کسانی بودند؟

گفتیم «اخدود» به معنی گودال بزرگ یا «خندق» است، و منظور در اینجا خندق های عظیمی است که مملو از آتش بود، تا شکنجه گران مؤمنان را در آنها بیفکنند و بسوزانند.

در این که این ماجرا مربوط به چه زمان و چه قومی است؟ و آیا این یک ماجرای خاص و معین بوده؟ و یا اشاره به ماجراهای متعددی از این قبیل در مناطق مختلف جهان است؟ در میان مفسران و مورخان گفتگو است.

معروف تر از همه، آن است که: مربوط به «ذونواس» آخرین پادشاه «حَمِیر» (۱) در سرزمین «یمن» است.

توضیح این که: «ذونواس» که آخرین نفر از سلسله قبیله «حمیر» بود به آئین یهود درآمد، قبیله «حمیر» نیز از او پیروی کردند، او نام خود را «یوسف» نهاد، مدتی بر این منوال گذشت، سپس به او خبر دادند: در سرزمین «نجران» (در شمال یمن) هنوز گروهی بر آئین نصرانیت اند، هم مسلکان «ذونواس» او را وادار کردند که اهل «نجران» را مجبور به پذیرش آئین یهود کند، او به سوی «نجران» حرکت کرد، ساکنان آنجا را جمع نمود، و آئین یهود را بر آنها عرضه داشت و اصرار کرد آن را پذیرا شوند، ولی آنها ابا کردند؛ حاضر به قبول شهادت شدند، اما حاضر به صرف نظر از آئین خود نشدند.

«ذونواس» دستور داد خندق عظیمی کنند، هیزم در آن ریختند و آتش

۱ - «حمیر» قبیله ای بود از قبایل معروف «یمن».

زدند، گروهی را زنده، زنده در آتش سوزاند، و گروهی را با شمشیر کشت و قطعه قطعه کرد، به طوری که عدد مقتولین و سوختگان به آتش به بیست هزار نفر رسید! (۱)

بعضی افزوده اند: در این گیر و دار یک تن از نصارای «نجران» فرار کرد و به سوی «روم» و دربار «قیصر» شتافت، و از «ذونواس» شکایت کرد و یاری طلبید.

«قیصر» گفت: سرزمین شما از من دور است، اما نامه ای به پادشاه «حبشه» می نویسم: او مسیحی و همسایه شما است، از او می خواهم شما را یاری دهد، سپس نامه ای نوشت و از پادشاه «حبشه» انتقام خون مسیحیان «نجران» را خواست، مرد نجرانی نزد سلطان «حبشه»، نجاشی آمد، و «نجاشی» از شنیدن این داستان سخت متأثر گشت، و از خاموشی شعله آئین مسیح (علیه السلام) در سرزمین نجران افسوس خورد، و تصمیم بر انتقام شهیدان را از او گرفت.

لشکریان «حبشه» به جانب «یمن» تاختند، در یک پیکار سخت سپاه «ذونواس» را شکست دادند، گروه زیادی از آنان کشته شد، و طولی نکشید که مملکت «یمن» به دست «نجاشی» افتاد و به صورت ایالتی از ایالات «حبشه» درآمد. (۲)

بعضی از مفسران نقل کرده اند: طول آن خندق چهل ذراع، و عرض آن دوازده ذراع بوده است (هر ذراع تقریباً نیم متر است و گاه به معنی «گز» که بیش از یک متر است به کار می رود).

و بعضی نقل کرده اند: هفت گودال بوده که هر کدام وسعتش به مقداری که

۱ - تفسیر «علی بن ابراهیم قمی»، جلد ۲، صفحه ۴۱۴.

۲ - «قصص قرآن بلاغی»، صفحه ۲۸۸.

در بالا ذکر شده بوده است. (۱)

ماجرای فوق به صورت های متفاوتی در بسیاری از کتب تفسیر و تاریخ آمده است، از جمله مفسر بزرگ «طبرسی» در «مجمع البیان»، «ابوالفتوح رازی» در تفسیر خود، «فخر رازی» در تفسیر «کبیر»، «آلوسی» در «روح المعانی» و «قرطبی» در تفسیر خود، ذیل آیات مورد بحث، و همچنین «ابن هشام» در «سیره» خود (جلد اول، صفحه ۳۵) و جمعی دیگر آورده اند.

از آنچه در بالا گفتیم، روشن می شود: این شکنجه گران بیرحم، سرانجام به عذاب الهی گرفتار شدند و انتقام خون هائی که ریخته بودند در همین دنیا از آنها گرفته شد، و عذاب حریق و سوزنده قیامت نیز در انتظارشان است.

این کوره های آدم سوزی که به دست یهود به وجود آمد، احتمالاً نخستین کوره های آدم سوزی در طول تاریخ بود، ولی عجب این که این بدعت قساوت بار ضد انسانی، سرانجام دامان خود یهود را گرفت، و چنان که می دانیم، گروه زیادی از آنها در ماجرای «آلمان هیتلری» در کوره های آدم سوزی به آتش کشیده شدند، و مصداق «عذاب الحریق» این جهان نیز درباره آنها تحقق یافت.

علاوه بر این، «ذونواس یهودی» بنیانگذار اصلی این بنای شوم، نیز از شر اعمال خود بر کنار نماند.

آنچه در بالا در مورد «اصحاب اخدود» گفته شد، موافق نظریه معروف و مشهور است، ولی روایات دیگری نیز در این زمینه وجود دارد که نشان می دهد «اصحاب اخدود» تنها در «یمن»، و در عصر «ذونواس» نبودند، تا آنجا که بعضی از مفسران ده قول درباره «اصحاب اخدود» نقل کرده اند!

در روایتی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: «مجوس اهل کتاب

۱ - تفسیر «روح المعانی» و «ابوالفتوح رازی»، ذیل آیات مورد بحث.

بودند و به کتاب آسمانی خود عمل می کردند، یکی از پادشاهان آنها با خواهر خود هم بستر شد، و آن زن از پادشاه خواست که ازدواج با خواهر را مجاز بشمرد، ولی مردم نپذیرفتند و زیر بار نرفتند، و پادشاه عده ای از مؤمنان را که سخن او را قبول نکردند در خندقی از آتش افکند» (۱).

و این در مورد «اصحاب الاخدود فارس» است، و در مورد «اصحاب اخدود شام» نیز نوشته اند: «در آنجا مردم مؤمنی می زیستند، آنتیاخوس آنها را در خندق آتش افکند» (۲). بعضی نیز این ماجرا را مربوط به اصحاب «دانیال»، پیامبر معروف «بنی اسرائیل» و یارانش دانسته اند که در کتاب «دانیال» از «تورات» به آنها اشاره شده، و «ثعلبی» هم «اخدود فارس» را بر آنها منطبق ساخته است (۳).

هیچ بعید نیست که «اصحاب اخدود» شامل همه اینها و مانند آن بشود، هر چند مصداق معروف و مشهور آن، همان داستان «ذونواس» در سرزمین «یمن» است.

۲ - استقامت در طریق حفظ ایمان

فداکاری در حفظ ایمان در گذشته و حال، جلوه های باشکوهی داشته، و تاریخ، افراد زیادی را نشان می دهد که عاشقانه جام بلا را در این راه نوشیدند، بر طناب دار، یا بر لبه شمشیر دژخیمان، بوسه زدند، و پروانهوار در آتش شکنجه گران سوختند، که نام و نشان گروهی از آنها در تاریخ ثبت شده است.

داستان همسر فرعون، «آسیه»، که به خاطر ایمان به «موسی بن عمران» مورد آن همه شکنجه قرار گرفت، و سرانجام جان خود را در این راه باخت همه

۱ و ۲ و ۳ - «اعلام القرآن»، صفحات ۱۳۷ - ۱۳۸.

شنیده ایم.

در حدیثی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) آمده است: خداوند پیامبری از میان مردم «حبشه» بر آنها مبعوث کرد، آنها به تکذیبش برخاستند، در میان آنان جنگی واقع شد، سرانجام گروهی از یاران آن پیامبر را کشتند، و گروه دیگری را با خود آن پیامبر اسیر کردند، سپس محلی آماده کردند، آن را پر از آتش ساختند، و مردم را به کنار آن دعوت کرده گفتند:

هر کس بر آئین ما است به کناری رود، و هر کس دین این گروه را دارد باید خودش را در آتش بیفکند، یاران آن پیامبر (چون دیدند هیچ راهی نیست شجاعانه خود را در آتش افکندند و) بر یکدیگر سبقت می گرفتند، در این هنگام زنی آمد که فرزند خردسال یک ماهه ای در آغوش داشت، هنگامی که می خواست خود را در آتش بیفکند، عطوفت مادری به هیجان آمد و مانع شد، کودک شیرخوار صدا زد:

مادرم نترس! هم خود را بیفکن و هم مرا! به خدا سوگند این در راه خدا چیز اندکی است: (إِنَّ هَذَا وَاللَّهِ فِي اللَّهِ قَلِيلٌ...) و این کودک از کسانی بود که در گاهواره سخن گفت. (۱)

از این داستان استفاده می شود: گروه چهارمی از «اصحاب الاخدود» در «حبشه» بودند.

داستان پدر و مادر «عمار یاسر» و افراد دیگری مانند او، و از آن بالاتر داستان یاران امام حسین (علیه السلام) در میدان جانبازی «کربلا» و سبقت گرفتن بر یکدیگر برای نوشیدن شربت شهادت، در تاریخ اسلام معروف است.

در عصر ما نیز نمونه های بسیار زیادی از این موضوع را با چشم خود دیده

۱ - تفسیر «عیاشی»، مطابق نقل تفسیر «المیزان»، جلد ۲۰، صفحه ۳۷۷ (با تلخیص).

یا شنیده ایم، که پیر و جوان در طریق حفظ دین و ایمان جان بر کف نهاده و آگاهانه و عاشقانه به سوی شهادت گام برداشتند، و باید گفت: بقاء آئین های الهی در گذشته و امروز بدون چنین ایثارگری هائی امکان پذیر نبوده و نیست. (۱)

۱ - اشاره به جنگ تحمیلی «عراق» بر ضد «جمهوری اسلامی ایران» است که برای دفاع از حریم ایمان و مملکت، رزمندگان اسلام از یکدیگر سبقت می جستند: در خوابیدن بر روی مین برای عبور رزمندگان، در عملیات استشهادی، در حمله به تانک های دشمن یک تنه و رویارو، در ایجاد سنگر برای رزمندگان در وسط رگبارها، در خوابیدن روی سیم های خاردار برای گذر نیروها، در هدایت جنگنده ها برای در هم شکستن کنفرانس ها در دل «بغداد»، و زدن جنگنده به محل کنفرانس و خشی سازی توطئه های جهانی، در همه جا بر یکدیگر سبقت می گرفتند.

- ۱۰ إِنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَلَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ
- ۱۱ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ
- ۱۲ إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ
- ۱۳ إِنَّهُ هُوَ يُبْدِي وَيُعِيدُ
- ۱۴ وَهُوَ الْغَفُورُ الْوَدُودُ
- ۱۵ ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ
- ۱۶ فَعَالٌ لِمَا يُرِيدُ

ترجمه:

- ۱۰ - کسانی که مردان و زنان با ایمان را شکنجه دادند سپس توبه نکردند، برای آنها عذاب دوزخ و عذاب آتش سوزان است!
- ۱۱ - و برای کسانی که ایمان آوردند و اعمال شایسته انجام دادند، باغ هائی از بهشت است که نهراها زیر درختانش جاری است؛ و این نجات و پیروزی بزرگی است.
- ۱۲ - گرفتن قهرآمیز و مجازات پروردگارت به یقین بسیار شدید است!
- ۱۳ - اوست که آفرینش را آغاز می کند و باز می گرداند.
- ۱۴ - و او آمرزنده و دوستدار (مؤمنان) است.
- ۱۵ - صاحب عرش و دارای مجد و عظمت است.
- ۱۶ - و آنچه را می خواهد انجام می دهد.

تفسیر:

شکنجه گران در برابر مجازات الهی

بعد از بیان جنایت عظیم شکنجه گران اقوام پیشین، که مؤمنان با استقامت را زنده، زنده در آتش می سوزاندند، در این آیات، به کیفر سخت الهی نسبت به آن شکنجه گران و پاداش های عظیم مؤمنان اشاره می کند.

نخست، می فرماید: «کسانی که مردان و زنان با ایمان را مورد آزار و عذاب و شکنجه قرار دادند، سپس توبه نکردند، عذاب دوزخ برای آنها است، و همچنین عذاب آتش سوزان» (إِنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَلَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ).

«فَتَنُوا» از ماده «فتن» (بر وزن متن)، و «فتنه» در اصل به معنی قرار دادن طلا در آتش است تا میزان خلوص آن روشن شود، سپس این ماده (فتنه) هم به معنی «آزمایش»، هم به معنی «عذاب و مجازات» و هم به معنی «گمراهی و شرک» به کار رفته است و در آیه مورد بحث، به معنی عذاب و آزار و شکنجه است، نظیر آن در آیات ۱۳ و ۱۴ «ذاریات» نیز آمده: يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ * ذُوقُوا فِتْنَتَكُمْ هَذَا الَّذِي كُنتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ: «همان روزی که آنها بر آتش سوزانده می شوند * و به آنها می گویند: بچشید عذاب خود را، این همان چیزی است که درباره آن عجله داشتید!»

جمله «ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا» نشان می دهد: راه توبه حتی برای چنین شکنجه گرانِ ستمگری باز است، و این نهایت لطف پروردگار را نسبت به گنهکاران نشان می دهد، و ضمناً هشدار می دهد که مردم «مکّه» که تا دیر نشده است، دست از آزار و شکنجه مؤمنان بردارند، و به سوی خدا بازگردند.

اصولاً، قرآن راه بازگشت را به روی کسی نمی بندد، و این نشان می دهد

قرار دادن مجازات های سخت و دردناک نیز، برای اصلاح فاسدان و مفسدان و به منظور بازگشت آنها به سوی حق است.

قابل توجه این که: در این آیه، دو گونه عذاب برای آنها ذکر کرده: یکی «عذاب جهنم» و دیگری «عذاب حریق» (عذاب آتش سوزان)، ذکر این دو ممکن است به خاطر این باشد که در جهنم انواعی از مجازات ها وجود دارد که یکی از آنها آتش سوزان است، و ذکر آن بالخصوص به خاطر این است که شکنجه گران مزبور، مؤمنان را با آتش می سوزاندند و باید در آنجا با آتش مجازات شوند، اما این آتش کجا؟ و آن آتش کجا؟

این آتش، از شعله های قهر و غضب خدا افروخته شده، آتشی است جاویدان و همیشگی، آتشی است توأم با ذلت و خواری، ولی آتش دنیا، آتش ناپایداری است که به دست خلق ضعیف افروخته شده است، و مؤمنانی که با آن می سوزند سربلند و مفتخرند، و در صف اول شهیدان راه خدا جای دارند.

بعضی نیز گفته اند: عذاب جهنم در برابر کفر آنها بوده، و عذاب حریق در مقابل اعمال شکنجه آنها است.

پس از آن، به پاداش مؤمنان پرداخته، می فرماید: «کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند، برای آنها باغ هایی از بهشت است که نهرها زیر درختانش جاری است، و این پیروزی و نجات بزرگی است» (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ).

چه فوز و پیروزی از این برتر که در جوار قرب پروردگار و در میان انواع نعمت های پایدار، با سربلندی و افتخار جای گیرند، ولی نباید فراموش کرد، کلید اصلی این پیروزی و فوز کبیر، «ایمان و عمل صالح» است، این است سرمایه اصلی این راه، و بقیه، هر چه هست شاخ و برگ است.

تعبیر به «عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» (با توجه به این که صالحات جمع صالح است) نشان می دهد: تنها یک یا چند عمل صالح کافی نیست، باید برنامه در همه جا بر محور عمل صالح دور زند. تعبیر به «ذَلِكْ» که در لغت عرب برای اشاره به دور است، در این گونه مقامات، بیانگر اهمیت و علو مقام است، یعنی پیروزی و نجات و افتخارات آنها به قدری است که از دسترس فکر ما بیرون است.

* * *

آنگاه، بار دیگر به تهدید کفار و شکنجه گران پرداخته، می افزاید: «مسلماً گرفتن قهرآمیز و مجازات پروردگار بسیار شدید است!» (إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ).

* * *

و بعد، اضافه می کند: گمان نکنید قیامتی در کار نیست و یا بازگشت شما مشکل است «او است که آفرینش را آغاز می کند، و او است که باز می گرداند» (إِنَّهُ هُوَ يُبْدِئُ وَيُعِيدُ). «بَطْش» به معنی گرفتن توأم با قهر و قدرت است، و از آنجا که این کار غالباً مقدمه مجازات می باشد، این واژه به معنی مجازات و کیفر نیز آمده. تعبیر به: رَبِّكَ «پروردگار تو» برای تسلی خاطر پیامبر (صلی الله علیه وآله) و تأکید بر حمایت خداوند از او است.

قابل توجه این که: آیه فوق، با انواع تأکیدها همراه است.

از یکسو واژه «بَطْش» خود، به معنی گرفتن قهرآمیز است، و شدت در آن نهفته شده.

از سوی دیگر «جمله اسمیه» معمولاً برای تأکید می آید.

از سوی سوم، تعبیر به «شَدِيدٌ».

از سوی چهارم، کلمه «إِنَّ».

و از سوی پنجم، «لام» که در این گونه موارد نیز برای تأکید می باشد، در این یک آیه جمع است.

بنابراین، قرآن مجید می خواهد آنها را با نهایت قاطعیت، تهدید به مجازات کند، و جمله «إِنَّهُ هُوَ يُبْدِي وَيُعِيدُ» که دلیل اجمالی معاد در آن نهفته است نیز، تأکید دیگری بر آن می افزاید. (۱)

سپس، به بیان پنج وصف از اوصاف خداوند بزرگ پرداخته، می گوید: «او آمرزنده بندگان توبه کار، و دوستدار مؤمنان است» (وَهُوَ الْعَفُورُ الْوَدُودُ).

«او دارای تخت قدرت، و حکومت مطلقه بر عالم هستی و صاحب مجد و عظمت است» (ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ).

«او هر کاری را اراده کند انجام می دهد» (فَعَالٌ لِّمَا يُرِيدُ).

«غَفُورٌ» و «وَدُودٌ» که هر دو صیغه مبالغه هستند، اشاره به نهایت بخشنده‌گی و محبت او است، بخشنده و آمرزنده نسبت به گنهکاران توبه کار، و پر محبت نسبت به بندگان صالح. در حقیقت، ذکر این اوصاف در برابر تهدیدی که در آیات قبل آمده، برای بیان این حقیقت است که راه بازگشت به روی گنهکاران باز است، و خداوند در

۱ - دلیل زیبای فوق، درباره «معاد» همان است که در آخر سوره «یس»، آیه ۷۹ نیز آمده است: قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ. «بگو همان کس که او را در آغاز آفرید بار دیگر زنده می کند، و او از تمام مخلوقات خود آگاه است».

می گویند: «فارابی» آرزو می کرد: ای کاش! «ارسطو» فیلسوف معروف یونانی زنده بود تا این دلیل محکم و زیبا درباره معاد را از قرآن مجید بشنود!

عین شدید العقاب بودن، غفور و ودود و رحیم و مهربان است. از آنچه گفته شد: روشن می شود که «وَدُّود» در اینجا معنی فاعلی دارد نه مفعولی، و این که بعضی صیغه «وَدُّود» را به معنی «اسم مفعول» دانسته اند، یعنی خداوند بسیار دوست داشتنی است، مانند «رکوب» به معنی «مرکوب»، تناسب با وصف «غَفُور» که قبل از آن آمده، ندارد؛ زیرا هدف بیان محبت پروردگار نسبت به بندگان است، نه علاقه و محبت بندگان نسبت به او. وصف سوم یعنی «ذُو الْعَرْشِ»، با توجه به این که «عرش» که به معنی تخت بلند سلطنتی است، در این گونه موارد کنایه از قدرت و حاکمیت می باشد، و بیانگر این واقعیت است که حکومت جهان هستی از آن او است، و هر چه اراده کند انجام می گیرد، بنابراین، در حقیقت جمله «فَعَالٌ لِّمَا يُرِيدُ» از لوازم این حاکمیت مطلقه است، و در مجموع قدرت او را بر مسأله معاد و زنده کردن مردگان بعد از مرگ و کیفر و مجازات جباران و شکنجه گران نشان می دهد.

«مَجِيد» از ماده «مجد» به معنی گستردگی کرم و شرافت و جلال است، و این از صفاتی است که مخصوص خداوند می باشد، و در مورد دیگران کمتر به کار می رود. (۱) این پنج وصف انسجام روشنی دارد؛ زیرا «غَفُور» و «وَدُّود» بودن، آنگاه مفید است که شخص دارای «قدرت» باشد، و کرمش وسیع و نعمتش بی پایان، تا هر چه را اراده کند انجام دهد، نه چیزی مانع کار او گردد، نه کسی قدرت بر مقابله داشته باشد، و نه در اراده اش ضعف، فتور، تردید و فسخ حاصل گردد.

* * *

۱ - باید توجه داشت: «مجید» در آیه فوق، طبق قرائت مشهور مرفوع است، و از اوصاف خدا است، نه مجرور و از اوصاف عرش.

۱۷ هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْجُنُودِ

۱۸ فِرْعَوْنَ وَ ثَمُودَ

۱۹ بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي تَكْذِيبٍ

۲۰ وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ

۲۱ بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ

۲۲ فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ

ترجمه:

۱۷ - آیا داستان لشکرها به تو رسیده است.

۱۸ - لشکریان فرعون و ثمود؟!

۱۹ - ولی کافران پیوسته در تکذیب حقند.

۲۰ - و خداوند به همه آنها احاطه دارد.

۲۱ - (این آیات، سحر و دروغ نیست)، بلکه قرآن با عظمت است.

۲۲ - که در لوح محفوظ جای دارد!

تفسیر:

دیدنی خدا با لشکر «فرعون» و «ثمود» چه کرد؟

آیات قبل، بیان قدرت مطلقه خداوند، حاکمیت بلا منازع او، و تهدید کفار و شکنجه گران بود، برای این که معلوم شود این تهدیدها عملی است و تنها سخن و شعار نمی باشد، در آیات مورد بحث، روی سخن را به پیامبر (صلی الله علیه و آله) کرده

می فرماید: «آیا داستان لشکرها به تو رسیده است؟» (هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْجُنُودِ).
لشکریان عظیمی که در برابر پیامبران الهی صف آرائی کردند و به مبارزه برخاستند، به گمان
این که می توانند در مقابل قدرت خدا عرض اندام کنند؟

و بعد از آن، به دو نمونه آشکار از آنها که یکی در قدیم الایام، و دیگری در عصر نزدیک تر
واقع شد، اشاره کرده می افزاید: «همان لشکریان فرعون و قوم ثمود» (فِرْعَوْنُ وَ ثَمُودُ).
همانها که بعضی شرق و غرب جهان را زیر سلطه خود قرار دادند.
و بعضی دل کوه ها را شکافتند و سنگ های عظیم آن را برکنند، و از آن خانه ها و قصرهای
عظیم ساختند، و کسی را یارای مقابله با آنها نبود.

اما، خداوند گروه اول را با «آب»، و گروه دوم را با «باد» که هر دو وسیله های حیات آدمی
هستند، و از لطیف ترین و ظریف ترین موجودات محسوب می شوند، در هم کوبید! امواج
«نیل»، «فرعون» و لشکرش را در کام خود فرو بلعید، و باد سرد و کوبنده، قوم «ثمود» را
همچون پر کاه از مقابل خود برمی داشت و بعد از مدتی جسم بی جانسان را بر صفحه زمین
می افکند.

تا مشرکان عرب، بدانند کاری از آنها ساخته نیست، جائی که خدا از آن لشکرها عظیم و
قدرتمند چنین انتقام گرفت، وضع کسانی که از آنها ضعیف تر و ناتوان ترند روشن است، هر
چند ضعیف و قوی در برابر قدرت او یکسان است.

انتخاب قوم «فرعون» و «ثمود» از میان همه اقوام پیشین به عنوان دو نمونه از اقوام سرکش، به
خاطر این است که: هر دو در نهایت قدرت بودند، یکی مربوط به گذشته های دور است (قوم
ثمود) و دیگری به گذشته نزدیک تر (قوم فرعون)، به علاوه اقوام عرب با نام آنها آشنا بودند
و از تاریخشان اجمالاً با خبر.

پس از آن، می افزاید:

«بلکه کسانی که کافر شدند پیوسته گرفتار تکذیب و انکار حقند» (بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي تَكْذِيبٍ).

چنان نیست که نشانه های حق بر کسی مخفی و پنهان باشد، لجاجت و عناد اجازه نمی دهد: بعضی راه را پیدا کنند، و در طریق حق گام بگذارند.

تعبیر به «بَلْ» که به اصطلاح برای «اضراب» (عدول از چیزی به چیز دیگر است)، گوئی اشاره به این است که: این گروه مشرک از قوم «فرعون» و «ثمود» هم، بدتر و لجوج ترند، دائماً مشغول تکذیب و انکار قرآنند، و از هر وسیله برای این مقصود بهره می گیرند.

ولی، آنها باید بدانند: «خداوند به همه آنها احاطه دارد» و همه در دست قدرت او هستند (وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ).

اگر خدا به آنها مهلت می دهد، نه به خاطر عجز و ناتوانی است، و اگر آنها را سریعاً مجازات نمی کند، نه به خاطر این است که از قلمرو قدرتش بیروند.

تعبیر به: وَرَائِهِمْ «پشت سر آنها»، اشاره به این است که آنها از هر جهت در قبضه قدرت الهی هستند، و خداوند از تمام جهات، به آنها احاطه دارد، بنابراین ممکن نیست از چنگال عدالت و کیفر او فرار کنند.

این احتمال نیز وجود دارد: منظور احاطه علمی خداوند به اعمال آنها در جمیع جهات است، به گونه ای که هیچ گفتار و کردار و نیت آنها از وی مخفی نمی ماند.

و در ادامه می افزاید: اصرار آنها در تکذیب قرآن و نسبت آن به سحر و کهنات و شعر بیهوده است «بلکه آن قرآن مجید و با عظمت و بلند مقام است»

(بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ).

«کلامی است که در لوح محفوظ ثبت است» و دست ناهلان، شیاطین و کاهنان هرگز به آن نمی رسد، و از هر گونه تغییر، تبدیل و زیاده و نقصان بر کنار می باشد (فِی لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ). بنابراین، اگر نسبت های ناروا به تو می دهند، شاعر، ساحر، کاهن و مجنون می خوانند، هرگز غمگین مباش، تکیه گاه تو محکم، راهت روشن، و پشتیبانت قدرتمند و توانا است.

«مَجید» چنان که گفتیم: از ماده «مجد» به معنی گستردگی شرافت و جلالت است، و این معنی درباره قرآن کاملاً صادق می باشد؛ چرا که محتوایش عظیم و گسترده، و معانیش بلند و پرمایه است، هم در زمینه معارف و اعتقادات، هم اخلاق و مواعظ، و هم احکام و سنن.

«لَوْح» (به فتح لام) به معنی صفحه عریضی است که چیزی بر آن می نویسند، و «لَوْح» (به ضم لام) به معنی عطش، و همچنین هوایی است که بین آسمان و زمین قرار دارد. فعلی که از اولی مشتق می شود، به معنی آشکار شدن و درخشیدن است.

به هر حال، در اینجا منظور صفحه ای است که قرآن مجید بر آن ثبت و ضبط شده است، ولی نه صفحه ای همچون الواح متداول در میان ما، بلکه در تفسیری از «ابن عباس» آمده است: «لوح محفوظ» طولش به اندازه فاصله زمین و آسمان! و عرضش به اندازه فاصله مغرب و مشرق است!

و اینجا است که به نظر می رسد: لوح محفوظ همان صفحه علم خداوند است که شرق و غرب عالم را فرا گرفته، و از هر گونه دگرگونی و تحریف مصون و محفوظ است.

آری، قرآن از علم بی پایان حق سرچشمه گرفته، نه زائیده فکر بشر است و نه القاء شیاطین، و محتوایش شاهد بر این مدعی است.

احتمالاً، این، همان چیزی است که در قرآن مجید، گاه از آن به «کتاب مبین» و گاه به «ام الکتاب» تعبیر شده، چنان که در آیه ۳۹ «رعد» می خوانیم: يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ: «خداوند هر چه را بخواهد محو و هر چه را بخواهد ثابت می دارد، و ام الکتاب (کتاب اصلی و مادر) نزد او است».

و در آیه ۵۹ «انعام» آمده است: وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ: «و هیچ تر و خشکی نیست مگر این که در کتاب آشکار ثبت است».

ضمناً، باید توجه داشت: تعبیر به «لوح محفوظ» در «قرآن مجید» تنها در همین جا آمده است.

خداوند! ما را به حقیقت این کتاب بزرگ آسمانیت آشناتر بفرما!

پروردگارا! در آن روز که مؤمنان صالح به فوز کبیر و کافران مجرم به عذاب حریق می رسند،

ما را در کنف حمایت قرار ده!

بار الها! تو غفور و ودود و رحیم و مهربانی، با ما آن کن که این اسماء و صفات ایجاب

می کند، نه آنچه اعمال ما اقتضا دارد!

أَمِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

پایان سوره بروج (۱)

سوره طارق

این سوره، در «مکّه» نازل شده و دارای ۱۷ آیه است

محتوای سوره طارق

مطالب این سوره عمدتاً بر دو محور دور می زند:

۱ - محور معاد و رستاخیز.

۲ - محور قرآن مجید، ارزش و اهمیت آن.

ولی، در آغاز بعد از سوگندهای اندیشه آفرین، اشاره به وجود مراقبین الهی بر انسان می کند. بعد از آن، برای اثبات امکان معاد، به زندگی نخستین، و بدو پیدایش انسان از آب نطفه، اشاره فرموده، نتیجه گیری می کند: خداوندی که قادر است او را از چنین آب بی ارزش و ناچیزی بیافریند، توانائی بر بازگشت مجدد او دارد.

در مرحله بعد، به بعضی از ویژگی های روز رستاخیز اشاره کرده، سپس با ذکر سوگندهای متعدد و پرمعنائی، اهمیت قرآن را گوشزد می نماید، و سرانجام سوره را با تهدید کفار به مجازات الهی پایان می دهد.

فضیلت تلاوت این سوره

در فضیلت تلاوت این سوره، در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: مَنْ قَرَأَهَا أُعْطَاهُ اللَّهُ بِعَدَدِ كُلِّ نَجْمٍ فِي السَّمَاءِ عَشْرَ حَسَنَاتٍ! «هر کس آن را تلاوت کند، خداوند به تعداد هر ستاره ای که در آسمان وجود دارد ده حسنه به او می بخشد»! (۱)

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۶۹ - «وسائل الشیعه»، جلد ۶، صفحه ۱۴۹، حدیث ۷۵۸۶ (چاپ آل البیت).

و در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) آمده: مَنْ كَانَ قَرَأْتُهُ فِي الْفَرِيضَةِ بِوَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ كَانَ لَهُ عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ جَاءٌ وَمَنْزِلَةٌ، وَكَانَ مِنْ رُفَقَاءِ النَّبِيِّينَ وَأَصْحَابِهِمْ فِي الْجَنَّةِ: «هر کس در نماز فريضة سوره و السماء و الطارق را تلاوت کند، در قیامت نزد خداوند مقام و منزلت عظیمی خواهد داشت، و از دوستان پیامبران و یاران آنها در بهشت خواهد بود».(۱)

بدیهی است، محتوای سوره و عمل به آن است که این همه پاداش عظیم را به بار می آورد، نه تلاوت خالی از عمل.

* * *

۱ - «ثواب الاعمال»، مطابق «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۵۴۹.

- ۱ وَ السَّمَاءِ وَ الطَّارِقِ
- ۲ وَ مَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ
- ۳ النَّجْمُ الثَّاقِبُ
- ۴ إِنَّ كُلُّ نَفْسٍ لَمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ
- ۵ فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ
- ۶ خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ
- ۷ يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَ التَّرَائِبِ
- ۸ إِنَّهُ عَلَى رَجْعِهِ لَقَادِرٌ
- ۹ يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ
- ۱۰ فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَ لَا نَاصِرٍ

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ - سوگند به آسمان و کوبنده شب!

۲ - و تو چه می دانی کوبنده شب چیست؟!

۳ - همان ستاره درخشان و شکافنده تاریکی هاست!

۴ - مسلماً که هر کس مراقب و محافظی دارد!

- ۵ - انسان باید بنگرد که از چه چیز آفریده شده است؟!
 ۶ - از یک آب جهنده آفریده شده است.
 ۷ - آبی که از میان پشت و سینه ها خارج می شود!
 ۸ - مسلماً او (خدائی که انسان را در آغاز آفرید) می تواند او را باز گرداند.
 ۹ - در آن روز که اسرار نهان آشکار می شود.
 ۱۰ - و برای او هیچ نیرو و یآوری نیست.

تفسیر:

ای انسان بنگر از چه آفریده شده ای؟!
 این سوره نیز، همچون بسیاری از سوره های دیگر جزء آخر قرآن، با سوگندهای زیبا و اندیشه برانگیزی، آغاز می شود، سوگندهائی که مقدمه ای است برای بیان یک واقعیت بزرگ.
 «سوگند به آسمان و کوبنده شب»! (وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ).

«و تو نمی دانی کوبنده شب چیست»؟! (وَمَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ).

«ستاره ای است بلند و درخشان و شکافنده تاریکی ها» (النَّجْمُ الثَّاقِبُ).
 «طارِق» از ماده «طرق» (بر وزن برق) به معنی کوبیدن است، و راه را از این جهت «طریق» گویند که با پای رهروان کوبیده می شود، و «مِطْرَقَه» به معنی پتک و چکش است که برای کوبیدن فلزات و مانند آن به کار می رود.
 و از آنجا که درهای خانه ها را به هنگام شب می بندند، و کسی شب وارد می شود، ناچار است در را بکوبد، به اشخاصی که در شب وارد می شوند «طارِق»

گویند.

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) درباره «اشعث بن قیس» منافق، که شب هنگام به در خانه آن حضرت آمد، و حلوای شیرینی با خود آورده بود که به پندار خام خویش قلب علی (علیه السلام) را به خود متوجه سازد، تا در ماجرائی به نفع او حکم کند، می فرماید: وَ أَعْجَبُ مِنْ ذَلِكَ طَارِقٌ طَرَقَنَا بِمَلْفُوفَةٍ فِي وَعَائِهَا:

«و از این شگفت انگیزتر داستان کسی است که شب هنگام، در خانه را کوبید و بر ما وارد شد، در حالی که ظرف سرپوشیده پر از حلوای لذیذ با خود آورده بود...» (۱)

اما، قرآن خودش در اینجا «طارق» را تفسیر کرده، می گوید: «این مسافر شبانه، همان ستاره درخشانی است که بر آسمان ظاهر می شود، و به قدری بلند است که گوئی می خواهد سقف آسمان را سوراخ کند، و نورش به قدری خیره کننده است که تاریکی ها را می شکافد و به درون چشم آدمی نفوذ می کند» (توجه داشته باشید، «ثاقب» از ماده «ثقب» به معنی سوراخ کردن است).

در این که: آیا منظور ستاره معینی است مانند ستاره «ثریا» (از نظر بلندی و دوری در آسمان) یا ستاره «زحل»، یا «زهره» یا «شهب» (از نظر روشنایی خیره کننده)، یا اشاره به همه ستارگان آسمان است؟ تفسیرهای متعددی گفته شده، ولی با توجه به این که در آیات بعد آن را به «نجم ثاقب» (ستاره نفوذ کننده) تفسیر کرده است، معلوم می شود: منظور هر ستاره ای نیست، بلکه ستارگان درخشانی است که نور آنها پرده های ظلمت را می شکافد و در چشم آدمی نفوذ می کند.

در بعضی از روایات «النَّجْمُ الثَّاقِبُ» به ستاره «زحل» تفسیر شده است، که

۱ - «نهج البلاغه»، خطبه ۲۲۴.

از سیارات منظومه شمسی و بسیار پرفروغ و نورانی است.

این معنی از حدیثی استفاده می شود که از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است: در آنجا که منجمی از آن حضرت سؤال کرد: منظور از «ثاقب» در کلام خدا «الْنَّجْمُ الثَّاقِبُ» چیست؟ فرمود: ستاره «زحل» است که طلوعش در آسمان هفتم است، نورش آسمان ها را می شکافد، و به آسمان پائین می رسد، لذا خداوند آن را «نجم ثاقب» نامیده است. (۱)

قابل توجه این که: «زحل»، آخرین و دورترین ستاره منظومه شمسی است که با چشم غیر مسلح دیده می شود، و از آنجا که از نظر ترتیب بندی کواکب منظومه شمسی نسبت به خورشید در هفتمین مدار قرار گرفته (با محاسبه مدار ماه)، امام (علیه السلام) در این حدیث مدار آن را آسمان هفتم شمرده است.

این ستاره ویژگی هائی دارد که آن را شایسته سوگند می کند، از یک سو، دورترین ستارگان قابل مشاهده منظومه شمسی است، و به همین جهت در ادبیات عرب، هر چیز بلند را بدان مثال می زنند، و گاه آن را «شیخ النجوم» گفته اند. (۲)

ستاره «زحل» که نام فارسی اش «کیوان» است، دارای حلقه های نورانی متعددی است که آن را احاطه کرده، و هشت «قمر» دارد، حلقه های نورانی «زحل» که گرداگرد آن را گرفته، از عجیب ترین پدیده های آسمانی است، که دانشمندان فلکی درباره آن، نظرات گوناگونی دارند، و هنوز هم پدیده اسرارآمیزی است.

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۵۵۰، حدیث ۴.

۲ - «دائرة المعارف دهخدا»، ماده «زحل».

بعضی معتقدند: «زحل» ده قمر دارد که هشت عدد آن را می توان با دوربین های معمولی نجومی مشاهده کرد، و دو عدد دیگر تنها با دوربین های بسیار عظیم قابل رؤیت است. (۱) البته، این اسرار در آن روز که قرآن نازل شد بر کسی روشن نبود، بعدها با گذشت قرن ها آشکار گشت.

اما به هر حال، تفسیر «نجم ثاقب» به خصوص ستاره «زحل» ممکن است از قبیل بیان یک مصداق روشن باشد، و منافاتی با تفسیر آن به دیگر ستارگان بلند و درخشان آسمان ندارد، و می دانیم، تفسیر مصداقی در روایات ما بسیار است.

در آیه ۱۰ سوره «صافات» می خوانیم: إِلَّا مَنْ خَطَفَ الْخَطْفَةَ فَاتَّبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ. «مگر کسی که در لحظه ای کوتاه برای استراق سمع به آسمان نزدیک شود که شهاب ثاقب او را تعقیب می کند» در این آیه «شهاب»، توصیف به «ثاقب» شده است، و از آنجا که این پدیده آسمانی از عجایب عالم آفرینش است، ممکن است یکی از تفسیرهای آیه مورد بحث باشد. شأن نزولی که در بعضی از کتب تفسیر، برای آیه فوق آمده نیز، این معنی را تأیید می کند. (۲)

اکنون ببینیم این سوگندها برای چیست؟ در آیه بعد، می فرماید: «مسلماً هر کس مراقب و حافظی دارد» (إِنْ كُلُّ نَفْسٍ لَمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ) (۳)

که اعمال او را ثبت، ضبط و حفظ می کند، و برای حساب و جزا نگهداری

۱ - «دائرة المعارف دهخدا»، ماده «زحل».

۲ - «روح البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۳۹۷.

۳ - «إِنْ» در این آیه «نافیه» است و «لَمَّا» به معنی «إِلَّا» می باشد.

می نماید.

همان گونه که در آیات ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ سوره «انفطار» می خوانیم: **وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ * كِرَامًا كَاتِبِينَ * يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ:** «و بر شما مراقبانی گمارده شده * نویسندگان و بزرگوار که پیوسته اعمال شما را می نویسند * و آنچه را انجام می دهید می دانند».

به این ترتیب، شما هرگز تنها نیستید، و هر که باشید، و هر کجا باشید، تحت مراقبت فرشتگان الهی و مأموران پروردگار خواهید بود، این مطلبی است که توجه به آن در اصلاح و تربیت انسان فوق العاده مؤثر است.

قابل توجه این که: در آیه تبیین نشده است: این «حافظ» چه کسی است؟ و چه اموری را حفظ می کند؟ ولی آیات دیگر قرآن به خوبی گواهی می دهد که: حافظان ملائکه اند، و آنچه را حفظ می کنند اعمال آدمی اعم از طاعات و معاصی است.

این احتمال نیز داده شده که: منظور، حفظ انسان از حوادث و مهالک است، که به راستی اگر مراقبت الهی از انسان ها به عمل نیاید، کمتر کسی به مرگ طبیعی از دنیا می رود؛ چرا که حجم حوادث آن قدر زیاد است که احدی از آن سالم به در نمی رود، مخصوصاً کودکان در سنین پائین.

و یا این که: منظور حفظ انسان در برابر وسوسه های شیاطین است، که اگر این محافظت الهی نیز نباشد، وسوسه شیاطین جن و انسان آن قدر زیاد است که هیچ کس از آن سالم نمی ماند. ولی، با توجه به این که آیات بعد، سخن از مسأله معاد و حساب اعمال می گوید، تفسیر اول از همه مناسب تر است، هر چند جمع میان هر سه تفسیر در آیه شریفه نیز بعید به نظر نمی رسد.

جالب این که: میان سوگندهائی که قبلاً یاد شده، با مسأله مراقبت فرشتگان از اعمال آدمی که جواب قسم محسوب می شود، رابطه زنده ای است؛ چرا که آسمان بلند و ستارگانی که مسیرهای منظم خود را همواره می پیمایند، دلیلی بر وجود نظم و حساب در این عالم بزرگند، پس چگونه ممکن است اعمال انسان ها بی حساب و کتاب باشد، و مراقبین الهی بر آن نظارت نکنند.

* * *

آنگاه، به عنوان یک استدلال بر مسأله معاد در برابر کسانی که آن را غیر ممکن می شمردند می فرماید: «انسان باید نگاه کند از چه چیز آفریده شده است؟! (فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ). و به این ترتیب، قرآن دست همه انسان ها را گرفته و به خلقت نخستین باز می گرداند، و با یک جمله استفهامیه از آنها می پرسد: «آفرینش شما از چه بوده است»؟

* * *

و بی آن که منتظر پاسخ آنها باشد، جواب این سؤال را که روشن است خودش می دهد، و می افزاید: «او از یک آب جهنده آفریده شد!» (خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ). که این توصیفی است برای نطفه مرد که در آب منی شناور است، و به هنگام بیرون آمدن جهش دارد.

* * *

پس از آن، در توصیف دیگری از این آب می گوید: «خارج می شود از میان صلب و ترائب» (يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَ التَّرَائِبِ). «صُّلْب» به معنی پشت است، و اما «تَرَائِب» جمع «تربیه» بنا بر مشهور میان

علمای لغت استخوان های بالای سینه است، همانجا که گردن بند روی آن قرار می گیرد، چنان که «ابن منظور» در «لسان العرب» می گوید: «قَالَ أَهْلُ اللُّغَةِ أَجْمَعُونَ مَوْضِعُ الْقِلَادَةِ مِنَ الصَّدْرِ». در عین حال، معانی متعدد دیگری نیز برای آن ذکر کرده است، از جمله این که: «تَرَائِبُ» به معنی قسمت پیش روی انسان است (در مقابل صلب که پشت انسان است)، یا این که «تَرَائِبُ» به معنی دست ها، پاها و چشم ها است، یا این که مجموعه استخوان های سینه، و یا چهار دنده از طرف راست و چهار دنده از طرف چپ است.

به هر حال، در این که منظور از «صلب» و «ترائب» در این آیه شریفه چیست؟ در میان مفسران گفتگوی بسیار است و تفسیرهای فراوانی برای آن گفته اند از جمله:

۱ - «صلب» اشاره به خود مردان و «ترائب» اشاره به زنان است؛ چرا که مردان مظهر صلابت، و زنان مظهر لطافت و زینتند، بنابراین، آیه اشاره به ترکیب نطفه انسان از نطفه مرد و زن می کند، که در اصطلاح امروز «اسپرم» و «اوول» نامیده می شود.

۲ - «صلب» اشاره به پشت مرد، و «ترائب» اشاره به سینه و قسمت های جلو بدن او است، بنابراین، منظور نطفه مرد است که از قسمت های درون شکم که در میان پشت و قسمت جلو قرار دارد خارج می شود.

۳ - منظور خروج جنین است از رحم زن، که میان پشت و قسمت های جلو بدن او قرار گرفته است.

۴ - بعضی گفته اند: این آیه، اشاره به یک نکته دقیق علمی است که اکتشافات اخیر از روی آن پرده برداشته، و در عصر نزول قرآن مسلماً از همه

پنهان بود، و آن این که: نطفه از «بیضه» مرد و «تخمدان» زن گرفته می شود، و مطالعات دانشمندان جنین شناسی نشان می دهد: این دو در ابتدای امر که در جنین ظاهر می شوند، در مجاورت کلیه ها قرار دارد، و تقریباً مقابل وسط ستون فقرات در میان صلب (پشت) و ترائب (پائین ترین دنده های انسان) قرار گرفته، سپس با گذشت زمان و نمو این دو عضو تدریجاً از آن محل پائین می آیند، و هر کدام در موضع فعلی خود جای می گیرد، و از آنجا که پیدایش انسان از ترکیب نطفه زن و مرد است، و محل اصلی این دو در آغاز در میان «صلب» و «ترائب» قرار دارد، قرآن چنین تعبیری را انتخاب کرده، تعبیری که در آن روز برای هیچ کس شناخته شده نبود، و علم جنین شناسی جدید پرده از روی آن برداشته است. (۱)

به تعبیر روشن تر، بیضه مرد و تخمدان زن در آغاز پیدایش، یعنی در آن هنگام که مرد و زن خود در عالم جنین بودند در پشت آنها، تقریباً محاذی وسط ستون فقرات بود، به طوری که می توان گفت: دستگاه نطفه ساز مرد و دستگاه نطفه ساز زن هر دو بین صلب و ترائب بودند، ولی تدریجاً که خلقت مرد و زن در شکم مادر کامل می شود، از آنجا جدا شده و تدریجاً به پائین می آیند، به طوری که هنگام تولد، بیضه مرد به خارج از شکم و در کنار آلت تناسلی قرار می گیرد، و تخمدان زن در مجاورت رحم.

ولی، اشکال مهم این تفسیر این است که: قرآن می گوید: آن آب جهنده از میان صلب و ترائب خارج می شود، یعنی به هنگام خروج، آب از میان این دو می گذرد، در حالی که طبق این تفسیر، در حال خروج، آب نطفه چنین نیست، بلکه دستگاه نطفه ساز در آن موقعی که خود در شکم مادر بود میان صلب و

۱ - تفسیر «مراغی»، جلد ۳۰، صفحه ۱۱۳.

ترائب قرار داشت، از این گذشته، تفسیر «ترائب» به آخرین دنده پائین، خود خالی از بحث و گفتگو نیست.

۵ - منظور از این جمله این است که: «منی» در حقیقت از تمام اجزای بدن انسان گرفته می شود، و لذا به هنگام خروج توأم با هیجان کلی بدن، و بعد از آن همراه با سستی تمام بدن است، بنابراین، «صلب» و «ترائب» اشاره به تمام پشت و تمام پیش روی انسان می باشد.

۶ - بعضی نیز گفته اند: عمده ترین عامل پیدایش منی «نخاع شوکی» است که در پشت مرد و سپس قلب و کبد است، که یکی زیر استخوان های سینه و دیگری در میان این دو قرار دارد، و همین سبب شده که تعبیر ما بین «صلب» و «ترائب» برای آن انتخاب گردد.

ولی، قبل از هر چیز، باید به این نکته مهم برای حل مشکل توجه داشت که: در آیات فوق، تنها سخن از نطفه مرد در میان است؛ زیرا تعبیر به «ماء دافق» (آب جهنده) درباره نطفه مرد صادق است نه زن، و همان است که ضمیر «یَخْرُجُ» در آیه بعد به آن باز می گردد، و می گوید: «این آب جهنده از میان صلب و ترائب بیرون می آید».

روی این حساب، شرکت دادن زن در این بحث قرآنی مناسب به نظر نمی رسد، بلکه مناسب ترین تعبیر، همان است که گفته شود: قرآن به یکی از دو جزء اصلی نطفه که همان نطفه مرد است، و برای همه محسوس می باشد، اشاره کرده، و منظور از «صلب» و «ترائب» قسمت پشت و پیش روی انسان است؛ چرا که آب نطفه مرد از میان این دو خارج می شود. (۱)

۱ - در آیات دیگر قرآن نیز، هنگامی که سخن از آفرینش انسان از نطفه، به میان می آید، بیشتر روی نطفه مرد که امری محسوس است تکیه شده (به آیات ۴۶ نجم، و ۳۷ قیامت مراجعه شود).

این، تفسیری است روشن، خالی از هرگونه پیچیدگی و هماهنگ با آنچه در کتب لغت در معنی این دو واژه آمده است، در عین حال ممکن است حقیقت مهم تری در این آیه نیز نهفته باشد، که در حد علم امروز برای ما کشف نشده و اکتشافات دانشمندان در آینده پرده از روی آن برخواهد داشت.

* * *

سپس، از این بیان نتیجه گیری کرده می گوید: «کسی که انسان را در آغاز از آب نطفه آفرید، قادر است بار دیگر او را به زندگی بازگرداند» (إِنَّهُ عَلَى رَجْعِهِ لَقَادِرٌ). در آغاز خاک بود، و بعد از آن، طی مراحل به صورت نطفه درآمد، و نطفه نیز بعد از طی مراحل پیچیده و شگفت انگیزی، تبدیل به انسان کاملی شد، بنابراین، بازگشت او به حیات و زندگی مجدد، هیچ مشکلی ایجاد نمی کند.

نظیر این بیان، در آیات دیگر قرآن نیز دیده می شود، از جمله در آیه ۵ سوره «حج» می فرماید: يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبُعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ: «ای مردم! اگر در رستاخیز تردید دارید، ما شما را از خاک آفریدیم و سپس از نطفه».

و نیز در آیه ۶۷ سوره «مریم» می خوانیم: أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِن قَبْلُ وَكَمْ يَكُ شَيْئًا: «آیا انسان به خاطر نمی آورد که ما قبلاً او را آفریدیم و چیزی نبود»؟!

* * *

در آیه بعد، به توصیف آن روز بزرگ پرداخته، می فرماید: «این بازگشت روزی تحقق می یابد که اسرار پنهان، آشکار می شود» (يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ). (۱)

۱ - «يَوْمَ» در اینجا «ظرف» است و متعلق به «رَجَعَ» که در آیه قبل آمده، و فاصله میان مصدر و معمولش در این گونه موارد ضروری ندارد؛ چرا که فاصله به اجنبی نیست.

«تُبْلَى» از ماده «بلوی» به معنی آزمایش و امتحان است، و از آنجا که به هنگام آزمایش حقیقت اشیاء ظاهر و آشکار می شود، این ماده در اینجا به معنی ظهور و بروز آمده است.

«سَرَائِر» جمع «سریره» به معنی حالات، صفات و نیات درونی و پنهانی است.

آری، در آن روز که «یوم البروز» و «یوم الظهور» است، اسرار درون آشکار می شود، اعم از ایمان و کفر و نفاق، یا نیت خیر و شر، یا ریا و اخلاص، و این ظهور و بروز، برای مؤمنان مایه افتخار و مزید بر نعمت است، و برای مجرمان مایه سرافکندگی و منشأ خواری و خفت، و چه دردناک است که انسان عمری زشتی های درونی خود را از خلق خدا مخفی کرده باشد، و با آبرو در میان مردم زندگی کند، ولی در آن روز که همه اسرار پنهانی آشکار می گردد، در برابر همه خلائق شرمسار و سرافکنده شود، که گاه درد و رنج این عذاب از آتش دوزخ دردناک تر است.

در آیه ۴۱ «الرحمن» نیز آمده است: يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيْمَاهُمْ. «در قیامت گنهکاران از چهره هایشان شناخته می شوند».

و نیز، در آیات دیگر آمده است که: در قیامت «گروهی چهره های سفید و روشن دارند و گروهی چهره هایشان تاریک و غبارآلود است».(۱)

آری، همان گونه که «طارق» و ستارگان به هنگام شب در آسمان ظاهر می شوند، و از خفا و پنهانی بیرون می آیند، حافظان و مراقبان که مأمور حفظ و ضبط اعمال آدمی هستند نیز در آنجا همه را آشکار می سازند.

طبق روایتی «معاذ بن جبل» می گوید: نقل شده است که: از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) تفسیر «سرائر» در این آیه شریفه را سؤال کردم، و گفتم: چه اسرار نهانی است که خداوند بندگان را در آخرت با آن می آزماید؟ فرمود: سَرَائِرُكُمْ هِيَ أَعْمَالُكُمْ مِنَ الصَّلَاةِ وَ الصَّيَامِ وَ الزَّكَاةِ وَ الْوُضُوءِ وَ الْعُسْلِ مِنَ الْجَنَابَةِ وَ كُلُّ مَقْرُوضٍ، لِأَنَّ الْأَعْمَالَ كُلَّهَا سَرَائِرٌ خَفِيَّةٌ، فَإِنْ شَاءَ الرَّجُلُ قَالَ صَلَّيْتُ وَ لَمْ يُصَلِّ، وَ إِنْ شَاءَ قَالَ تَوَضَّأْتُ وَ لَمْ يَتَوَضَّأْ، فَذَلِكَ قَوْلُهُ يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ: «سرائر شما، همان اعمال شما است، همچون نماز و روزه و زکات و وضو و غسل جنابت و هر عمل واجبی؛ زیرا همه اعمال در حقیقت پنهان است، اگر انسان بخواهد می گوید: نماز خوانده ام، در حالی که نخوانده، و می گوید: وضو گرفته ام در حالی که وضو نگرفته، و این است تفسیر کلام خداوند يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ».(۱)

* * *

اما، مشکل مهم در آن روز، اینجا است که: «برای انسان هیچ نیروئی از درون، و یاوری از برون وجود ندارد» (فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَ لَا نَاصِرٍ).

نیروئی که بر زشتی های اعمال و نیت او پرده بیفکند، و یاوری که او را از عذاب الهی رهایی بخشد.

این معنی در بسیاری از آیات قرآن آمده است که: در آن روز، نه یار و یاوری وجود دارد، نه فدیة و فدائی پذیرفته می شود، نه راه فرار و بازگشتی در برابر انسان قرار دارد، و نه طریقی برای فرار از چنگال عدالت پروردگار، تنها و تنها وسیله نجات، ایمان و عمل صالح است، آری، مایه نجات فقط همین است.

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۷۲، شبیه این معنی در تفسیر «در الممتثور»، جلد ۶، صفحه ۳۳۶ نیز آمده است.

- ۱۱ وَ السَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ
 ۱۲ وَ الْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ
 ۱۳ إِنَّهُ لَقَوْلُ فَصْلٍ
 ۱۴ وَ مَا هُوَ بِالْهَزْلِ
 ۱۵ إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا
 ۱۶ وَ أَكِيدُ كَيْدًا
 ۱۷ فَمَهْلُ الْكَافِرِينَ أَمْهَلُهُمْ رُوَيْدًا

ترجمه:

- ۱۱ - سوگند به آسمان پرباران.
 ۱۲ - و سوگند به زمین پر شکاف (که گیاهان از آن سر بر می آورند).
 ۱۳ - که این (قرآن) سخنی است که حق را از باطل جدا می کند.
 ۱۴ - و هرگز شوخی نیست!
 ۱۵ - آنها پیوسته حيله می کنند.
 ۱۶ - و من در برابر آنها چاره می کنم!
 ۱۷ - حال که چنین است کافران را (فقط) اندکی مهلت ده (تا سزای اعمالشان را ببینند)!

تفسیر:

نقشه های دشمنان را نقش بر آب می کنم!
در تعقیب آیات گذشته که استدلال بر مسأله معاد از طریق توجه به آفرینش نخستین انسان از نطفه داشت، در این آیات، باز برای تأکید در امر معاد و اشاره به بعضی از دلایل دیگر بحث را ادامه داده، می فرماید: «سوگند به آسمان پرباران» (وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ).
* * *

«و سوگند به زمین که شکافته می شود و گیاهان از آن سر برمی آورند» (وَالْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ).
* * *

«که این یک سخن حق است» که شما زنده می شوید (إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ).
* * *

سخنی است جدی «و هیچ گونه شوخی در آن نیست»! (وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ).
«رَجْع» از ماده «رجوع» به معنی بازگشت است، و عرب به باران، «رجع» می گوید، به خاطر این که آبی که از زمین و دریاها برخاسته، از طریق ابرها و باران به سوی زمین برمی گردد، یا این که در فواصل مختلف بارش باران تکرار می شود.
به گودال هائی که آب باران در آن جمع می شود نیز، «رجع» می گویند، یا به خاطر جمع آب باران در آن، و یا به خاطر امواجی که بر اثر وزش نسیم بر سطح آن آشکار می گردد. (۱)
«صَدْع» به معنی شکاف در اجسام صلب و سخت است، و با توجه به آنچه

۱ - «مفردات راغب»، ماده «رجع».

در معنی «رجع» گفته شد، آن را اشاره به شکافتن زمین های خشک و سخت، بعد از نزول باران، و رشد و نمو گیاهان دانسته اند.

در حقیقت، این دو سوگند اشاره ای است به احیای زمین های مرده به وسیله باران، که قرآن بارها آن را به عنوان دلیلی بر مسأله رستاخیز ذکر کرده است، مانند آیه ۱۱ سوره «ق»: «وَأَحْيَيْنَا بِهِ بَلْدَةً مَّيْتًا كَذَلِكَ الْخُرُوجُ» «ما به وسیله باران سرزمین مرده ای را زنده کردیم، خروج و قیام شما در قیامت نیز همین گونه است»!

به این ترتیب، تناسب روشنی در میان این سوگندها و آنچه سوگند به خاطر آن یاد شده وجود دارد، و این یکی از لطائف بلاغت قرآن است، که در میان سوگندها و آنچه برای آن سوگند یاد می کند، تناسب جالبی دیده می شود.

یا به تعبیر دیگر: همان گونه که در آیه ۵ سوره «حج»، به هنگام استدلال بر مسأله معاد، هم استدلال به مسأله آفرینش انسان از نطفه و تطورات جنین می کند، و هم استدلال به زنده شدن زمین های مرده بر اثر نزول باران، در این سوره (سوره طارق) نیز روی هر دو مسأله تکیه شده است.

بعضی، برای جمله «وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ» تفسیر دیگری نیز ذکر کرده اند، و آن تکرار گردش کواکب آسمان و بازگشت آنها به حالت نخستین در طی دوران های مختلف است، گردش زمین به دور خود و به دور خورشید، و حرکت سیارات منظومه شمسی، و حرکت طلوع و غروب حسی ماه و خورشید و ستارگان، همه حرکاتی است دارای بازگشت.

وجود این بازگشت ها نشانه ای است از بازگشت عمومی انسان ها به حیات، البته معنی اول تناسب بیشتری با مسأله شکافته شدن زمین و همچنین دلائل معاد دارد.

«قَوْلُ فَصْلٍ» به معنی سخنی است که میان حق و باطل جدائی می افکند، و

در اینجا به قرینه آیات گذشته:

جمعی آن را اشاره به معاد دانسته اند.

در حالی که جمع دیگری آن را اشاره به قرآن می دانند، و در بعضی از روایات معصومین (علیهم السلام) نیز به آن اشاره شده است.

البته، تعبیر از قیامت، به «یَوْمُ الْفَصْلِ» در آیات زیادی از قرآن به چشم می خورد.

این احتمال نیز وجود دارد که: این تعبیر را اشاره به آیات قرآن بدانیم که در ضمن از معاد خبر می دهد، و به این ترتیب، جمع میان هر دو تفسیر می شود.

در حدیثی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) چنین نقل شده: إِنَّهَا سَتَكُونُ فِتْنَةً! قُلْتُ فَمَا الْمَخْرَجُ مِنْهَا يَا رَسُولَ اللَّهِ؟!

قَالَ كِتَابُ اللَّهِ فِيهِ نَبَأٌ مَنْ قَبْلَكُمْ، وَخَبَرٌ مَا بَعْدَكُمْ، وَحُكْمٌ مَا بَيْنَكُمْ، هُوَ الْفَصْلُ لَيْسَ بِالْهَزْلِ مَنْ تَرَكَهُ مِنْ جَبَّارٍ قَصَمَهُ اللَّهُ وَمَنْ إِبْتَغَى الْهُدَى فِي غَيْرِهِ أَضَلَّهُ اللَّهُ:

«به زودی فتنه ای در میان شما ظاهر می شود، عرض کردم: ای رسول خدا! راه نجات از آن چیست؟»

فرمود: قرآن است که اخبار پیشینیان و آیندگان و داوری میان شما در آن است، آن کلامی است که حق را از باطل جدا می کند، جدی است و شوخی نیست، هر جباری آن را ترک کند خداوند او را درهم می شکند، و هر کس هدایت را در غیر آن جستجو کند، خداوند گمراهش می سازد! (۱).

۱ - «صحیح ترمذی» و «سنن دارمی»، طبق نقل «روح المعانی»، جلد ۳، صفحه ۱۰۰ و تفسیر «مراغی»، جلد ۳۰، صفحه ۱۱۸.

سپس، برای تسلی خاطر پیامبر (صلی الله علیه وآله) و مؤمنان از یکسو، و تهدید دشمنان اسلام از سوی دیگر می افزاید: «آنها پیوسته حيله می کنند و نقشه ها می ریزند» (إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا).

«و من نیز در برابر آنها چاره می کنم» و نقشه هاشان را نقش بر آب می نمایم (وَ أَكِيدُ كَيْدًا).

«حال که چنین است کافران را اندکی مهلت ده» تا عاقبت کار خویش را ببینند! (فَمَهْلُ الْكَافِرِينَ أُمَهُلُهُمْ رُوِيَ).

آری، آنها پیوسته نقشه های شومی برای مبارزه با تو طرح می کنند:

گاه، از طریق استهزاء وارد می شوند.

گاه، به محاصره اقتصادی دست می زنند.

گاه، مؤمنان را شکنجه و آزار می کنند.

گاه، می گویند: به این قرآن گوش فرا ندهید، و به هنگام تلاوت آن قال و غوغا می کنند تا پیروز شوند.

گاه، سحر و جادو می خوانند.

گاه، کاهنت می گویند.

گاه، دیوانه ات می شمردند.

گاه، در آغاز صبح ایمان می آورند و عصرگاهان کافر می شوند، تا گروهی را به دنبال خود بکشند.

گاه، می گویند: کسانی که دور تو را گرفته اند فقرا و بینویانند، آنها را دور کن تا ما با تو باشیم.

گاه، می گویند: لافل بعضی از خدایان ما را به رسمیت بشناس تا با تو همراه شویم. و گاه، نقشه تبعید یا قتل تو را می کشند.

خلاصه، هر لمحّه به شکلی و هر دم به لباسی درمی آیند، تا جمع تو را متفرق سازند، و یارانت را در فشار بگذارند، و یا تو را از میان بردارند و نور خدا را خاموش کنند.

ولی، اینها باید بدانند خدا اراده کرده است این نور عالمگیر شود، این نور الهی است که با پف کردن این و آن خاموش نمی شود.

این خورشید فروزان آسمان است، با چشم پوشی خفاشان از میان نمی رود، آنها نقشه می کشند و ما هم نقشه می کشیم.

«کَیْد» به گفته «راغب» در «مفردات»، نوعی چاره جوئی است (که پنهانی و از طریق آماده ساختن مقدمات بوده باشد)، و آن دو گونه است: «نکوهیده» و «پسندیده»، هر چند استعمال آن در مذموم بیشتر است، ولی در عین حال در ممدوح نیز به کار می رود، مانند: کَذَلِکَ کِذْنًا لِّیُؤَسِّفَ: «ما این گونه برای یوسف چاره جوئی کردیم». (۱)

منظور از «کید دشمنان» در آیه مورد بحث، روشن است که نمونه های آن را در بالا اشاره کردیم، و قرآن پر است از نقل توطئه های موزیانه و نقشه های شرورانه آنها، و اما در این که منظور از کید الهی در اینجا چیست؟

بعضی گفته اند: همان مهلت دادنی است که سرانجام متّهی به عذاب دردناک می شود.

و بعضی آن را به معنی خود عذاب دانسته اند.

ولی، مناسب تر این است که گفته شود: منظور همان الطافی است که شامل حال پیامبر(صلی الله علیه وآله) و مؤمنان می شد، و دشمنان اسلام را غافلگیر می ساخت، کوشش های آنها را از میان می برد، و توطئه های آنان را در هم می شکست، که نمونه هایش در تاریخ اسلام فراوان است.

در این آیات، مخصوصاً به پیامبر(صلی الله علیه وآله) دستور می دهد: با آنها مدارا کن و به آنها مهلت ده و برای نابودیشان عجله مکن، بگذار به قدر کافی اتمام حجت شود، بگذار آنها که مختصر آمادگی دارند سرانجام به اسلام بپیوندند.

اصولاً، عجله کار کسی است که از فوت فرصت ها و از دست رفتن امکانات می ترسد، و این درباره خداوند قاهر و قادر مفهوم ندارد.

قابل توجه این که: نخست می فرماید: *فَمَهِّلِ الْكَافِرِينَ* «کافران را مهلت ده» و بار دیگر تأکید کرده، می گوید: *أَمْهَلْهُمْ* «آنها را مهلت ده» که یکی از باب «تفعیل» است و دیگری از باب «افعال»، و تکرار آن برای تأکید است، بی آن که لفظ عیناً تکرار شده باشد، تا بر گوش ها سنگین نیاید.

«رُوِّدًا» از ماده «رود» (بر وزن عود) به معنی رفت و آمد و تلاش برای انجام چیزی توأم با ملایمت است.

و در اینجا معنی مصدری دارد، و توأم با «تصغیر» است یعنی، مختصر مهلتی به آنها ده. (۱) و به این ترتیب، خداوند در این جمله کوتاه، سه بار به پیامبرش دستور مدارا و مهلت به آنها می دهد، و این سرمشقی است برای همه مسلمانان که در

۱ - بنابراین، «رُوِّدًا» در اینجا جانشین مفعول مطلق است، و در حقیقت مثل آن است که گفته شود: *أَمْهَلْهُمْ إِمْهَالًا قَلِيلًا*.

و این که بعضی احتمال داده اند: «رُوِّدًا» در اینجا معنی امر دارد، و بنابراین، سه امر پی در پی آمده است، بعید به نظر می رسد؛ البته «روید» به معنی امر و به صورت اسم فعل آمده، ولی مناسب آیه مورد بحث با منصوب بودن این کلمه، همان است که مفعول مطلق باشد.

کارهای خود، مخصوصاً هنگامی که در مقابل دشمنانی نیرومند و خطرناک قرار می گیرند، با حوصله، صبر و شکیبائی و دقت رفتار کنند، و از هر گونه شتابزدگی و کارهای بی نقشه یا بی موقع پرهیزند.

به علاوه، در راه تبلیغ آئین حق همواره باید از عجله پرهیز کرد، تا تمام کسانی که احتمال هدایتشان می رود ایمان بیاورند، و نسبت به همه اتمام حجت شود.

این که: چرا این مهلت، کم و کوتاه شمرده شده است؟ یا به خاطر این است که: اسلام در مدت کوتاهی بر دشمنان پیروز شد، و نقشه های آنها را برهم زد که اولین ضربه را در میدان «بدر» چشیدند، سپس به زودی در میدان «احزاب»، «خیبر» و «صفین» و غیر آن نقشه های آنها منجر به شکست شد، و پایه های کاخ قدرتشان فرو ریخت، و در پایان عمر پیامبر (صلی الله علیه و آله) نور اسلام تمام «جزیره العرب» را فرا گرفت، و قبل از گذشتن یک قرن، بر قسمت عمده جهان آن روز سایه افکند.

و یا به خاطر آن است که: عذاب قیامت نیز نزدیک است، و اصولاً آنچه قطعی و تخلف ناپذیر است، نزدیک محسوب می شود.

به هر حال، این سوره از سوگند به آسمان و ستارگان آغاز می شود، و با تهدید کافران توطئه گر و دشمنان حق و حقیقت پایان می یابد، و در لابلای آن دلایلی بر معاد به طرزی زیبا و مؤثر، و بیانی لطیف پیرامون نظارت مراقبین الهی بر انسان ها، و تسلی و دلدارای مؤمنان آمده که همگی با عباراتی بسیار کوتاه که در عین لطافت قاطعیت مخصوصی دارد، منعکس شده است.

خداوند! کید و مکر دشمنان را که در عصر و زمان ما فزونی گرفته، متوجه خودشان کن و نقشه های شومشان را نقش بر آب فرما!
 پروردگارا! در آن روزی که سرائر و پنهانی ها آشکار می گردد، ما را شرمنده مساز!
 بار الها! ما قوه و ناصری جز تو نداریم، ما را به غیر خودت واگذار مکن!

أَمِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

پایان سوره طارق (۱)

سوره اعلی

این سوره، در «مکه» نازل شده و دارای ۱۹ آیه است

تاریخ شروع

۲۴ / شعبان المعظم / ۱۴۰۷

محتوای سوره اعلی

این سوره، در حقیقت از دو بخش تشکیل یافته: بخشی که در آن روی سخن به شخص پیامبر(صلی الله علیه وآله) است و دستوراتی را در زمینه تسبیح پروردگار، و ادای رسالت، به او می دهد، و اوصاف هفتگانه ای از خداوند بزرگ در این رابطه می شمرد. و بخش دیگری که از مؤمنان خاشع، و کافران شقی، سخن به میان می آورد، و عوامل سعادت و شقاوت این دو گروه را به طور فشرده در این بخش بیان می کند. و در پایان سوره، اعلام می دارد: این مطالب تنها در قرآن مجید نیامده است، بلکه حقایقی است که در کتب و صحف پیشین، صحف «ابراهیم و موسی»، نیز بر آن تأکید شده است.

* * *

فضیلت تلاوت این سوره

در فضیلت تلاوت این سوره روایات فراوانی رسیده:

از جمله در حدیثی از پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) می خوانیم: مَنْ قَرَأَهَا أُعْطَاهُ اللَّهُ عَشْرَ حَسَنَاتٍ بَعْدَ كُلِّ حَرْفٍ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى وَ مُحَمَّدٍ (صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ): «هر کسی سوره اعلی را بخواند، خداوند به عدد هر حرفی که بر ابراهیم(علیه السلام) و موسی(علیه السلام) و محمد(صلی الله علیه وآله) نازل کرده، ده حسنه به او عطا می فرماید». (۱) و در حدیث دیگری از امام صادق(علیه السلام) می خوانیم: مَنْ قَرَأَ سَبَّحَ اسْمَ رَبِّكَ

۱ - تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۵۳۳.

الْأَعْلَى فِي فَرَائِضِهِ أَوْ نَوَافِلِهِ قِيلَ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ادْخُلِ الْجَنَّةَ مِنْ أَيِّ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ شِئْتَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ! «کسی که سوره اعلی را در فرائض یا نوافل خود بخواند، روز قیامت به او گفته می شود:

از هر یک از درهای بهشت می خواهی وارد شو، ان شاء الله». (۱)

در روایات متعددی نیز آمده است: هنگامی که پیغمبر (صلی الله علیه وآله) یا ائمه هدی (علیهم السلام) آیه «سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى» را می خواندند، بعد از آن به این دستور عمل کرده می فرمودند: «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى». (۲)

و در روایت دیگری آمده: یکی از یاران علی (علیه السلام) می گوید: بیست شب پشت سر آن حضرت نماز خواندم، جز سوره «سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى» را در نماز نمی خواند، و می فرمود: اگر می دانستید چه برکاتی در آن است، هر یک از شما در هر روز ده بار آن را تلاوت می کردید، و هر کس آن را بخواند گوئی کتب و صحف موسی و ابراهیم (علیهم السلام) را تلاوت کرده است». (۳)

خلاصه، از مجموعه روایاتی که در این زمینه رسیده استفاده می شود: این سوره از اهمیت خاصی برخوردار است، تا آنجا که در حدیثی از علی (علیه السلام) می خوانیم: این سوره محبوب پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) بود: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) يُحِبُّ هَذِهِ السُّورَةَ سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى». (۴)

در این که: آیا این سوره در «مکه» نازل شده یا در «مدینه»؟ در میان مفسران گفتگو است: مشهور آن است که: این سوره در «مکه» نازل شده است، در حالی که بعضی معتقدند: «مدنی» است.

علامه «طباطبائی» (رحمه الله علیه) ترجیح می دهد: قسمت اول سوره

۱ و ۲ - تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۵۳۳.

۳ - تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۵۴۴.

۴ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۷۲.

«مکی» باشد، و ذیل سوره «مدنی»؛ چرا که در آن سخن از نماز و زکات است، و طبق تفسیری که از ائمه اهل بیت (علیهم السلام) رسیده، منظور «نماز عید فطر» و «زکات فطره» است، و می دانیم روزه ماه مبارک و نماز عید و زکات فطره در «مدینه» نازل شده است. (۱)

ولی، این احتمال وجود دارد که: دستور به نماز و زکات در بخش آخر این سوره، یک دستور عام باشد، هر چند نماز عید فطر و زکات فطره، یکی از مصادیق روشن آن محسوب می شود، و می دانیم: تفسیر به مصداق روشن، در روایات اهل بیت (علیهم السلام) بسیار فراوان است.

بنابراین، نظر مشهور که می گویند: تمام سوره «مکی» است بعید به نظر نمی رسد، به خصوص این که آیات آغاز و پایان سوره کاملاً از نظر مقاطع حروف هماهنگ است، و مشکل بتوان گفت قسمتی در «مکه» و قسمتی در «مدینه» نازل شده، در روایتی نیز آمده است: هر گروهی از مسلمانان وارد «مدینه» می شدند این سوره را برای مردم «مدینه» می خواندند. (۲)

و این احتمال که فقط صدر آن خوانده می شد، و ذیل آن در «مدینه» نازل شده بسیار بعید است.

* * *

۱ - «المیزان»، جلد ۲۰، صفحه ۳۸۶.

۲ - تفسیر «در المنثور»، جلد ۶، صفحه ۳۳۷ - این حدیث مفصل است که ما به مفهوم اجمالی آن اشاره کردیم.

- ۱ سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى
- ۲ الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى
- ۳ وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى
- ۴ وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى
- ۵ فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَى

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ - منزّه شمار نام پروردگار بلند مرتبه ات را!

۲ - همان که آفرید و منظم کرد.

۳ - و همان که اندازه گیری کرد و هدایت نمود.

۴ - و آن کس که چراگاه را به وجود آورد.

۵ - سپس آن را خشک و تیره قرار داد.

تفسیر:

خداوند بزرگ را تسبیح گوی

این سوره، که در حقیقت عصاره مکتب انبیاء و دعوت پیامبران است از تسبیح و تقدیس

پروردگار شروع می شود، در آغاز، روی سخن را به پیامبر(صلی الله علیه وآله)

کرده می فرماید: «نام پروردگار بلند مرتبه ات را از هر عیب و نقص پاک بشمر» (سَبَّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى).

جمعی از مفسران معتقدند: منظور از «إِسْم» در اینجا «مسمی» است. در حالی که جمعی گفته اند: منظور خود نام پروردگار است، البته نامی که دلالت بر مسمی می کند، و میان این دو تفسیر تفاوت چندانی نیست.

منظور این است که نام خداوند در ردیف نام بت ها قرار داده نشود، و ذات پاک او را از هر گونه عیب و نقص، و صفات مخلوق و عوارض جسم و جسمانیت، و هر گونه محدودیت و نقصان منزّه، بشمریم، نه همچون بت پرستان که نام او را در کنار نام بت های خود قرار می دهند، یا کسانی که او را جسم و جسمانی می شمردند.

تعبیر به «أَعْلَى» بیانگر این حقیقت است که: او از هر کس و هر چیز و هر چه تصور کنیم، و هر خیال و قیاس و گمان و وهم، و هر گونه شرک جلی و خفی برتر و بالاتر است. تعبیر به: رَبِّكَ «پروردگارت» اشاره به این است: پروردگاری که تو مردم را به سوی او می خوانی، از پروردگار بت پرستان جدا است.

و بعد از این دو توصیف (رَبِّ و أَعْلَى) در توضیح آن، پنج وصف دیگر را بیان می کند که همگی شرح ربوبیت اعلای پروردگار است، می فرماید: «همان خداوندی که آفرید و مرتب و منظم کرد» (الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى).

«سَوَّى» از ماده «تسویه» به معنی نظام بخشیدن و مرتب نمودن است و مفهوم گسترده ای دارد که تمام نظامات جهان را شامل می شود، اعم از نظاماتی که بر منظومه ها و کواکب آسمان حاکم است، و یا آنچه بر مخلوقات زمینی،

مخصوصاً انسان از نظر جسم و جان، و این که بعضی از مفسران آن را تنها به نظام خاص دست و پا و چشم های انسان، و یا راست قامت بودن او تفسیر کرده اند، در حقیقت بیان مصداق محدودی از این مفهوم وسیع است.

به هر حال، نظام عالم آفرینش که بزرگترین منظومه های آسمانی را شامل می شود، تا موضوعات ساده ای همچون خطوط سر انگشت های انسان که در سوره «قیامت» به آن اشاره شده: «بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ تُسَوِّيَ بَنَانَهُ» (۱) شاهد گویائی بر ربوبیت، و اثبات وجود پروردگار است، و در این تعبیر کوتاه یک دنیا مطلب نهفته است.

بعد از مسأله آفرینش و نظم بندی خلقت، به موضوع برنامه ریزی برای حرکت کمالی، و هدایت موجودات در این مسیر، پرداخته، می افزاید: «همان کسی که تقدیر کرد و هدایت فرمود» (وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَىٰ).

منظور از «تقدیر»، همان اندازه گیری و تعیین برنامه های حرکت به سوی اهدافی است که، موجودات به خاطر آن آفریده شده اند.

منظور از «هدایت»، همان هدایت تکوینی است که به صورت انگیزه ها و قوانین بر موجودات حاکم ساخته (اعم از انگیزه های درونی و برونی) می باشد.

فی المثل، از یکسو، پستان مادر و شیر آن را برای تغذیه طفل آفریده و به مادر عاطفه شدید مادری داده.

و از سوی دیگر، در طفل انگیزه ای آفریده که او را به سوی پستان مادر می کشاند، و این آمادگی و جاذبه دو جانبه در مسیر هدف، در همه موجودات دیده می شود.

خلاصه این که: دقت در ساختمان هر موجود، و مسیری را که در طول عمر خود طی می کند، به وضوح این حقیقت را نشان می دهد: برنامه ریزی دقیقی دارد، و دست هدایت نیرومندی پشت سر آن است، که آن را برای اجرای این برنامه ها کمک می کند، و این نشانه دیگری از ربوبیت پروردگار است.

البته، در مورد انسان غیر از برنامه هدایت تکوینی، نوع هدایت دیگری وجود دارد که از طریق وحی و ارسال انبیاء صورت می گیرد، و هدایت تشریعی نام دارد، و جالب این که: هدایت تشریعی انسان نیز در تمام زمینه ها مکمل هدایت تکوینی او است.

نظیر این معنی در آیات ۴۹ و ۵۰ «طه» نیز آمده است، آنجا که موسی (علیه السلام) در مقابل این سؤال «فرعون» که می گوید: «پروردگار شما کیست؟» (فَمَنْ رَبُّكُمَا يَا مُوسَى؟) جواب می دهد: رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى: «پروردگار ما کسی است که به هر موجودی آنچه را لازمه آفرینش او بود داد، سپس رهبریش کرد».

مفهوم این سخن، در زمان «موسی بن عمران» یا نزول قرآن، گر چه اجمالاً معلوم بود، ولی امروز با پیشرفت علوم و دانش بشری در زمینه شناخت انواع موجودات، مخصوصاً جانداران و گیاهان، از هر زمان آشکارتر شده است، و هزاران هزار کتاب در زمینه این «تقدیر» و «هدایت تکوینی» نوشته شده، و در عین حال اعتراف می کنند، آنچه هنوز ناگفته مانده به مراتب بیشتر است.

در مرحله بعد، اشاره به گیاهان و مخصوصاً مواد غذایی چهار پایان کرده، می افزاید: «آن کسی که چراگاه را به وجود آورد و از دل زمین بیرون فرستاد» (وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى).

تعبیر به «أُخْرَجَ» از ماده «اخراج»، اشاره به این است که: گوئی همه اینها در دل زمین وجود داشته، و خداوند آنها را بیرون فرستاده، بدیهی است تغذیه حیوانات، مقدمه ای است برای تغذیه انسان، و فایده آن سرانجام به انسان ها باز می گردد.

و بعد می افزاید: «سپس خداوند آن را خشک و سیاه قرار داد» (فَجَعَلَهُ غُثَاءً أُخْوً). «غُثَاء» در اصل، به معنی گیاهان خشکی است که روی سیلاب قرار می گیرد، همچنین به کف هائی که روی دیگ در حال جوشیدن پیدا می شود «غُثَاء» می گویند، و این تعبیر به عنوان کنایه از هر چیزی که ضایع می شود و بیهوده از دست می رود استعمال می شود، و در آیه مورد بحث به معنی گیاهان خشکیده و در هم ریخته است. «أُخْوً» از ماده «خُوّه» (بر وزن قُوّه) به معنی رنگ سبز سیر، و گاه به معنی رنگ سیاه آمده است.

و هر دو به یک معنی باز می گردد؛ چرا که رنگ سبز سیر همواره متمایل به سیاهی است، و این تعبیر به خاطر آن است که گیاهان خشک، هنگامی که روی هم متراکم می شوند، تدریجاً میل به سیاهی پیدا می کنند.

انتخاب این تعبیر با این که در مقام بیان نعمت های الهی است، ممکن است به یکی از این سه علت بوده باشد:

۱ - نخست این که: این وضع گیاهان، بازگو کننده فنای دنیا است، و همیشه درس عبرتی برای انسان ها محسوب می شود، همان گیاهی که در فصل بهار سرسبز و خرم، با طراوت و نشاط آفرین بود، با گذشت چند ماه خشک،

بی فروغ، مرده و سیاه رنگ می شود، و با زبان حال بیانگر ناپایداری دنیا و گذشت سریع روزگار است.

۲ - دیگر این که: گیاهان خشکیده هنگامی که روی هم متراکم می شوند و می پوسند، تبدیل به نوعی کود طبیعی می شوند که به زمین قدرت کافی برای پرورش گیاهان تازه می دهد.

۳ - سوم این که: بعضی گفته اند: در این آیه اشاره ای است به مسأله پیدایش زغال سنگ از گیاهان و درختان؛ زیرا می دانیم زغال سنگ که یکی از مهم ترین منابع انرژی در کره زمین است، و بشر در زندگی روزمره و صنایع خود از آن استفاده فراوان کرده و می کند، باقیمانده گیاهان و درختانی است که میلیون ها سال قبل خشکیده و در زمین دفن شده، و با گذشت زمان متحجر و سیاه رنگ گشته است.

بعضی از دانشمندان معتقدند: مراتعی که امروز به صورت زغال سنگ مشاهده می شوند، حدود دویست و پنجاه میلیون سال قبل روئیده، سپس در دل زمین مدفون شده است! این مراتع به قدری زیادند که اگر مصرف فعلی زغال سنگ دنیا را در نظر بگیریم، نیاز بیش از چهار هزار سال مردم دنیا را تأمین می کند. (۱)

البته، تفسیر آیه به خصوص معنی اخیر، بعید به نظر می رسد، ولی آیه می تواند معنی جامعی داشته باشد که هر سه تفسیر در آن جمع گردد.

به هر حال، «غُثَاءُ أُخْوَى» (گیاهان خشکیده تیره رنگ) منافع زیادی در بر دارد، هم غذای مناسبی است برای زمستان حیوانات، هم وسیله ای است برای

۱ - تفسیر اخیر در کتاب «قرآن بر فراز اعصار»، نوشته «ع - نوفل»، ترجمه «بهرام پور» آمده است (صفحه ۱۲۳).

سوخت و سوز انسان، و هم کود مناسبی است برای زمین ها. قابل توجه این که: در هفت توصیفی که در آیات فوق آمده (ربوبیت - علو - خلقت - تسویه - تقدیر - هدایت - رویاندن گیاهان) در حقیقت، مسأله ربوبیت عالی پروردگار با پنج وصف اخیر به نحو احسن تشریح شده است، که مطالعه آنها انسان را به خوبی به مقام ربوبیت والای خداوند آشنا می سازد، و نور ایمان را در دل او می افکند، مهم ترین نعمت های الهی را به طور اجمال بازگو می کند، و حسن شکرگزاری را در آدمی برمی انگیزد.

نکته:

مسأله «تقدیر» (اندازه گیری) و هدایت عمومی موجودات که در آیات فوق از مظاهر ربوبیت پروردگار شمرده شده، از مسائلی است که هر قدر زمان بر آن بگذرد و علم و دانش بشر پیشرفت کند، حقایق بیشتری از آن بروز می کند. اکتشافات علمی به ما امکان می دهد: چهره های تازه، شگفت آور و شوق انگیزتری از این تقدیر و هدایت را در تمام ذرات جهان بنگریم.

بعضی از مفسران در اینجا با استناد به نوشته های دانشمند معروف «کریسی موريسن» در کتاب «راز آفرینش انسان»، نمونه هایی از این راز بزرگ را در مورد هدایت حیوانات و انواع مختلف جانداران آورده است، که ذیلاً به قسمتی از آن با مختصر تغییر و تکمیل اشاره می شود:

۱ - پرندگان مهاجر، که گاهی در سال هزاران کیلومتر راه بر فراز اقیانوس ها و جنگل ها و بیابان ها می پیمایند، هرگز آشیانه خود را گم نمی کنند، و بعد از بازگشت درست به وطن اصلی باز می گردند، و همچنین زنبوران عسل هر قدر از کندوی خود دور شوند، و باد آنها را این طرف و آن طرف ببرد، باز دقیقاً به

آشیانه خود بر می گردند، در حالی که انسان برای بازگشت به وطن احتیاج به نشانه ها و آدرس های دقیق و راهنما دارد.

۲ - حشرات، چشم های میکروسکوپی (ذره بین) دارند که ساختمان و قدرت دید آن انسان را به حیرت و ا می دارد، در حالی که بازهای شکاری دارای چشم های تلسکوپی (دوربین) هستند.

۳ - انسان، برای پیدا کردن راه خویش در شب، باید از منبع نور استفاده کند، ولی بسیاری از پرندگان در نهایت ظلمت و تاریکی شب، اهداف خود را می بینند، و این از طریق چشمانی است که در برابر اشعه «مادون قرمز» حساسیت دارد، و همچنین دستگاه رادار ماندی است که در وجود بعضی از آنها به ودیعه گذاشته شده است.

۴ - سگ ها، به خاطر داشتن شامه اضافی می توانند هر حیوانی که در مسیر آنها باشد را از طریق بو بشناسند، در حالی که انسان حتی با وسائلی که در دست دارد قادر به چنین مطلبی نیست.

۵ - تمام حیوانات، صداهائی را که شدت ارتعاش آن بیرون از قدرت سامعه ما است درک می کنند، و شنوائی آنها به مراتب از شنوائی ما دقیق تر است، هر چند انسان توانسته است این مطلب را با وسائل و ابزار علمی جبران کند، و صدای بال مگسی را که چندین کیلومتر از او دور است آن چنان بشنود که گوئی روی لاله گوش او قرار گرفته! و شاید این تفاوت قدرتی را که خداوند میان انسان و حیوان قائل شده، به خاطر همین است که انسان از طریق علم و عقل، قادر بر جبران ضعف هایش می باشد، ولی حیوانات چنین نیستند.

۶ - نوعی ماهی کوچک است که سال ها در دریا زندگی می کند، سپس برای تخم ریزی به همان نهري که در آن متولد شده است باز می گردد، و بر ضد امواج

پیش می رود، موطن اصلی را که مناسب پرورش او است، بعد از سال ها در فاصله دوردستی پیدا می کند!

۷ - و از این عجیب تر، داستان بعضی از حیوانات آبی است که آنها عکس این مسیر را طی می کنند.

- ۶ سَنُقَرِّبُكَ فَلَا تَنْسَى
 ۷ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَى
 ۸ وَنُيَسِّرُكَ لِلْيُسْرَى
 ۹ فَذَكِّرْ إِنْ نَفَعَتِ الذُّكْرَى
 ۱۰ سَيَذَكِّرُ مَنْ يَخْشَى
 ۱۱ وَيَتَجَبَّبُهَا الْأَشْقَى
 ۱۲ الَّذِي يَصْلَى النَّارَ الْكُبْرَى
 ۱۳ ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى

ترجمه:

- ۶ - ما به زودی (قرآن را) بر تو می خوانیم و هرگز فراموش نخواهی کرد.
 ۷ - مگر آنچه را خدا بخواهد، که او آشکار و نهان را می داند.
 ۸ - و ما تو را برای انجام هر کار خیر آماده می کنیم.
 ۹ - پس تذکر ده اگر تذکر مفید باشد!
 ۱۰ - به زودی آن که از خدا می ترسد متذکر می شود.
 ۱۱ - اما بدبخت ترین افراد از آن دوری می گزیند.
 ۱۲ - همان که در آتش بزرگ وارد می شود.
 ۱۳ - سپس در آن آتش نه می میرد و نه زنده می شود!

تفسیر:

ما تو را برای هر کار خیر آماده می کنیم

در آیات گذشته، سخن از «ربوبیت» و «توحید» پروردگار بود، و به دنبال آن در آیات مورد بحث، سخن از قرآن و «نبوت» پیامبر (صلی الله علیه و آله) است، در آیات گذشته سخن از «هدایت عمومی» موجودات بود، و در آیات مورد بحث، سخن از «هدایت نوع انسان» است، و بالاخره، در آیات گذشته تسبیح پروردگارِ علیّی آمده بود، و در این آیات، از قرآن که بیانگر این تسبیح است سخن به میان می آورد.

می فرماید: «ما به زودی (قرآن را) بر تو قرائت می کنیم و هرگز فراموش نخواهی کرد» (سُفِّرُنَاكَ فَلَا تَنْسَى).

بنابراین، هنگام نزول وحی، عجله مکن، و هرگز نگران فراموش کردن آیات الهی مباش! آن کس که این آیات بزرگ را برای هدایت انسان ها بر تو فرستاده، هم او حافظ و نگاهبان آنها است. آری، او نقش این آیات را در سینه پاک تو ثابت می دارد، به طوری که هرگز گرد و غبار نسیان بر آن نخواهد نشست.

این، نظیر مطلبی است که در آیه ۱۱۴ سوره «طه» آمده است: وَ لَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَ قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا: «برای خواندن قرآن پیش از آن که وحی آن بر تو تمام شود عجله مکن، و بگو پروردگارا علم مرا افزون کن».

و در آیات ۱۶ و ۱۷ سوره «قیامت» می خوانیم: لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ * إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَ قُرْآنَهُ: «زبان خود را به قرآن حرکت مده پیش از آن که وحی بر تو تمام شود * بر ما است که آن را جمع آوری کنیم و بر تو بخوانیم».

پس از آن، برای اثبات قدرت خداوند و این که هر خیر و برکتی است از ناحیه او است می افزاید: (تو چیزی از آیات الهی را فراموش نمی کنی) «مگر آنچه را خدا بخواهد که او آشکار و پنهان را می داند» (إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَى).

مفهوم این تعبیر آن نیست که پیامبر (صلی الله علیه وآله) چیزی از آیات الهی را فراموش می کند، و الا از گفتار او سلب اطمینان خواهد شد، بلکه هدف، بیان این حقیقت است که موهبت حفظ آیات الهی از سوی خدا است، و لذا هر لحظه بخواهد می تواند آن را از پیامبرش بگیرد، و یا به تعبیر دیگر: هدف، بیان تفاوت علم ذاتی خداوند و علم موهبتی پیامبرش (صلی الله علیه وآله) است.

این آیه، در حقیقت شبیه چیزی است که درباره خلود بهشتیان در آیه ۱۰۸ سوره «هود» آمده است: وَ أَمَّا الَّذِينَ سَعِدُوا فَفِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْدُودٍ:

«سعادتمندان همیشه در بهشت خواهند بود، مادام که آسمان ها و زمین بر پا است، مگر آنچه را پروردگار تو بخواهد، این عطائی است که هرگز قطع نمی شود».

مسلم است که: بهشتیان هرگز از بهشت بیرون نمی روند، و ذیل آیه، خود گواه این موضوع است، بنابراین، جمله «إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ» اشاره به حاکمیت اراده و قدرت خداوند، و ارتباط همه چیز به مشیت و خواست او است، هم در آغاز پیدایش و هم در بقاء.

از جمله اموری که بر این معنی گواهی می دهد، این است که: حفظ بعضی از مسائل و فراموشی بعضی دیگر در همه انسان ها وجود دارد، و این امتیازی نیست که خداوند آن را به عنوان یک موهبت برای پیامبرش بیان کند، بنابراین،

منظور حفظ تمامی آیات قرآن و احکام و معارف اسلام است. بعضی نیز گفته اند: منظور از این استثناء، آیاتی است که هم محتوا و هم تلاوت آن هر دو نسخ شده است. (۱)

ولی، این تفسیر بسیار بعید به نظر می رسد، اصولاً، وجود چنین آیاتی ثابت نیست. بعضی نیز احتمال داده اند: استثناء از مسأله قرائت باشد، بنابراین، مفهوم آیه چنین می شود: «ما به زودی بر تو قرائت می کنیم و آیات خود را بیان می داریم، مگر آیاتی که پروردگارت اراده کرده که در علم مخزون او مکتوم باشد» این تفسیر نیز با توجه به سیاق آیه، بعید به نظر می رسد.

جمله «إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَى»، در حقیقت بیان علت مطلبی است که در جمله «سُنْفِرُكُ» آمده است، اشاره به این که: خداوندی که از تمام حقایق آشکار و پنهان با خبر است، آنچه مورد نیاز بشر بوده و هست، از طریق وحی به تو القا می کند، و چیزی را در این زمینه فروگذار نخواهد کرد.

این احتمال نیز وجود دارد: منظور این است که: پیامبر (صلی الله علیه وآله) در گرفتن وحی عجله نکند، و از نسیان و فراموشکاری بیم نداشته باشد؛ چرا که خداوند عالم به حقایق آشکار و پنهان، وعده داده است او چیزی را فراموش نکند.

به هر حال، این یکی از معجزات پیغمبر اسلام (صلی الله علیه وآله) است که آیات و سوره های طولانی را با یک بار تلاوت جبرئیل به خاطر می سپرد، و همیشه به خاطر داشت، و چیزی را فراموش نمی کرد.

۱ - توضیح این که: آیاتی از قرآن که به طور موقت احکامی را بر مسلمانان الزام می فرمود، پس از پایان مدت حکم، گاه حکم آن نسخ می شد، ولی اصل آیه و تلاوت آن منسوخ نمی شد، ولی گاه، هم حکم و هم تلاوت، هر دو نسخ می گردید، یعنی نمی بایست جزء قرآن به حساب آید.

سپس، پیامبر(صلی الله علیه وآله) را دلداری داده، می افزاید: «ما تو را به انجام هر کار خیری توفیق می دهیم و کارها را بر تو آسان می سازیم» (وَتُيسِّرُكَ لِلْيُسْرَى). (۱) و به تعبیر دیگر: هدف، بیان این حقیقت است: در راهی که تو در پیش داری مشکلات و سختی ها فراوان است، هم در راه گرفتن وحی و حفظ آن، هم در تبلیغ رسالت و ادای آن، و هم در انجام کارهای خیر و عمل به آن، ما در تمام این امور (دریافت وحی و ابلاغ و نشر و تعلیم و عمل کردن به آن) به تو یاری می دهیم و مشکلات را بر تو آسان می سازیم. این جمله، ممکن است اشاره به محتوای دعوت پیامبر(صلی الله علیه وآله)، تکالیف و برنامه های الهی نیز باشد، یعنی محتوای آن آسان، و شریعت او شریعت سمحه سهله است، و تکالیف شاق و کمرشکن در این آئین الهی وجود ندارد. بنابراین، آیه فوق مفهوم بسیار وسیعی دارد، هر چند بسیاری از مفسران آن را در یکی از ابعادش محدود کرده اند.

و به راستی، اگر یاری، توفیق و نصرت الهی نبود، پیروزی پیامبر(صلی الله علیه وآله) بر آن همه مشکلات غیر ممکن بود.

زندگانی خود پیامبر(صلی الله علیه وآله) نیز نمونه کاملی از تعلیم این حقیقت بود. او، در هیچ چیز، اعم از لباس، خوراک، مرکب و وسائل زندگی، سخت گیر نبود، هر غذای مناسبی را تناول می فرمود، هر گونه لباسی را که زندگی نداشت می پوشید، گاه در بستر می آرمید، گاه روی فرش، و گاه حتی روی شن های بیابان، و از هر گونه تعلق و تقيّدی آزاد بود.

۱ - بعضی گفته اند: مفهوم آیه در واقع «تُيسِّرُ الْيُسْرَى لَكَ» می باشد که به عنوان تأکید تقدیم و تأخیری در آن انجام گردیده، «وَتُيسِّرُكَ لِلْيُسْرَى» شده، البته در صورتی که «تُيسِّرُكَ» به معنی «نُوقِّفُكَ» نباشد، و الاّ نیازی به تقدیم و تأخیر ندارد (دقت کنید).

بعد از بیان موهبت وحی آسمانی به پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله)، و وعده توفیق و تسهیل امور برای او، به ذکر مهم ترین وظیفه او پرداخته، می فرماید: «پس تذکر ده اگر تذکر مفید باشد» (فَذَكِّرْ إِنْ نَفَعَتِ الذُّكْرَى).

بعضی گفته اند: منظور این است: تذکر به هر حال سودمند است، و افرادی که به هیچ وجه از آن منتفع نشوند کم اند، به علاوه حداقل موجب اتمام حجت بر منکران می شوند، که این خود منفعت بزرگی است. (۱)

در حالی که بعضی عقیده دارند: آیه محذوفی دارد و مفهومش این است تذکر ده، خواه مفید باشد یا نباشد، «فَذَكِّرْ إِنْ نَفَعَتِ الذُّكْرَى أَوْ لَمْ تَنْفَعْ» و در حقیقت شبیه چیزی است که در آیه ۸۱ سوره «نحل» آمده است: «وَجَعَلَ لَكُم سَرَائِلَ تَقِيكُمْ الْحَرَّ» «خداوند برای شما پیراهن هائی قرار داد که شما را از گرما (و سرما) حفظ می کند» در این آیه، فقط «گرما» ذکر شده و «سرما» به قرینه مقابله معلوم می شود.

ولی، بعضی از مفسران اصرار دارند که «جمله شرطیه» در اینجا مفهوم دارد، و منظور این است که در آن جایی باید تذکر دهی که مفید است، و در آنجا که هیچ فایده ای ندارد، لازم نیست. این احتمال نیز داده شده که: «إِنْ» در اینجا «شرطیه» نباشد، بلکه به معنی «قَدْ»، و برای تأکید و تحقیق است، و مفهوم جمله این است: تذکر ده که تذکر مفید و سودمند است. از میان این چهار تفسیر، تفسیر اول از همه مناسب تر به نظر می رسد.

۱ - و این که قرآن می گوید: سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ: «برای آنها یکسان است چه اندازشان کنی یا نکنی» (بقره، آیه ۶)، تنها در مورد اقلیتی از مردم است، و گرنه اکثریت خواه، ناخواه تحت تأثیر سخنان بلیغ و رسا واقع می شوند، منتها بعضی زیاده تر، بعضی کمتر، و بعضی بسیار کمتر، ولی به هر حال، سخنان سنجیده غالباً اثر دارد، بنابراین، جمله شرطیه در اینجا از قبیل قید غالبی است که مفهوم ندارد.

برنامه عملی پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نیز گواه بر این است که: او برای تبلیغات و تذکرات خود هیچ قید و شرطی قائل نبود، و همگان را وعظ می کرد و انذار می نمود.

در آیات بعد، به عکس العمل مردم در برابر تذکر، وعظ و انذار پرداخته، و آنها را به دو گروه تقسیم می کند: می فرماید: «به زودی آنها که از خدا می ترسند و احساس مسئولیت می کنند، متذکر می شوند» (سَيَذَكِّرُ مَنْ يَخْشَى).

آری، تا روح «خشیت» و ترس، و یا به تعبیر دیگر روح «حق طلبی» و «حق جوئی» که مرتبه ای از تقوا است در انسان وجود نداشته باشد، از مواعظ الهی و تذکرات پیامبران نفعی نمی برد، لذا در آغاز سوره «بقره»، قرآن را مایه هدایت برای پرهیزگاران شمرده، می گوید: «هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ».

و در آیه بعد، به گروه دوم پرداخته می افزاید: «اما بدبخت ترین افراد از آن دوری می گزیند» (وَيَتَجَنَّبُهَا الْأَشَقَى).

در بعضی از روایات آمده است: «ابن عباس» می گوید: آیه «سَيَذَكِّرُ مَنْ يَخْشَى» درباره «عبدالله بن ام مکتوم» آن مرد نابینای پاکدل حق طلب نازل شده. (۲)
و بعضی گفته اند: آیه «وَيَتَجَنَّبُهَا الْأَشَقَى» درباره «ولید بن مغیره» و «عتبه بن ربیع» است که از سران شرک و کفر بودند. (۳)

۱ - ضمیر در «يَتَجَنَّبُهَا» به «ذُكْرَى» برمی گردد که در آیات قبل آمده است (دقت کنید).

۲ - تفسیر «قرطبی»، جلد ۱۰، صفحه ۷۱۱۰ (جلد ۲۰، صفحه ۲۰، چاپ مؤسسه التاریخ العربی بیروت).

۳ - تفسیر «قرطبی»، جلد ۱۰، صفحه ۷۱۱۰ (جلد ۲۰، صفحه ۲۰، چاپ مؤسسه التاریخ العربی بیروت) - تفسیر «کشاف»، جلد ۴، صفحه ۲۴۳، ذیل آیه مورد بحث.

بعضی گفته اند: منظور از «أَشَقَى» در اینجا معاندین و دشمنان حق است؛ چرا که مردم سه گروهند: گروهی عارف و آگاه، گروهی متوقف و شک، و گروهی معاند، و طبیعی است که گروه اول و دوم از تذکرات منتفع می شوند، تنها گروه سوم اند که بهره مثبتی نمی گیرند، و تنها تأثیر تذکر در مورد آنها همان اتمام حجت است.

ضمناً، از این آیه استفاده می شود: پیامبر(صلی الله علیه وآله) گروه سوم را هم نیز مشمول تذکرات خود قرار می داد، ولی آنها دوری می کردند و چهره بر می تافتند. قابل توجه این است که: در این دو آیه «شقاوت» نقطه مقابل «خشیت» قرار داده شده، در حالی که قاعداً باید در مقابل سعادت قرار گیرد، و این به خاطر آن است که: ریشه اصلی سعادت و خوشبختی انسان، همان احساس مسئولیت و خشیت است.

و در آیه بعد، سرنوشت گروه اخیر را چنین بیان می کند: «همان شقاوتمندی که در آتش بزرگ دوزخ وارد می شود، و در آن جای می گیرد» (الَّذِي يَصْلَى النَّارَ الْكُبْرَى).

«سپس در آن آتش برای همیشه می ماند، نه می میرد، و نه زنده می شود» (ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى).

یعنی، نه می میرد که آسوده گردد، و نه حالتی را که در آن است می توان زندگی نام نهاد، بلکه، دائماً در میان مرگ و زندگی دست و پا می زند، و این بدترین بلا و مصیبت برای آنها است.

در این که: منظور از: النَّارَ الْكُبْرَى «آتش بزرگ» چیست؟ جمعی گفته اند:

منظور، پائین ترین طبقه جهنم و اسفل السافلین است؛ چرا چنین نباشد که آنها شقی ترین و معاندترین مردم بودند، و عذاب آنها نیز باید سخت ترین و هولناک ترین عذاب باشد. ولی، بعضی گفته اند: توصیف این آتش به «کُبْرَى» در مقابل آتش «صُعْرَى» است، یعنی آتش های این دنیا می باشد، همان گونه که در حدیثی آمده: امام صادق (علیه السلام) فرمود: إِنَّ نَارَكُمْ هَذِهِ جُزْءٌ مِنْ سَبْعِينَ جُزْءٍ مِنْ نَارِ جَهَنَّمَ، وَقَدْ أَطْفِئَتْ سَبْعِينَ مَرَّةً بِالْمَاءِ ثُمَّ أَلْتَهَبَتْ وَلَوْ لَا ذَلِكَ مَا اسْتَطَاعَ آدَمِيُّ أَنْ يُطِيقَهَا:

«این آتش شما جزئی از هفتاد جزء، از آتش دوزخ است، که هفتاد مرتبه با آب خاموش شده، باز شعله‌ور گردیده و اگر چنین نبود، هیچ انسانی قدرت تحمل آن را نداشت و نمی توانست در کنار آن قرار گیرد».(۱)

در دعای معروف «کمیل» که از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) منقول است درباره مقایسه آتش دنیا و آخرت می خوانیم: عَلَى أَنْ ذَلِكَ بَلَاءٌ وَ مَكْرُوهٌ قَلِيلٌ مَكْتَبُهُ يَسِيرٌ بَقَائُهُ قَصِيرٌ مُدَّتُهُ: «این بلا و مکروهی است که توقف آن کم و بقایش مختصر و مدتش کوتاه است».

- ۱۴ قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى
 ۱۵ وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى
 ۱۶ بَلْ تُؤَثِّرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا
 ۱۷ وَالْآخِرَةَ خَيْرٌ وَأَبْقَى
 ۱۸ إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى
 ۱۹ صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى

ترجمه:

- ۱۴ - به یقین آن که پاکی جست، رستگار شد.
 ۱۵ - و نام خدایش را یاد کرد سپس نماز خواند!
 ۱۶ - ولی شما زندگی دنیا را مقدم می دارید.
 ۱۷ - در حالی که آخرت بهتر و پایدارتر است!
 ۱۸ - این دستورها در کتب آسمانی پیشین (نیز) آمده است.
 ۱۹ - در کتب ابراهیم و موسی.

تفسیر:

برنامه ای که در همه کتب آسمانی آمده
 در آیات قبل، اشاره ای به مجازات سخت کفار معاند، و دشمنان حق شده بود، و در آیات
 مورد بحث، به نجات اهل ایمان و عوامل این نجات اشاره می کند، نخست، می فرماید: «مسلماً
 رستگار می شود کسی که خود را تزکیه کند»

(قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى).

«و نام پروردگارش را به یاد آورد و به دنبال آن نماز بخواند» (وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى).
به این ترتیب، عامل فلاح و رستگاری و پیروزی و نجات را سه چیز می‌شمرد: «تزکیه»، «ذکر»
نام خداوند» سپس «به جا آوردن نماز».

در این که منظور از «تزکیه» چیست؟ تفسیرهای گوناگونی ذکر کرده‌اند:
نخست این که: منظور پاکسازی روح از شرک است، به قرینه آیات قبل، و نیز به قرینه این که
مهم‌ترین پاکسازی همان پاکسازی از شرک است.
دیگر این که: منظور، پاکسازی دل از رذائل اخلاقی و انجام اعمال صالح است، به قرینه آیات
فلاح در قرآن مجید از جمله آیات آغاز سوره «مؤمنون» که فلاح را در گرو اعمال صالح
می‌شمرد، و به قرینه آیه ۹ سوره «شمس» که بعد از ذکر مسأله تقوا و فجور می‌فرماید: قَدْ
أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا: «رستگار شد کسی که نفس خود را از فجور و اعمال زشت پاک کرد و به
زینت تقوا بیاراست».

دیگر این که: منظور «زکات فطره» در روز عید فطر است، که نخست باید زکات را پرداخت و
بعد نماز عید را به جا آورد، چنان که در روایات متعددی از امام صادق (علیه السلام) این معنی
نقل شده است. (۱)

همین معنی، در منابع اهل سنت از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) روایت شده. (۲)
در اینجا این سؤال مطرح است که: سوره «اعلی» سوره «مکی» است، و در «مکه» نه زکات
فطره مقرر شده بود، و نه روزه ماه مبارک، و نه مراسم نماز عید

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۵۵۶، احادیث ۱۹ و ۲۰.

۲ - «روح المعانی»، جلد ۳۰، صفحه ۱۱۰ - تفسیر «کشاف»، جلد ۴، صفحه ۷۴۰.

فطر؟

در پاسخ این سؤال، بعضی گفته اند: هیچ مانعی ندارد آغاز این سوره در «مکه» نازل شده باشد و پایانش در «مدینه».

این احتمال نیز قویاً وجود دارد که: تفسیر فوق از قبیل بیان یک مصداق روشن و تطبیق آیه بر فرد واضح باشد.

بعضی نیز «تزکیه» را در اینجا به معنی دادن صدقه مالی دانسته اند.

مهم این است که: «تزکیه» معنی وسیعی دارد که همه این مفاهیم را در بر می گیرد، هم پاکسازی روح از آلودگی شرک، هم پاکسازی از اخلاق رذیله، هم پاکسازی عمل از محرمات، و هر گونه ریا، و هم پاکسازی مال و جان به وسیله دادن زکات در راه خدا؛ زیرا طبق آیه: خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا: «از اموال آنها صدقه ای (زکات) بگیر تا آنها را به وسیله آن پاکسازی و تزکیه کنی» (۱) دادن زکات سبب پاکی روح و جان است.

بنابراین، تمام تفسیرها ممکن است در معنی گسترده آیه، جمع باشد.

قابل توجه این که: در آیات فوق، نخست سخن از تزکیه و بعد ذکر پروردگار و سپس نماز است.

به گفته بعضی از مفسران، مراحل عملی مکلف سه مرحله است:

نخست، «ازاله عقائد فاسد از قلب»، سپس «حضور معرفه الله و صفات و اسماء او در دل»، و سوم «اشتغال به خدمت»، آیات فوق در سه جمله کوتاه به این سه مرحله اشاره کرده است. (۲) این نکته نیز قابل توجه است که: «نماز» را فرع بر «ذکر پروردگار» می شمرد، این به خاطر آن است که: تا به یاد او نیفتد و نور ایمان در دل او

۱ - توبه، آیه ۱۰۳.

۲ - تفسیر «فخر رازی»، جلد ۳۱، صفحه ۱۴۷.

پرتوافکن نشود، به نماز نمی ایستد، به علاوه، نمازی ارزشمند است که توأم با ذکر او و ناشی از یاد او باشد، و این که بعضی ذکر پروردگار را تنها به معنی «الله اکبر» یا «بسم الله الرحمن الرحیم» که در آغاز نماز گفته می شود، تفسیر کرده اند، در حقیقت بیان مصداق هائی از آن است.

* * *

سپس، به عامل اصلی انحراف از این برنامه فلاح و رستگاری اشاره کرده، می افزاید: «بلکه شما حیات دنیا را مقدم می دارید» (بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا).

* * *

«در حالی که آخرت بهتر و پایدارتر است» (وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى). و این، در حقیقت همان مطلبی است که در احادیث نیز آمده: حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ: «محبت دنیا سرچشمه هر گناهی است».(۱)پ

در حالی که، هیچ عقلی اجازه نمی دهد انسان «سرای باقی» را به «متاع فانی» بفروشد، و این لذات مختصر و آمیخته با انواع درد و رنج را بر آن همه نعمت جاویدان و خالی از هرگونه ناملائمات مقدم بشمرد.

* * *

و سرانجام، در پایان سوره، می فرماید: «این دستوراتی که گفته شد، منحصر به این کتاب آسمانی نیست، بلکه در صحف و کتب پیشین نیز آمده است» (إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى).

* * *

۱ - این حدیث با عبارات مختلف از «امام صادق»(علیه السلام) و «امام سجاد» علی بن الحسین(علیه السلام)، بلکه از همه انبیاء نقل شده است، و این دلیل بر اهمیت فوق العاده آن است (نور الثقلین، جلد ۵، صفحات ۵۵۶ و ۵۵۷).

«صُحُف و کتب ابراهیم، و موسی» (صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى). (۱)

در این که مشار الیه «هذا» چیست؟ نظرات گوناگونی وجود دارد:

جمعی گفته اند: اشاره به دستورات اخیر در زمینه «تزکیه»، «نماز» و «مقدم نشمردن حیات دنیا بر آخرت» است؛ چرا که اینها از اساسی ترین تعلیمات همه انبیاء بوده، و در تمام کتب آسمانی آمده است.

بعضی دیگر آن را اشاره به تمام «سوره» می دانند؛ چرا که از توحید شروع می شود، و با نبوت ادامه می یابد، و به برنامه های عملی ختم می شود.

به هر حال، این تعبیر نشان می دهد: محتوای پر اهمیت این سوره، یا خصوص آیات اخیر، از اصول اساسی عالم ادیان، و از تعلیمات بنیادی همه انبیاء و پیامبران است، و این خود نشانه ای است از عظمت سوره و از اهمیت این تعلیمات.

«صُحُف» جمع «صحیفه» در اینجا به معنی لوح، یا صفحه ای است که چیزی بر آن می نویسند. آیات فوق، نشان می دهد: حضرت ابراهیم (علیه السلام) و موسی (علیه السلام) نیز دارای کتاب های آسمانی بوده اند.

در روایتی از «ابوذر» می خوانیم که می گوید: به پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) عرض کردم انبیاء چند نفر بودند؟

فرمود: یک صد و بیست و چهار هزار نفر.

گفتم: رسولان آنها چند نفر بودند؟

فرمود: سیصد و سیزده نفر، و بقیه فقط «نبی» بودند.

۱ - ممکن است «صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى» توضیحی برای «الصُّحُفِ الْأُولَى» باشد، این احتمال نیز وجود دارد که بیان و مصداق روشن آن باشد، در صورت اول، همه کتب انبیای پیشین را شامل می شود، و در صورت دوم، تنها صحف ابراهیم و موسی را.

عرض کردم: آدم، نبی بود؟

فرمود: بله، خداوند با او سخن گفت و او را با دست خود آفرید.

سپس پیامبر (صلی الله علیه و آله) افزود، ای «ابوذر»! چهار نفر از انبیاء عرب بودند: هود و صالح و شعیب و پیامبر تو.

گفتم: ای رسول خدا! خداوند چند کتاب نازل فرمود؟

فرمود: صد و چهار کتاب، ده کتاب بر «آدم»، پنجاه کتاب بر «شیث»، سی کتاب بر «اخنوخ» یعنی «ادریس»، و او نخستین کسی است که با قلم نوشت و بر «ابراهیم» ده کتاب و نیز تورات و انجیل و زبور و فرقان را (بر موسی و مسیح و داود و پیامبر اسلام نازل کرد). (۱)

تعبیر به «الصُّحُفِ الْأُولَى» در مورد کتاب های ابراهیم و موسی در برابر صحف اخیر است که بر حضرت مسیح و پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نازل شده است.

نکته:

تحلیلی بر حدیث «حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ»

مسلماناً برای افراد مؤمن، این محاسبه قرآنی که در آیات فوق آمده در مقایسه دنیا با آخرت که می گوید: «آخرت بهتر و پایدارتر است» کاملاً روشن است، اما با این حال، چگونه انسان مؤمن در بسیاری از اوقات این علم و آگاهی خود را زیر پا می گذارد و آلوده گناهان و جرائمی می شود؟!

پاسخ این سؤال یک جمله است، و آن غلبه شهوات بر وجود انسان، و سرچشمه غلبه شهوات نیز حبّ دنیا است.

حبّ دنیا، اعم از حبّ مال، مقام، شهوت جنسی، تفوق طلبی، برتری جوئی،

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۷۶.

تن پروری، انتقام جوئی، و مانند اینها، گاه، چنان طوفانی در روح انسان ایجاد می کند که تمام معلومات او را بر باد می دهد، و حتی گاه، حس تشخیص او را از میان می برد، و در نتیجه، حیات دنیا را بر آخرت مقدم می دارد.

این که در روایات اسلامی کراراً حبّ دنیا به عنوان سرچشمه تمام گناهان شمرده شده است، یک واقعیت عینی و محسوس است که در زندگی خود و دیگران بارها آن را آزموده ایم. بنابراین، برای قطع ریشه های گناه، راهی جز این نیست که حبّ و عشق دنیا را از دل بیرون کنیم.

باید به دنیا همچون وسیله ای، گذرگاهی، پلی، و یا همچون مزرعه ای بنگریم. ممکن نیست عاشقان دنیا بر سر دو راهی «وصول به متاع این جهان و نیل به رضای خدا»، دومی را مقدم شمرند.

اگر پرونده های جنائی را بنگریم، واقعیت حدیث فوق را در آنها به خوبی مشاهده می کنیم. هنگامی که علل جنگ ها، خونریزی ها، کشت و کشتارها (حتی میان برادران و دوستان) را مورد توجه قرار می دهیم، جای پای حبّ دنیا در همه آنها مشهود و نمایان است. اما، چگونه می توان حبّ دنیا را از دل بیرون کرد، با این که ما همه فرزند دنیائیم، و علاقه فرزند به مادر، یک امر طبیعی است؟!

این نیاز به آموزش فکری، فرهنگی و عقیدتی، و سپس تهذیب نفس دارد. و از جمله اموری که می تواند بالاترین کمک را به سالکان راه در این مسیر کند، ملاحظه عاقبت کار دنیاپرستان است.

فراعنه با آن همه قدرت و امکانات مالی، سرانجام چه کردند؟
قارون از این همه گنج هائی که کلید آنها را چندین انسان نیرومند به زحمت می کشیدند، چه اندازه با خود برد؟!

قدرت های عظیمی را که در عصر و زمان خود به چشم خود دیدیم، که با نسیمی دفتر زندگانشان بر هم خورد، و با یک گردش لیل و نهار از تخت قدرت فرو افتادند، و کاخ ها و ثروت هایشان را گذاردند و گریختند، و یا زیر خاک پنهان شدند، خود بهترین واعظ و معلم ماست.

این سخن دامنه دار را با حدیثی از امام علی بن الحسین (علیهما السلام) که بسیار رسا و گویا است پایان می دهیم:

از حضرتش پرسیدند: افضل اعمال نزد خدا چیست؟
فرمود: مَا مِنْ عَمَلٍ بَعْدَ مَعْرِفَةِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ مَعْرِفَةِ رَسُولِهِ أَفْضَلُ مِنْ بُغْضِ الدُّنْيَا: «هیچ عملی بعد از معرفت خداوند و رسولش افضل از دشمنی با دنیا نیست»!

آنگاه افزود: زیرا برای حب دنیا شعب بسیاری است، و معاصی نیز شعب بسیاری دارد، اولین چیزی که با آن معصیت خدا شد، تکبر ابلیس بود، در آن زمان که ابا کرد، «تکبر» ورزید و از کافران شد.

سپس «حرص» بود که سرچشمه معصیت (و ترک اولای) آدم و حوا گشت، در آن زمان که خداوند متعال به آنها فرمود: «از هر جای بهشت می خواهید بخورید، ولی نزدیک این درخت (ممنوع) نشوید که از ستمکاران خواهید بود» ولی آنها به سراغ چیزی رفتند که به آن نیاز نداشتند! و همین برای فرزندان آنها تا روز قیامت باقی ماند؛ چرا که غالب چیزهائی را که انسان می طلبد به آن نیازی ندارد (نیازها غالباً منشأ گناه نیستند، آنچه منشأ گناه است، هوس ها و امور زائد بر

نیاز است)، سپس «حسد» بود که سرچشمه گناه فرزند آدم شد، نسبت به برادرش حسد ورزید و او را به قتل رساند.

و از شعب آن، حبّ زنان، حبّ دنیا، (۱) حبّ ریاست، حبّ راحتی، حبّ سخن، حبّ برتری، و حبّ ثروت است، اینها هفت خصلتند که همگی در حبّ دنیا جمع اند، و لذا، پیامبران و دانشمندان بعد از آگاهی بر این حقیقت، گفته اند: «حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ» (۲).

خداوند! حبّ دنیا که ریشه همه گناهان است را از دل ما بیرون ببر!
پروردگارا! خودت در مسیر پر پیچ و خم تکامل، دست ما را بگیر، و به سرمزل مقصود هدایت فرما!

بار الها! تو از پنهان و آشکار آگاهی، گناهان مخفی و آشکار ما را به لطف و کرم ببخشا!

أَمِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

پایان سوره اعلیٰ (۳)

آغاز ماه مبارک رمضان ۱۴۰۷

۱ - به نظر می رسد: منظور از «حبّ دنیا» در اینجا «حبّ بقاء در دنیا» بوده باشد، که آن یکی از شعب هفت گانه محسوب می شود و معمولاً در شکل «طول امل و درازی آرزوها» ظاهر می گردد (دقت کنید).

۲ - «اصول کافی»، جلد ۲، باب «حبّ الدنيا و الحرص علیها»، حدیث ۸ - در همین باب از «اصول کافی»، ۱۷ روایت در این زمینه نقل شده است که بسیار آموزنده است.

۳ - تصحیح: ۲۵ / ۳ / ۱۳۸۳.

سوره غاشیه

این سوره، در «مکه» نازل شده و دارای ۲۶ آیه است

تاریخ شروع

۱ / رمضان المبارک / ۱۴۰۷

محتوای سوره غاشیه

این سوره که از سوره های «مکی» است، عمدتاً بر سه محور دور می زند: محور اول بحث «معاد» است، مخصوصاً کیفرهای دردناک مجرمان و پاداش های شوق انگیز مؤمنان.

محور دوم بحث «توحید» است، که با اشاره به آفرینش آسمان و خلقت جبال و زمین و توجه انسان ها به این سه موضوع اسرارآمیز، بیان شده. و محور سوم بحث از «نبوت» و گوشه ای از وظائف پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) است، و در مجموع، اهداف سوره های «مکی» را که تقویت مبانی ایمان و اعتقاد است تعقیب می کند.

فضیلت تلاوت این سوره

در فضیلت تلاوت این سوره، در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: مَنْ قَرَأَهَا حَسَبَهُ اللَّهُ حِسَاباً يَسِيراً: «هر کس آن را تلاوت کند خداوند حساب او را در قیامت آسان می کند».(۱)

و در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «کسی که مداومت بر قرائت این سوره در نمازهای فریضه یا نافله کند، خداوند او را تحت پوشش رحمت خود در دنیا و آخرت قرار می دهد، و در قیامت او را از عذاب آتش امان می بخشد».(۲) مسلماً این همه ثواب و فضیلت، در صورتی عائد می شود که تلاوت، انگیزه اندیشه و عمل گردد.

۱ و ۲ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۷۷.

- ۱ هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ
- ۲ وَجُوءٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ
- ۳ عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ
- ۴ تَصْلَى نَارًا حَامِيَةً
- ۵ تُسْقَى مِنْ عَيْنٍ آنِيَةٍ
- ۶ لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيعٍ
- ۷ لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

- ۱ - آیا داستان غاشیه (روز قیامت) به تو رسیده است؟!
- ۲ - چهره هائی در آن روز ذلت بارند.
- ۳ - آنها که پیوسته عمل کرده و رنج (بی فایده) برده اند.
- ۴ - و در آتش سوزان وارد می گردند.
- ۵ - از چشمه ای بسیار داغ به آنان می نوشانند.
- ۶ - غذائی جز از ضریع (خار خشک تلخ و بدبو) ندارند.
- ۷ - غذائی که نه آنها را فربه می کند و نه از گرسنگی می رهااند!

تفسیر:

خستگان بی نصیب!

در آغاز این سوره، به نام تازه ای درباره قیامت برخورد می کنیم که آن «غاشیه» است، می فرماید:

«آیا داستان غاشیه به تو رسیده است؟! (هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ).

«غَاشِيَةٍ» از ماده «غشاوَه» به معنی پوشاندن است، انتخاب این نام برای قیامت، به خاطر آن است که: حوادث وحشتناک آن ناگهان همه را زیر پوشش خود قرار می دهد. بعضی، گفته اند: به خاطر آن است که خلق اولین و آخرین در آن روز برای حساب جمع می شوند.

و نیز گفته اند: منظور آتشی است که چهره های کفار و مجرمان را می پوشاند. ولی، تفسیر اول از همه مناسب تر است.

ظاهر این است: مخاطب در این آیه شخص پیامبر (صلی الله علیه وآله) است، و ذکر این جمله به صورت استفهام از شخص پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) برای بیان عظمت و اهمیت آن روز بزرگ است.

بعضی، نیز احتمال داده اند: مخاطب در این آیه هر انسانی است، ولی این معنی بعید به نظر می رسد.

پس از آن، به بیان چگونگی حال مجرمان پرداخته، می گوید: «چهره هائی در آن روز خاشع و ذلت بار است» (وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ).

ذلت و ترس از عذاب و کیفرهای عظیم آن روز تمام وجود آنها را فرا گرفته، و از آنجا که حالات روحی انسان بیش از همه جا در چهره او منعکس می شود، اشاره به خوف و ذلت و وحشتی می کند که سراسر چهره آنها را می پوشاند.

بعضی نیز گفته اند: منظور از «وَجُوه» در اینجا بزرگان و سردمداران کفر است، که در ذلت عمیقی فرو می روند، ولی، معنی اول مناسب تر به نظر می رسد.

آنگاه می افزاید: «اینها کسانی هستند که پیوسته عمل کرده و خسته شده اند» (عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ). تلاش و کوشش زیادی در زندگی دنیا به خرج داده، ولی در حقیقت هیچ فایده ای جز خستگی نصیبشان نشده، نه عمل مقبولی در درگاه خدا دارند، نه چیزی از آن همه ثروت هائی که اندوخته اند با خود برده اند، نه نام نیکی از خود به یادگار گذاشته اند، و نه فرزند صالحی، آنها زحمتکشان خسته و بینوایند، و چه تعبیر رسائی است جمله «عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ» در حق آنان. بعضی در تفسیر این جمله گفته اند: منظور این است: در این دنیا عمل می کنند، اما خستگی و رنج در آخرت می برند!

و بعضی گفته اند: مجرمان را در دوزخ وادار به انجام اعمال شاقه و طاقت فرسا می کنند، تا عذاب بیشتری ببینند.

اما تفسیر اول از میان این سه تفسیر، صحیح تر به نظر می رسد.

سرانجام «این زحمتکشان خسته و بیهوده گر، وارد آتش داغ و سوزان می شوند و با آن می سوزند» (تَصْلَى نَاراً حَامِيَةً).

«تَصْلَى» از ماده «صَلَّى» (بر وزن نفی)، به معنی ورود در آتش و ماندن و سوختن با آن است. (۱)

۱ - «صَلَّى بِالنَّارِ» أَيْ «لَزِمَهَا وَاحْتَرَقَ بِهَا».

ولی، مجازات آنها به همین جا ختم نمی گردد، بلکه هنگامی که بر اثر حرارت آتش تشنه می شوند «از چشمه ای فوق العاده سوزان به آنها می نوشاند» (تُسْقَى مِنْ عَيْنٍ آيَةٍ). «آيَةُ» مؤنث «آنی» از ماده «أَنَى» (بر وزن حُلِيٍّ)، به معنی تاخیر افکندن است، و برای بیان فرا رسیدن وقت چیزی گفته می شود، و در اینجا به معنی آب سوزانی است که حرارتش به منتها درجه رسیده است.

در آیه ۲۹ سوره «کَهِف» می خوانیم: وَإِنْ يَسْتَنْعِثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَ سَاءَتْ مُرْتَقَقًا:

«و اگر تقاضای آب کنند، آبی برای آنها می آورند مانند فلز گداخته که صورت هایشان را بریان می کند، چه بد نوشیدنی است و چه بد محل اجتماعی؟!»

و در آیه بعد، درباره خوراک آنها به هنگامی که گرسنه می شوند، می فرماید: «آنها طعامی جز ضریع ندارند» (لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيعٍ).

در این که «ضریع» چیست؟ مفسران تفسیرهای گوناگونی دارند:

بعضی گفته اند: نوعی خار است که به زمین می چسبد، هنگامی که خشک نبود قریش آن را «شَبْرَق» می نامیدند، و هنگامی که خشک می شد، آن را «ضریع» می گفتند، گیاهی است سمی که هیچ حیوان و چهارپایی به آن نزدیک نمی شود. (۱)

«خلیل» از علمای لغت می گوید: «ضریع»: «گیاه سبز بدبوئی است که از دریا بیرون می افتد».

«ابن عباس» گفته است: «درختی است از آتش که اگر در دنیا باشد، زمین و

۱ - تفسیر «قرطبی»، جلد ۱۰، صفحه ۷۱۱۹.

هر چه را بر آن است می سوزاند!

ولی، در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: «ضریع چیزی است در آتش دوزخ، شبیه خار، تلخ تر از صبر، متعفن تر از مردار، و سوزنده تر از آتش، خداوند آن را ضریع نام نهاده است» (الضَّرِيعُ شَيْءٌ يَكُونُ فِي النَّارِ يَشْبَهُ الشَّوْكَ، أَشَدُّ مَرَارَةً مِنَ الصَّبْرِ، وَ أَتَنُّ مِنَ الْجِيفَةِ، وَ أَحَرُّ مِنَ النَّارِ، سَمَّاهُ اللَّهُ ضَرِيعاً) (۱).

بعضی نیز گفته اند: «ضریع» طعامی است ذلت آفرین که دوزخیان برای رهایی از آن، به درگاه خدا تضرع می کنند (۲) (فراموش نکنیم ماده «ضرع» به معنی ضعف و ذلت و خضوع است) (۳) این تفسیرها با هم منافاتی ندارد و ممکن است در معنی این واژه جمع باشد.

سپس، می افزاید: «نه آنها را فربه می کند و نه گرسنگی را فرو می نشاند» (لَا يُسَمِّنُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ).

مسلماً، چنین غذائی برای تقویت جسم و فرونشاندن گرسنگی نیست، غذائی است گلوگیر که خود نوعی عذاب است، چنان که در آیه ۱۳ سوره «مزمّل» می خوانیم: وَ طَعَاماً ذَا غُصَّةٍ وَ عَذَاباً أَلِيماً: «نزد ما غذاهائی است گلوگیر و عذابی است دردناک»!

آنها که در این دنیا انواع غذاهای لذیذ و چرب و شیرین را از طریق ظلم و تجاوز به حقوق دیگران فراهم کردند، و آنها که اجازه ندادند محرومان جز از غذاهای گلوگیر و ناگوار استفاده کنند، باید در آنجا غذائی داشته باشند که

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۷، صفحه ۱۶۹ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۳۳۶.

۲ - تفسیر «قرطبی»، جلد ۱۰، صفحه ۷۱۲۰.

۳ - بحث دیگری درباره غذای دوزخیان که گاه قرآن از آن به «ضریع»، گاه به «زقوم» و گاه به «غسلین» یاد کرده، و تفاوت میان این تعبیرات در جلد ۲۴ تفسیر «نمونه»، صفحه ۴۷۱، ذیل آیه ۳۶ سوره «حاقه» داشتیم.

«عذاب الیم» آنها گردد.

البته، همان گونه که بارها گفته ایم: نه نعمت های بهشتی، و نه عذاب های دوزخی، برای ما محبوسان زندان دنیا را نمی توان توصیف کرد، اینها همه اشاراتی است، و تنها شبیح هائی است که از دور می بینیم.

۸ وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ

۹ لِسَعِيهَا رَاضِيَةٌ

۱۰ فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ

۱۱ لَا تَسْمَعُ فِيهَا لَاغِيَةً

۱۲ فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ

۱۳ فِيهَا سُرُرٌ مَرْفُوعَةٌ

۱۴ وَأُكُوبٌ مَوْضُوعَةٌ

۱۵ وَنَمَارِقُ مَصْفُوفَةٌ

۱۶ وَزَرَابِيُّ مَثْبُوتَةٌ

ترجمه:

۸ - چهره هائی در آن روز شادابند.

۹ - و از سعی و تلاش خود خشنودند.

۱۰ - در بهشتی عالی جای دارند.

۱۱ - که در آن سخن بیهوده ای نمی شنوند.

۱۲ - در آن چشمه ای جاری است.

۱۳ - در آن تخت های زیبای بلندی است.

۱۴ - و قدح هائی (در کنار این چشمه) نهاده.

۱۵ - و بالش ها و پستی های صف داده شده.

۱۶ - و فرش های فاخر گسترده.

تفسیر:

دورنمائی از نعمت های روح پرور بهشتی
به دنبال توصیفی که در آیات گذشته، از حال مجرمان و بدکاران در جهان دیگر و عذاب های
دوزخی آمد، در این آیات، به شرح حال مؤمنان نیکوکار، و توصیف نعمت های بی نظیر
بهشتی می پردازد، تا «قهر» را با «مهر» بیامیزد، و «انذار» را با «بشارت» همراه سازد.
می فرماید: «چهره هائی در آن روز شاداب، با طراوت و غرق در سرور است» (وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ
نَاعِمَةٌ).

به عکس چهره بدکاران که در آیات قبل به آن اشاره شده بود، که غرق ذلت و اندوه است.
«نَاعِمَةٌ» از ماده «نعمه» در اینجا اشاره به چهره هائی است که غرق نعمت شده، تر و تازه و
شاداب و مسرور و نورانی است، همان گونه که در آیه ۲۴ سوره «مطففین» آمده است که: در
توصیف بهشتیان می فرماید: تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ: «در چهره های آنها طراوت و
خرمی نعمت را مشاهده می کنی».

این چهره ها چنان می نماید که «از سعی و تلاش خود راضی و خشنودند» (لِسَعْيِهَا رَاضِيَةٌ).
به عکس دوزخیان، که از تلاش و کوشش خود جز خستگی و رنج بهره ای نبردند و «عامله
ناصبه» بودند، بهشتیان نتایج تلاش و کوشش خود را به احسن وجه می بینند و کاملاً راضی و
خشنودند.

تلاش هائی که در پرتو لطف خدا به اضعاف مضاعف، گاه ده برابر، گاه هفت صد برابر، گاه
بیشتر، رشد و نمو یافته، و گاهی با آن جزای بی حساب را

خریداری کرده اند: «إِنَّمَا يُوفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ» (۱).

آنگاه، به شرح این مطلب پرداخته، می گوید: «آنان در بهشتی عالی قرار دارند» (فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ). واژه «عَالِيَةٍ» ممکن است اشاره به «علو مکانی» باشد، یعنی آنها در طبقات عالی بهشتند، و یا «علو مقامی»، و هر دو احتمال را مفسران گفته اند، ولی تفسیر دوم مناسب تر به نظر می رسد، هر چند جمع میان دو معنی نیز ممکن است.

بعد از آن، به توصیف دیگری از این بهشت که جنبه روحانی و معنوی دارد، پرداخته می افزاید: «در آنجا هیچ سخن لغو و بیهوده ای را نمی شنوی» (لَا تَسْمَعُ فِيهَا لَاغِيَةً) (۲). نه سخنی که حاکی از نفاق باشد، یا عداوت و جنگ و جدال، و یا کینه توزی و حسد، نه سخنان دروغ، نه تهمت و افترا، نه غیبت و ایداء، و نه حتی لغو و بی فایده. و چه آرام بخش است محیطی که از همه این سخنان پاک باشد، و اگر درست بیندیشیم، قسمت عمده ناراحتی های زندگی دنیا از شنیدن این گونه سخنان است، که آرامش روح، جان و نظامات اجتماعی را برهم می زند و آتش فتنه ها را شعله ور می سازد.

پس از ذکر این نعمت روحانی و آرامش که بر روح و جان بهشتیان به خاطر

۱ - زمر، آیه ۱۰.

۲ - «لَاغِيَةً» گر چه اسم فاعل است، ولی در این گونه موارد به معنی چیزی است که توأم با «لغو» باشد، لذا آن را به «ذات لغو» تفسیر کرده اند.

نبودن سخنان لغو و بیهوده حکم فرماست، به بیان قسمتی از نعمت های مادی بهشت پرداخته، می گوید: «در آن بهشت چشمه ها جاری است» (فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ). گر چه «عَيْن» در اینجا «نکره» است و معمولاً نکره برای بیان یک فرد می آید، ولی به قرینه سایر آیات قرآن معنی جنس دارد، و شامل چشمه های مختلف می شود، همان گونه که در آیه ۱۵ «ذاریات» می خوانیم: إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ: «پرهیزگاران در میان باغ های بهشت و چشمه ها قرار دارند».

بعضی نیز گفته اند: در هر قصری از قصرهای بهشتیان چشمه ای جاری است، و مفرد بودن «عَيْن» در اینجا ناظر به آن است، چشمه ای که مطابق میل بهشتیان به هر طرف که بخواهند جریان پیدا می کند، و نیازی به شکافتن نهر و ساختن بستر ندارد. البته، وجود چشمه های متعدد، علاوه بر افزودن بر زیبایی و طراوت، این فایده را نیز دارد که هر کدام نوشابه مخصوصی دارد، و ذائقه بهشتیان را هر زمان با انواع شراب طهور، شیرین و معطر می کند.

و بعد از ذکر چشمه ها، به سراغ تخت های بهشتی می رود، و می فرماید: «در آن باغ های بهشتی تخت ها و سریرهایی بلند وجود دارد» (فِيهَا سُرُرٌ مَّرْفُوعَةٌ). «سُرُر» جمع «سریر» از ماده «سرور» به معنی تخت هایی است که در مجالس انس و سرور بر آن می نشینند. (۱)

بلند بودن این تخت ها به خاطر آن است که: بهشتیان بر تمام مناظر و صحنه های اطراف خود مسلط باشند، و از مشاهده آن لذت برند.

۱ - «مفردات راغب»، ماده «سر».

«ابن عباس» می گوید: این تخت های بلند چنان هستند که وقتی صاحبان آنها اراده جلوس بر آن کنند، تواضع می کند و فرو می نشیند، و بعد از جلوس به حال اول بازمی گردد! این احتمال نیز وجود دارد که: توصیف این تخت ها به «مَرْفُوعَةً» اشاره به گران بها بودن آنها باشد، و آن گونه که بعضی گفته اند: از قطعات طلا ساخته شده، و مزین به «زبرجد»، «در» و «یاقوت» است.

جمع میان هر دو تفسیر نیز ممکن است.

و از آنجا که استفاده از آن چشمه های گوارا و شراب های طهور بهشتی، نیاز به ظرف هائی دارد، در آیه بعد، می افزاید: «قدح های زیبا و جالبی در کنار این چشمه ها گذارده شده» (وَ أَكْوَابٌ مَوْضُوعَةٌ).

هر زمان اراده کنند، قدح ها از چشمه ها پر می شود، و در برابر آنان قرار می گیرد، تازه، به تازه می نوشند، و سیراب می شوند و لذت می برند، لذتی که توصیفش برای ساکنان دنیا غیر ممکن است.

«أَكْوَابٌ» جمع «كُوب» (بر وزن خوب)، به معنی «قدح» یا ظرفی است که دسته دار باشد. توجه به این نکته لازم است که: در قرآن تعبیرات مختلفی درباره ظرف های شراب طهور بهشتیان آمده، در اینجا و بعضی از آیات دیگر تعبیر به «أَكْوَابٌ» شده، در حالی که در بعضی از آیات دیگر تعبیر به «أَبَارِيقٌ» جمع «أَبْرِيقٌ»، به معنی ظرفی که دارای دسته و لوله برای ریختن مایعات است، یا «كَاسٌ» به معنی جام پر از شراب آمده است، مانند: يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ * بِأَكْوَابٍ وَأَبَارِيقَ وَكَاسٍ مِّنْ مَّعِينٍ: «گرداگرد آنها نوجوانانی می گردند که همیشه طراوت

جوانی را دارا هستند * در حالی که قدح ها و کوزه ها و جام هائی پر از شراب ظهور در دست دارند و به آنها عرضه می کنند» (۱).

باز، به نکته های بیشتری از جزئیات نعمت های بهشتی پرداخته، اضافه می کند: «در آنجا بالش ها و پستی هائی بر تخت ها وجود دارد که صف داده شده است» (وَنَمَارِقُ مَصْفُوفَةٌ). «نَمَارِقُ» جمع «نُمرِقه» (بر وزن غُلْغُلَه)، به معنی پستی کوچک است که بر آن تکیه می کنند، (۲) و معمولاً به هنگام استراحت کامل از آنها استفاده می شود، و تعبیر به «مَصْفُوفَةٌ» اشاره به تعدد و نظم خاصی است که بر آنها حاکم است.

این تعبیر نشان می دهد: آنها جلسات انس دسته جمعی تشکیل می دهند، و این اجتماع که خالی از هر گونه لغو و بیهوده گی است، و تنها از الطاف الهی و نعمت های بی پایان او، و نجات از درد و رنج های دنیا و عذاب آخرت، در آن سخن گفته می شود، چنان لطف و لذتی دارد که چیزی با آن برابری نمی کند.

و در آخرین آیه مورد بحث، به فرش های فاخر بهشتی اشاره کرده، می فرماید: «در آنجا فرش هائی گران بها و بسیار زیبا گسترده شده» (وَزَرَابِيُّ مَبْنُوثَةٌ).

«زَرَابِیُّ» جمع «زَرِيبَةٌ» به معنی فرش های عالی خواب دار است که هم نرم و راحت است، و هم گران بها و پر قیمت.

پیدا است به موازات این وسائل آسایش و لذت، چه وسائل دیگری در آنجا وجود دارد، که مشتمل نمونه خروار است.

۱ - واقعه، آیات ۱۷ و ۱۸.

۲ - «صحاح اللغة»، ماده «نمرق».

در این آیات، هفت نعمت مهم بهشتی ذکر شده که هر یک از دیگری جالب تر و زیباتر است. کوتاه سخن این که: بهشت جایگاهی است بی نظیر از هر جهت و خالی از هر گونه ناراحتی و جنگ و جدال، با انواع میوه های رنگارنگ، نغمه های دلپذیر، چشمه های آب جاری، شراب های طهور، خدمت گزارانی شایسته، همسرانی بی مانند، تخت هائی مرصع، فرش هائی فاخر، دوستانی با صفا و ظروف و قدح هائی جالب در کنار چشمه ها.

و خلاصه، نعمت هائی که نه با الفاظ محدود این جهان قابل شرح است، و نه در عالم خیال قابل درک، و همه اینها در انتظار مقدم مؤمنانی است که با اعمال صالح خود، اجازه ورود در این کانون نعمت الهی را کسب کرده اند.

و فراتر از این لذات مادی، لذات معنوی، و برتر از همه «لِقَاءُ اللَّهِ» و جلوه های محبوب، و الطاف آن معبود است که اگر یک لحظه آن به دست آید بر تمام نعمت های مادی بهشت برتری دارد، و به گفته شاعر:

گرم به دامن وصل تو دسترس باشددگر ز طالع خویشم چه ملتمس باشد؟!*

اگر به هر دو جهان یک نفس زنم با دوست *** مرا ز هر دو جهان حاصل آن نفس باشد

- ۱۷ أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبْلِ كَيْفَ خُلِقَتْ
 ۱۸ وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ
 ۱۹ وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ
 ۲۰ وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ
 ۲۱ فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ
 ۲۲ لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ
 ۲۳ إِلَّا مَنْ تَوَلَّى وَكَفَرَ
 ۲۴ فَيُعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ
 ۲۵ إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ
 ۲۶ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ

ترجمه:

- ۱۷ - آیا آنان به شتر نمی نگرند که چگونه آفریده شده است؟!
 ۱۸ - و به آسمان که چگونه برافراشته شده؟!
 ۱۹ - و به کوه ها که چگونه در جای خود نصب گردیده؟!
 ۲۰ - و به زمین که چگونه گسترده و هموار گشته است؟!
 ۲۱ - پس تذکر ده که تو فقط تذکردهنده ای!
 ۲۲ - تو سلطه گر بر آنان نیستی که (بر ایمان) مجبورشان کنی.
 ۲۳ - مگر کسی که پشت کند و کافر شود.

۲۴ - که خداوند او را به عذاب بزرگ مجازات می کند!

۲۵ - به یقین بازگشت (همه) آنان به سوی ماست.

۲۶ - و مسلماً حسابشان (نیز) با ماست!

تفسیر:

به شتر نگاه کن که خود آیتی است!

در آیات گذشته، بحث های فراوانی پیرامون بهشت و نعمت هایش آمده بود، اما در آیات مورد بحث، سخن از کلید اصلی وصول آن همه نعمت ها که «معرفة الله» است به میان آمده، و با ذکر چهار نمونه از مظاهر قدرت خداوند، از خلقت بدیع خدا، و دعوت انسان به مطالعه درباره آنها راه ورود به بهشت را نشان می دهد، در ضمن، اشاره ای است به قدرت بی پایان خدا که کلید حل مسأله «معاد» است.

نخست، می فرماید: «آیا آنها به شتر نمی نگرند که چگونه آفریده شده؟!»

(أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ؟)

در این که: چرا در اینجا قبل از هر چیز بر مسأله آفرینش «شتر» تکیه شده است، مفسران سخنان بسیار دارند، ولی پیدا است که روی سخن در مرحله اول به اعراب «مکه» بود که «شتر» همه چیز زندگی آنها را تشکیل می داد، و شب و روز با آن سر و کار داشتند.

از این گذشته، این حیوان ویژگی های عجیبی دارد که او را از حیوانات دیگر ممتاز می کند، و به حق آیتی است از آیات خدا، از جمله این که:

۱ - بعضی از چهارپایان تنها از گوشتشان استفاده می شود، بعضی دیگر غالباً از شیرشان، بعضی، تنها به درد سواری می خورند، و بعضی برای باربری.

اما، شتر حیوانی است که تمام این جهات در آن جمع است، هم گوشتش قابل استفاده است، و هم شیرش، هم از آن برای سواری و هم باربری استفاده می شود.

۲ - شتر، نیرومندترین و با مقاومت ترین حیوانات اهلی است، بار زیادی با خود می برد، و عجب این که به هنگامی که خوابیده است، بار سنگینی را بر او حمل می کنند، و او با یک حرکت برمی خیزد و روی پا می ایستد، در حالی که چهارپایان دیگر قدرت بر چنین کاری را ندارند.

۳ - شتر، می تواند روزهای متوالی (حدود یک هفته الی ده روز) تشنه بماند، و در مقابل گرسنگی نیز تحمل بسیار دارد.

۴ - شتر، می تواند هر روز مسافتی طولانی راه را طی کند، و از زمین های صعب العبور، و شنزارهایی که هیچ حیوانی قادر بر عبور از آن نیست بگذرد، و به همین دلیل عرب ها آن را «کشتی بیابان ها» می نامند.

۵ - شتر، از نظر تغذیه بسیار کم خرج است، و هر گونه خار و خاشاکی را می خورد.

۶ - شتر، در شرائط نامناسب جوی در میان طوفان های بیابان که چشم و گوش را کور و کر می کند، با وسائل خاصی که خداوند در پلک ها، گوش ها و بینی او آفریده مقاومت می کند، و به راه خود ادامه می دهد!

۷ - شتر، با تمام قدرتی که دارد، از رام ترین حیوانات است به طوری که یک کودک خردسال می تواند مهار یک قطار شتر را در دست گرفته، و هر جا که خاطر خواه او است ببرد.

خلاصه این که: ویژگی های این حیوان، چنان است که دقت در آفرینش او انسان را متوجه خالق بزرگی می کند، که آفریننده چنین موجودی است، آری،

قرآن می گوید: آیا این گمشدگان وادی غفلت، به اسرار شگفت انگیز این موجود، اندیشه نمی کنند، تا راهی به حق یافته و از بیراهه بازگردند.

ناگفته پیدا است: منظور از «نظر» در جمله «أَفَلَا يَنْظُرُونَ» نگاه کردن عادی نیست، بلکه نگاهی است توأم با تفکر، اندیشه و دقت.

* * *

پس از آن، به آسمان می پردازد، و می فرماید: «آیا به آسمان نگاه نمی کنند که چگونه بر پا شده؟! (وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ؟).

آسمان با آن عظمتش، و با آن همه شگفتی هایش، ستاره ها و کهکشان ها و آن همه جمال، زیبایی و شکوه که آدمی را غرق در حیرت می کند، و خود را در مقابل آفریننده این جهان عظیم و مملو از نظم و حساب، کوچک و ناچیز، بلکه همچون «صفر» در مقابل «بی نهایت» می بیند.

چگونه این کرات عظیم، هر یک در مدار خود میخ کوب شده اند؟ و بدون ستون در جای خود قرار گرفته اند؟ میلیون ها سال بر کرات منظومه شمسی می گذرد، و محورهای اصلی حرکت این کرات تغییر نمی یابد؟

آفرینش آسمان گر چه همیشه عجیب بوده، ولی در پرتو اکتشافات علمی امروز شگفتی هایش به مراتب بیشتر و عظمتش جلوه گرتر شده است.

آیا نباید درباره خالق و مدبر این جهان بزرگ اندیشید، و به اهداف بزرگ و والای او نزدیک شد؟!

* * *

آنگاه، از آسمان به زمین آمده، می افزاید: «آیا به کوه ها نگاه نمی کنند چگونه در جای خود نصب شده است؟! (وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ؟).

کوه هایی که ریشه های آن به یکدیگر متصل است، و همچون حلقه های زره

گرداگرد زمین را فرا گرفته، و لرزش های ناشی از مواد مذاب درونی، و جزر و مد ناشی از جاذبه های ماه و خورشید را به حداقل می رساند.

کوه هائی که پناهگاه مطمئن و سپر، در مقابل طوفان ها، که اگر نبودند کره زمین تبدیل به بیابانی غیر قابل زندگی می شد.

و بالاخره، کوه هائی که آب ها را در خود حفظ می کند و تدریجاً به سوی سرزمین های تشنه، روان می سازد، و در دامنه های خود نشاط حیات، سرسبزی، خرمی و طراوت می آفریند، و شاید به خاطر همین جهات است که در آیات دیگر قرآن، کوه ها به عنوان میخ ها و اوتاد زمین معرفی شده.

اصولاً، کوه ها مظهر ابهت، عظمت و صلابت، و همه جا مایه خیر و برکت است، و شاید به همین دلیل، انسان در دل کوه ها اندیشه بیدارتری می یابد، و بی جهت نیست که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) قبل از بعثتش مدت ها به عبادت در «جبل النور» و «غار حرا» مشغول بود.

«نُصِیْتُ» از ماده «نصب» به معنی ثابت قرار دادن است، و ممکن است این تعبیر ضمناً اشاره ای به کیفیت خلقت کوه ها در آغاز آفرینش نیز بوده باشد، همان چیزی که علم امروز، پرده از آن برداشته، و پیدایش کوه ها را به عوامل متعددی نسبت می دهد، و انواع و اقسامی برای آن قائل است:

کوه هائی که بر اثر چین خوردگی زمین پیدا شده.

کوه هائی که از آتشفشان ها به وجود آمده.

کوه هائی که نتیجه آبرفت های ناشی از باران است.

و کوه هائی که در دل دریاها تکوین می یابد، و مجموعه ای است از رسوبات دریا و باقی مانده حیوانات آن (مانند کوه ها و جزائر مرجانی).

آری، هر کدام از این کوه ها، تکوین آنها، و آثار و برکات آنها درخور دقت و

اهمیت است، و برای انسان های بیدار نشانه های زنده ای است از قدرت پروردگار!

سپس، به زمین می پردازد، و می گوید: «آیا به زمین نگاه نمی کنند چگونه مسطح شده؟! (وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ).

چگونه باران های مداوم کوه ها را شسته، و ذرات خاک را به وجود آورده، سپس در گودال ها پهن کرده و زمین های صافی که هم آماده کشاورزی است و هم قابل هر گونه ساختمان، در اختیار انسان قرار داده است؟

اگر به راستی کره زمین تماماً کوه و دره بود، زندگی کردن بر آن چقدر مشکل و طاقت فرسا بود؟ چه کسی آن را پیش از تولد ما مسطح و قابل استفاده ساخت؟ اینها همه، اموری است که قرآن ما را به اندیشه کردن در آن دعوت می کند.

در اینجا این سؤال مطرح است: چه ارتباط و پیوندی میان این امور چهارگانه وجود دارد: شتر، آسمان، کوه ها و زمین؟

«فخر رازی» در تفسیر خود می گوید: «این به خاطر آن است که قرآن به لغت عرب نازل شده، و آنها غالباً اقدام به مسافرت می کردند، چون بلادشان خالی از زراعت و فرآورده های کشاورزی بود، از طرفی بیشتر سفرهای آنها با شتر صورت می گرفت، و هنگامی که در این بیابان های هولناک و دور از اجتماع سفر می کردند اندیشه و فکر در آنان زنده می شد، کسی نبود که با آنها سخن گوید، و چیزی نبود که چشم و گوش آنها را به خود مشغول دارد، در این حال هنگامی که فکر می کردند قبل از هر چیز چشمشان به شتری می افتاد که بر آن سوار بودند، منظره عجیب آن را می دیدند و در فکر فرو می رفتند، و هنگامی که نگاه بالای سرشان می کردند، چیزی جز آسمان مشاهده نمی نمودند، و هنگامی

که به چپ و راست خود نظر می افکندند، جز کوه ها چیزی مشاهده نمی شد، و هنگامی که به زیر پای خود نظر می افکندند، چیزی جز زمین وجود نداشت، گوئی خداوند می خواهد به آنها دستور اندیشه کردن دهد، اندیشه ای به هنگام تنهائی که طبعاً بر محور این چهار چیز دور می زند» (۱).

ولی، اگر بخواهیم نظر را از محیط زندگی محدود عرب برداریم و در جوی وسیع تر به اندیشه پردازیم، می توان گفت: امور چهارگانه ای که در آیات فوق آمده، زیر بنای زندگی انسان را تشکیل می دهد:

آسمان، کانون نور است و باران و هوا.

زمین مرکز پرورش انواع مواد غذایی.

کوه ها رمز آرامش و ذخیره آب و مواد معدنی.

و شتر نمونه روشنی از چهارپایان اهلی که در اختیار بشر قرار دارد.

به این ترتیب، هم مسائل کشاورزی، هم دامداری و هم صنعتی در این امور چهارگانه نهفته شده است، و اندیشه در این نعمت های گوناگون، خواه، ناخواه انسان را به شکر منعم وامی دارد، و شکر منعم او را به معرفت الله و شناخت خالق نعمت دعوت می کند.

و به دنبال این بحث توحیدی، روی سخن را به پیامبر کرده می گوید: «اکنون که چنین است آنها را یادآوری کن، تو فقط یادآوری کننده ای» (فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ).

«تو هرگز مسلط بر آنان نیستی که مجبورشان به ایمان سازی» (لَسْتَ عَلَيْهِمْ

بمُصَيِّرٍ).

آری، آفرینش آسمان، زمین، کوه ها و حیوانات نشان می دهد: این عالم بی حساب نیست، و آفرینش انسان نیز هدفی داشته، اکنون که چنین است آنها را با تذکرات خویش به اهداف خلقت و آفرینش آشنا ساز، و راه قرب خدا را به آنها نشان ده، و در مسیر تکامل، رهبر و راهنمایشان باش.

البته، راه کمال در صورتی پیموده می شود که با میل، اراده و اختیار همراه باشد، و گرنه تکامل اجباری سخنی بی مفهوم است، تو هرگز نمی توانی آنها را مجبور سازی، و اگر هم می توانستی فایده ای نداشت.

بعضی، تصور کرده اند: این دستور قبل از نزول فرمان «جهاد» بوده، و با نزول حکم جهاد نسخ شده.

چه اشتباه بزرگی؟ مسأله تذکر و تبلیغ پیامبر(صلی الله علیه وآله) از نخستین روز شروع شد، و تا آخرین دقیقه حیات آن حضرت ادامه داشت، و بعد از او نیز به وسیله جانشینان معصوم و علمای دین تداوم داشته و خواهد داشت، این مطلبی نسخ شدنی نیست، همچنین عدم اجبار مردم بر ایمان نیز یک اصل ثابت است، و هدف جهاد عمده تاً مبارزه با طغیانگران و برداشتن موانع از راه مردم حق طلب است.

این مطلب، شبیه چیزی است که در آیه ۸۰ سوره «نساء» آمده است که می گوید: وَمَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا: «هر کس روی گردان شود ما تو را مسئول آنها قرار ندادیم» و آیه ۱۰۷ «انعام»، و ۴۸ «شوری» که همین معنی را بازگو می کند.

«مُصَيِّرٍ» از ماده «سَطَر» به معنی همان سطور کتاب است، و «مسیطر» کسی است که سطر بندی می کند، و سطور کتاب را تنظیم می نماید، سپس به عنوان هر شخصی که بر چیزی مسلط باشد، و خطوط آن را تنظیم کند، یا او را به اجبار

و اداری بر انجام کاری نماید اطلاق شده است. (۱)

در آیه بعد، به صورت یک استثناء می فرماید: «مگر کسی که پشت کند و کافر شود» (إِلَّا مَنْ تَوَلَّى وَكَفَرَ).

«که خداوند او را به عذاب بزرگ مجازات می کند» (فَيُعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ).

در این که این استثناء از کدام جمله است؟ تفسیرهای مختلفی وجود دارد:

نخست این که: استثناء از مفعول جمله «فَذَكَّرَ» است، یعنی لزومی ندارد افراد معاندی را که از حق روی گردانند و اندرز ناپذیرند، تذکر دهی، و در حقیقت شبیه چیزی است که در آیه ۸۳ سوره «زخرف» آمده است: فَذَرَهُمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوْعَدُونَ: «آنها را به حال خود واگذار تا در باطل خود غوطه‌ور باشند و بازی کنند، تا روزی را که وعده داده شده ملاقات نمایند»!

دوم این که: استثناء از جمله محذوفی است، و در معنی چنین است: «تذکر ده که تذکر برای همه نافع است، مگر آنها که با حق دشمنی دارند» شبیه چیزی که در آیه ۹ سوره «اعلی» آمده: «فَذَكَّرْ إِنَّ نَفْعَتِ الذِّكْرِ» بنا بر این که آیه معنی شرطی داشته باشد.

سوم این که: استثناء از ضمیر «عَلَيْهِمْ» در آیه قبل است، یعنی: «تو سلطه ای بر آنها نداری مگر کسانی که روی گردان شوند، و از در لجاج و عناد درآیند که

۱ - «آلوسی» در تفسیر خود می نویسد: جمهور «مصیطر» را با «صاد» قرائت کرده اند در حالی که اصل «سین» است، و «صاد» بدل از آن است؛ زیرا اصل کلمه «سطر» است (جلد ۳۰، صفحه ۱۱۷، ذیل آیه مورد بحث). به این مطلب در ذیل آیه ۳۸ سوره «طور» نیز اشاره کرده ایم.

موظفی با آنها به مقابله برخیزی» (۱).

اینها همه در صورتی است که استثناء به اصطلاح «متصل» باشد، ولی این احتمال نیز وجود دارد که استثنای «منقطع» باشد، که تقریباً مفهوم «بلکه» دارد، و معنی جمله چنین می شود: بلکه کسانی که روی گردان شوند و کافر گردند، خداوند بر آنها مسلط است، یا خداوند آنها را به عذاب اکبر مجازات می کند.

از میان این تفاسیر، دو تفسیر مناسب تر است: نخست این که: استثناء متصل باشد و به جمله «كُنْتُ عَلَيْهِمْ بِمُصِطِرٍ» باز گردد، و اشاره به توسل به زور در مقابل زورگویان باشد، و یا منفصل و به معنی مشمول عذاب الهی نسبت به کافران لجوج باشد.

منظور از عذاب اکبر، «عذاب آخرت» در برابر «عذاب دنیا» است که عذاب کوچک و کم اهمیت نسبت به آن است، همان گونه که در آیه ۲۶ سوره «زمر» می خوانیم: فَأَذَاقَهُمُ اللَّهُ الْخِزْيَ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ: «خداوند خواری را در زندگی این دنیا به آنها چشانید، و عذاب آخرت اکبر است اگر می دانستند».

این احتمال نیز وجود دارد که: مراد از «عذاب اکبر» قسمت شدیدتری از عذاب قیامت و دوزخ باشد؛ زیرا عذاب همه مجرمان در دوزخ یکسان نیست.

و در پایان این سوره، با لحنی تهدید آمیز می گوید: «مسلماً بازگشت آنها به سوی ما است» (إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ).

۱ - از حدیثی که در «در المنثور» از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نقل شده، استفاده می شود: پیغمبر (صلی الله علیه وآله) موظف بود با بت پرستان مبارزه کند و در غیر این صورت تنها وظیفه تذکر داشت.

و بعد می افزاید: «سپس مسلماً حساب آنها بر ما است» (ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ). و این، در حقیقت نوعی دلداری و تسلی خاطر به پیامبر (صلی الله علیه و آله) است که در مقابل لجاجت آنها ناراحت و دلسرد نشود، و به کار خود ادامه دهد، و در ضمن تهدیدی است نسبت به همه این کافران لجوج که بدانند حسابشان با کیست. به این ترتیب، سوره «غاشیه» که از مسأله قیامت آغاز شد، به مسأله قیامت نیز پایان می یابد، و در اثناء آن به توحید و نبوت که پایه های معاد را تشکیل می دهد اشاره شده است، و در ضمن آیات آغاز این سوره، بخشی از مجازات های سنگین مجرمان، و سپس قسمت مهمی از پاداش های روح پرور مؤمنان آمده است، از طرفی، اختیار انتخاب طریق به مردم واگذار شده، در عین حال هشدار داده است که بازگشت همگی به سوی خدا و حسابشان با او است. علاوه بر آن، روشن می سازد: پیامبر (صلی الله علیه و آله) مأمور ابلاغ رسالت است، و در برابر کفر و خطا و گناه مردم مسؤول نیست، و این گونه است وظیفه همه مبلغان راه حق.

خداوند! در آن روز که بازگشت همه خلایق به سوی تو است و حساب همگی بر تو، ما را
مشمول لطف و رحمت گردان!

پروردگارا! ما را با رحمت کُبرایت از عذاب اکبرت رهائی بخش!
بار الها! نعمت های بهشتیت که گوشه ای از آن را در این سوره بازگو کرده ای، بسیار پر بها و
شوق انگیز است، اگر به اعمالمان مستحق آنها نیستیم، با فضل آنها را به ما مرحمت کن!

أَمِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

پایان سوره غاشیه (۱)

۳ / رمضان المبارک / ۱۴۰۷

سوره فجر

این سوره، در «مکه» نازل شده و دارای ۳۰ آیه است

تاریخ شروع

۳ / رمضان المبارک / ۱۴۰۷

محتوای سوره فجر

این سوره همانند بسیاری دیگر از سوره هائی که در «مکه» نازل شده، دارای آیاتی کوتاه، تکان دهنده، پر طنین، و توأم با اندازهای فراوان است. در بخش اول این سوره، به سوگندهای متعددی برخورد می کنیم که در نوع خود بی سابقه است، و این قسم ها مقدمه ای است برای تهدید جباران به عذاب الهی. در بخش دیگری از این سوره، اشاره ای به بعضی از اقوام طغیانگر پیشین مانند قوم «عاد»، «ثمود» و «فرعون» و انتقام شدید خداوند از آنان کرده است، تا قدرت های دیگر حساب خود را برسند.

در سومین بخش این سوره، به تناسب بخش های گذشته، اشاره مختصری به امتحان و آزمایش انسان دارد، و کوتاهی او را در اعمال خیر به باد انتقاد می گیرد. در آخرین بخش این سوره، به سراغ مسأله «معاد» و سرنوشت مجرمان و کافران، و همچنین پاداش عظیم مؤمنانی که صاحب نفوس مطمئن هستند می رود.

فضیلت تلاوت این سوره

در فضیلت تلاوت این سوره، در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: مَنْ قَرَأَهَا فِي لَيْالٍ عَشْرٍ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ وَمَنْ قَرَأَهَا سَائِرَ الْأَيَّامِ كَانَتْ لَهُ نُورًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ: «کسی که آن را در شب های دهگانه (ده شب اول ذی الحجه) بخواند،

خداوند گناهان او را می بخشد، و کسی که در سایر ایام بخواند، برای قیامتش نور و روشنائی خواهد بود» (۱).

و در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «سوره فجر را در هر نماز واجب و مستحب بخوانید که سوره حسین بن علی (علیهما السلام) است، هر کس آن را بخواند با حسین بن علی (علیهما السلام) در قیامت در درجه او از بهشت خواهد بود» (۲).

معرفی این سوره به عنوان «سوره حسین بن علی» (علیهما السلام) ممکن است به خاطر این باشد که: مصداق روشن «نفس مطمئنه» که در آخرین آیات این سوره مخاطب واقع شده، حسین بن علی (علیهما السلام) است، همان گونه که در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) ذیل همین آیات آمده است.

و یا به خاطر این که: لیالی عشر (شب های دهگانه) یکی از تفسیرهای شب های دهگانه آغاز محرم است، که رابطه خاصی با حسین بن علی (علیهما السلام) دارد. و به هر حال، این همه پاداش و فضیلت از آن کسانی است که تلاوت آن را مقدمه ای برای اصلاح خویش و خودسازی قرار دهند.

- ۱ وَ الْفَجْرِ
- ۲ وَ لَيَالٍ عَشْرٍ
- ۳ وَ الشَّفَعِ وَ الْوَتْرِ
- ۴ وَ اللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ
- ۵ هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِذِي حِجْرِ

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

- ۱ - به سپیده دم سوگند.
- ۲ - و به شب های دهگانه.
- ۳ - و به زوج و فرد.
- ۴ - و به شب هنگامی که (به سوی روشنایی روز) حرکت می کند!
- ۵ - آیا در آنچه گفته شد، سوگند مهمی برای صاحب خرد نیست؟!

تفسیر:

به سپیده صبح شما سوگند!

در آغاز این سوره، به پنج سوگند بیدارگر اشاره شده:

نخست، می فرماید: «قسم به فجر و شکافتن پرده سیاه شب» (وَ الْفَجْرِ).

«و قسم به شب های دهگانه» (وَلَّيَالٍ عَشْرٌ).

«فَجْر»، در اصل به معنی شکافتن وسیع است، و از آنجا که نور صبح تاریکی شب را می شکافد، از آن تعبیر به «فجر» شده است، و می دانیم «فجر» بر دو گونه است: «کاذب» و «صادق».

«فجر کاذب» همان سپیدی طولانی است که در آسمان ظاهر می شود، و آن را تشبیه به دم روباه می کنند که نقطه باریک آن در طرف افق است، و قاعده مخروط آن، در وسط آسمان. «فجر صادق» از همان ابتدا در افق گسترش پیدا می کند، صفا و نورانیت و شفافیت خاصی دارد، مانند یک نهر آب زلال افق مشرق را فرا می گیرد، و بعد در تمام آسمان گسترده می شود.

«فجر صادق» اعلام پایان شب، و آغاز روز است، در این موقع روزه داران باید امساک کنند، و وقت نماز صبح وارد می شود.

بعضی «فجر» را در این آیه، به معنی مطلق آن یعنی «سپیده صبح» تفسیر کرده اند، که مسلماً یکی از نشانه های عظمت خداوند است، نقطه عطفی است در زندگی انسان ها و تمام موجودات زمینی، و آغاز حاکمیت نور و پایان گرفتن ظلمت است، آغاز جنبش و حرکت موجودات زنده، و پایان یافتن خواب و سکوت است، و به خاطر این حیات، خداوند به آن سوگند یاد کرده.

بعضی آن را به معنی «فجر آغاز محرم» که آغاز سال جدید است تفسیر کرده اند. و بعضی، به «فجر روز عید قربان» که مراسم مهم حج در آن انجام می گیرد، و متصل به شب های دهگانه است.

و بالاخره، بعضی به صبحگاهان ماه مبارک رمضان و یا «فجر صبح جمعه».

ولی، آیه مفهوم وسیعی دارد که همه اینها را شامل می شود، هر چند بعضی از مصداق های آن از بعضی دیگر روشن تر و پراهمیت تر است. و بعضی، معنی آیه را از این هم گسترده تر دانسته، گفته اند: منظور از فجر، هر روشنائی است که در دل تاریکی می درخشد.

بنابراین، درخشیدن اسلام و نور پاک محمدی (صلی الله علیه و آله) در تاریکی عصر جاهلیت یکی از مصداق فجر است، و همچنین درخشیدن سپیده صبح قیام مهدی (علیه السلام) به هنگام فرو رفتن جهان در تاریکی و ظلمت ظلم و ستم، مصداق دیگری از آن محسوب می شود (همان گونه که در بعضی از روایات به آن اشاره شده است). (۱)

و قیام عاشورای حسینی در آن دشت خونین «کربلا»، شکافتن پرده های تاریک ظلم «بنی امیه»، و نشان دادن چهره واقعی آن دیوصفتان مصداق دیگر بود.

و همچنین، تمام انقلاب های راستینی که بر ضد کفر، جهل، ظلم و ستم در تاریخ گذشته و امروز انجام می گیرد.

و حتی نخستین جرقه های بیداری که در دل های تاریک گنهکاران ظاهر می شود، و آنها را به توبه دعوت می کند، «فجر» است.

ولی، البته این یک توسعه در مفهوم آیه است، در حالی که ظاهر آیه همان فجر به معنی طلوع سپیده صبح است.

و اما: لَیَالٍ عَشْرٍ: «شب های دهگانه»، مشهور همان شب های دهگانه «ذی الحجه» است که شاهد بزرگ ترین و تکان دهنده ترین اجتماعات عبادی سیاسی مسلمین جهان است.

۱ - این معنی در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است (تفسیر «برهان»، جلد ۴، صفحه ۴۵۷، حدیث ۱).

این معنی، در حدیثی از «جابر بن عبدالله انصاری» از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نقل شده است. (۱)

بعضی نیز، آن را به ده شب آخر ماه مبارک رمضان که شب های قدر در آن است، تفسیر کرده اند.

و بعضی آن را به شب های آغاز ماه محرم.

جمع میان این تفسیرهای سه گانه نیز کاملاً ممکن است.

در بعضی از روایاتی که اشاره به بطون قرآن می کند، فجر به وجود حضرت مهدی (علیه السلام) و لیال عشر به ده امام قبل از او، و «شفع» که در آیه بعد می آید به حضرت «علی» (علیه السلام) و «فاطمه زهراء» (علیها السلام) تفسیر شده است.

به هر حال، سوگند به این شب های دهگانه، به هر تفسیری که باشد، دلیل بر اهمیت فوق العاده آنها است؛ چرا که همیشه سوگند به امور مهمه یاد می کنند (۲) جمع میان معانی نیز ممکن است.

پس از آن، سوگندها را ادامه داده می افزاید: «قسم به زوج و فرد» (وَ الشَّفْعِ وَ الْوَتْرِ).

در این که منظور از «شفع» و «وتر» (زوج و فرد) در این آیه چیست؟ مفسران اقوال و احتمالات فراوانی ذکر کرده اند:

بعضی بالغ بر بیست قول (۳) و بعضی از آن هم فراتر رفته و بالغ بر سی و شش قول نقل کرده اند! (۴)

۱ - تفسیر «ابوالفتوح رازی»، جلد ۱۲، صفحه ۷۴.

۲ - گر چه «لیال عشر» در اینجا به صورت «نکره» ذکر شده، ولی با توجه به این که نکره در اینجا برای بیان عظمت است، معنی عهدی پیدا می کند و اشاره به آن شب های مخصوص است که در بالا ذکر شد.

۳ - تفسیر «فخر رازی»، جلد ۳۱، صفحه ۱۶۴.

۴ - علامه «طباطبائی» در «المیزان» آن را از بعضی از مفسران نقل کرده است (جلد ۲۰، صفحه ۴۰۶) - در تفسیر «روح المعانی» این مطلب از کتاب «التحریر و التحییر» نقل شده (جلد ۳۰،

و مهم ترین آنها اقوال زیر است:

۱ - منظور، اعداد زوج و فرد است، مطابق این تفسیر، خداوند به کل اعداد که از زوج و فرد تشکیل شده است سوگند یاد کرده، اعدادی که همه محاسبات و نظامها بر محور آن می چرخد، و سراسر عالم هستی را فرا می گیرد، گوئی فرموده است: قسم به نظم و حساب، و در حقیقت، مهم ترین مطلب در جهان هستی همین مسأله نظم، حساب و عدد است و در زندگی انسان ها نیز پایه اصلی را تشکیل می دهد.

۲ - منظور، از «شفع»، مخلوقات است؛ چرا که همه آنها دارای زوج و قرینی هستند، و منظور از «وتر»، خدا است که هیچ شبیه و نظیر و مانند ندارد، به علاوه ممکنات، همگی مرکب از «ماهیت» و «وجود» هستند که در فلسفه از آن تعبیر به «زوج ترکیبی» می شود، تنها هستی بی انتها و بدون ماهیت ذات پاک خدا است (این تفسیر در بعضی از روایات معصومین به آن اشاره شده است). (۱)

۳ - منظور از زوج و فرد، کل مخلوقات جهان است که از یک نظر بعضی زوج اند و بعضی فرد.

۴ - منظور، نمازها است که بعضی از نظر تعداد رکعات زوج است و بعضی فرد (این معنی نیز در روایتی از معصومین (علیهم السلام) نقل شده است). (۲)

یا این که منظور همان نماز «شفع و وتر» است که در آخر نافله شب خوانده می شود.

۵ - منظور از «شفع»، روز «ترویج» (هشتم ماه ذی الحجه که حاجیان آماده کوچ به عرفات می شوند).

۱ و ۲ - «ابو سعید خدری» آن را از پیامبر (صلی الله علیه وآله) نقل کرده است (مجمع البیان، جلد ۱۰، صفحه ۴۸۵).

و منظور از «وتر»، روز «عرفه» است که زائران خانه خدا در عرفاتند. یا این که منظور از «شفع» روز «عید قربان» (دهم ذی الحجه). و منظور از «وتر» روز «عرفه» است (این تفسیر نیز در روایات معصومین آمده است). (۱) عمده، آن است: اگر «الف و لام» در این دو کلمه برای عموم باشد، همه این معانی در آن جمع می‌گردد؛ چرا که هر کدام از این تفسیرها و غیر اینها بیان مصداقی است از مصداق‌های «شفع» و «وتر»، و ذکر هر یک به خصوص به معنی انحصار در آن مفهوم نیست، بلکه از قبیل تطبیق بر یک مصداق روشن است.

ولی، اگر «الف و لام» در آنها برای عهد باشد، اشاره به زوج و فرد خاصی است، و در اینجا به تناسب سوگندهای گذشته دو معنی از همه مناسب تر است:

نخست این که: منظور روز عید و روز عرفه باشد که با شب‌های دهگانه آغاز ذی الحجه مناسبت کامل دارد، و مهم‌ترین قسمت‌های مناسک حج در آنها انجام می‌شود.

و یا این که: نمازها است به تناسب سوگند به فجر که وقت سحرگاهان و وقت راز و نیاز به درگاه پروردگار است، به خصوص این که هر دو تفسیر در روایاتی که از معصومین نقل شده نیز وارد است.

و بالاخره، در آخرین سوگند، می‌فرماید: «و قسم به شب هنگامی که به سوی صبحگاهان و روشنایی روز پیش می‌رود» (وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ). (۲)

۱ - همان مدرک.

۲ - «يَسْرِ» در اصل «یسری» بوده که فعل مضارع از ماده «سری» است، سپس «یاء» آن برای تخفیف و هماهنگی با آیات قبل حذف شده است.

چه تعبیر جالبی که راه رفتن را به خود شب نسبت داده است؟ آن هم راه رفتن در شب (زیرا «یَسْر» از ماده «سُری» (بر وزن شما) به گفته «راغب» در «مفردات» به معنی راه رفتن در شب است).

گوئی، شب، موجود زنده ای است و دارای حس و حرکت که در تاریکی خود گام برمی دارد، و به سوی صبحی روشن حرکت می کند.

آری، قسم به آن تاریکی یاد شده که رو به سوی روشنائی است، تاریکی متحرک نه ایستا و ثابت، تاریکی آن گاه وحشتناک است که به صورت ثابت در آید، اما اگر در آن حرکتی به سوی نور باشد، پر ارزش است.

بعضی نیز گفته اند: ظلمت شب بر صفحه کره زمین در حال حرکت است، و اصولاً، آنچه از شب مهم و مفید و حیات بخش است، همین شبی است که در حال حرکت می باشد، یعنی دائماً و به طور متناوب جای خود را با روز عوض می کند، که اگر شب در نیمی از کره میخکوب شود، هم آن نیم می میرد، و هم نیم دیگر که در برابر تابش دائم آفتاب قرار گرفته است!

در این که منظور از شب در اینجا چیست؟ آیا همه شب هاست یا شب خاصی؟ باز در میان مفسران گفتگو است، اگر «الف و لام» آن به معنی عموم باشد تمام شب ها را شامل می شود، که خود آیتی است از آیات خدا، و پدیده ای است از پدیده های مهم آفرینش.

و اگر «الف و لام» آن عهد باشد، اشاره به شب معینی است، و به تناسب سوگندهای گذشته منظور «شب عید قربان» است که حاجیان از «عرفات» به «مزدلفه» (مشعر الحرام) و بعد از گذراندن شب در آن وادی مقدس به هنگام طلوع آفتاب به سوی سرزمین «منی» روان می شوند (این تفسیر در روایاتی که از

معصومین نقل شده نیز آمده است). (۱)

کسانی که از نزدیک منظره آن شب را در «عرفات» و «مشعر» دیده اند، می دانند چگونه از هر گوشه و کنار، هزاران، هزار نفر در حال حرکتند، گوئی احساس می کند شب با تمام وجودش در آنجا حرکت می کند، درست است که حُجَّاج در حرکتند، اما این حرکت عمومی به قدری گسترده است که گوئی تمام زمین و زمان در حرکت است، و این تنها وقتی احساس می شود که انسان شب عید در آن سرزمین باشد و معنی «وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ» را با چشم خود ببیند. به هر حال، شب به هر معنی بوده باشد (عام یا خاص)، از آیات عظمت الهی است، و از موضوعات پر اهمیت عالم هستی، شب، حرارت هوا را تعدیل می کند، به همه موجودات آرامش می بخشد، و جو آرامی برای راز و نیاز به درگاه خدا فراهم می سازد، و اما شب عید قربان که آن را «لیله جُمع» می نامند، آن نیز از عجیب ترین شب های سال در آن وادی مقدس «مشعر الحرام» است.

به هر حال، پیوند این قسم های پنجگانه (سوگند به فجر، و شب های دهگانه، و زوج و فرد، و شب به هنگامی که حرکت می کند)، در صورتی که همه را ناظر به ایام ذی الحجه و مراسم بزرگ حج بدانیم، روشن است.

در غیر این صورت، اشاره به مجموعه ای از حوادث مهم عالم تکوین و تشریع شده، که نشانه هائی هستند از عظمت خداوند و پدیده هائی هستند شگفت انگیز در عالم هستی.

بعد از ذکر این قسم های پر معنی و بیدارگر می افزاید: «آیا در آنچه گفته شد سوگند مهمی برای صاحبان عقل و خرد وجود ندارد؟! (هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِّذِي

حِجْر).

«حِجْر» در اینجا به معنی عقل است و در اصل، به معنی «منع» می باشد، مثلاً گفته می شود: قاضی فلانکس را «حِجْر» (بر وزن زجر) کرد، یعنی او را از تصرف در اموالش ممنوع ساخت. و یا این که به اطاق «حجره» گفته می شود، چون محلی است محفوظ و ممنوع از این که دیگران وارد آن شوند.

و به دامن نیز «حِجْر» (بر وزن فکر) گفته می شود، به خاطر حفظ و منع دیگران. و از آنجا که «عقل» نیز انسان را از کارهای نادرست منع می کند از آن تعبیر به «حِجْر» شده، همان گونه که خود واژه عقل نیز به معنی «منع» است، لذا به طنابی که بر زانوی شتر می بندند تا مانع حرکت او شود، «عقال» می گویند.

در این که «مقسم به» (چیزی که این سوگندها به خاطر آن یاد شده است) چیست؟ دو احتمال وجود دارد:

نخست این که: جمله «إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ» (پروردگار تو در کمینگاه است) جواب این قسم ها باشد.

دیگر این که: جواب قسم محذوف است، و آیات آینده که سخن از مجازات طغیانگران می گوید گواه بر آن است، و در معنی چنین است: «قسم به آنچه گفته شد، که ما کفار و طغیانگران را عذاب می کنیم». (۱)

و به این ترتیب، قسم و مقسم به روشن می گردد.

* *

۱ - در تقدیر چنین است: «لَنُعَذِّبَنَّ الْكُفَّارَ وَالطَّاغِينَ».

- ۶ أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادِ
 ۷ إِرْمَ ذَاتِ الْعِمَادِ
 ۸ الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ
 ۹ وَثَمُودَ الَّذِينَ جَاءُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ
 ۱۰ وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ
 ۱۱ الَّذِينَ طَعَوْا فِي الْبِلَادِ
 ۱۲ فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ
 ۱۳ فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ
 ۱۴ إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ

ترجمه:

- ۶ - آیا ندیدی پروردگارت با قوم «عاد» چه کرد؟!؟
 ۷ - با آن شهر «إِرم» با عظمت.
 ۸ - همان شهری که مانندش در شهرها آفریده نشده بود!
 ۹ - و قوم «ثمود» که صخره های عظیم را از (کنار) دره می بریدند (و از آن خانه و کاخ می ساختند)!
 ۱۰ - و فرعونى که قدرتمند و شکنجه گر بود.
 ۱۱ - همان اقوامی که در شهرها طغیان کردند.
 ۱۲ - و فساد فراوان در آنها به بار آوردند.
 ۱۳ - به همین سبب خداوند تازیانه عذاب را بر آنان فرو ریخت!
 ۱۴ - به یقین پروردگار تو در کمینگاه است.

تفسیر:

پروردگارت در کمین ظالمان است

به دنبال آیات گذشته که متضمن سوگندهای پر معنائی درباره مجازات طغیانگران بود، در این آیات، به چند قوم نیرومند از اقوام پیشین که هر کدام برای خود قدرتی عظیم داشتند، اما، بر مرکب غرور، سوار شدند و راه طغیان و کفر را پیش گرفتند، اشاره می کند، و سرنوشت دردناک آنها را روشن می سازد، تا مشرکان «مکه» و اقوام دیگر که شاید از آنها بسیار ضعیف تر بودند حساب خود را برسند، و از خواب غفلت بیدار شوند.

نخست، می فرماید: «آیا ندیدی پروردگارت با قوم عاد چه کرد؟! (أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ).

منظور از «رؤیت» (دیدن) در اینجا «علم و آگاهی» است، منتها از آنجا که داستان این اقوام به قدری مشهور و معروف بوده که گوئی مردم زمانهای بعد نیز آن را با چشم خود می دیدند، تعبیر به «رؤیت» شده است.

البته، مخاطب در این آیه پیامبر (صلی الله علیه وآله) است، ولی هشداری است برای همگان.

«عاد» همان قوم پیامبر بزرگ خدا «هود» است، بعضی از مورخان معتقدند «عاد» بر دو قبیله اطلاق می شود: قبیله ای که در گذشته بسیار دور زندگی داشتند، و قرآن از آنها تعبیر به «عاد الاولی» کرده است. (۱)

آنها احتمالاً قبل از تاریخ زندگی می کرده اند.

قبیله دوم که در دوران تاریخ بشر، و احتمالاً حدود هفت صد سال قبل از میلاد مسیح (علیه السلام) وجود داشتند، و به نام «عاد» مشهورند، در سرزمین «احقاف» یا «یمن» زندگی می کردند.

قامت هائی بلند و اندامی نیرومند داشتند، و به همین دلیل جنگجویانی زبده محسوب می شدند.

به علاوه، از نظر تمدن ظاهری نیز پیشرفته بودند، شهرهائی آباد، زمین های خرم و سرسبز، کاخ های عظیم و باغ های پر طراوت داشتند.

بعضی می گویند: «عاد» نام جد این قبیله است، و قبیله را معمولاً به نام جد آن می خواندند.

آنگاه، می افزاید: «همان شهر ارم پر شکوه و عظیم» (إِرمَ ذاتِ الْعِمَادِ). در این که «إِرمَ» نام «شخص» است یا «قبیله»، یا محل و شهری است؟ در میان مفسران گفتگو است:

«زمخشری» در «کشاف» از بعضی نقل می کند: «عاد» فرزند «عوص» و او فرزند «ارم» و او فرزند «سام» فرزند «نوح» است، و از آنجا که نام جد قبیله بر آن قبیله اطلاق می شده، به قبیله «عاد» نیز «ارم» می گفتند.

بعضی نیز معتقدند: «ارم» همان «عاد اولی» است، و «عاد» قبیله دوم است.

در حالی که بعضی دیگر معتقدند: «ارم» نام شهر و سرزمین آنها است. (۱) ولی، مناسب با آیه بعد این است: «ارم» نام شهر بی نظیر آنها باشد.

«عِمَاد» به معنی ستون و جمع آن «عُمُد» (بر وزن شتر) است.

بنا بر تفسیر اول، اشاره به اندام نیرومند و پیکرهای ستون مانند قوم «عاد» است، و بنا بر تفسیر دوم، اشاره به ساختمان های با عظمت و کاخ های رفیع و ستون های عظیمی است که در این کاخ ها به کار رفته بود، و در هر دو صورت

۱ - تفسیر «کشاف»، جلد ۴، صفحه ۷۴۷، ذیل آیه مورد بحث - همین مضمون را «قرطبی» نیز در تفسیرش آورده، همچنین در تفاسیر دیگر.

اشاره ای است به قدرت و قوت قوم «عاد». (۱)
ولی، تفسیر دوم (یعنی ستون های عظیم کاخ های آنها) مناسب تر است.

لذا، در آیه بعد می افزاید: «همان شهر و دیاری که مانند آن در بلاد آفریده نشده بود» (الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ).

این تعبیر، نشان می دهد: منظور از «ارم» همان شهر است، نه قبیله و طایفه.
و شاید به همین دلیل است که: بعضی از مفسران بزرگ همین تفسیر را پذیرفته اند، و ما نیز آن را ترجیح دادیم. (۲)

بعضی از مفسران، داستان مفصلی از کشف شهر زیبا و پرشکوه «ارم» در بیابان های «جزیره العرب»، و صحاری «عدن»، نقل کرده اند که از ساختمان با عظمت و زینت آلات فوق العاده عجیب و بی نظیر آن سخن می گوید، ولی داستان مزبور به افسانه یا خواب شبیه تر است تا به یک واقعیت!

اما به هر حال، جای تردید نیست که قوم «عاد» و شهرهای آنان، از نیرومندترین قبائل، و پیشرفته ترین بلاد بود، و همان گونه که قرآن اشاره می کند، همانند آن در بلاد پیدا نمی شد.
داستان های زیادی نیز از «بهشت شداد» که فرزند «عاد» بوده در افواه، و تواریخ وجود دارد، تا آنجا که «بهشت شداد» و «باغ های ارم» به صورت ضرب المثل درآمده، ولی این داستان ها به «اساطیر» شبیه تر است، اساطیری که ریشه ای از واقعیت دارد، اما پیرامون آن شاخ و برگ های زیادی درست کرده اند.

۱ - بنا بر تفسیر اول، مؤنث بودن «ذات» به خاطر طایفه و قبیله است که مؤنث لفظی است.

۲ - «إِرم» ما لاینصرف است، و لذا در حالت جرّ، منصوب شده است.

پس از آن، به سراغ دومین گروه طغیانگر از اقوام پیشین می رود، می فرماید: «آیا ندیدی پروردگارت با قوم ثمود چه کرد؟ همان قومی که صخره های عظیم را در وادی می بریدند و از آن خانه ها و کاخ ها می ساختند» (وَتَمُودُ الَّذِينَ جَاءُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ). قوم «ثمود» از قدیمی ترین اقوام اند، پیامبرشان صالح (علیه السلام) بود، و در سرزمینی به نام «وادی القری» میان «مدینه» و «شام» زندگی داشتند، تمدنی پیشرفته و زندگانی مرفه، و صاحب ساختمان های عظیم و پیشرفته بودند.

بعضی گفته اند: «ثمود» نام پدر قبیله بود که به آن نامیده شده اند. (۱) «جائوا» در اصل از «جوبه» (بر وزن توبه)، به معنی زمین پست گرفته شده، سپس به معنی قطع و بریدن هر قطعه زمینی آمده است، و پاسخ کلام را از این رو «جواب» نامیده اند که: گوئی هوا را قطع می کند و از دهان گوینده به گوش شنونده می رسد (یا به این جهت که سؤال را قطع کرده و به آن پایان می دهد).

به هر حال، منظور در اینجا بریدن قطعات کوه ها، و ایجاد خانه های مطمئن است، همان گونه که در آیه ۸۲ سوره «حجر» درباره همین قوم «ثمود» می خوانیم: وَكَانُوا يَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا آمِنِينَ: «آنها در دل کوه ها خانه های امن می تراشیدند»، نظیر همین معنی در آیه ۱۴۹ سوره «شعراء» نیز آمده، و در آنجا تعبیر به «بُيُوتًا فَارِهِينَ» شده که دلیل بر آن است آنها در این خانه ها به عیش و نوش و هوسرانی می پرداختند.

بعضی گفته اند: قوم «ثمود» نخستین قومی بودند که به بریدن سنگ ها از کوه، و ایجاد خانه های محکم در دل کوه ها اقدام کردند.

۱ - «ثمود» از نظر ریشه لغت از ماده «ثمد» (بر وزن نمد)، به معنی آب کمی است که ماده نداشته باشد، و «مثمود» به کسی می گویند که از او زیاد مطالبه اموال کنند، به اندازه ای که اموالش نقصان پذیرد، بعضی نیز این کلمه را عجمی می دانند (مفردات راغب).

«واد» در اصل «وادی» بوده، و به معنی بستر رودخانه، یا محل عبور سیلاب ها، و گاه به معنی «دره» نیز آمده؛ چرا که سیلاب ها از دره هائی که در کنار کوه ها است می گذرد. و در اینجا مناسب معنی دوم، یعنی دره ها و کوهپایه ها است؛ زیرا با توجه به آیات دیگر قرآن که درباره این قوم سخن می گوید، و در بالا اشاره شد، قوم «ثمود» خانه های خود را در دامنه کوه ها می ساختند، به این ترتیب که سنگ ها را می بریدند و در درون آنها خانه های امنی ایجاد می کردند. (۱)

در حدیثی آمده است: پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در غزوه «تبوک» در مسیر خود به شمال «عربستان» به وادی «ثمود» رسید، در حالی که سوار بر اسب بود، فرمود: سرعت کنید که شما در سرزمین ملعون و نفرین شده ای هستید. (۲)

بدون شک، قوم «ثمود» نیز در عصر خود تمدنی پیشرفته و شهرهائی آباد داشتند، ولی باز در اینجا به اعداد و ارقامی برخورد می کنیم که مبالغه آمیز یا افسانه به نظر می رسد، مثل این که جمعی از مفسران نوشته اند: آنها یک هزار و هفت صد شهر ساخته بودند که همه آنها از سنگ بود!

سپس، به سومین قوم پرداخته، می گوید: «و همچنین فرعون صاحب قدرت!» (وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ).

اشاره به این که: آیا ندیدی خداوند با قوم «فرعون» قدرتمند و ظالم و بیدادگر چه کرد؟! «أَوْتَادٍ» جمع «وتد» (بر وزن صمد) به معنی میخ است.

۱ - «باء» در «جَاءُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ» ظاهراً معنی ظرفیت دارد.

۲ - «روح البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۲۵.

در این که: چرا فرعون را «ذی الأوتاد» گفته اند؟ تفسیرهای مختلفی است: نخست این که: او دارای لشکر فراوانی بود که بسیاری از آنها در خیمه ها زندگی می کردند، و چادرهای نظامی را که برای آنها بر پا می شد با میخ ها محکم می کردند. دیگر این که: بیشترین شکنجه «فرعون» نسبت به کسانی که مورد خشم او قرار می گرفتند این بود: آنها را به چهار میخ می کشید، دست ها و پاهای او را با میخ به زمین می بست، یا با میخ به زمین می کوبید، و یا او را بر روی قطعه چوبی می خواباندند و دست و پای او را با میخ به آن می کوبیدند، یا می بستند و به همان حال رها می کردند تا بمیرد! این تفسیر در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده، (۱) چنان که در تواریخ آمده، هنگامی که همسرش «آسیه» به «موسی» (علیه السلام) ایمان آورد، او را به همین صورت شکنجه کرد و کشت.

دیگر این که: «ذی الأوتاد» اصولاً کنایه از قدرت و استقرار حکومت است. البته، این سه تفسیر با هم منافاتی ندارد و ممکن است در معنی آیه جمع باشد.

و در یک جمع بندی به اعمال این اقوام سه گانه اشاره کرده، می افزاید: «همانها که در شهرها طغیان کردند» (الَّذِينَ طَغَوْا فِي الْبِلَادِ).

«و فساد فراوان در آنها به بار آوردند» (فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفُسَادَ). فساد که شامل هر گونه ظلم و ستم و تجاوز و هوسرانی و عیاشی می شود،

۱ - «علل الشرایع» مطابق نقل «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۵۷۱، حدیث ۶.

در واقع یکی از آثار طغیان آنها بود، و هر قوم طغیانگری سرانجام در فساد همه جانبه فرو می رود.

* * *

سپس، در یک جمله کوتاه و پر معنی به مجازات دردناک همه این اقوام طغیانگر اشاره کرده، می فرماید: «لذا خداوند تازیانه عذاب را بر آنها فرو ریخت» (فَصَبَّ عَلَيْهِمُ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ). «سَوْط» به معنی «تازیانه» و در اصل به معنی مخلوط کردن چیزی به چیزی است، سپس به تازیانه که از رشته های مختلف چرم و مانند آن بافته شده اطلاق گردیده است، و بعضی آن را کنایه از عذاب می دانند، عذابی که با گوشت و خون انسان آمیخته می شود، و او را سخت ناراحت می کند.

در کلام امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در مورد امتحان می خوانیم: وَالَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ لَتُبْلِيَنَّ بُلْبُلَةً وَ لَتُغْرِبَنَّ غَرْبَةً وَ لَتُسَاطِنَّ سَوْطَ الْقَدَرِ: «سوگند به کسی که پیامبر را به حق مبعوث کرد، به سختی، مورد آزمایش قرار می گیرید، و غریب می شوید، و مانند محتویات دیگ به هنگام جوشش مخلوط و زیر و رو خواهید شد».(۱)

تعبیر به «صَبَّ» که در اصل به معنی فرو ریختن آب است، در اینجا اشاره به شدت و استمرار این عذاب است، و ممکن است اشاره به تطهیر صفحه زمین از وجود این طاغیان باشد. به هر حال، از همه معانی «سَوْط»، مناسب تر همان معنی اول یعنی «تازیانه» است، تعبیری که در گفتگوهای روزمره نیز رائج است که می گوئیم: فلان کس تازیانه عذاب را بر پشت دشمن کوبید.

۱ - «نهج البلاغه»، خطبه ۱۶.

این تعبیر کوتاه، اشاره به مجازات های شدید و مختلفی است که دامنگیر این اقوام شد «اما عاد به گفته قرآن مجید، به وسیله تندباد سرد و سوزناک هلاک شدند»: (وَ أَمَّا عَادٌ فَأُهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ). (۱)

«و اما قوم ثمود به وسیله عذابی سرکش نابود شدند»: (فَأَمَّا ثَمُودُ فَأُهْلِكُوا بِالطَّاغِيَةِ). (۲)

«و اما قوم فرعون در میان امواج نیل غرق و مدفون گشتند»: (فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ). (۳)

و در آخرین آیه مورد بحث، به عنوان هشدار به همه کسانی که در مسیر آن اقوام طغیانگر گام برمی دارند، می فرماید: «مسلماً پروردگار تو در کمینگاه است» (إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ). «مِرْصَاد» از ماده «رصد» به معنی آمادگی برای مراقبت از چیزی است، و معادل آن در فارسی «کمینگاه» است، این واژه معمولاً در جایی به کار می رود که افراد ناچارند از گذرگاهی بگذرند، و شخصی در آن گذرگاه آماده ضربه زدن به آنها است، و در مجموع، اشاره به این است: گمان نکنید کسی می تواند از چنگال عذاب الهی بگریزد، همه در قبضه قدرت او هستند و هر وقت اراده کند آنها را مجازات می نماید.

بدیهی است خداوند مکان ندارد، و در گذرگاهی نمی نشیند، این تعبیر کنایه از احاطه قدرت پروردگار به همه جباران، طغیانگران و مجرمان است، لذا، در حدیثی از علی (علیه السلام) آمده است: معنای این آیه این است: إِنَّ رَبَّكَ قَادِرٌ عَلَىٰ أَنْ

۱ - حاقه، آیه ۶.

۲ - حاقه، آیه ۵.

۳ - زخرف، آیه ۵۵.

يَجْزِي أَهْلَ الْمَعَاصِي جَزَائَهُمْ: «پروردگارت توانائی دارد که کیفر گنهکاران را به آنها بدهد». (۱)
در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: الْمِرْصَادُ قَنْطَرَةٌ عَلَى الصِّرَاطِ، لَا يَجُوزُهَا عَبْدٌ بِمَظْلَمَةٍ عَبْدٍ: «مرصاد پلی است بر طریقی که از روی جهنم می گذرد، کسی که حق مظلومی بر گردن او باشد از آنجا نخواهد گذشت». (۲)

و این، در حقیقت از قبیل بیان یک مصداق روشن است؛ چرا که کمینگاه الهی منحصر به قیامت و پل معروف صراط نیست، خداوند در همین دنیا نیز در کمین ظالم است، و عذاب اقوام سه گانه پیشین مصداق بارز آن است.

تعبیر به: رَبِّكَ «پروردگار تو» اشاره به این است که: سنت الهی در مورد اقوام سرکش و ظالم و ستمگر در امت تو نیز جاری می شود، هم تسلی خاطری است برای پیامبر (صلی الله علیه و آله) و مؤمنان که بدانند این دشمنان لجوج کینه توز، از چنگال قدرت خدا هرگز فرار نخواهند کرد. و هم اعلام خطری است به آنها که هر گونه ظلم و ستمی را به پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و مؤمنان روا می داشتند، آنها باید بدانند کسانی که از آنان قدرتمندتر و نیرومندتر بودند در مقابل یک تندباد، یک طوفان، و یا یک جرعه و صیحه آسمانی، تاب مقاومت نیاوردند، اینها چگونه فکر می کنند، می توانند با این اعمال خلافشان از عذاب الهی نجات یابند.

در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می خوانیم فرمود: «روح الامین به من خبر داد در آن هنگام که خداوند یکتا خلایق را از اولین و آخرین در صحنه قیامت متوقف می سازد، جهنم را می آورد، و صراط را که باریک تر از مو و تیزتر از شمشیر است بر آن می نهد.

۱ و ۲ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۸۷ - «بحار الانوار»، جلد ۸، صفحه ۶۴.

و بر صراط سه پل قرار دارد، روی پل اول امانت و درستکاری، رحمت و محبت است!
و بر پل دوم نماز!

و بر پل سوم عدل پروردگار جهان!

و به مردم دستور داده می شود: از آن بگذرند، آنها که در امانت و رحم کوتاهی کرده اند در پل اول می مانند، و اگر از آن بگذرند، چنان چه در نماز کوتاهی کرده باشند در پل دوم می مانند، و اگر از آن بگذرند، در پایان مسیر در برابر عدل الهی قرار می گیرند، و این است معنی آیه
«إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ» (۱)

در سخنان علی (علیه السلام) می خوانیم: وَلَئِنْ أَهْلَ الظَّالِمِ فَلَنْ يَفُوتَ أَخْذُهُ وَهُوَ لَهُ بِالْمِرْصَادِ
عَلَى مَجَازِ طَرِيقِهِ وَبِمَوْضِعِ الشَّجَا مِنْ مَسَاغِ رِيقِهِ: «اگر خداوند، ظالم را مهلت دهد، هرگز
مجازات او از بین نمی رود، او بر سر راه در کمین ستمگران است، و چنان گلوی آنها را در
دست دارد که هر زمان بخواهد آن را چنان می فشارد، که حتی آب دهان از گلوی آنها فرو
نرود» (۲).

۱ - «روضة کافی» طبق نقل «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۵۷۳ (با اقتباس).

۲ - «نهج البلاغه»، خطبه ۹۷.

- ۱۵ فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ
 ۱۶ وَ أَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ
 ۱۷ كَلَّا بَلْ لَا تَكْرُمُونَ الْيَتِيمَ
 ۱۸ وَ لَا تَحَاضُّونَ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ
 ۱۹ وَ تَأْكُلُونَ التُّرَاثَ أَكْلًا لَمًّا
 ۲۰ وَ تَحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا

ترجمه:

- ۱۵ - اما انسان هنگامی که پروردگارش او را برای آزمایش، اکرام می کند و نعمت می بخشد می گوید: «پروردگارم مرا گرامی داشته است»!
 ۱۶ - و اما هنگامی که برای امتحان، روزیش را بر او تنگ می گیرد می گوید: «پروردگارم مرا خوار کرده است»!
 ۱۷ - چنان نیست؛ بلکه شما یتیمان را گرامی نمی دارید.
 ۱۸ - و یکدیگر را بر اطعام مستمندان تشویق نمی کنید.
 ۱۹ - و میراث را (از راه مشروع و نامشروع) جمع کرده می خورید.
 ۲۰ - و مال و ثروت را بسیار دوست دارید (و به خاطر آن گناهان زیادی مرتکب می شوید).

تفسیر:

نه از نعمتش مغرور باش، و نه از سلب نعمت مأیوس!

در تعقیب آیات گذشته، که به طغیانگران هشدار می داد و آنها را به مجازات الهی تهدید می کرد، در آیات مورد بحث، به مسأله «امتحان» که معیار ثواب و عقاب الهی و مهم ترین مسأله زندگی انسان محسوب می شود، می پردازد.

نخست می فرماید: «اما انسان، هنگامی که پروردگارش او را برای آزمایش اکرام کند و نعمت بخشد، مغرور می شود، و می گوید: خداوند مرا گرامی داشته است!» (فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ).

او نمی داند که آزمایش الهی گاه با نعمت است، و گاه با انواع بلا، نه روی آوردن نعمت باید مایه غرور گردد، و نه بلاها مایه یأس و نومیدی، ولی این انسان کم ظرفیت در هر دو حال هدف آزمایش را فراموش می کند، به هنگام روی آوردن نعمت چنان می پندارد که مقرب درگاه خدا شده، و این نعمت دلیل بر آن قرب است.

قابل توجه این که: در آغاز آیه می گوید: خداوند او را مورد اکرام قرار می دهد، ولی در ذیل آیه از این که انسان خود را مورد اکرام خدا می بیند ملامت می شود، این به خاطر آن است که: اکرام اول به همان معنی انعام است، و اکرام دوم به معنی قرب در درگاه خداست.

«و اما هنگامی که برای امتحان روزی را بر او تنگ بگیرد، مأیوس می شود و می گوید: پروردگارم مرا خوار کرده!» (وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ).

یأس سر تا پای او را فرا می گیرد، و از پروردگارش می رنجد و ناخشنود می شود، غافل از این که اینها همه وسائل آزمایش و امتحان او است، امتحانی که رمز پرورش و تکامل انسان، و به دنبال آن سبب استحقاق ثواب، و در صورت

مخالفت مایه استحقاق عذاب است.

این دو آیه، هشدار می دهد که: نه اقبال نعمت دلیل بر تقرب به خدا است، و نه ادبار نعمت دلیل بر دوری از حق، اینها مواد مختلف امتحانی است که خداوند طبق حکمتش هر گروهی را به چیزی آزمایش می کند، این انسان های کم ظرفیت اند که گاه مغرور، و گاه مأیوس می شوند.

در آیه ۵۱ «فصلت» نیز آمده است: وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَ نَأَىٰ بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ فَذُو دُعَاءٍ عَرِيضٍ: «هنگامی که نعمتی به انسان می دهیم، روی می گرداند و با تکبر از حق دور می شود، اما هنگامی که مختصر ناراحتی به او برسد، پیوسته دعا می کند و بی تابی می نماید».

و در آیه ۹ سوره «هود» آمده است: وَلَئِنْ أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْنَاهَا مِنْهُ إِنَّهُ لَكَفُورٌ: «هر گاه ما به انسان رحمتی بچشانیم سپس از او بگیریم، نومید و ناسپاس می شود». این دو آیه، علاوه بر این که مسأله آزمایش الهی را از طرق مختلف گوشزد می کند، این نتیجه را نیز می بخشد که: هرگز نباید برخوردار شدن از نعمت ها، و یا محرومیت از آن را دلیل بر شخصیت و مقام در پیشگاه خداوند، و یا دوری از ساحت مقدس او بدانیم، بلکه معیار، همیشه و همه جا ایمان و تقوا است.

چه بسیار پیامبرانی که به انواع مصائب در این دنیا گرفتار شدند، و در مقابل چه بسیار کفار ستمگری که از انواع نعمت ها برخوردار بودند، و این است طبیعت زندگی دنیا. در ضمن، این آیه اشاره سربسته ای به فلسفه بلاها و حوادث دردناک نیز می کند.

آنگاه، به شرح اعمالی که موجب دوری از خدا و گرفتاری در چنگال مجازات الهی می شود پرداخته، می فرماید: «چنان نیست که شما خیال می کنید (که امواتان دلیل بر مقام شما نزد پروردگار است، بلکه اعمالتان حاکی از دوری شما از خدا است) شما یتیمان را گرمی نمی دارید» (کَلَّا بَلْ لَا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ).

«و یکدیگر را بر اطعام مستمندان تشویق نمی کنید» (وَلَا تَحَاضُّونَ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ). قابل توجه این که: در مورد یتیمان از «اطعام» سخن نمی گوید، بلکه از «اکرام» سخن می گوید؛ چرا که در مورد یتیم تنها مسأله گرسنگی مطرح نیست، بلکه از آن مهم تر جبران کمبودهای عاطفی او است، یتیم نباید احساس کند چون پدرش را از دست داده، خوار و ذلیل و بی مقدار شده، باید آن چنان مورد اکرام قرار گیرد که جای خالی پدر را احساس نکند، لذا، در روایات اسلامی به مسأله محبت و نوازش یتیمان اهمیت خاصی داده شده است: در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: مَا مِنْ عَبْدٍ يَمْسَحُ يَدَهُ عَلَى رَأْسِ يَتِيمٍ رَحِمَهُ اللَّهُ إِلَّا أُعْطَاهُ اللَّهُ بِكُلِّ شَعْرَةٍ نُورًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ: «هیچ بنده ای دست مرحمت بر سر یتیمی نمی کشد، مگر این که خداوند به تعداد موهائی که از زیر دست او می گذرد نوری در قیامت به او می بخشد» (۱).

در آیه ۹ سوره «ضحی» نیز آمده است: فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ: «اما یتیم را مورد قهر و تحقیر قرار مده».

و این درست در مقابل چیزی است که در جوامع دور از ایمان و اخلاق، همچون جامعه عصر جاهلیت دیروز و امروز، رواج داشته و دارد، که نه تنها به

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۱۵، صفحه ۱۲۰ (چاپ قدیم - «وسائل الشیعه»، جلد ۲۱، صفحه ۳۷۵ (چاپ آل البیت)).

انواع حيله ها برای تملك اموال یتیمان متوسل می شوند، بلکه خود او را در جامعه چنان تنها می گذارند که درد یتیمی و فقدان پدر را به تلخ ترین صورتی احساس می کند. از آنچه گفتیم روشن می شود: اکرام یتیمان منحصر به حفظ اموال آنها نیست، آن چنان که بعضی از مفسران پنداشته اند، بلکه معنی وسیع و گسترده ای دارد که هم آن، و هم امور دیگر را شامل می شود.

جمله «تَحَاضُّونَ» از ماده «حَضَّ» به معنی تحریص و ترغیب است، اشاره به این که: تنها اطعام مسکین کافی نیست، بلکه مردم باید یکدیگر را بر این کار خیر تشویق کنند، تا این سنت در فضای جامعه گسترش یابد. (۱)

عجب این که: در آیات ۳۳ و ۳۴ سوره «حَاقَه» این موضوع را هم ردیف عدم ایمان به خداوند بزرگ ذکر کرده، می فرماید: إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ * وَلَا يَحُضُّ عَلَىٰ طَعَامِ الْمِسْكِينِ: «او به خداوند بزرگ ایمان نمی آورد * و دیگران را به اطعام مستمندان تشویق نمی کند». (۲)

سپس، به سومین کار زشت آنها اشاره کرده و آنها را مورد نکوهش قرار می دهد، و می فرماید: «شما میراث را (از طریق حلال و حرام) جمع کرده و می خورید» (و تَأْكُلُونَ التَّرَاثَ أَكْلًا لَمًّا). (۳) - (۴)

بدون شک، خوردن اموالی که از طریق میراث مشروع به انسان رسیده کار مذمومی نیست، بنابراین نکوهش این کار در آیه فوق ممکن است اشاره به یکی از امور زیر باشد:

۱ - «تَحَاضُّونَ» در اصل «تَتَحَاضُّونَ» بوده که یک تاء از آن برای تخفیف حذف شده است.

۲ - «طعام» در این آیه و آیه مورد بحث معنی مصدری دارد و به معنی «اطعام» است.

۳ - «لَمًّا» به معنی جمع آوری کردن است، و گاه به معنی جمع آوری توأم با اصلاح نیز آمده.

۴ - «تَرَاثَ» در اصل «وَرَاثَ» (بر همان وزن) بوده، سپس «واو» تبدیل به «تاء» شده است.

نخست این که: منظور جمع میان حق خود و دیگران است، زیرا کلمه «لَمْ» در اصل به معنی «جمع» است، و بعضی از مفسران مانند «زمخشری» در «کشاف» مخصوصاً آن را به جمع میان «حلال» و «حرام» تفسیر کرده است، به خصوص این که عادت عرب جاهلی این بود: زنان و کودکان را از ارث محروم می کردند، حق آنها را برای خود برمی داشتند، و معتقد بودند ارث را باید کسانی ببرند که جنگجو هستند؛ (زیرا بسیاری از اموالشان از طریق غارت به دست می آمد، تنها کسانی را سهم می دانستند که قدرت بر غارتگری داشته باشند!).

دیگر این که: وقتی ارثی به شما می رسد، به بستگان فقیر و محرومان جامعه هیچ انفاق نمی کنید، جایی که با اموال ارث که بدون زحمت به دست می آید چنین می کنید، مسلماً در مورد درآمد دست رنج خود بخیل تر و سخت گیرتر خواهید بود، و این عیب بزرگی است. سوم این که: منظور خوردن ارث یتیمان و حقوق صغیران است؛ زیرا بسیار دیده شده است افراد بی ایمان، یا بی بند و بار هنگامی که دستشان به اموال ارث می رسد، به هیچ وجه ملاحظه یتیم و صغیر را نمی کنند، و از این که آنها قدرت بر دفاع از حقوق خویش ندارند، حداکثر سوء استفاده را می کنند، و این از زشت ترین و شرم آورترین گناهان است. جمع میان هر سه تفسیر نیز امکان پذیر است.

بعد از آن، به چهارمین عمل نکوهیده آنها پرداخته می افزاید: «و شما بسیار ثروت و اموال را دوست می دارید» (وَتُحِبُّونَ أَمْالَ حُبًّا جَمًّا). (۱)

۱ - «جَمٌّ» چنان که در «مصباح اللغة» و «مقایس» آمده است: به معنی کثیر و فراوان است، و «جُمَّة» (بر وزن جُبَّة) به معنی موهای جمع شده پیش سر است.

شما افرادی دنیاپرست، ثروت اندوز، عاشق و دلباخته مال و متاع دنیا هستید، و مسلماً کسی که چنین علاقه فوق العاده ای به مال و ثروت دارد، به هنگام جمع آوری آن، ملاحظه مشروع و نامشروع و حلال و حرام را نمی کند، و نیز چنین شخصی حقوق الهی آن را اصلاً نمی پردازد، و یا کم می گذارد، و نیز چنین کسی که حب مال تمام قلبش را فرا گرفته، جائی برای یاد خدا در دل او نیست.

و به این ترتیب، بعد از ذکر آزمایش انسان ها به وسیله نعمت و بلا، آنها را متوجه به چهار آزمایش مهم که این گروه مجرم در همه آنها ناکام و مردود شده بودند می کند: آزمایش در مورد یتیمان.

آزمایش در مورد اطعام مستمندان.

آزمایش جمع آوری سهام ارث از طریق مشروع و نامشروع.

و بالاخره، آزمایش جمع اموال بدون هیچ قید و شرط.

و عجب این که: تمام این آزمون ها جنبه مالی دارد، و در واقع اگر کسی از عهده آزمایش های مالی برآید، آزمایش های دیگر برای او آسان تر است.

این مال و ثروت دنیا است که به قول معروف «ایمان فلک داده به باد»؛ چرا که بزرگ ترین لغزش های فرزندان آدم در همین قسمت است!

کسانی هستند در حدی از «مال» امین اند، اما هنگامی که پیمانه آنها پر شود و از آن حد بگذرد، وسوسه های شیطان آنها را به خیانت می کشاند، مؤمنان راستین کسانی هستند که امانت، درستکاری و رعایت حقوق واجب و مستحب، دیگران را در هر حدی از مال و بدون هیچ قید و شرط رعایت کنند، چنین کسانی می توانند دم از ایمان و تقوا زنند.

کوتاه سخن این که: کسانی از عهده امتحانات مالی در هر اندازه و کمیت و در هر شرایط برآیند، افرادی قابل اعتماد، متقی، پرهیزکار و با شخصیت اند، و بهترین دوستان و یاران محسوب می شوند، آنها در زمینه های دیگر نیز (غالباً) افراد پاک و درستی هستند، تکیه آیات فوق بر آزمون های مالی نیز از همین جهت است.

- ۲۱ کَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا
 ۲۲ وَ جَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا
 ۲۳ وَ جِئَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَ أَتَى لَهُ الذُّكْرَى
 ۲۴ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي
 ۲۵ فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ
 ۲۶ وَ لَا يُوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدٌ

ترجمه:

- ۲۱ - چنان نیست، در آن هنگام که زمین سخت در هم کوبیده شود.
 ۲۲ - و فرمان پروردگارت فرا رسد و فرشتگان صف در صف حاضر شوند.
 ۲۳ - و در آن روز جهنم را حاضر کنند؛ (آری) در آن روز انسان متذکر می شود؛ اما این تذکر چه سودی برای او دارد؟!
 ۲۴ - می گوید: «ای کاش برای زندگیم چیزی از پیش فرستاده بودم»!
 ۲۵ - در آن روز هیچ کس مانند او عذاب نمی کند.
 ۲۶ - و هیچ کس همچون او کسی را به بند نمی کشد!

تفسیر:

روزی بیدار می شوند که کار از کار گذشته!
 به دنبال نکوهش هایی که در آیات قبل از طغیانگران دنیاپرست و متجاوز به حقوق دیگران شده بود، در این آیات، به آنها اخطار می کند که سرانجام قیامتی

در کار، و حساب و کتاب و مجازات شدیدی در پیش است، باید خود را برای آن آماده کنند. نخست، می فرماید: «چنان نیست که آنها خیال می کنند» که حساب و کتابی در کار نیست، و اگر خدا مال و ثروتی به آنها داده به خاطر احترام آنها بوده نه برای آزمایش و امتحان (کلاً). «در آن هنگام که زمین سخت در هم کوبیده شود» (إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا). «دک» در اصل، به معنی زمین نرم و صاف است، و سپس به در هم کوبیدن ارتفاعات و ساختمان ها و صاف کردن آن اطلاق شده، «دُکَّان» به محلی گفته می شود که صاف و بدون پستی و بلندی است، و «دکه» به سکوئی می گویند که آن را صاف و آماده نشستن کرده اند. تکرار «دک» در آیه فوق برای تأکید است.

روی هم رفته، این تعبیر اشاره به زلزله ها و حوادث تکان دهنده پایان دنیا و آغاز رستاخیز است، چنان تزلزلی در ارکان موجودات رخ می دهد که کوه ها همه از هم متلاشی شده، و زمین ها صاف و مستوی می شوند، چنان که در آیات ۱۰۵ - ۱۰۷ سوره «طه» آمده است: وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا * فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا * لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَ لَا أَمْتًا: «از تو درباره کوه ها سؤال می کنند، بگو: پروردگارم آنها را بر باد می دهد * سپس زمین را صاف و هموار و بی آب و گیاه می سازد * به گونه ای که هیچ پستی و بلندی در آن نمی بینی!»!

بعد از پایان یافتن مرحله نخستین رستاخیز، یعنی ویرانی جهان، مرحله دوم آغاز می شود، انسان ها همگی به زندگی باز می گردند، و در دادگاه عدل الهی حاضر می شوند و «در آن هنگام فرمان پروردگارت فرا رسد، و فرشتگان صف

در صف حاضر شوند» (وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا).
گرداگرد حاضران در محشر را می گیرند و آماده اجرای فرمان حقند.
این، ترسیمی است از عظمت آن روز بزرگ و عدم توانائی انسان بر فرار از چنگال عدالت.
تعبیر به: جَاءَ رَبُّكَ «پروردگار تو می آید» کنایه از فرا رسیدن فرمان خدا برای رسیدگی به حساب خلائق است.

یا این که: منظور ظهور آیات عظمت و نشانه های خداوند است.
و یا منظور از ظهور پروردگار: ظهور معرفت او در آن روز است به گونه ای که جای انکار برای هیچ کس باقی نمی ماند، گوئی همه با چشم، ذات بی مثالش را مشاهده می کنند.
به هر حال، مسلّم است آمدن خداوند به معنی حقیقی کلمه که لازمه آن جسم بودن و انتقال در مکان است، نیست؛ چرا که او از جسم و خواص جسم مبرا است. (۱)
همین معنی با صراحت در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا (علیهما السلام) نقل شده است. (۲)

شاهد این تفسیر، آیه ۳۳ سوره «نحل» است که می فرماید: هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ أَمْرٌ رَبِّكَ: «آیا آنها جز این انتظاری دارند که فرشتگان به سراغشان بیایند و یا امر پروردگارت فرا رسد»؟!

تعبیر به «صَفًّا صَفًّا» اشاره به این است که: ملائکه در صفوف مختلفی وارد

۱ - «فخر رازی» در تفسیر خود می گوید: آیه محذوفی دارد و این محذوف ممکن است کلمه «امر» یا «قهر» یا «جلائل آیات» یا «ظهور و معرفت» بوده باشد، مفسران دیگر هم بعضی از این چهار واژه را مخصوصاً واژه اول را به عنوان تقدیر آیه ذکر کرده اند.

۲ - تفسیر «المیزان»، جلد ۲۰، صفحه ۴۱۶.

محشر می شوند، و احتمالاً فرشتگان هر آسمان در یک صف حضور می یابند و گرداگرد اهل محشر را می گیرند.

پس از آن، می افزاید: «و در آن روز جهنم را حاضر کنند و در آن روز انسان متذکر می شود، اما چه فایده که این تذکر برای او سودی ندارد» (وَجِئَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَ أَنَّى لَهُ الذِّكْرَى).

از این تعبیر استفاده می شود: جهنم قابل حرکت دادن است، و آن را به مجرمان نزدیک می کنند! همان گونه که در مورد بهشت نیز در آیه ۹۰ سوره «شعراء» می خوانیم: وَ أُولَئِكَ الْجَنَّةُ لِّلْمُتَّقِينَ: «بهشت را به پرهیزکاران نزدیک می سازند»!

گرچه، بعضی میل دارند اینها را بر معنی مجازی حمل کنند و کنایه از ظهور بهشت و جهنم در برابر دیدگان نیکوکاران و بدکاران بگیرند، ولی دلیلی بر این خلاف ظاهر در دست نیست، بلکه بهتر است آن را به ظاهر خود رها سازیم؛ چرا که حقایق عالم قیامت دقیقاً بر ما روشن نیست و شرایط حاکم بر آنجا با اینجا تفاوت بسیار دارد، و هیچ مانعی ندارد که در آن روز بهشت و دوزخ تغییر مکان دهند.

در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: وقتی آیه فوق (وَجِئَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ) نازل شد، رنگ چهره مبارکش دگرگون گشت، این حالت بر اصحاب گران آمد، بعضی به سراغ علی (علیه السلام) رفتند و ماجرا را بیان کردند، علی (علیه السلام) آمد میان دو شانه پیامبر (صلی الله علیه و آله) را بوسیده عرض کرد: «ای رسول خدا! پدرم و مادرم به فدایت باد، چه حادثه ای روی داده؟»

فرمود: جبرئیل این آیه را بر من تلاوت کرد.

علی (علیه السلام) می گوید: عرض کردم: چگونه جهنم را می آورند؟

فرمود: هفتاد هزار فرشته آن را با هفتاد هزار مهار می کشند و می آورند! و آن در حال سرکشی است که اگر آن را رها کنند، همه را آتش می زند، سپس من در برابر جهنم قرار می گیرم و او می گوید: ای محمد! مرا با تو کاری نیست، خداوند گوشت تو را بر من حرام کرده، در آن روز هر کسی در فکر خویش است، ولی محمد می گوید: رَبِّ اُمَّتِی! اُمَّتِی! «پروردگارا! امتم امتم»! (۱)

آری، هنگامی که انسان مجرم این صحنه ها را می بیند، تکان می خورد و بیدار می شود، هاله ای از غم و اندوه وجودش را می پوشاند، نگاهی به گذشته خویش می کند، و از اعمال خود سخت پشیمان می شود اما این پشیمانی هیچ سودی ندارد. انسان آرزو می کند بازگردد و گذشته تاریک را جبران کند، اما درهای بازگشت به کلی بسته است.

می خواهد توبه کند، اما زمان توبه سپری شده است. می خواهد اعمال صالحی به جا آورد تا اعمال سوئش را تلافی کند، اما پرونده اعمال در هم پیچیده شده.

اینجا است که فریادش بلند می شود می گوید: «ای کاش اعمال صالحی برای زندگی فرستاده بودم»! (يَقُولُ يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي).

جالب توجه این که: نمی گوید: برای «زندگی آخرتم»، بلکه می گوید برای «زندگیم» گوئی واژه «حیات» شایسته غیر زندگی آخرت نیست، و زندگی زودگذر آمیخته با انواع مصائب در دنیا زندگی محسوب نمی شود.

همان گونه که در آیه ۶۴ «عنکبوت» می خوانیم: وَ مَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۸۳ - نزدیک به همین معنی نیز در تفسیر «در المنثور» آمده است (مطابق نقل المیزان، جلد ۲۰، صفحه ۴۱۵).

لَهُوٌّ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِیَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ: «این حیات دنیا چیزی جز سرگرمی و بازی نیست، و حیات حقیقی حیات آخرت است اگر می دانستند».

آری، آنها که اموال یتیمان را به غارت بردند، لقمه ای در دهان گرسنگان نگذاشتند، اموال ارث را از این و آن به یغما گرفتند و محبت اموال دنیا تمام قلوبشان را تسخیر کرده بود، در آن روز، آرزو می کنند: ای کاش چیزی برای حیات آخرت که حیات حقیقی و جاویدان است از پیش فرستاده بودند، ولی این آرزویی است بی نتیجه که هرگز به جایی نمی رسد.

* * *

سپس، در دو جمله کوتاه، شدت عذاب الهی را در آن روز تشریح می کند، می فرماید: «در آن روز خداوند او را چنان مجازات می نماید، که هیچ کس (دیگری را) عذابی همانند عذاب او نمی کند» (فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابُهُ أَحَدًا).

آری، این طعنانگرانی که به هنگام قدرت بدترین جرائم و گناهان را مرتکب شدند، در آن روز چنان مجازات می شوند که سابقه نداشته، همان گونه که نیکوکاران چنان پاداش هائی می بینند که حتی از خیال کسی نگذشته است؛ چرا که او در جای خود «أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» است و در جای دیگر «أَشَدُّ الْمُعَاقِبِينَ».

* * *

«و نیز در آن روز هیچ کس همچون خداوند کسی را به بند نمی کشد» (وَلَا يُؤْتِقُ وَثَاقَهُ أَحَدًا). نه بند و زنجیر او ماندی دارد، و نه مجازات و عذابش؛ چرا چنین نباشد در حالی که آنها نیز در این دنیا بندگان مظلوم خدا را تا آنجا که قدرت داشتند در بند کشیدند، و سخت ترین شکنجه ها را به آنها دادند.

۲۷ یا أُيْتِهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ

۲۸ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً

۲۹ فَادْخُلِي فِي عِبَادِي

۳۰ وَادْخُلِي جَنَّاتِي

ترجمه:

۲۷ - تو ای روح آرام یافته!

۲۸ - به سوی پروردگارت بازگرد در حالی هم تواز او خشنودی و هم او از تو خشنود است.

۲۹ - پس در سلک بندگانم در آی.

۳۰ - و در بهشتم وارد شو!

تفسیر:

ای صاحب نفس مطمئنه!

بعد از ذکر عذاب وحشتناکی که دامان طغیانگران و دنیاپرستان را در قیامت می گیرد، در آیات مورد بحث، به نقطه مقابل آن یعنی «نفوس مطمئنه» و مؤمنانی که در میان این طوفان عظیم از آرامش کامل برخوردارند پرداخته، آنها را با یک دنیا لطف و محبت مخاطب ساخته می گوید: «ای نفس مطمئنه!» (یا أُيْتِهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ).

«به سوی پروردگارت بازگرد، در حالی که هم تو از او خشنودی و هم او از تو خشنود است!»
(ارْجِعْ إِلَىٰ رَبِّكَ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً).

«و در سلک بندگانم در آی» (فَادْخُلِي فِي عِبَادِي).

«و در بهشتم وارد شو» (وَ ادْخُلِي جَنَّتِي).

چه تعبیرات جالب، دل انگیز و روح پروری؟ که لطف و صفا و آرامش و اطمینان از آن می بارد!

دعوت مستقیم پروردگار، از نفوسی که در پرتو ایمان به حالت اطمینان و آرامش رسیده اند. دعوت از آنها برای بازگشت به سوی پروردگارشان، به سوی مالک و مربی و مصلحشان. دعوتی که آمیخته با رضایت طرفینی است، رضایت عاشق دلدادۀ از معشوق، و رضایت محبوب و معبود حقیقی از محب.

و به دنبال آن، تاج افتخار عبودیت را بر سر او نهادن، و به لباس بندگی مفتخرش کردن، و در سلک خاصان درگاه او را جای دادن!

و سپس، دعوت از او برای ورود در بهشت، آن هم با تعبیر «وارد بهشتم شو» که نشان می دهد میزبان این میهمانی، تنها و تنها ذات مقدس او است، عجب دعوتی! عجب میزبانی! و عجب میهمانی!

منظور از «نَفْس» در اینجا همان روح آدمی است.

و تعبیر به «مُطْمَئِنَّة» اشاره به آرامشی است که در پرتو ایمان پیدا و حاصل شده، چنان که قرآن می گوید: أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ: «بدانید تنها با ذکر

خدا دل ها آرام می گیرد» (۱).

چنین نفسی، هم اطمینان به وعده های الهی دارد، هم به راه و روشی که برگزیده، مطمئن است، هم در اقبال دنیا و هم در ادبار دنیا، هم در طوفان ها، و هم در حوادث و بلاها، و از همه بالاتر، در آن هول و وحشت و اضطراب عظیم قیامت نیز، آرام است. منظور از بازگشت به سوی پروردگار به عقیده جمعی از مفسران، بازگشت به ثواب و رحمت او است، ولی بهتر آن است که گفته شود: بازگشت به سوی خود او است، یعنی در جوار قرب او جای گرفتن، بازگشتی معنوی و روحانی نه مکانی و جسمانی. آیا این دعوت برای بازگشت به سوی پروردگار تنها در قیامت است، و یا از لحظه جان دادن و پایان گرفتن عمر؟

سیاق آیات البته مربوط به قیامت است، هر چند تعبیر خود این آیه مطلق و گسترده است. تعبیر به «راضیه» به خاطر آن است که: تمام وعده های پاداش الهی را بیش از آنچه تصور می توان کرد، قرین واقعیت می بیند، و آن چنان فضل و رحمت خدا شامل حال او می گردد که یک پارچه رضا و خشنودی می شود، و اما تعبیر به «مَرْضِیَّة» به خاطر آن است که مورد قبول و رضای دوست واقع شده است. چنین بنده ای، با چنان اوصاف، و با رسیدن به مقام رضا و تسلیم کامل، حقیقت عبودیت را که گذشتن از همه چیز در طریق معبود است دریافته، و در سلک بندگان خاص خدا گام نهاده، و مسلماً جائی جز بهشت برای او نیست.

در بعضی از تفاسیر آمده است: این آیات در مورد «حمزه سید الشهداء»

نازل شده، ولی با توجه به این که این سوره «مکّی» است، این در حقیقت نوعی تطبیق است نه شأن نزول، همان گونه که درباره «امام حسین» (علیه السلام) نیز در آغاز سوره خواندیم. جالب این که: در روایتی که «کافی» از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده می خوانیم: «یکی از یارانش پرسید: آیا ممکن است مؤمن از قبض روحش ناراضی باشد؟!

فرمود: نه به خدا سوگند، هنگامی که فرشته مرگ برای قبض روحش می آید، اظهار ناراحتی می کند، فرشته مرگ می گوید: ای ولی خدا ناراحت نباش! سوگند به آن کس که محمد (صلی الله علیه وآله) را مبعوث کرده، من بر تو از پدر مهربان ترم، درست چشم هایت را بگشا و ببین، او نگاه می کند، رسول خدا (صلی الله علیه وآله)، امیر مؤمنان (علیه السلام)، فاطمه (علیها السلام) و حسن (علیه السلام) و حسین (علیه السلام) و امامان از ذریه او (علیهم السلام) را می بیند، فرشته به او می گوید: نگاه کن این رسول خدا و امیر مؤمنان و فاطمه و حسن و حسین و امامان (علیهم السلام) دوستان تواند.

او چشمانش را باز می کند و نگاه می کند، ناگهان گوینده ای از سوی پروردگار بزرگ ندا می دهد: یا أُيْتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ: «ای کسی که به محمد و خاندانش اطمینان داشتی!» به سوی پروردگار بازگردد، در حالی که تو، به ولایت آنها راضی هستی، و او با ثوابش از تو خوشنود است، داخل در میان بندگانم یعنی محمد و اهل بیتش (علیهم السلام) شو، در بهشتم وارد شو، در این هنگام چیزی برای انسان محبوب تر از آن نیست که هر چه زودتر روحش از تن جدا شود و به این منادی پیوندد! (۱)

۱ - «کافی»، جلد ۳، باب «ان المؤمن لا یکره علی قبض روحه»، حدیث ۲.

خداوند! ما را به چنان آرامشی مفتخر فرما که شایسته این خطاب بزرگ شویم!
 پروردگارا! رسیدن به این مقام، جز به لطف و عنایت ممکن نیست، ما را مشمول الطافت فرما!
 خداوند! مسلماً چیزی از کرم کم نمی شود، اگر ما را از صاحبان نفوس مطمئن قرار دهی،
 بیا و بر ما منت گذار و کرم کن!
 بار الها! می دانیم: این آرامش جز در سایه ذکر تو ممکن نیست، توفیق ذکر را خودت عنایت
 فرما!

أَمِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

پایان جلد ۲۶ تفسیر نمونه

پایان سوره فجر (۱)

۷ / رمضان المبارک / ۱۴۰۷

* فهرست ها :

- * ۱ - مطالب ۴۹۹
- * ۲ - موضوعی ۵۰۸
- * ۳ - احادیث ۵۳۸
- * ۴ - اعلام ۵۴۲
- * ۵ - کتب ۵۴۵
- * ۶ - ازمنه و امکانه ۵۴۷
- * ۷ - قبایل و... ۵۴۹
- * ۸ - اشعار ۵۵۰
- * ۹ - لغات ۵۵۱

(فهرست مطالب)

صفحه

موضوع

ق ج

«سوره نبا» ۱۵۱...

محتوای سوره نبا ۱۷۳...

فضیلت تلاوت سوره نبا ۱۸۴...

خبر مهم! ۱۹۵...

نکته ها:

۱ - مسأله «ولایت» و «نبا عظیم» ۲۳۹...

۲ - این همه تکیه بر «معاد» برای چیست؟ ۲۶۱۲...

همه از بهر تو سر گشته و فرمانبردار... ۲۹۱۵...

نکته:

پیوند این آیات با مسأله «معاد» ۴۲۲۸...

سرانجام روز موعود فرا می رسد ۴۴۳۰...

جهنم، کمینگاه بزرگ! ۵۲۳۸...

بخشی از پاداش عظیم پرهیزگاران ۶۰۴۰...

نکته ها:

۱ - عطایای متقین و کیفرهای طغیانگران ۶۶۵۳...

موضوع	صفحه
ق	ج
۲ - شراب های بهشتی! ۶۶ ۵۴...	
کافران می گویند: ای کاش خاک بودیم! ۶۸ ۵۵...	
نکته:	
راه حل روشن برای مسأله «جبر و اختیار» ۷۷ ۶۴...	

«سوره نازعات» ۸۱ ۶۹...	
محتوای سوره نازعات ۸۳ ۷۱...	
فضیلت تلاوت سوره نازعات ۸۴ ۷۲...	
سوگند به این فرشتگان پر تلاش ۸۵ ۷۴...	
پاسخ به دو سؤال ۹۱ ۷۹...	
معاد تنها با یک صیحه عظیم رخ می دهد! ۹۳ ۸۱...	
«فرعون» می گفت من خدای بزرگ شما هستم! ۹۹ ۸۸...	
نکته:	
گوشه ای از فصاحت قرآن ۱۰۶ ۸۶...	
آفرینش شما مشکل تر است یا آسمان ها؟ (دلیل دیگری بر معاد) ۱۰۷ ۹۸...	
آنها که نفس را از هوی و هوس باز دارند ۱۱۴ ۱۰۴...	

موضوع صفحه

ق ج

نکته ها:

۱ - مقام «رَبِّ» چیست؟ ۱۱۸ ۱۰۸...

۲ - رابطه «طغیان» و «دنیا پرستی» ۱۱۹ ۱۰۹...

۳ - تنها دو گروه ۱۲۱ ۱۱۱...

تاریخ قیامت را فقط خدا می داند ۱۲۲ ۱۱۲...

«سوره عبس» ۱۲۹ ۱۱۹...

محتوای سوره عبس ۱۳۱ ۱۲۱...

فضیلت تلاوت سوره عبس ۱۳۱ ۱۲۱...

عتاب شدید به خاطر بی اعتنائی به نایبای حق طلب ۱۳۷ ۱۲۷...

تنها دست پاکان به دامن قرآن می رسد ۱۴۲ ۱۳۲...

انسان باید به غذای خود بنگرد! ۱۵۴ ۱۴۴...

نکته:

مواد غذائی سالم ۱۶۴ ۱۵۳...

صیحه رستاخیز ۱۶۶ ۱۵۶...

راه خودسازی ۱۷۱ ۱۶۱...

موضوع	صفحه
	ق ج
«سوره تکویر» ۱۶۴... ۱۷۵	
محتوای سوره تکویر ۱۶۶... ۱۷۷	
فضیلت تلاوت سوره تکویر ۱۶۶... ۱۷۷	
آن روز که طومار کائنات پیچیده شود ۱۷۰... ۱۸۰	
نکته:	
زنده به گور کردن دختران ۱۷۷... ۱۸۷	
آن روز معلوم شود که در چه کاریم همه؟ ۱۸۰... ۱۹۰	
نکته ها:	
۱ - نظم آیات ۱۸۴... ۱۹۴	
۲ - آیا «منظومه شمسی» و ستارگان خاموش می شوند؟ ۱۸۵... ۱۹۵	
پیک وحی الهی بر او نازل شده ۱۸۸... ۱۹۸	
نکته:	
شرایط رسول شایسته ۲۹۸... ۳۰۸	
ای غافلان به کجا می روید؟! ۳۰۰... ۳۱۰	

«سوره انفطار» ۲۰۵... ۲۱۵	
محتوای سوره انفطار ۲۰۶... ۲۱۷	

موضوع	صفحه
ق	ج
فضیلت تلاوت سوره انفطار ... ۲۰۶ ۲۱۷	
آن زمان که نظام جهان در هم ریزد! ... ۲۰۹ ۲۱۹	
نکته:	
آثاری که از انسان باقی می ماند ... ۲۱۳ ۲۲۴	
ای انسان چه چیز تو را مغرور ساخته؟! ... ۲۱۷ ۲۲۷	
نکته:	
مأموران ثبت اعمال ... ۲۲۷ ۲۳۸	
آن روز که هیچ کس برای دیگری کاری انجام نمی دهد! ... ۲۳۲ ۲۴۳	

«سوره مطففین» ... ۲۳۹ ۲۴۹	
محتوای سوره مطففین ... ۲۴۰ ۲۵۱	
فضیلت تلاوت سوره مطففین ... ۲۴۱ ۲۵۲	
وای بر کم فروشان! ... ۲۴۴ ۲۵۵	
نکته ها:	
«کم فروشی» از عوامل فساد در ارض ... ۲۴۹ ۲۶۰	
تو نمی دانی «سَجِّین» چیست؟! ... ۲۵۳ ۲۶۴	
گناهان، زنگار دل هاست ... ۲۶۰ ۲۷۰	

موضوع	صفحه
نکته ها:	ق ج
۱ - چرا گناه، زنگار دل است؟! ... ۲۶۵ ۲۷۵	
۲ - حجاب چهره جان! ... ۲۶۷ ۲۷۸	
«علیین» در انتظار ابرار است ... ۲۷۰ ۲۸۱	
نکته ها:	
۱ - «ابرار» و «مقربان» کیانند؟ ... ۲۷۹ ۲۸۹	
۲ - شراب های بهشتی! ... ۲۸۰ ۲۹۰	
آن روز آنها مؤمنان را مسخره می کردند، اما امروز... ۲۸۳ ۲۹۴	
نکته:	
«استهزاء» حربه ناجوانمردانه دشمنان حق ... ۲۹۰ ۳۰۰	
* * *	
«سوره انشقاق» ... ۲۹۳ ۳۰۳	
محتوای سوره انشقاق ... ۲۹۴ ۳۰۵	
فضیلت تلاوت سوره انشقاق ... ۲۹۴ ۳۰۵	
تلاشی پر رنج به سوی کمال مطلق ... ۲۹۶ ۳۰۸	
نکته ها:	
۱ - یک حدیث اعجازآمیز ... ۳۰۳ ۳۱۵	

موضوع	صفحه
ق	ج
۲ - «دنیا» دار رنج ها و دردهاست ۳۱۶ ۳۰۴...	
آنها که از شرم، نامه اعمال را پشت سر می گیرند! ۳۱۸ ۳۰۶...	
دائماً دگرگون می شوید! ۳۲۵ ۳۱۲...	

«سوره بروج» ۳۳۵ ۳۲۳...	
محتوای سوره بروج ۳۳۷ ۳۲۴...	
فضیلت تلاوت سوره بروج ۳۳۸ ۳۲۵...	
مؤمنان در برابر کوره های آدم سوزی! ۳۴۰ ۳۲۷...	
نکته ها:	
۱ - «اصحاب اخدود» چه کسانی بودند؟ ۳۵۰ ۳۳۷...	
۲ - استقامت در طریق حفظ ایمان ۳۵۳ ۳۴۰...	
شکنجه گران در برابر مجازات الهی ۳۵۷ ۳۴۴...	
دیدن خدا با لشکر «فرعون» و «ثمود» چه کرد؟ ۳۶۲ ۳۵۰...	

«سوره طارق» ۳۶۷ ۳۵۵...	
محتوای سوره طارق ۳۶۹ ۳۵۶...	
فضیلت تلاوت سوره طارق ۳۶۹ ۳۵۶...	

موضوع	صفحه
ج	ق
ای انسان بنگر از چه آفریده شده ای؟! ۳۷۲ ۳۵۹...	
نقشه های دشمنان را نقش بر آب می کنم! ۳۸۵ ۳۷۲...	

«سوره اعلی» ۳۹۳ ۳۷۹...	
محتوای سوره اعلی ۳۹۵ ۳۸۰...	
فضیلت تلاوت سوره اعلی ۳۹۵ ۳۸۰...	
خداوند بزرگ را تسبیح گوی ۳۹۸ ۳۸۴...	
ما تو را برای هر کار خیر آماده می کنیم ۴۰۸ ۳۹۳...	
برنامه ای که در همه کتب آسمانی آمده ۴۱۶ ۴۰۱...	
تحلیلی بر حدیث «حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ» ۴۲۱ ۴۰۶...	

«سوره غاشیه» ۴۲۵ ۴۱۱...	
محتوای سوره غاشیه ۴۲۷ ۴۱۲...	
فضیلت تلاوت سوره غاشیه ۴۲۷ ۴۱۲...	
خستگان بی نصیب! ۴۲۹ ۴۱۴...	
دورنمائی از نعمت های روح پرور بهشتی ۴۳۵ ۴۲۰...	
به شتر نگاه کن که خود آیتی است! ۴۴۲ ۴۲۷...	

موضوع	صفحه
	ق ج
«سوره فجر» ۴۳۷... ۴۵۳	
محتوای سوره فجر ۴۳۸... ۴۵۵	
فضیلت تلاوت سوره فجر ۴۳۸... ۴۵۵	
به سپیده صبح شما سوگند! ۴۴۱... ۴۵۷	
پروردگارت در کمین ظالمان است ۴۵۰... ۴۶۷	
نه از نعمتش مغرور باش، و نه از سلب نعمت مأیوس! ۴۶۱... ۴۷۸	
روزی بیدار می شوند که کار از کار گذشته! ۴۶۹... ۴۸۵	
ای صاحب نفس مطمئنه! ۴۷۵... ۴۹۱	

(فهرست موضوعی)

فهرست موضوعی تفسیر، بر محورهای ذیل تنظیم گردیده است:

* معرفت (شناخت)

* آفریدگار

* ادله اثبات

* صفات

* انسان (به عنوان مخلوق محور تکالیف الهی)

* رابطه با خدا

* رابطه با انسان ها

* رابطه با طبیعت

* رابطه با خود

* هدف از خلقت انسان

* امکانات (جهت رسیدن به هدف):

* امکانات مادی: خلقت آسمان ها و زمین و...

* امکانات معنوی: هدایت به وسیله انبیاء و اوصیاء و عقل

(نبوت و امامت)

* معاد (و متعلقات آن)

شناخت

(موانع شناخت)

* هواپرستی

طغیانگران و مقدم داشتن دنیا بر آخرت ۱۱۶...

هواپرستی ۱۱۷...

* حبّ دنیا

دنیا برای رنج است نه آسایش ۳۱۶...

تقدم دنیا بر آخرت و پیامدهای آن ۴۱۹...

آخرت بهتر و پایدارتر ۴۱۹...

توضیحی بر حدیث حبّ دنیا ۴۲۱...

شاخه های حبّ دنیا ۴۲۲...

* کبر و غرور

ای انسان چه چیز تو را مغرور ساخته؟ ۲۲۷...

علل غرور ۲۲۹...

منشأ اصلی غرور، انکار روز جزا ۲۳۴...

* اعمال مانع:

* کفر و اعراض

طغیانگران و مقدم داشتن دنیا بر آخرت ۱۱۶...

خالق

(ادله وجود)

دلائل توحید و معاد ۱۰۸...

* برهان نظم

آفرینش و نظم بخشیدن به آن ۴۰۰...

اندازه گیری و هدایت در خلقت ۴۰۰...

* خورشید، ماه و ستارگان و زمین

آسمان را برافراشت و منظم نمود ۱۰۸...

نور و ظلمت عالم را آفرید ۱۰۹...

زمین را گسترده ۱۱۰...

آب و گیاهان زمین را آشکار ساخت ۱۱۱...

خوراک شما و چهارپایان را فراهم ساخت ۱۱۲...

* آفرینش انسان

خلقت آسمان ها و خلقت بشر ۱۰۷...

نطفه، اصل خلقت انسان ۱۴۷...

* ارزاق عمومی

دقت در غذا و شناخت خالق ۱۵۴...

(صفات)

پنج وصف از اوصاف خداوند ۳۶۰...

هفت وصف از اوصاف الهی ۳۹۹...

* صفات ذات:

* علم:

علم زمان قیامت نزد خدا است ۱۲۴...

علم خدا به کردار انسان ۳۲۲...

آگاهی خداوند از اسرار درون ۳۳۲...

خدا بر همه کس، همه چیز و اعمال همه احاطه دارد ۳۶۴...

تقدیر، اندازه گیری و هدایت در آفرینش ۴۰۴...

خداوند آشکار و پنهان را می داند ۴۰۹...

* توحید افعال:

* توحید خالقیت

خداوند آفرینش را آغاز کرده و باز می گرداند ۳۶۰...

* توحید حاکمیت (تکوینی)

روز دین، حاکمیت در انحصار خدا است ۲۴۶...

خدا حاکم آسمان ها و زمین و شاهد بر هر چیزی است ۳۴۹...

* اراده و مشیت

بدون خواست خدا چیزی نمی توانید بخواهید ۲۱۲...

* قدرت

قدرت خدا و مسأله معاد ۳۸۱...

نقشه آنها را بر آب می کنم ۳۸۸...

* دیگر صفات

خدا در کمینگاه است ۴۷۴...

* صفات فعل:

* دیگر صفات

مراحل آفرینش انسان دلیل بر کریم بودن خداوند ۲۳۱...

انسان:

(حقیقت انسان)

* جسم

مراحل آفرینش انسان دلیل بر کریم بودن خداوند ۲۳۱...

(صفات و ویژگی های انسان)

آزادی انسان در عمل ۱۴۳...

نطفه، اصل خلقت انسان ۱۴۷...

توصیف نطفه، ماده اصلی خلقت انسان ۱۴۷...

انسان فرمان های الهی را به انجام نرسانده ۱۵۱...

با تلاش و رنج به پروردگارت خواهی رسید ۳۱۱...

دگرگونی های انسان در طول تاریخ ۳۲۸...

چرا ایمان نمی آورند؟ ۳۳۰...

ماده اصلی آفرینش انسان ۳۷۷...

(کردار انسان)

آثار باقیمانده انسان برای آخرت ۲۲۴...

ای انسان چه چیز تو را مغرور ساخته؟ ۲۲۷...

(مسئولیت های انسان)

* در برابر خالق

* ایمان

* آثار ایمان

خائفان از مقام پروردگار و بهشت برین ۱۱۷...

* درجات و پایه های ایمان

استقامت در راه ایمان ۳۵۳...

* ایمان و عمل صالح

پاداش کسانی که ایمان و عمل صالح دارند ۳۵۸...

* مؤمنین

خائفان از مقام پروردگار و بهشت برین ۱۱۷...

دو گروه طغیانگر و خائفان مقام ربّ ۱۲۱...

جایگاه نیکان ۲۴۳...

پاداش مؤمنان صالح العمل ۳۳۲...

ای نفوس آرامش یافته! ۴۹۱...

* کفر و شرک

دو گروه طغیانگر و خائفان مقام ربّ ۱۲۱...

انسان فرمان های الهی را به انجام نرسانده ۱۵۱...

چرا بی راهه می روید ۲۱۰...

منشأ عدم ایمان و سجده نکردن، تکذیب آیات خدا ۳۳۱...

کفار و تکذیب دائم آیات الهی ۳۶۴...

* کافر و مشرک

منکران قیامت آیات خدا را اسطوره می دانند ۲۷۱...

مجرمان به مؤمنان می خندند ۲۹۴...

سرور در بین خانواده از مسخره مؤمنان ۲۹۶...

گمراه خواندن مؤمنان ۲۹۷...

اصل اختیار و اصل مکلف بودن کفار به احکام ۳۳۳...

برخورد خاص با کفار ۴۴۹...

بازگشت و حساب کفار با ما است ۴۵۰...

* در برابر انسانها

* ارتباط با خویشان:

* رابطه با همسر

زوجیت در عالم انسانیت و... ۳۱...

* ارتباط با جامعه

* روابط اقتصادی

* غیر قراردادهای

* غیر صحیح

- ثروت اندوزی

حبّ ثروت، جمع آوری مال و رابطه آن با رزق ۴۸۲...

* روابط مدیریتی (سیاسی)

* روابط شهروندی

* رفتار فرد در جامعه اسلامی

خطاب امیر مؤمنان به تجار ۲۶۱...

- آنچه تجار باید رعایت کنند ۲۶۲...
- * روابط فکری (علمی، فرهنگی و هنری)
- * رابطه استاد و شاگرد
- دقت در انتخاب استاد و علومی که فرا می گیرد ۱۵۵...
- * روابط اخلاقی
- * اخلاق ممدوح
- * خشوع
- اهل خشیت، تذکر پذیرند ۴۱۳...
- * خودسازی
- پنج عامل از عوامل خودسازی ۱۷۱...
- راه رستگاری ۴۱۷...
- تزکیه، ذکر و نماز ۴۱۸...
- * تذکر و توجه
- تذکر، سودمند است ۴۱۲...
- * دیگر اخلاق های ممدوح
- کرامت، قدرت، منزلت، امانت و مطاع، شرائط رسول شایسته ۲۰۴...
- نام خدا را تسبیح گوی و منزّه بشمار ۳۹۹...
- اکرام یتیم و رابطه آن با روزی ۴۸۰...
- تشویق به اطعام مسکین ۴۸۰...
- * اخلاق مذموم
- * محبت دنیا
- دنیا برای رنج است نه آسایش ۳۱۶...
- تقدم دنیا بر آخرت و پیامدهای آن ۴۱۹...
- آخرت بهتر و پایدارتر ۴۱۹...

توضیحی بر حدیث حبّ دنیا ۴۲۱...

شاخه های حبّ دنیا ۴۲۲...

* غرور

ای انسان چه چیز تو را مغرور ساخته؟ ۲۲۷...

علل غرور ۲۲۹...

* گناه

چرا دختران را زنده به گور کردند؟ ۱۸۶...

عدم یقین به رستاخیز عامل هر گناه ۲۵۸...

تکذیب روز جزا منشأ گناهان ۲۷۱...

گناهکار روز قیامت را تکذیب می کند ۲۷۱...

زنگار دل، ریشه اصلی طغیان و گناه ۲۷۳...

محبوب ماندن از پروردگار نتیجه گناه ۲۷۴...

نتیجه محبوب بودن از خدا، ورود به آتش ۲۷۵...

گناه زنگار دل ۲۷۵...

* دیگر اخلاق های مذموم

خدا انسان را بکشد، چقدر ناسپاس! ۱۴۶...

به مردم مدینه: از کم فروشی بپرهیزید ۲۵۴...

وای بر کم فروشان ۲۵۵...

حق خود را کامل گرفتن و حق دیگران را کامل ندادن ۲۵۶...

کم فروشی عامل فساد در زمین ۲۶۰...

اشارات مسخره آمیز ۲۹۵...

سرور در بین خانواده از مسخره مؤمنان ۲۹۶...

استهزاء حربه ناجوانمردانه ۳۰۰...

شقاوتمندان از تذکر دوری می گزینند ۴۱۳...

خوردن مال الارث و رابطه آن با رزق و روزی ۴۸۱...

(امکانات انسان جهت رسیدن به هدف)

* امکانات مادی

* زمین

به زمین نگاه کنید چگونه گسترده شده ۴۴۶...

* منافع و ویژگی های زمین

زمین مهد آسایش انسان ۲۹...

آمادگی زمین برای رویش گیاه نعمت خداوند ۱۵۷...

* موجودات زنده

* زوجیت

زوجیت در عالم انسانیت و... ۳۱...

* برّی (خشک زی):

به خلقت شتر نگاه کنید ۴۴۲...

* منافع

فوائد شتر ۴۴۲...

* جمادات

* کوه ها

به کوه ها بنگر چگونه نصب شده اند ۴۴۴...

* منافع و فوائد آنها

کوه ها میخ های زمین و سبب استحکام زمین ۳۱...

آثار و فوائد کوه ها ۴۴۵...

* ابرها

* منافع آنها

آب از ابرهای باران را ۴۰...

* باران

باران نعمت الهی ۱۵۶...

* فوائد باران

باران نعمت الهی ۱۵۶...

* نباتات

* منافع گیاهان

نعمت دانه، گیاه و باغ ۴۱...

گیاهان نعمت بقای انسان ۱۵۹...

میوه ها و گیاهان خود رو، مواد غذایی انسان و حیوان ۱۶۱...

اهمیت غذای گیاهی در غذای انسان ۱۶۴...

آفرینش گیاهان خوراک حیوانات ۴۰۱...

خشک و سیاه شدن گیاهان، نعمتی دیگر ۴۰۲...

* درختان

باغ ها نعمت خدا بر انسان ۱۶۰...

* میوه ها

* اقسام میوه

باغ ها و انواع انگور ۶۰...

انگور، رطب و زیتون، سه میوه ارزشمند ۱۵۹...

* فوائد میوه

میوه ها و گیاهان خود رو، مواد غذایی انسان و حیوان ۱۶۱...

✽ آسمان ها

به آسمان بلند و افراشته نگاه نمائید ۴۴۴...

✽ آسمان های هفتگانه

هفت آسمان، سقف بالا سر ۳۷...

✽ خورشید

✽ اوصاف خورشید

خورشید چراغ روشنی بخش و... ۳۸...

حد و اندازه خورشید ۱۹۵...

✽ ستارگان

✽ ستارگان ثابت و سیارات

ستارگان ثوابت و سیارات ۲۰۰...

✽ شب و روز

✽ فوائد و ویژگی های شب

خواب مایه آرامش و آسایش ۳۲...

شب لباس و پوشش ۳۵...

✽ فوائد و ویژگی های روز

روز زمینه فراهم آوردن معاش ۳۷...

✽ عوالم بالا (فرشتگان)

✽ مسئولیت های فرشتگان

فرشتگان نگهبان و نویسندگان اعمال ۲۳۵...

گواهان اعمال ۲۳۶...

مراقبان و ثبت کنندگان اعمال انسان ۳۷۵...

✽ فرشتگان کتاب اعمال

مأموران ثبت اعمال ۲۳۸...

مراقبان و ثبت کنندگان اعمال انسان ۳۷۵...

* پاداش و مجازات

کیفر مطابق عمل ۵۴...

تهدید به عذاب و کیفر ۵۸...

پاداش پرهیزگاران ۶۰...

عطایای متقین و کیفر طغیانگران ۶۶...

مجازات طغیان و غرور فرعون ۱۰۴...

مجازات تکذیب کنندگان قیامت ۲۶۹...

توبیخ به خاطر تکذیب رستاخیز ۲۷۵...

پاداش مؤمنان صالح العمل ۳۳۲...

مجازات کسانی که مؤمنان را شکنجه می کنند ۳۵۷...

پاداش کسانی که ایمان و عمل صالح دارند ۳۵۸...

مجازات خداوند شدید است ۳۵۹...

برخورد خاص با کفار ۴۴۹...

عذاب بی سابقه ۴۹۰...

* آزمایش ها

آزمایش و امتحان ۴۷۸...

چهار ماده امتحانی ۴۸۳...

* امکانات معنوی (هدایت)

* هدایت و ضلالت و حقیقت آنها

آسان سازی راه هدایت برای انسان ۱۴۸...

* اقسام هدایت

* هدایت تشریعی

* انبیاء

* هدف بعثت انبیاء

هـ - بشارت و انذار

هشدار از عذاب نزدیک (قیامت) ۷۳...

وظیفه انذار با اشاره به قیامت ۱۲۴...

* صفات و ویژگی های انبیاء

کرامت، قدرت، منزلت، امانت و مطاع، شرائط رسول شایسته ۲۰۴...

محتوای کتب انبیای پیشین ۴۲۰...

* بهانه ها، ایرادها، اتهامات نادرست و پاسخ ها

ایراد و مجازات به خاطر ایمان ۳۴۸...

* نبوت خاصه

* صفات و ویژگی ها

احترام پیامبر به عبدالله ابن ام مکتوم ۱۳۳...

پیامبر بار دیگر جبرئیل را مشاهده کرد ۲۰۶...

پیامبر نسبت به مسائل غیب بخیل نیست ۲۰۷...

نقشه آنها را بر آب می کنم ۳۸۸...

وعده فراموش نکردن قرآن به پیامبر(صلی الله علیه وآله) ۴۰۸...

آسان ساختن امور بر پیامبر(صلی الله علیه وآله) ۴۱۱...

* دشمنان پیامبر

ثروتمندان مغرور و عبوس، در برابر مستضعفان ۱۳۴...

عتاب شدید در برابر برخورد با مستضعفان ۱۳۷...

انواع نقشه ها بر ضد رسول خدا(صلی الله علیه وآله) ۳۸۸...

* مسئولیت ها

تمام توجه به توده ملت ۱۴۰...

تو مأمور تذکر هستی ۴۴۹...

* بهانه ها، ایرادها، اتهامات نادرست و پاسخ ها

صاحب (رسول) شما دیوانه است ۲۰۵...

مدارا کن! باز هم مدارا ۳۹۰...

* قرآن

الف - حقیقت قرآن

قرآن یادآوری برای جهانیان ۲۱۱...

قرآن یادآوری است برای کسانی که بخواهند ۲۱۱...

ب - اسامی و ویژگی های قرآن

قرآن تذکره است ۱۴۲...

آیات قرآن در الواحی گرامی قرار داشته ۱۴۳...

قرآن در الواح پاک در دست فرشتگان گرامی ۱۴۴...

لوح محفوظ، دفتر ثبت کتاب خدا ۳۶۵...

این کتاب، قرآن مجید است نه شعر و نه... ۳۶۵...

وعده فراموش نکردن قرآن به پیامبر (صلی الله علیه وآله) ۴۰۸...

ج - آداب قرائت قرآن

چرا پس از قرائت قرآن سجده نمی کنند؟ ۳۳۰...

د - نکات تفسیری قرآن

«سراب» چیست؟ ۴۹...

منظور از «روح»؟ ۶۹...

راه حل جبر و اختیار ۷۷...

توضیح چند لغت ۸۶...

- سه تفسیر برای آیات آغاز سوره نازعات ۸۸...
 دو سؤال در مورد آیات آغاز سوره نازعات ۹۱...
 مقام «رب» چیست؟ ۱۱۸...
 رابطه طغیان و دنیاپرستی ۱۱۹...
 قیامت کی واقع می شود؟ ۱۲۲...
 پرسش از زمان وقوع قیامت چرا؟ ۱۲۳...
 زنده به گور کردن دختران در جاهلیت ۱۸۷...
 چرا زنده به گور کردن دختران قبل از نشر نامه اعمال آمده ۱۸۹...
 چرا در پرسش های قیامت از مقتول سؤال می شود؟ ۱۸۹...
 حد و اندازه خورشید ۱۹۵...
 شرائط فرستاده خوب ۲۰۳...
 شرائط رسول شایسته ۲۰۸...
 امر بین امرین، نه جبر و نه تفویض ۲۱۲...
 علل غرور ۲۲۹...
 معنی «کریم» ۲۲۸...
 چه اعمالی ثبت می شود ۲۳۹...
 روز «دین» کدام است؟ ۲۴۵...
 منظور از «مطففین» ۲۵۶...
 منظور از «سجین» ۲۶۵...
 «سجین» یعنی نامه اعمال ۲۶۵...
 انواع سه گانه نامه اعمال ۲۶۶...
 «سجین» به معنی دوزخ ۲۶۷...
 منظور از «علیین» ۲۸۱...
 «علیون» چه کسانی هستند؟ ۲۸۲...

- منظور از «شهادت مقربان» ۲۸۳...
نسبت بین ابرار و مقربان ۲۸۹...
مگر کفار نگاهبان مؤمنان بوده اند که... ۲۹۸...
منظور از «یحور» چیست؟ ۳۲۱...
به شفق و شب و ماه سوگند ۳۲۵...
منظور از «شفق»؟ ۳۲۶...
منظور از «لترکین طبقاً عن طبق» چیست؟ ۳۲۸...
سوگند به آسمان دارای برج های بسیار ۳۴۰...
منظور از «بروج»؟ ۳۴۰...
سوگند به روز موعود ۳۴۱...
سوگند به «شاهد» و «مشهود» ۳۴۲...
منظور از «شاهد» و «مشهود» چیست؟ ۳۴۲...
منظور از «وقود»؟ ۳۴۷...
منظور از «طارق» چیست؟ ۳۷۲...
مراد از «نجم ثاقب» چیست؟ ۳۷۳...
منظور از «صلب» و «ترائب»؟ ۳۷۷...
منظور از «قول فصل»؟ ۳۸۷...
منظور از «إن نفع الذکری»؟ ۴۱۲...
منظور از «تزکیه»؟ ۴۱۷...
چرا روی این چهار نعمت تکیه شده؟ ۴۴۷...
منظور از «فجر» چیست؟ ۴۵۸...
منظور از «لیالی عشر»؟ ۴۵۹...
منظور از «شفع و وتر» چیست؟ ۴۶۱...
منظور از «لیل إذا یسر» چیست؟ ۴۶۲...

جایگاه سوگند ۴۶۵...

منظور از «حجر»؟ ۴۶۵...

شهر یا باغ ارم ۴۶۸...

نه نعمت دلیل اکرام است و نه محرومیت دلی ادبار از حق ۴۷۸...

حبّ ثروت و جمع آوری مال و رابطه آن با رزق ۴۸۲...

هـ - سوگندها

سوگند به فرشتگان پرتلاش ۸۵...

سوگند به ستارگان بازگشت کننده و پنهان شونده ۱۹۸...

سوگند به شب هنگام پایان گرفتن ۲۰۱...

سوگند به صبح هنگام طلوع ۲۰۲...

سوگند به آسمان دارای برج های بسیار ۳۴۰...

سوگند به روز موعود ۳۴۱...

سوگند به «شاهد» و «مشهود» ۳۴۲...

سوگند به کوبنده ۳۷۲...

سوگند به آسمان پر باران و به زمین ۳۸۵...

سوگند به سپیده صبح و شب های دهگانه ۴۵۷...

سوگند به زوج و فرد ۴۶۰...

سوگند به شب هنگامی که به سمت شب پیش می رود ۴۶۲...

و - نکات آموزنده داستان های قرآن

سرگذشت فرعون درس عبرتی است ۱۰۶...

سرنوشت فرعون قدرتمند ۴۷۱...

طغیان و فساد در زمین ۴۷۲...

سرنوشت طغیانگران تاریخ ۴۷۴...

ز - سوره های قرآن

محتوای سوره نبا ۱۷...

فضیلت تلاوت سوره نبا ۱۸...

محتوای سوره نازعات ۸۳...

فضیلت تلاوت سوره نازعات ۸۴...

محتوای سوره عبس ۱۳۱...

فضیلت تلاوت سوره عبس ۱۳۱...

محتوای سوره تکویر ۱۷۷...

فضیلت تلاوت سوره تکویر ۱۷۷...

محتوای سوره انفطار ۲۱۷...

فضیلت تلاوت سوره انفطار ۲۱۷...

محتوای سوره مطففین ۲۵۱...

فضیلت تلاوت سوره مطففین ۲۵۲...

محتوای سوره انشقاق ۳۰۵...

فضیلت تلاوت سوره انشقاق ۳۰۵...

محتوای سوره بروج ۳۳۷...

فضیلت تلاوت سوره بروج ۳۳۸...

محتوای سوره طارق ۳۶۹...

فضیلت تلاوت سوره طارق ۳۶۹...

محتوای سوره اعلی ۳۹۵...

فضیلت تلاوت سوره اعلی ۳۹۵...

محتوای سوره غاشیه ۴۲۷...

فضیلت تلاوت سوره غاشیه ۴۲۷...

محتوای سوره فجر ۴۵۵...

فضیلت تلاوت سوره فجر ۴۵۵...

ح - داستانهای قرآن

۱ - اصحاب اخدود

مرگ بر اصحاب اخدود ۳۴۶...

اصحاب اخدود چه کسانی بودند؟ ۳۵۰...

۲ - قوم ثمود

آیا داستان لشکرها را شنیده ای؟ ۳۶۲...

فرعون و ثمود، دو نمونه از افراد سرکش ۳۶۳...

کفار و تکذیب دائم آیات الهی ۳۶۴...

سرنوشت قوم ثمود و تمدن آنها ۴۷۰...

۳ - قوم عاد

سرنوشت قوم عاد ۴۶۷...

عاد اول و عاد دوم ۴۶۷...

شهر یا باغ ارم ۴۶۸...

همچون ارم ساخته نشده ۴۶۹...

ط - تاریخ زندگی انبیاء در قرآن و مقایسه آنها با کتب پیشین

۱ - ابراهیم و اسحاق

آنچه در کتاب ابراهیم و موسی آمده ۴۲۰...

۲ - موسی و هارون

نقل سرگذشت موسی و فرعون ۹۹...

ندائی از سرزمین طور موسی را فراخواند ۱۰۰...

اقدام برای هدایت فرعون ۱۰۰...

در آغاز با نرمی با فرعون سخن بگو ۱۰۱...

عکس العمل فرعون در برابر موسی ۱۰۲...

- ساحران و حضور مردم برای مبارزه با موسی ۱۰۳...
 ادعای ربوبیت فرعون ۱۰۳...
 مجازات طغیان و غرور فرعون ۱۰۴...
 آیا داستان لشکرها را شنیده ای؟ ۳۶۲...
 فرعون و ثمود، دو نمونه از افراد سرکش ۳۶۳...
 کفار و تکذیب دائم آیات الهی ۳۶۴...
 آنچه در کتاب ابراهیم و موسی آمده ۴۲۰...
 سرنوشت فرعون قدرتمند ۴۷۱...
 طغیان و فساد در زمین ۴۷۲...
 * اوصیاء
 * ائمه و خلفاء
 کودک شیرخواری که سخن گفت ۳۵۴...

معاد

- خبر مهم مورد اختلاف ۲۰...
 در آینده نزدیک اختلاف پایان می گیرد ۲۲...
 ولایت و خبر عظیم ۲۳...
 تکیه و اصرار بر معاد ۲۶...
 پیوند آیات توحیدی و معاد ۴۲...
 رستاخیز یوم حق ۷۲...
 علم زمان قیامت نزد خدا است ۱۲۴...
 عمر دنیا کوتاه است، قیامت زود فرا می رسد ۱۲۵...
 دوازده آیه در ارتباط با رستاخیز ۱۹۴...

بازگشت به حیات بعد از مرگ حتمی است ۳۲۱...

بازگشت و حساب کفار با ما است ۴۵۰...

دعوت پروردگار ۴۹۲...

(اسماء قیامت)

روز موعود، روز جدائی ۴۴...

روز زلزله و وحشت ۹۳...

روز دین کدام است؟ ۲۴۵...

حدیث غاشیه ۴۲۹...

روز رسیدن و اجرای فرمان حق ۴۸۷...

روز توجه و تذکر انسان اما... ۴۸۸...

روز فریادرسی امت ۴۸۹...

(امکان معاد)

دلایل توحید و معاد ۱۰۸...

قدرت خدا و مسأله معاد ۳۸۱...

(منطق منکرین معاد، شبهات و پاسخ آنها)

آیا بار دیگر به زندگی باز می گردیم؟ ۹۵...

آیا پس از پوسیده شدن زنده می شویم؟ ۹۵...

اگر رستاخیز درست باشد بازگشتی زیانبار است ۹۶...

۹۶... سهولت برپائی رستاخیز در برابر قدرت حق

(آثار ایمان به رستاخیز)

۲۵۸... عدم یقین به رستاخیز عامل هر گناه

۲۷۵... توبیخ به خاطر تکذیب رستاخیز

(مرگ)

۱۴۹... مرگ انسان و دفن او

* سکرات مرگ

۴۹۴... مؤمن در زمان قبض روح

(نشانه های قیامت)

۹۳... علائم رستاخیز

(نفخ صور)

۴۵... نفخ صور و دگرگونی عالم

(حوادث قیامت)

۴۵... نفخ صور و دگرگونی عالم

- باز شدن راه های آسمانی ۴۶...
 کوه ها چنان در هم کوفته خواهند شد که چون سراب ۴۸...
 روز زلزله و وحشت ۹۳...
 حادثه عظیم قیامت انسان را بیدار می کند اما... ۱۱۴...
 آثار صیحه رستاخیز ۱۶۶...
 روزی که طومار کائنات در هم می پیچد ۱۸۰...
 روزی که ستاره ها بی فروغ گردند ۱۸۱...
 روزی که خورشید خاموش می شود ۱۸۱...
 روز حرکت و در هم شکستن کوه ها ۱۸۲...
 تعطیل شدن اموال ارزشمند ۱۸۲...
 روز حشر حیوانات ۱۸۳...
 روزی که دریاها برافروخته گردند ۱۸۴...
 روزی که هر کس با همسان خود قرین گردد ۱۸۵...
 زمانی که پرده از روی آسمان گرفته شود ۱۹۱...
 زمان شعلهور شدن جهنم ۱۹۲...
 خاموشی خورشید و منظومه شمسی ۱۹۵...
 در هم ریختن نظام جهان در رستاخیز ۲۱۹...
 فروپاشی نظام ستارگان ۲۲۰...
 به هم پیوستگی دریاها ۲۲۱...
 زیر و رو شدن قبرها و بیرون ریختن محتوای ۲۲۲...
 رستاخیز روزی تلاشی اجرام آسمانی ۳۰۸...
 روز تسلیم آسمان در برابر خالق ۳۰۸...
 رستاخیز روز گستردگی زمین ۳۰۹...
 روز تخلیه زمین ۳۱۰...

روزی که زمین تسلیم پروردگارش می شود ۳۱۱...
 روز جدائی کرات منظومه شمسی از کهکشان ها ۳۱۵...
 روز آشکار شدن اسرار ۳۸۲...
 روزی که نه قدرتی است و نه یآوری ۳۸۳...
 روزی که زمین، سخت در هم کوبیده می شود ۴۸۶...
 روزی که فرشتگان صف در صف آماده اند ۴۸۷...
 روز فراخوانی و حضور در جهنم ۴۸۸...

(حالات انسان ها در قیامت)

سخن در پیشگاه خداوند بدون اجازه ممنوع ۶۵...
 روز دیدار با اعمال ۷۴...
 روزی که کافر آرزوی خاک بودن می کند ۷۴...
 روزی که دل ها سخت مضطرب می شود ۹۴...
 روزی که چشم ها خاشع اند ۹۴...
 روزی که انسان تلاش های خود را به یاد می آورد ۱۱۴...
 روزی که جهنم در رؤیت افراد قرار می گیرد ۱۱۵...
 حیات جدید انسان در رستاخیز ۱۵۱...
 رستاخیز روز فرار از یکدیگر ۱۶۷...
 روابط بستگان در روز رستاخیز با یکدیگر ۱۶۷...
 در رستاخیز هر کس به فکر خویش است ۱۶۸...
 چهره های خندان در قیامت ۱۷۰...
 چهره های گرفته و غبارآلود در قیامت ۱۷۰...
 روزی که هر کس با همسان خود قرین گردد ۱۸۵...

آگاهی انسان از آنچه فرستاده یا به او ملحق می شود ۲۲۳...
 روزی که نامه اعمال گروهی را بهدست راستشان می دهند ۳۱۳...
 روزی که حساب عده ای آسان است ۳۱۴...
 آنان که نامه اعمالشان را از پشت می گیرند ۳۱۸...
 چهره های ذلت در قیامت ۴۲۹...
 زحمت کشانی که فقط خستگی نصیبشان شده ۴۳۰...
 ای کاش برای زندگی اقدامی کرده بودم ۴۸۹...

(تجسم اعمال)

زمان آگاهی انسان از عملکرد خود ۱۹۳...
 تجسم اعمال ۱۹۳...

(صحنه قیامت)

روز قیام روح و فرشتگان ۶۹...
 روز نزول روح و ملائکه ۷۰...

(دادگاه قیامت)

سخن در پیشگاه خداوند بدون اجازه ممنوع ۶۵...
 چرا دختران را زنده به گور کردند؟ ۱۸۶...
 قیامت روز قیامت در پیشگاه خدا ۲۵۹...

* نامه اعمال

نامه ثبت اعمال، همه را ثبت کرده ۵۷...

زمان گشوده شدن نامه اعمال ۱۹۰...

سجّین یعنی نامه اعمال ۲۶۵...

انواع سه گانه نامه اعمال ۲۶۶...

جایگاه نامه عمل ابرار ۲۸۱...

اخذ نامه اعمال و ورود به آتش ۳۱۹...

* حساب در قیامت

امید به نبودن حساب و کتاب در قیامت سبب ورود به جهنم ۵۵...

تکذیب آیات الهی علت ورود به آتش ۵۶...

(بهشت)

زمان نزدیک شدن بهشت به پرهیزگاران ۱۹۲...

* نعمت ها

حوریان جوان و هم سن و سال ۶۱...

جام های لبریز از شراب طهور ۶۲...

مواهب مربوط به پرهیزگاران از ناحیه پروردگار ۶۵...

امتیاز شراب های بهشتی ۶۶...

جایگاه نیکان ۲۴۳...

نیکان غرق نعمت اند ۲۸۴...

تخت های بهشتی جایگاه ابرار ۲۸۴...

نوشابه ویژه ابرار (رحیق مختوم) ۲۸۶...

نوشابه رحیق مختوم به مسک ۲۸۶...

تنافس و مسابقه در رسیدن به جایگاه ابرار ۲۸۷...

شراب طهور ابرار ۲۸۸...

شراب تسنیم چشمه طهور مقربان ۲۸۸...

شراب های بهشتی ۲۹۰...

رحیق مختوم پاداش ترک سجین ۲۹۱...

تلاش های به ثمر رسیده ۴۳۵...

هفت نعمت بهشتی ۴۳۶...

باغی بلند مرتبه ۴۳۶...

بی سر و صدا و بدون بیهودگی ۴۳۶...

چشمه های جاری ۴۳۷...

تخت های مرتفع ۴۳۷...

قدح های زیبا ۴۳۸...

بالش های صف کشیده ۴۳۹...

فرش های گران بها ۴۳۹...

محبّ و محبوب، هر دو راضی و خشنود ۴۹۲...

* بهشتیان

زمان نزدیک شدن بهشت به پرهیزگاران ۱۹۲...

نیکان در جوار قرب ربّ و گنهکاران محجوب ۲۷۸...

تخت های بهشتی جایگاه ابرار ۲۸۴...

ابرار در چهره های پرنشاط ۲۸۵...

امروز مؤمنان، کافران را مسخره می کنند ۲۹۸...

روزی که نامه اعمال گروهی را به دست راستشان ۳۱۳...

روزی که حساب عده ای آسان است ۳۱۴...

چهره های شاداب بهشتی ۴۳۵...

تلاش های به ثمر رسیده ۴۳۵...

هفت نعمت بهشتی ۴۳۶...

(جهنم)

زمان شعلهور شدن جهنم ۱۹۲...

* کیفرها

کیفر مطابق عمل ۵۴...

کفار کیفر اعمال خود را می بینند ۲۹۹...

بی اعتقادی و سرور در دنیا، آتش جهنم در آخرت ۳۲۰...

آتش، کیفر شقاوتمندان ۴۱۴...

شقی در جهنم، نه می میرد و نه زندگی می کند ۴۱۴...

حرارت جهنم ۴۱۵...

کیفر کفار، آتش سوزان ۴۳۰...

تازیانه عذاب ۴۷۳...

* دوزخیان

نوشیدنی و خوراکی های جهنمیان ۵۴...

امید به نبودن حساب و کتاب در قیامت سبب ورود به جهنم ۵۵...

جایگاه فاجران ۲۴۳...

حضور فجار در جهنم ۲۴۵...

نیکان در جوار قرب رب و گنهکاران محجوب ۲۷۸...

آتش کیفر شقاوتمندان ۴۱۴...

شقی در جهنم، نه می میرد و نه زندگی می کند ۴۱۴...

کیفر کفار، آتش سوزان ۴۳۰...

آب دوزخیان از چشمه ای گداخته ۴۳۱...
 خوراک ضریع ۴۳۱...
 غذای جهنم نه رفع گرسنگی می کند و نه چاق ۴۳۲...

متفرقات

دوره کامل تفسیر نمونه ۲۷ جلد ۶...
 تفسیر نمونه موضوعی «پیام قرآن» ۷...
 کوره های آدم سوزی در طول تاریخ ۳۵۲...

(فهرست احادیث)

الف

- إِسْتَعْبَدَهُمْ بِذَلِكَ، وَ جَعَلَهُمْ شُهُوداً... ۲۳۷...
 الْأَعْلَى فِي فَرَائِضِهِ... ۳۹۶...
 إِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ إِتْنَانِ... ۱۱۹...
 إِنَّ الْأَمْرَ يَوْمَئِذٍ وَالْيَوْمَ كُلَّهُ... ۲۴۷...
 إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ... ۲۴۰...
 إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا أَذْنَبَ ذَنْباً نَكَتَتْ... ۲۷۷...
 إِنَّ الْمَلَكَ لَيَصْنَعُهُ بِعَمَلِ الْعَبْدِ... ۲۶۸...
 إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ... ۲۴۰...
 إِنَّمَا يُدَاقُ اللَّهُ الْعِبَادَ فِي الْحِسَابِ... ۳۱۴...
 إِنَّ نَارَكُمْ هَذِهِ جُزْءٌ مِنْ سَبْعِينَ جُزْءٍ... ۴۱۵...
 إِنَّهَا تَنْشَقُّ مِنَ الْمَجَرَّةِ... ۳۱۵...
 إِنَّهَا سَتَكُونُ فِتْنَةً! قُلْتُ فَمَا الْمَخْرَجُ... ۳۸۷...
 إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ أَوْعِيَةٌ فَخَيْرُهَا... ۳۳۲...
 أَتَعْرِفُ النَّبَأَ الْعَظِيمَ الَّذِي هُمْ فِيهِ... ۲۴...
 أَلَيْسَ يُوقِنُونَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ؟... ۲۵۹...

ب

- بُعِثْتُ أَنَا وَالسَّاعَةُ كَهَاتَيْنِ... ۱۲۳...

ت

تَذَاكُرُوا وَ تَلَاقُوا وَ تَحَدِّثُوا فَإِنَّ ۲۷۷...

ث

ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ حَاسِبَةُ اللَّهِ حِسَابًا ۳۱۴...
ثَلَاثَةٌ مَوَاطِنَ لَا يَذْكُرُ (فِيهَا) أَحَدٌ أَحَدًا ۱۶۹...

ج

الْجَنَّةُ مَخْفُوفَةٌ بِالْمَكَارِهِ وَالصَّبْرِ ۱۲۰...

ح

الْحَافِظُ لِلْقُرْآنِ الْعَامِلُ بِهِ مَعَ السَّفَرَةِ ۱۴۵...

صفحه ۵۳۹

حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ ۴۱۹...

خ

خَمْسٌ بِخَمْسٍ ۲۵۴...

خَيْرٌ فَاكِهِتِكُمُ الْعَنْبُ ۶۱...

ر

الرَّاحَةُ لَمْ تُخْلَقْ فِي الدُّنْيَا وَلَا لِأَهْلِ ۳۱۶...

الرُّوحُ جُنْدٌ مِنْ جُنُودِ اللَّهِ ۷۱...

الرُّوحُ مَلَكٌ أَعْظَمُ مِنْ جِبْرِئِيلَ ۷۱...

رَسُولُكَ تَرْجُمَانُ عَقْلِكَ وَكِتَابُكَ ٢٠٩...

س

سُبْحَانَ اللَّهِ أَمَا عَلِمَ أَنَّ الْأَبَّ ١٦٢...
 السَّجِّينُ الْأَرْضُ السَّابِعَةُ وَعِلْيُون ٢٦٨...
 سَرَائِرُكُمْ هِيَ أَعْمَالُكُمْ مِنَ الصَّلَاةِ وَ ٣٨٣...

ش

شَيْبَتِي هُوَذَا الْوَاقِعَةُ وَالْمُرْسَلَاتُ ١٧٨...

الشَّيْطَانُ يُوسُوسُ إِلَى الْعَبْدِ فَإِذَا ١٩٨...

ض

الضَّرِيعُ شَيْءٌ يَكُونُ فِي النَّارِ يَشْبُهُ ٤٣٢...

ع

عَجِبْتُ لِمَنْ يَتَفَكَّرُ فِي مَاكُولِهِ ١٧٣...
 عِلْمُهُ الَّذِي يَأْخُذُهُ عَمَّنْ يَأْخُذُهُ ١٥٥...
 عَلَى أَنَّ ذَلِكَ بَلَاءٌ وَ مَكْرُوهٌ قَلِيلٌ ٤١٥...

غ

غَرَّةٌ جَهْلَةٌ ٢٢٨...

ف

فَكَيْفَ بِكُمْ لَوْ تَنَاهَتْ بِكُمْ الْأُمُورُ ۲۲۶...

ق

قَدِّمُوا الْإِسْتِخَارَةَ وَتَبَرَّكُوا ۲۶۲...

ک

كَانَ رَسُولُ اللَّهِ يُحِبُّ هَذِهِ السُّورَةَ ۳۹۶...

كَثْرَةُ الذُّنُوبِ مَفْسَدَةٌ لِلْقَلْبِ ۲۷۶...

كُلُّ آتٍ قَرِيبٌ دَانَ ۷۳...

كَأَلَا مَا تَعَبَ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ فِي الدُّنْيَا ۳۱۷...

كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ ۱۱۱...

كُلَّمَا فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مِنْ قَوْلِهِ ۲۹۰...

ل

لَا تَدْعِ النَّفْسَ وَهَوَاهَا، فَإِنْ هَوَاهَا ۱۲۰...

لَيْسَ يَتَّبِعُ الرَّجُلَ بَعْدَ مَوْتِهِ ۲۲۴...

م

مَا أَحْسَنَ مَا أَثْنَى عَلَيْكَ رَبُّكَ! ۲۰۴...

مَا لِي أَرَى النَّاسَ إِذَا قَرَّبَ إِلَيْهِمْ ۱۷۲...

مَا مِنْ عَبْدٍ يَمْسَحُ يَدَهُ عَلَى رَأْسِ ۴۸۰...

مَا مِنْ عَمَلٍ بَعْدَ مَعْرِفَةِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ ۴۲۳...

مَرْحَبًا بِمَنْ عَاتَيْنِي فِيهِ رَبِّي ۱۳۴...

الْمَرْصَادُ قَنْطَرَةٌ عَلَى الصِّرَاطِ ۴۷۵...

- مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ۱٧٨...
 مَنْ اسْتَنْ خَيْرًا فَاسْتَنْ بِهِ ۲۲۵...
 مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ۱۷۸...
 مَنْ سَقَى مُؤْمِنًا مِنْ ظَمَأِ سَقَاهُ اللَّهُ ۲۹۲...
 مَنْ صَامَ لِلَّهِ فِي يَوْمٍ صَائِفٍ سَقَاهُ ۲۹۲...
 مَنْ عَلِمَ أَنَّ اللَّهَ يَرَاهُ، وَ يَسْمَعُ ۱۱۸...
 مَنْ قُتِلَ فِي مَوْدَّتِنَا ۱۸۶...
 مَنْ قَرَأَ سُورَةَ إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ ۱۷۷...
 مَنْ قَرَأَ سُورَةَ «الْمُطَفِّفِينَ» سَقَاهُ اللَّهُ ۲۵۲...
 مَنْ قَرَأَ سُورَةَ «إِنْشَقَّتْ» أَعَادَهُ اللَّهُ ۳۰۵...
 مَنْ قَرَأَ سُورَةَ عَبَسَ جَاءَ يَوْمَ ۱۳۱...
 مَنْ قَرَأَ سُورَةَ عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ سَقَاهُ ۱۸...
 مَنْ قَرَأَ سُورَةَ وَالنَّازِعَاتِ لَمْ يَكُنْ ۸۴...
 مَنْ قَرَأَ فِي فَرَائِضِهِ «وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ» ۲۵۲...
 مَنْ قَرَأَ وَالنَّازِعَاتِ لَمْ يَمُتْ إِلَّا ۸۴...
 مَنْ قَرَأَهَا أُعْطَاهُ اللَّهُ عَشْرَ حَسَنَاتٍ ۳۹۵...
 مَنْ قَرَأَ هَاتَيْنِ السُّورَتَيْنِ «إِذَا السَّمَاءُ ۲۱۷...
 مَنْ قَرَأَهَا حَاسِبَهُ اللَّهُ حِسَابًا يَسِيرًا ۴۲۷...
 مَنْ قَرَأَهَا فِي لَيْالٍ عَشْرٍ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ ۴۵۵...
 مَنْ قَرَأَ هَذِهِ السُّورَةَ أُعْطَاهُ اللَّهُ مِنْ ۳۳۸...
 مَنْ قَرَأَ عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ لَمْ يَخْرُجْ سَنَّتُهُ ۱۸...
 مَنْ قَرَأَهَا أُعْطَاهُ اللَّهُ بِعَدَدِ كُلِّ نَجْمٍ ۳۶۹...
 مَنْ قَرَأَهَا وَ حَفِظَهَا كَانَ حِسَابُهُ يَوْمَ ۱۸...
 مَنْ كَانَ قَرَأَتُهُ فِي الْفَرِيضَةِ ۳۷۰...

الْبَنَّا الْعَظِيمُ الْوَلَايَةُ ٢٥...

نَحْنُ وَاللَّهِ الْمَأْذُونُ لَهُمْ ٧٢...

و

وَأَعْجَبُ مِنْ ذَلِكَ طَارِقُ طَرْقَنَا ٣٧٣...

وَالَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ لَتَبْلُغُنَّ بِلْبَلَةٍ ٤٧٣...

وَأِنَّمَا عِمَادُ الدِّينِ وَجَمَاعُ الْمُسْلِمِينَ ١٣٩...

وَفِي التَّفْسِيرِ هُوَ كِتَابُ جَامِعِ دِيَوَانِ ٢٦٥...

وَلَيْنَ أُمُهِلَ الظَّالِمَ فَلَنْ يَفُوتَ أَخْذُهُ ٤٧٦...

هـ

هَيِّنِي صَبْرْتُ عَلَى عَذَابِكَ فَكَيْفَ ٢٧٩...

هَذَا يَوْمٌ حَادِثٌ جَدِيدٌ، وَهُوَ عَلَيْنَا ٣٤٤...

هَذِهِ الْآيَةُ أَشَدُّ مَا فِي الْقُرْآنِ عَلَى ٥٨...

هُوَ مَلِكٌ أَعْظَمُ مِنْ جِبْرَائِيلَ ٧١...

هِيَ خَمْسَةُ أَتْجَمَ: زُحَلٌ، وَالْمُشْتَرَى ٢٠١...

ی

يَا عَلِيُّ مَنْ تَرَكَ الْخَمْرَ لِلَّهِ سَقَاهُ اللَّهُ ٢٩١...

يَا مَعْشَرَ التُّجَّارِ! الْفِقْهُ ثُمَّ الْمُنْتَجَر... ٢٦١...

يَجْزِي أَهْلَ الْمَعَاصِي ٤٧٥...

(فهرست اعلام)

- آدم (علیه السلام)، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۳
 آسیه، ۳۵۳، ۴۷۲
 آلوسی، ۱۲، ۳۵۲، ۴۴۹
 آنتری وایت، ۳۹
 آنتیاخوس، ۳۵۳
 ابراهیم (علیه السلام)، ۳۹۵، ۳۹۶، ۴۱۶، ۴۱۹، ۴۲۰
 ابن عباس، ۱۶۰، ۲۵۴، ۲۹۴، ۳۲۱
 ۳۴۳، ۳۶۵، ۴۱۳، ۴۳۱، ۴۳۸
 ابن منظور، ۶۲، ۸۶، ۱۹۱، ۳۷۸
 ابن هشام، ۳۵۲
 ابوالفتح رازی، ۱۲، ۲۵۵، ۳۲۲
 ۳۴۳، ۳۵۲، ۴۶۰
 ابوالقاسم حسان، ۲۹۴
 ابوبکر، ۱۶۱
 ابوبکر محمد بن مؤمن الشیرازی، ۲۴
 ابوجهل، ۱۳۳، ۲۱۳، ۲۹۴
 ابو جهینه، ۲۵۵
 ابوذر، ۴۲۰، ۴۲۱
 ابو سعید خدری، ۴۶۱
 احمد مصطفی مراغی، ۱۲
 اخنوخ، ۴۲۱
 ادريس (علیه السلام)، ۴۲۱
 ارسطو، ۳۶۰

ارم، ۴۶۸

اشعث بن قیس، ۳۷۳

اصبغ بن نباته، ۲۶۱

المنجد، ۲۷۴

امام باقر(علیه السلام)، ۱۰۵، ۱۲۰، ۱۵۵،

۱۸۶، ۲۴۷، ۲۶۲، ۲۶۸، ۲۷۷،

۳۱۴، ۳۴۳

امام حسین(علیه السلام)، ۱۲۷، ۲۹۰، ۳۰۳،

۳۵۴، ۴۵۶، ۴۹۴

امام صادق(علیه السلام)، ۱۸، ۲۵، ۷۱، ۷۲،

۸۴، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۳۴، ۱۴۵، ۱۵۵،

۱۷۸، ۲۱۷، ۲۲۴، ۲۳۶، ۲۴۱،

۲۵۲، ۲۵۶، ۳۰۶، ۳۲۹، ۳۴۳،

۳۷۰، ۳۷۴، ۳۹۵، ۴۱۵، ۴۱۷،

۴۱۹، ۴۲۷، ۴۵۶، ۴۵۹، ۴۷۲،

۴۷۵، ۴۸۰، ۴۹۴

امام مجتبی(علیه السلام)، ۱۷۳، ۲۹۰،

امیر مؤمنان علی(علیه السلام)، ۲۳، ۶۴، ۷۳،

۱۱۹، ۱۳۹، ۱۶۲، ۱۷۲، ۲۰۹،

۲۳۰، ۲۵۹، ۲۶۲، ۲۷۹، ۲۹۰،

۳۱۵، ۳۴۴، ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۷۳،

۳۸۷، ۴۱۵، ۴۱۷، ۴۷۳

بلاغی، ۳۵۱

بلال، ۲۹۴

بهرام پور، ۴۰۳

بهشت شاداد، ۴۶۹

ترمذی، ۳۸۷

ثعلبی، ۳۵۳

جابر بن عبدالله انصاری، ۴۵۹

جبرئیل، ۶۹، ۷۱، ۱۹۸، ۲۰۲، ۲۰۳،

۲۰۴، ۲۰۶، ۲۰۸، ۴۱۰، ۴۸۸،

۵۱۱

جورج گاموف، ۱۹۵

حذیفه، ۲۲۶

حسن بن علی (علیه السلام)، ۳۴۳

حضرت مسیح (علیه السلام)، ۳۲۲، ۴۲۱

خبّاب، ۲۹۴

خصال صدوق، ۳۱۷

خلیل، ۴۳۱

دارمی، ۳۸۷

دانیال، ۳۵۳

داود (علیه السلام)، ۴۲۱

ذونواس، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳

راغب، ۲۰، ۳۰، ۳۸، ۴۱، ۵۲، ۶۰،

۸۶، ۱۰۰، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۳۸، ۱۴۸،

۱۹۱، ۲۰۳، ۲۲۲، ۲۳۴، ۲۶۰،

۲۷۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۷، ۳۰۰،

۳۲۲، ۳۲۶، ۳۴۶، ۳۸۵، ۳۸۹،

۴۳۷، ۴۶۳، ۴۷۰

زمخشری، ۱۲، ۱۴۶، ۴۶۸، ۴۸۲

سام، ۴۶۸

سید قطب، ۱۲

سید مرتضی، ۱۳۴، ۱۳۵

سید هاشم بحرانی، ۱۲

سیوطی، ۱۲

شعیب، ۲۶۰، ۴۲۱

شیث، ۴۲۱

شیخ طوسی، ۱۲

صالح (علیه السلام)، ۴۲۱، ۴۷۰

صدوق، ۳۱۷

صُهَیب، ۲۹۴

طباطبائی، ۱۲، ۳۹۶، ۴۶۰

طبرسی، ۱۲، ۱۸۲، ۱۸۳، ۲۲۵، ۲۳۶

۲۵۵، ۲۸۷، ۳۳۳، ۳۴۳، ۳۵۲

طریحی، ۱۸۳، ۲۶۵، ۲۶۶

عاد، ۴۶۸، ۴۶۹

عاص بن وائل، ۲۹۴

عباس بن عبد المطلب، ۱۳۳

عبدالله بن ام مکتوم، ۱۳۳، ۱۳۴

۱۳۵، ۱۳۶، ۴۱۳

عبدالله بن عمر، ۳۴۳

عبدالله بن مسعود، ۲۵۸

عبد علی بن جمعه الحویزی، ۱۲

عتبه بن ربیع، ۱۳۳، ۴۱۳

علی بن ابراهیم، ۷۱، ۲۶۷، ۳۵۱

علی بن الحسین (علیه السلام)، ۲۹۲، ۳۱۶

۴۱۹، ۴۲۳

عمار، ۲۹۴، ۳۴۰

عمار یاسر، ۳۵۴

عوص، ۴۶۸

فارابی، ۳۶۰

فاطمه (علیها السلام)، ۲۹۰، ۴۶۰، ۴۹۴

فخر رازی، ۱۲، ۱۰۹، ۱۲۳، ۱۳۸

۲۵۵، ۲۷۴، ۲۹۴، ۳۱۰، ۳۱۱،

۳۲۲، ۳۲۶، ۳۵۲، ۴۱۸، ۴۴۶،

۴۴۷، ۴۶۰، ۴۸۷

فرعون، ۸۳، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱،

۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶،

۱۰۷، ۱۹۵، ۳۳۷، ۳۴۹، ۳۵۳،

۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۴۰۱، ۴۵۵،

۴۶۶، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۴، ۵۰۰

فضیل بن عیاض، ۲۲۹

قارون، ۳۲۱، ۴۲۳

قرطبی، ۳۵۲

قیصر، ۳۵۱

کریسی مورین، ۴۰۴

مالک اشتر، ۱۳۹

محمد (صلی الله علیه وآله)، ۱۳۴، ۳۴۳، ۳۹۵، ۴۹۴

محمد بن احمد الانصاری القرطبی،

۱۲

محمد بن مؤمن شیرازی، ۲۴

مراغی، ۲۵۵

مسیح (علیه السلام)، ۳۲۲، ۳۵۱، ۴۲۱، ۴۶۷

معاذ بن جبل، ۳۸۲

مفید، ۱۶۲

ملا محسن فیض کاشانی، ۱۲

موسی (علیه السلام)، ۸۳، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱،

۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۷،

۲۳۹، ۳۴۹، ۳۵۳، ۳۹۵، ۳۹۶،

۴۰۱، ۴۱۹، ۴۱۶، ۴۲۰، ۴۲۱،

۴۷۲، ۴۸۷

مهدی (علیه السلام)، ۴۵۹، ۴۶۰

میکائیل، ۷۱

نجاشی، ۳۵۱

نضر بن حارث بن کلد، ۲۷۲

نوح، ۲۹۸، ۴۶۸

نوفل، ۴۰۳

ولید بن مغیره، ۲۹۴، ۴۱۳

یعقوب (علیه السلام)، ۱۲۰

یوسف (علیه السلام)، ۳۸۹

(فهرست کتب)

احتجاج، ۲۳۶

احقاق الحق، ۲۴

ارشاد، ۱۶۲

از جهان های دور، ۳۹

اسباب النزول، ۱۲

اصول کافی، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۴۵،

۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۵۶، ۲۶۲،

۲۶۸، ۲۷۷، ۲۹۲، ۳۱۴، ۴۹۴، ۴۲۴

اعلام القرآن، ۳۵۳

انجیل، ۴۲۱

باد و باران، ۴۰

بحار الانوار، ۲۴، ۶۱، ۷۱، ۷۲، ۱۱۱،

۱۵۵، ۱۷۳، ۱۷۸، ۲۰۵، ۲۲۵،

۲۳۷، ۲۴۷، ۲۵۵، ۲۶۸، ۲۹۰،

۲۹۱، ۲۹۲، ۳۱۴، ۴۱۵، ۴۳۲،

۴۷۵، ۴۸۰

برهان، ۱۲، ۱۸، ۲۴، ۲۵، ۱۵۵، ۱۷۰،

۱۸۷، ۲۵۹، ۳۳۸، ۴۵۹

برهان قاطع، ۲۸۵، ۳۴۱

پیدایش و مرگ خورشید، ۱۹۵، ۱۹۶

تبیان، ۱۲

التحریر و التحییر، ۴۶۰

تفسیر علی بن ابراهیم، ۷۱، ۲۶۷،

۳۵۱

تفسیر عیاشی، ۳۵۴

تفسیر قرطبی، ۱۲، ۶۹، ۹۷، ۱۷۸،

۴۳۲، ۴۳۱، ۴۱۳، ۲۸۲

تفسیر کبیر، ۱۰۹، ۳۵۲

تفسیر مراغی، ۱۲، ۳۷۹، ۳۸۷

تورات، ۳۵۳، ۴۲۱

ثواب الاعمال، ۱۷۸، ۲۱۸، ۲۵۲،

۳۰۶، ۳۷۰

دائرة المعارف دهخدا، ۳۷۴، ۳۷۵

درّ المثور، ۱۲، ۱۶۱، ۲۰۵، ۲۲۸،

۲۷۶، ۲۷۷، ۲۹۹، ۳۱۵، ۳۴۱،

۳۸۳، ۳۹۷، ۴۵۰، ۴۸۹

دنیای ستارگان، ۳۹

راز آفرینش انسان، ۴۰۴

رسالة الاعتقاد، ۲۴

روح البیان، ۵۸، ۲۱۳، ۲۲۸، ۲۳۵،

۳۳۱، ۳۷۵، ۴۷۱

روح الجنان، ۱۲

روح المعانی، ۱۲، ۱۶۱، ۱۶۶، ۲۱۳،

۲۲۸، ۲۳۵، ۲۶۶، ۲۹۴، ۳۱۱،

۳۱۵، ۳۵۲، ۳۸۷، ۴۱۷، ۴۶۰

روضه کافی، ۴۷۶

زبور، ۴۲۱

ساختمان خورشید، ۱۹۶

سفینه البحار، ۱۷۳، ۲۳۶

سنن دارمی، ۳۸۷

سیره ابن هشام، ۳۵۲

شواهد التنزیل، ۲۹۴

صافی، ۱۲، ۵۸

صاح اللغة، ۴۳۹

صحیح ترمذی، ۳۸۷

صحیفه سجادیه، ۳۴۴

علل الشرایع، ۴۷۲

فرقان، ۴۲۱

فی ظلال، ۱۲، ۱۲۳، ۱۶۱

قرآن بر فراز اعصار، ۴۰۳

قصص قرآن بلاغی، ۳۵۱

کشاف، ۱۲، ۵۸، ۸۷، ۱۴۶، ۲۹۴

۳۱۱، ۴۱۳، ۴۱۷، ۴۶۸، ۴۸۲

لسان العرب، ۳۸، ۶۲، ۸۶، ۸۷، ۹۷

۱۸۱، ۱۹۱، ۱۹۹، ۲۶۵، ۳۷۸

لغت نامه دهخدا، ۲۸۵

مجمع البحرين، ۲۲، ۸۷، ۱۸۳، ۲۶۵

۲۸۷، ۲۸۲، ۲۶۶

مجمع البیان، ۱۲، ۱۸، ۷۱، ۷۲، ۸۶

۸۷، ۹۷، ۱۰۵، ۱۲۳، ۱۳۱، ۱۳۴

۱۳۵، ۱۴۵، ۱۶۶، ۱۷۷، ۱۷۸

۱۸۲، ۱۸۸، ۲۰۱، ۲۰۵، ۲۱۸

۲۲۶، ۲۲۸، ۲۴۷، ۲۵۲، ۲۵۴

۲۵۵، ۲۵۸، ۲۸۷، ۲۹۲، ۲۹۴

۳۰۵، ۳۱۴، ۳۳۳، ۳۴۳، ۳۵۲

۳۶۹، ۳۸۳، ۳۹۶، ۴۲۱، ۴۲۷

۴۳۲، ۴۵۶، ۴۶۱، ۴۷۵، ۴۸۹

مستدرک، ۶۱

مصباح اللغة، ۴۸۳

مفاتیح الغیب، ۱۲

مفردات، ۲۰، ۳۰، ۳۸، ۴۱، ۵۲، ۶۰،

۸۶، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۳۸، ۱۴۸، ۱۹۱،

۲۰۳، ۲۲۲، ۲۳۴، ۲۶۰، ۲۷۳،

۲۸۵، ۲۸۷، ۳۰۰، ۳۲۲، ۳۲۶،

۳۴۶، ۳۸۵، ۳۸۹، ۴۳۷، ۴۷۰، ۴۶۳،

مقاییس، ۴۸۳

المنار، ۱۲

منیة المرید، ۲۲۵

المیزان، ۱۲، ۴۷، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۹،

۲۶۱، ۲۶۲، ۳۱۷، ۳۵۴، ۳۹۷،

۴۶۰، ۴۸۷، ۴۸۹

نجوم بی تلسکوپ، ۱۹۶

نور الثقلین، ۱۲، ۵۳، ۶۴، ۹۰، ۱۰۵،

۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۷۸،

۲۱۸، ۲۳۷، ۲۴۱، ۲۵۲، ۲۵۶،

۲۵۹، ۲۶۸، ۲۷۷، ۲۹۰، ۲۹۱،

۲۹۲، ۳۰۶، ۳۱۴، ۳۴۳، ۳۷۰،

۳۷۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۴۱۷، ۴۱۹،

۴۶۳، ۴۷۲، ۴۷۶

نهج البلاغه، ۷۴، ۱۲۰، ۱۴۰، ۲۰۹،

۲۲۶، ۲۳۱، ۲۴۱، ۳۳۲، ۳۷۳،

۴۷۳، ۴۷۶

وسائل الشیعه، ۲۴۰، ۴۸۰، ۳۶۹، ۲۶۳،

(فهرست ازمنه و امکنه)

آمریکا، ۱۲۷

احقاف، ۴۶۷

ارم، ۴۶۹

اورانوس، ۲۰۰

باغ های ارم، ۴۶۹

بیت الله الحرام، ۳۴۲

پلوتون، ۲۰۰

تبوک، ۴۷۱

ثریا، ۳۷۳

جبل النور، ۴۴۵

جزیره العرب، ۳۹۱، ۴۶۹

حبشه، ۳۵۱، ۳۵۴

حجر الاسود، ۳۴۴

خیبر، ۳۹۱

دوزخ، ۴۸، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۱۱۳، ۱۱۵،

۱۱۶، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۹۰، ۱۹۱،

۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۴۲، ۲۴۳،

۲۴۴، ۲۴۵، ۲۵۲، ۲۵۶، ۲۶۱،

۲۶۵، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰،

۲۷۵، ۲۸۲، ۲۹۹، ۳۱۹، ۳۲۹،

۳۵۶، ۳۵۷، ۳۸۲، ۴۱۴، ۴۳۰،

۴۳۲، ۴۵۰، ۴۸۸

روز ترویه، ۴۶۱

روز عرفه، ۳۳۸، ۳۴۳، ۴۶۱، ۴۶۲

زحل، ۱۹۹، ۲۰۱، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵

زهره، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۲۰، ۳۷۳

شام، ۲۴، ۱۰۰، ۴۷۰

شب معراج، ۳۲۹

صحاری عدن، ۴۶۹

صفین، ۲۴، ۳۹۱

عراق، ۱۲۷، ۲۸۴، ۳۵۵

عریستان، ۱۹۶، ۴۷۱

عرفات، ۳۳۸، ۴۶۱، ۴۶۳، ۴۶۴

عطارد، ۱۹۹، ۲۰۱

عید فطر، ۳۹۷، ۴۱۷

عید قربان، ۳۴۳، ۴۵۸، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴

۴۶۴

غار حرا، ۴۴۵

فارس، ۳۵۳

فرات، ۲۵۵

قم، ۱۲۷

کربلا، ۱۲۷، ۲۵۵، ۳۵۴، ۴۵۹

کوفه، ۲۶۲

کیوان، ۳۷۴

لیالی عشر، ۴۵۶

مدین، ۱۰۰

مدینه، ۱۳۴، ۲۵۱، ۲۵۴، ۲۵۵، ۳۹۶

۴۷۰، ۴۱۸، ۳۹۷

مربخ، ۱۹۹، ۲۰۱

مزدلفه، ۴۶۳

مشتري، ۱۹۹، ۲۰۱

مشعر الحرام، ۴۶۳، ۴۶۴

مصر، ۱۰۰، ۱۹۵

مکه، ۱۵، ۱۷، ۸۱، ۱۲۹، ۱۷۵، ۱۷۷،

۲۰۹، ۲۱۵، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۹۴،

۳۰۳، ۳۳۵، ۳۳۷، ۳۴۰، ۳۵۷،

۳۶۷، ۳۹۳، ۳۹۶، ۳۹۷، ۴۱۷،

۴۱۸، ۴۲۵، ۴۴۲، ۴۵۳، ۴۵۵،

۴۶۷

منی، ۴۶۳

نپتون، ۲۰۰

نجران، ۳۵۰، ۳۵۱

نجف، ۱۲۷

وادی القری، ۴۷۰

وادی طف، ۲۵۵

یمن، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۳، ۴۶۷

یومُ البُروز، ۱۹۱، ۲۲۳، ۳۸۲

(فهرست قبایل و طوایف و ...)

اصحاب اخدود، ۳۳۷، ۳۵۰، ۳۵۲،

۳۵۳

اصحاب الشمال، ۱۸۵

اصحاب اليمين، ۱۸۵، ۳۱۸، ۳۱۹

اهل سنت، ۲۳، ۲۴، ۷۱، ۱۶۱، ۱۶۲،

۴۱۷

بنی اسرائیل، ۲۵۹، ۳۲۱

جبرین، ۷۷

حَمِیر، ۳۵۰

خداپرستان، ۷۸

شیعه، ۱۳۴، ۱۶۱

قریش، ۱۳۳، ۱۳۵، ۲۹۴، ۴۳۱

قوم ثمود، ۳۶۳، ۴۶۶، ۴۷۰، ۴۷۱

قوم عاد، ۴۵۵، ۴۶۶، ۴۶۸، ۴۶۹

قوم لوط، ۲۰۴

مادیین، ۷۸

مجوس، ۳۵۲

نصارا، ۳۵۱

یونانی، ۳۶۰

یهود، ۳۲، ۳۵۰، ۳۵۲

(فهرست اشعار)

اگر باران به کوهستان نبارد ۱۵۷...

بنده همان به که ز تقصیر خویش ۱۵۲...

تو کز سرای طبیعت نمی روی بیرون ۲۷۸...

سَمِئْتُهَا إِذَا وُلِدَتْ تَمُوتُ ۱۸۸...

گرم به دامن وصل تو دسترس باشد ۴۴۰...

من از دو روزه عمر آمدم به جان، ای خضر! ۱۵۱...

من که باشم که بر آن خاطر عاطر گذرم ۶۴...

* * *

(کلمات معنی شده در این جلد)

- «أَنِیَّة» ۴۳۱...
 «أُتْرَاب» ۶۱...
 «أُخْوَى» ۴۰۲...
 «أُذِنْتُ» ۳۰۹...
 «سَرَاب» ۴۹...
 «أُزْلِفْتُ» ۱۹۲...
 «اساطیر» ۲۷۲...
 «أُكُوبُ» ۴۳۸...
 «إِنْتَرَتْ» ۲۲۰...
 «أُنْشَرَةُ» ۱۵۱...
 «إِنْفَطَرْتُ» ۲۲۰...
 «أُنْكَدَرْتُ» ۱۸۱...
 «أَب» ۱۶۱...
 «أُبْرَار» ۲۴۳...
 «أَحْقَاب» ۵۳...
 «أَخْلُود» ۳۴۶...
 «أُرَائِكِ» ۲۸۴...
 «أُرْسَى» ۱۱۲...
 «أَزْوَاج» ۳۱...
 «أُعْطَشَ» ۱۱۰...
 «الْفَاف» ۴۱...
 «أَوْتَادِ» ۴۷۲...
 «بِرَّ» ۲۴۳...
 «بِرَّ» ۲۴۳...

«بَرَرَةٌ» ۱۴۵...

«بُرُوجُ» ۳۴۰...

«بَطْشُ» ۳۵۹...

«بُعْثَرَتْ» ۲۲۲...

«تُبْلَى» ۳۸۲...

«تَحَاضُّونَ» ۴۸۱...

«تَرَائِبُ» ۳۷۷...

«تُرَاثُ» ۴۸۱...

«تَصَدَّی» ۱۳۸...

«تَصَلَّى» ۴۳۰...

«تَلَهَّى» ۱۳۹...

«ثَاقِبُ» ۳۷۳...

«تَجَّاجُ» ۴۰...

«ثَمُودُ» ۴۷۰...

«ثَوْبُ» ۳۰۰...

«جَابُوا» ۴۷۰...

«جَحِيمُ» ۲۴۳...

«جَمَّ» ۴۸۳...

«جُمَّةُ» ۴۸۳...

«جَوَارُ» ۱۹۹...

«جَوَارِی» ۲۰۰...

«حَافِرَةٌ» ۹۵...

«حِجْرُ» ۴۶۴...

«حَدَائِقُ» ۱۶۰، ۶۰...

- «حَقِّ» ۷۲...
 «حُقَّتْ» ۳۰۹...
 «حَمِيدٌ» ۳۴۹...
 «حَمِيمٌ» ۵۴...
 «حُنْسٌ» ۱۹۸...
 «دَحَا» ۱۱۰...
 «دَكَّ» ۴۸۶...
 «دُكَّانٌ» ۴۸۶...
 «دَكَّه» ۴۸۶...
 «دِهَاقٌ» ۶۲...
 «ذِي قُوَّةٍ» ۲۰۳...
 «رَاجِفُهُ» ۹۳...
 «رَادِفُهُ» ۹۳...
 «رَانَ» ۲۷۳...
 «رَجَعٌ» ۳۸۵...
 «رُؤِيتَ» ۴۶۷...
 «رُؤْيِدًا» ۳۹۰...
 «زَجْرَةٌ» ۹۷...
 «زَرَابِيٌّ» ۴۳۹...
 «سَابِحَاتٌ» ۸۷...
 «سَابِقَاتٌ» ۸۷...
 «سَاهِرَةٌ» ۹۷...
 «سُبَاتٌ» ۳۲...
 «سُجَّرَتْ» ۱۸۴...
 «سِجِّينٌ» ۲۶۵...
 «سَرَائِرٌ» ۳۸۲...
 «سُرُرٌ» ۴۳۷...

«سَمَك» ۱۰۸...

«سَوَاهَا» ۱۰۹...

«سَوَاطِ» ۴۷۳...

«سَوَى» ۳۹۹...

«شَاهِد» ۳۴۲...

«شَفَق» ۳۲۶...

«صَاحِب» ۲۰۵...

«صَاخَه» ۱۶۶...

«صَب» ۱۵۶...

«صَبَّ» ۴۷۳...

«صُحُف» ۴۲۰، ۱۹۱، ۱۴۳...

«صَدْع» ۳۸۵...

«صُلْب» ۳۷۷...

«صُور» ۴۵...

«ضَحَى» ۱۱۰...

«ضَرِيع» ۴۳۱...

«ضَنِين» ۲۰۷...

«طَارِق» ۳۷۲...

«طَامَّة» ۱۱۴...

«طَعَام» ۴۸۱...

«عَزِيز» ۳۴۹...

«عَسْعَس» ۲۰۱...

«عِشَار» ۱۸۲...

«عُطِّلَتْ» ۱۸۲...

«عَلَّيْن» ۲۸۱...

«عِمَاد» ۴۶۸...

«غَاشِيَه» ۴۲۹...

«عَبْرَةٌ» ۱۷۰...

«عُثَاءٌ» ۴۰۲...

«غَرَقَ» ۸۶...

«غَرِقُ» ۸۶...

«غَرَّكَ» ۲۲۹...

«غَرُّورٌ» ۲۲۹...

«غُلْبٌ» ۱۶۱...

«فَتَنُوا» ۳۵۷...

«فُجَّارٌ» ۲۴۳...

«فَجْرٌ» ۴۵۸...

«فجر صادق» ۴۵۸...

«فجر کاذب» ۴۵۸...

«فَجَرَةٌ» ۱۷۰...

«فَكِهَيْنَ» ۲۹۶...

«قَدَرَةٌ» ۱۴۷...

«قَضَبٌ» ۱۵۹...

«كَأْسٌ» ۶۲...

«كَدَحٌ» ۳۱۱...

«كَذَّابٌ» ۵۶...

«كَرَامٌ» ۱۴۵...

«كَرِيمٌ» ۲۲۹...

«كُشِطَتْ» ۱۹۱...

«كَفَرَةٌ» ۱۷۰...

«كَيناسٌ» ۱۹۹...

«كُنَّسٌ» ۱۹۹...

«كَوَاعِبٌ» ۶۱...

«كَوَائِبٌ» ۲۲۰...

«کُورَتْ» ۱۸۰...

«کَيْد» ۳۸۹...

«لَنْ يَخُورَ» ۳۲۱...

«لُوح» ۳۶۵...

«مَّآب» ۷۳، ۵۳...

«مَتَاع» ۱۶۳...

«مَثُود» ۴۷۰...

«مَجِيد» ۳۶۵، ۳۶۱...

«مُرْسَا» ۱۲۳...

«مِرْصَاد» ۴۷۴، ۵۲...

«مَرْقُوم» ۲۶۸...

«مُسْفِرَةٌ» ۱۷۰...

«مَشْهُود» ۳۴۲...

«مُصَيِّر» ۴۴۸...

«مُطَفِّفِينَ» ۲۵۵...

«مَعَاش» ۳۵...

«مُعْصِرَات» ۴۰...

«مَفَاز» ۶۰...

«مَكِين» ۲۰۴، ۲۰۳...

«مَمْنُون» ۳۳۲...

«مَوْؤَدَةٌ» ۱۸۶...

«مِهَاد» ۳۰...

«مِيقَات» ۴۵...

«نَازِعَات» ۸۶...

«نَاشِطَات» ۸۷...

«نَاعِمَةٌ» ۴۳۵...

«نَبَأ» ۲۰...

«نَخْرَةٌ» ۹۵...

«نَعِیم» ۲۴۳...

«نَفْخ» ۴۵۰...

«نَقْمُوا» ۳۴۸...

«نَكَال» ۱۰۵...

«نَمَارِق» ۴۳۹...

«وَاجِفَه» ۹۴...

«وَاد» ۴۷۱...

«وَسَق» ۳۲۷...

«وَقُود» ۳۴۷...

«وَهَاج» ۳۸...

«وَيْل» ۲۵۶...

«يَتَغَامَزُونَ» ۲۹۶...

«يَسِر» ۴۶۲...

«يَصْلُونَ» ۲۴۴...

«يُوعُونَ» ۳۳۲...
